

مجموعه کلمات قصار و سخنان ستار خان

(به انضمام خاطرات و دیدگاههای مشاییر موافق و مخالف سردار)



تالیف: دکتر محمد حسن پیرام

مجموعه کلمات قصار و سخنان ستارخان

(به انضمام خاطرات و دیدگاه‌های مشاهیر موافق و مخالف سردار)

تألیف:

دکتر محمد حسن پیرام

سرشناسه	: پدرام، محمدحسن؛ ۱۳۳۸ -
عنوان و نام پدیدآور	: مجموعه کلمات قصار و سخنان ستارخان (به انضمام خاطرات و دیدگاههای مشاهیر موافق و مخالف سردار)/ تالیف محمدحسن پدرام.
مشخصات نشر	: تبریز: اختر، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۲۱۰ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۷-۳۱۴-۰
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: ستارخان، ۱۳۳۲-۱۲۸۴ق. — کلمات قصار
موضوع	: مشاهیر — ایران — آذربایجان
موضوع	: ایران — تاریخ — انقلاب مشروطه، ۱۳۲۲-۱۳۲۷ق. — تبریز
موضوع	: ایران — تاریخ — انقلاب مشروطه، ۱۳۲۲-۱۳۲۷ق. — فتح تهران، ۱۳۲۷ق.
موضوع	: آذربایجان — تاریخ — قرن ۱۳ق.
رده‌بندی کنگره	: DSR۱۴۵۳/س۴۲۵، ۱۳۸۹
رده‌بندی دیویی	: ۲۵۵/۰۷۵
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۲۰۹۶۰۶۸



نشر اختر

مجموعه کلمات قصار و سخنان ستارخان

دکتر محمدحسن پدرام

چاپ اول ۱۳۸۹/ تیراژ: ۱۰۰۰ جلد/ ۲۱۲ صفحه/ قطع وزیری

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۷-۳۱۴-۰

مرکز فروش: تبریز- اول خیابان طالقانی، نشر اختر، تلفن: ۵۵۵۵۳۹۳

قیمت: ۵۵۰۰ تومان

تقدیم به روان پاک:

پدر بزرگوارم حاج علمحمدعلی محمدی و پدر بزرگ
خیرخواهم حاج محمدراضی، که هر دو آن مرحومان
اشخاصی خوشنام، متدین، علم دوست و آزاده بودند. به
خاطر آن روح آزادی خواهی و ظلم ستیزی بود که
شادروان پدر بزرگمان در جهت دفاع از حقوق مظلومان
در مقابل فئودال و ارباب ظالم کوشک سارای سینه سپر
کرده و جلو زیاده خواهی های او را گرفته بود

فهرست

عنوان	صفحه
مقدمه	۷
فصل ۱/ کلمات قصار و سخنان ستارخان	۱۱
فصل ۲/ مشاهیر و ستارخان	۲۹
فصل ۳/ مخالفان و منتقدان ستارخان و نقد مطالب آنها	۸۹
فصل ۴	
- ایمان و عقیده ستارخان	۱۷۲
- نقش آذربایجان و تبریز در انقلاب مشروطیت به روایت مورخین	۱۷۶
اسنادی راجع به فاجعه شوم پارک اتابک:	
- روایت شریف کاشانی از فاجعه شوم پارک اتابک	۱۷۹
- اعلامیه آزادی خواهان بعد از فاجعه شوم پارک اتابک	۱۸۱
دو نامه راجع به فاجعه شوم پارک اتابک:	
- قسمتی از نامه علی امیرخیزی به دکتر رواشناسی راجع به رابطه ستارخان و حیدرخان عمواغلی	۱۸۴
- نامه اسمعیل قره‌جه‌داغی به تقه‌الاسلام بعد از فاجعه شوم پارک اتابک	۱۸۵
- شعر «اما ملت آ» صابر در نکوهش و سرزنش عاملین فاجعه شوم پارک اتابک	۱۸۷
- ستارخان - شعر از: بالاش آذراوغلو	۱۹۰
- جریان دیدار پاخیتانوف و ستارخان - شعر از: ارسلان پوریا	۱۹۷
- جریان دیدار باسکرویل با ستارخان - به نقل از فیلم‌نامه و به انتخاب استاد ناهیدی‌آذر	۱۹۹
- نمونه‌ای از اشعاری که مردم تبریز در جنگ‌های یازده ماهه در وصف ستارخان سروده بودند	۲۰۰
قطعه شعری که در موقع ورود ستارخان و باقرخان به تهران در وصف سردار ملی سروده بودند	۲۰۰
- القاب و صفاتی که مردم و مورخین به ستارخان (ستار قره‌داغی) داده‌اند	۲۰۱
فهرست منابع	۲۰۷

مقدمه

تاریخ‌شناسی همان خودشناسی است و خودشناسی هم در واقع همان خداشناسی است. بنا به نظر اندیشمندان، گذشته چراغ راه آینده است و «ملتی که تاریخ گذشتگان و اسباب ترقی و تنزل خود را نداند، کودکی را ماند که پدر و نیاکان خود را نشناسد»^۱ زیرا ملتی که تاریخ خود را نداند و از آن آگاهی نداشته باشد و یا به آن بی‌علاقه باشد ناگزیر خطاهای آزموده گذشته را دوباره تکرار خواهد کرد و چون علل ترقی و تنزل خود را تشخیص نداده به جای پیشرفت و حرکت به دور خود می‌گردد و یا درجا می‌زند. دکتر نصرت‌الله کاسمی در مورد رویدادهای اصیل تاریخی و نهضت‌های اصیل مردمی می‌نویسد: «قیام‌ها و شورش‌ها و نهضت‌های فخیم و اصیل تاریخی در زمره رویدادهایی به شمار می‌آیند که اگر آنها را از میان تاریخ‌های کشورها بدر آریم، آنچه باقی می‌ماند، اموریست عادی و ساده و معمولی و پیش پا افتاده، همانند خوردن و رفتن و نشستن و برخاستن که به نبشتن و خواندن نیرزد.»^۲ در تاریخ ایران انقلاب مشروطیت نقطه عطف بزرگی به شمار می‌رود زیرا رهبران برخاسته از بطن توده مردم اهداف متعالی و مقدسی را دنبال می‌کردند ولی متأسفانه با دسایس دولت‌ها استعمارگر و ایادی داخلی آنها، انقلاب مشروطیت از مسیر مردمی خود منحرف و در جهت خواسته‌های دولت‌های استکباری و نوکران داخلی آنها قرار گرفت.

احمد کسروی می‌نویسد: «جنبش مشروطه در تاریخ ایران کمتر مانند دارد. کسانی که در آن روز برخاستند و آن جانفشانی‌های گرانبها را کردند مردان ارجداری هستند و باید همیشه نام‌های ایشان را به نیکی و ارجمندی یاد کرد.»^۳ از جمله آن مردان ارجمند که نام پرافتخار آنها باید همیشه زینت‌بخش صفحات تاریخ ما باشد ستارخان سردار ملی و سایر رهبران و مجاهدین تبریزی می‌باشند. بنا به نوشته طاهرزاده بهزاد: «نود درصد مجاهدین تبریز شربت شهادت نوشیدند و ارواح آنها هنوز هم انتظار قدردانی دارند. تنها قلم روان آقای کسروی است که ارواح مذکور را شاد و باقیماندگان آنان را با ذکر نام عده قلیلی از شهدا سرافراز نموده است... آیا نسل آینده با ساختن و نصب پیکره‌های این قبیل آزادمردان حق آنان را ادا خواهد کرد؟»^۴ مهندس

۱ - اطلاعات سیاسی - اقتصادی - شماره سوم و چهارم - آذر و دی ۱۳۸۱ - از مقاله دکتر علی‌اکبر امینی و از سخنان میرزا آقاخان کرمانی.

۲ - زندگی‌نامه شهید نیکنام ثقه‌الاسلام تبریزی - نصرت‌الله فتحی - صفحه الف - به نقل از دیپاچه کتاب

۳ - کاروند کسروی - احمد کسروی - صفحه ۱۹۱

۴ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - کریم طاهرزاده بهزاد - از صفحات ۳۸۹ - ۴۰۱

احمد زیرک‌زاده می‌نویسد: «خدای من! اگر این جنبش در هر گوشه دیگر دنیای متمدن روی داده بود، نه تنها من بلکه هر بچه ایرانی به مجردی که حرف زدن یاد می‌گرفت با اسم ستارخان و باقرخان آشنا می‌شد... و مبارزات و اقدامات رجال و سرداران مشروطیت سرلوحه تمام کتاب‌های مدارس بود.»^۱ میرزانوراله‌خان یکانی که از مجاهدین تحت امر ستارخان بود درباره شخصیت و صفات عالی ستارخان می‌نویسد: «اگر بگویم که پاره‌ای اغراض و امراض سیاسی روی ارزش واقعی او پرده کشیده و او را هنوز نشناخته نگاه داشته است شاید باور نکنید و نیز باور نکنید که اگر او از سرزمینی نظیر فرانسه برخاسته بود، چه مجسمه‌هایی که از او به وجود نمی‌آوردند و چه دارالعلم‌هایی که به نام او نامگذاری نمی‌کردند و یا سرگذشت او را جزو کتب درسی قرار نمی‌دادند. او علاوه بر صفت عالی دارای روح قهرمانی ممتلی از ایمان کامل نیز بوده است. اگر طاقت جسمی او را عالی بدانیم باید استقامت روحیش را عالی‌تر بشمریم، و بدانیم که این همه نازیدن‌ها و بالیدن‌های ما تنها به خاطر جلادت و رشادت او نبوده بلکه به جهت عظمت روحی و ژرفای اندیشه و تشخیص‌های به موقعش نیز بوده است او که از سرعت انتقال و هوش و استنباط حیرت‌انگیز سرشار بوده به خوبی می‌توانسته در مواقع مهم انگشت خود را روی نقاطی بگذارد که رگ خواب مردم در آن و حساسیت‌شان در آن بوده است.»^۲ وی در ادامه می‌نویسد که: «ارزش ملت‌ها بسته به ارزش رجال باشخصیت آن‌هاست». بلاشک ستارخان سردار ملی همچنان که قهرمان ملی انقلاب مشروطیت و سمبل گوشه‌ای از تاریخ ملت ما به حساب می‌آید، در عین حال جزو انگشت‌شمار رجال باشخصیت ماست که صفات پسندیده آن بهترین معیار و الگو برای وطن‌پرستی و وطن‌دوستی در زمان حال و آینده است. «زمانی که دردها، رنج‌ها و مهم‌تر از آنها آرمان‌ها و آرزوهای یک ملت در وجود یک شخص، در ذهن و رفتار و اعمال یک فرد متجلی گردد، شکست آن فرد شکست آن ملت به حساب آید و پیروزی وی به مثابه و به حساب سعادت و نیکروزی آن ملت گذاشته شود (در آن صورت) اگر بخواهیم تاریخ آذربایجان در سده گذشته را به نوآموزی یا یک مشتاق خارجی به طور خلاصه توضیح بدهیم، برای این کار لازم نیست کتاب‌های تاریخ را در برابر چشم‌های او تلنبار نماییم بلکه یک راه کوتاه‌تری نیز هست، کافی است او را با شخصیت سردار ملی آشنا کنیم. چرا که وقتی یک فرد تبدیل به قهرمان و سمبل یک ملت می‌شود که تمام وجودش متعلق به ملتش، تمام زوایای روحی‌اش عین روح ملتش شود و تمام ویژگی‌ها، ضعف‌ها و قوت‌هایش منطبق با حقیقت وجودی ملی‌اش گردد و به قول

۱ - پرسش‌های بی‌پاسخ در سال‌های استثنایی، مهندس احمد زیرک‌زاده - صفحه ۳۱

۲ - دیدار هم‌رمز ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۵۷

اندیشمندی تبدیل به روح و جان آن ملت شود و طبیعتاً در این صورت می‌توان با شناخت یک نفر به شناخت حیات تاریخی آن ملت پی برد.^۱

در مقابل خدمات ارزنده و بی‌نظیر ستارخان و سایر مجاهدین هم‌رزم او هرچه بگوئیم کم گفته‌ایم و هرچه بنویسیم کم نوشته‌ایم و برای آن که حق مطلب در مورد آنها ادا شود پژوهشکده‌ای لازم است.

اما دلیلی که بنده را به نوشتن این کتاب واداشت این است که در مورد کلمات قصار و سخنان ستارخان تاکنون کار تحقیقی مستقلی صورت نگرفته است. بنا به نوشته دکتر هوشنگ ابرامی: بزرگی این مرد (ستارخان) بدان حد است که اگر دهها کتاب هم درباره‌اش نوشته شود باز کم است. زندگینامه ستارخان سرشار از ایران‌دوستی، آزادگی، مردانگی، انسانیت و بلنداندیشی است... (در انقلاب مشروطیت) در میان گفتارهای کسانی که مردم را می‌شورانیدند، گفته‌های ستارخان از همه آتشین‌تر بود. ستارخان سخنوری زبردست نبود. اما آنچه می‌گفت در دل‌ها آتش می‌افکند^۲ نصرت‌اله فتحی به نقل از میرزانوراله‌خان یکانی می‌نویسد: «درباره افرادی همچون ستارخان، بابک، نادر و شاه اسماعیل هرچه نوشته شود کم است و لازم است نویسندگان از مردانگی و پاکدلی آنان داستان‌ها و نمایشنامه‌ها بسازند و بدین وسیله غیرت و همت و بشردوستی و میهن‌پرستی قوم را دامن بزنند، خون‌های سرد شده ملت خود را به جوش آورند، سینه‌های کوفته و خسته آنان را به خروش وادارند. در اثر این گونه سرگذشت‌ها است که قلوب یخ زده تشعشع می‌یابد و بی‌دردی و بی‌حالی جای خود را به همت و شجاعت و وطن‌پرستی می‌سپارد و مقدسات هر ملتی مورد احترام و ستایش قرار می‌گیرد.»^۳ دکتر برادران شکوهی، مورخ و محقق تاریخ و فرهنگ آذربایجان هم معتقد است که: «از ستارخان هرچه بگوئیم کم گفته‌ایم (تا به حال) از ستارخان کم گفته شده است. او واقعاً مظلوم واقع شده است... ستارخان فوق‌العاده روش فکر و تیزبین بود. او کلمات قصار بسیار زیادی دارد. او تنها جنگجو نبود. همه چیزش نیکو بود. امیرخیزی می‌گوید: در تهران دیدم ستارخان قاطی دموکرات‌ها و اعتدالیون شده است. پرسیدم سردار تو کجا و اینجا کجا. در جواب با یک مثل ترکی گفته بود: «کئچه‌نی سالمیشک هئونگه تاپدیریک بوندان بیزه بورک اولماز» ببینید ستارخان یک روند سیاسی گسترده و وسیع را چقدر ساده جمع‌بندی کرده و با یک مثل عامیانه بیان نموده است. این از هوش و ذکاوت سرشار وی

۱ - ویژه‌نامه همایش بزرگداشت ستارخان سردار ملی - صفحه ۲ - قسمتی از سرمقاله جان آذربایجان به قلم آقای وحید شیخ‌بگلو.

۲ - ستارخان سردار ملی - صفحه ۸ - ۲۸

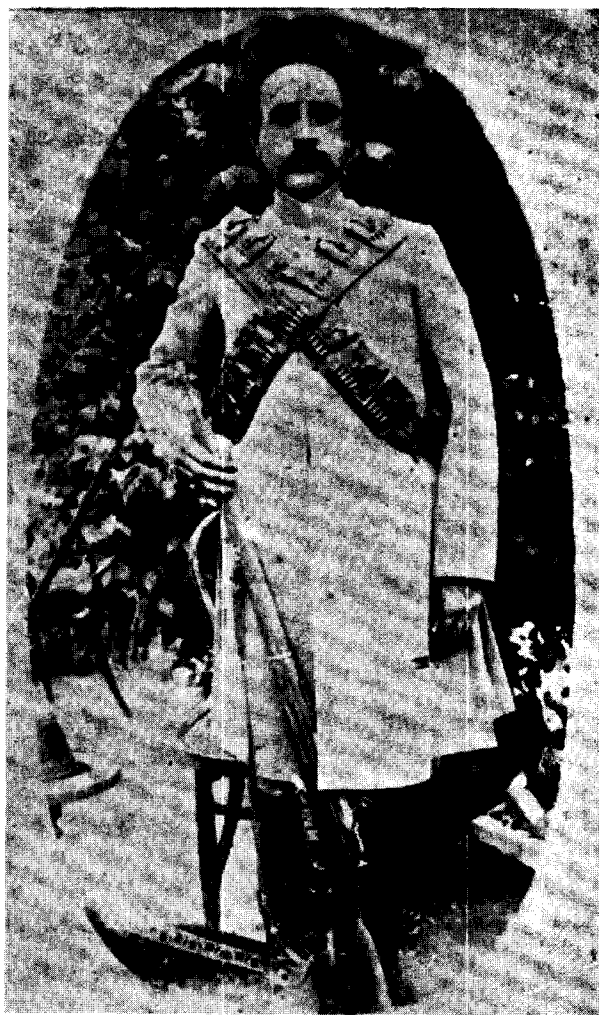
۳ - دیدار هم‌رزم ستارخان - صفحه ۱۹۳

حکایت دارد.... ستارخان باید بماند. این را هم بدانید که در نیویورک موزه‌ای برای قهرمانان جهان است که از شرق تنها دو قهرمان آن هم ستارخان و باقرخان مجسمه‌شان در آنجا هست. اینها واقعاً سردار و سالارند. مخصوصاً ستارخان از لحاظ فکری.^۱ لازم به ذکر است که کتاب در چهار فصل تنظیم شده است. و فصل اول به کلمات قصار و سخنان ستارخان اختصاص دارد. در فصل دوم خاطرات، سخنان، دیدگاه‌ها، روایت‌ها، نظرات و داستان‌هایی که برخی از مشاهیر و مورخین در مورد سرگذشت ستارخان دیده، شنیده و یا نقل و قول نموده‌اند، بازگو کرده‌ایم. در حقیقت فصل دوم مکمل فصل اول می‌باشد زیرا در این فصل هم در قالب روایت و یا خاطره از کلمات قصار و سخنان ستارخان به وفور استفاده شده است. بنابراین مجموعه این دو فصل افکار و اندیشه‌های والای سردار را در آئینه زمان به وضوح منعکس می‌کند. فصل سوم به نظرات منتقدان و مخالفان ستارخان و نقد مطالب آنها اختصاص دارد و در فصل چهارم مباحث گوناگونی از قبیل ایمان و عقیده ستارخان، و اسنادی راجع به فاجعه شوم پارک اتابک و چند موضوع دیگر مورد بررسی قرار گرفته است. در عین حال مطالب سوم و چهارم این اثر در حقیقت مکمل کتاب «تراژدی ستارخان» می‌باشند. در اینجا لازم می‌دانم از کلیه عزیزان زحمت‌کشی که در تایپ، حروف‌چینی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی این اثر متحمل زحمت گردیده‌اند کمال تشکر و قدردانی نمایم.

با احترام - محمدحسن پدرام

تبریز خردادماه ۱۳۸۹

کلمات قصار و سفنان ستارخان



ستارخان سردسته آزادی خواهان آذربایجان

کلمات قصار و سخنان ستارخان

- ۱ - قدرت مجاهد در تفنگ او نیست، در پشتیبانی مردم از اوست.
- ۲ - گلوله اجل یکی بیش نیست، هر گلوله‌ای آدم را نمی‌کشد.
- ۳ - «اؤلومدن قورخمیون، اوندان راحت بیر زاد یوخدی» از مرگ نترسید که از آن راحت‌تر چیزی نیست.
- ۴ - ما باید از امیرالمومنین سرمشق بگیریم و ثابت کنیم پیرو این مرد بزرگیم.
- ۵ - آزدان آز اؤلر، چوخدان چوخ. یعنی از کم، کم کشته می‌شود و از بسیار، بسیار.
- ۶ - در جنگ به خاطر یک مرده نباید یک زنده را از دست داد.
- ۷ - من سگ این ملت هستم و آماده پاسبانی.
- ۸ - من از دولت سر و پا برهنگان به سرداری رسیده‌ام.
- ۹ - محال است که حق مغلوب ناحق شود.
- ۱۰ - رحم گرگ بیابان را خونخوارتر می‌کند، دشمنان مشروطه گرگ‌های بیابانند.
- ۱۱ - «آلچاق آدام قورخار» یعنی آدم پست ترسو می‌شود.^۱
- ۱۲ - تسلیم شدن در عقیده من برابر است با مرگ و در قبر خفتن
- ۱۳ - من یقین دارم که نسیم فتح و ظفر بر پرچم آزادی‌خواهان خواهد وزید.
- ۱۴ - به کوچکان رحمت آرید تا از شر قویدستان مصون باشید.
- ۱۵ - انصاف چیز خوبی است، هر که انصاف ندارد ایمان ندارد و هر که مروت ندارد انسان نیست.
- ۱۶ - ای کاش یک شهر دیگری نیز می‌شورید تا محمدعلی میرزا نمی‌توانست همه نیروهای خود را بر سر تبریز بیازماید.
- ۱۷ - مشروطه را با هیچ چیز معامله نمی‌کنم.
- ۱۸ - ما برای این نمی‌جنگیم تا آدم‌های آزاد را در قفس اسارت ببندازیم. ما می‌جنگیم برای آن که اسیران را آزاد کنیم!
- ۱۹ - این درست که صلح بهتر از جنگ است. اما کدام صلح؟ صلحی که با خواری و بیچارگی توام نباشد.
- ۲۰ - قیام یعنی پیروزی. برای آزادی ایران قیام کرده‌ایم و دیر یا زود پیروز خواهیم شد.
- ۲۱ - حق با ماست، حق نگهدار ما است.

۱ - بنا به نوشته نصرت‌اله فتحی گویا مرحوم نقه‌الاسلام روزی به ستارخان گفته بود: «دلیر برای هیچ گونه آزمایش عقب نمی‌نشیند و مرگ آزمایشی است برای دست آخر!» و ستارخان الهامات نظیر آن را در ذهن خود پرورانده و به خود تکیه داشته است.

- ۲۲ - دشمنان ما تنها وقتی می‌توانند بر ما پیروز شوند که خود ما دشمن همدیگر شویم.
- ۲۳ - ما قانون می‌خواهیم! ما آزادی می‌خواهیم! آزادی! آزادی!
- ۲۴ - من حکم علمای نجف را اجرا می‌کنم.
- ۲۵ - هیچ یک از شما حق ندارید خودتان را آقا و ارباب مردم بدانید و به کسانی که تفنگ در دست ندارند فخر بفروشید و یا خدای ناکرده زور بگوئید. ما نوکر مردمیم. ما غلام ملت ایرانیم. غرور و شرف داریم و در راه ایران و مشروطه می‌جنگیم، جان می‌دهیم برای این که آزادی جان بگیرد. و از این بابت هیچ منتی نباید به سر مردم بگذاریم.
- ۲۶ - اگر تهران شکست خورد دلیلی ندارد که تبریز هم شکست بخورد. تا آخرین نفس باید بجنگیم، مشروطه را دوباره زنده خواهیم کرد.
- ۲۷ - ما شیر قوی پنجه‌ایم و دشمن بره کوچک!
- ۲۸ - قسم خورده‌ام، قرآن مهر کرده‌ام، پرچم آزادی را به دوش گرفته‌ام حاشا که زمین بگذارم.
- ۲۹ - من در مقام دفاع ایستاده‌ام، هیچ وقت ابتدا به دعا و پیشدستی در جنگ نخواهم کرد.
- ۳۰ - برای تأمین استقلال ایران و برپایی مشروطه مبارزه می‌کنم و هیچ ادعای حاکمیت شخصی ندارم (ستارخان این سخنان را در نامه خود خطاب به محمدعلی شاه نوشته بود).
- ۳۱ - مردم تبریز، مسلم‌بن‌عقیل را هم در کوفه تنها گذاشته بودند. شما کاری را که اهل کوفه کردند نکنید. بدانید امروز هر کسی با من بیاید معلوم خواهد کرد که «مرد» است و هم طرفدار و دوستدار ابوالفضل العباس (ع) می‌باشد. بیائید کمک کنید تا نگذاریم پرچمی را که به نام ابوالفضل برافراشته‌ایم بخوابانند.
- ۳۲ - تا به ملت ایران آزادی داده نشود و تا مجلس باز نشود ما مجاهدان دست از مبارزه برنمی‌داریم.
- ۳۳ - در مقابل رحمت خداوندی گناهان ما هر قدر هم بیرون از حد و حصر باشد ارزش و اهمیت ندارد: چو دریای رحمت تلاطم کند گنه صاحب خویش را گم کند
- ۳۴ - اگر انجمن پنجاه نفر سوار در اختیار من بگذارد، من قول می‌دهم که به تهران رفته بیرق مشروطه را بر بام مجلس بزنم.
- ۳۵ - اردوبادی در مورد یکی از جنگ‌های خطرناک و وحشتناک تبریز می‌نویسد: تا آن روز لحظه‌ای چنین بحرانی و خطرناک و مایوس‌کننده پیش نیامده بود. همه ما می‌گفتیم کار تمام است. همه راه‌های نجات از مهلکه به روی ستارخان بسته بود و تصور می‌کردیم او برای این که به دست دشمن نیفتد، حتماً خودکشی خواهد کرد. بعد از ساعت‌ها تیراندازی خیلی خونسرد و بی‌اعتنا آمد، تفنگش را به گوشه دیوار تکیه داد، به یکی از مجاهدین گفت: میرزا محمد قلیان

- بیابور! چند پک به قلیان زد و شروع به صحبت کرد: من ستارخان چنین روزهایی هستم. روزهای سخت و خطرناک. در روزهای عادی و بی خطر هزاران ستارخان می‌توان یافت.
- ۳۶ - خواه ناخواه جنگ در تبریز شروع می‌شود. ما از تبریز دفاع می‌کنیم و با قشون دولتی می‌جنگیم.
- ۳۷ - از زیادی لشکر نباید ترسید. زیاد، زیاد کشته می‌دهد و کم، کم... هر وقت که دیدید شکست نزدیک است و الان است که دشمن، شما را نابود کند، همه قوه‌تان را به کار ببرید و باز هم ایستادگی کنید. خواهید دید که دشمن پا به فرار می‌گذارد.
- ۳۸ - اگر نخواهیم با این تفنگ‌های دستان سینه آنها را سوراخ کنیم همه ما را پاره پاره خواهند کرد. باید به جنگشان برویم و نابودشان کنیم. حق به ما یاری خواهد کرد.
- ۳۹ - اگر ما در جنگ به روی اینها تیر می‌اندازیم برای این است که آنها ما را با تفنگ خود نشانه گرفته‌اند. ولی وقتی اسیرند ناجوانمردیست که آنان را بیازاریم.
- ۴۰ - ستارخان خطاب به اسیرانی که آزاد می‌کرد گفت: بروید! بروید آزاد باشید. آزادی را دوست بدارید. دشمنان ایران را بشناسید و به سوی ما تیر نیاندازید.
- ۴۱ - بی‌شرف‌ها حیا هم نمی‌کنند. تازه بعد از سه ماه خونریزی و کشتار ما را از جنگ می‌ترسانند و پیغام می‌دهند که تسلیم بشویم! مجاهدان از این هارت و هورت‌ها باکی ندارند. مردان تبریز به جای این که دوباره بیرق سفید تسلیم به دست بگیرند، کفن می‌پوشند و در راه مشروطه جان می‌دهند.
- ۴۲ - اگر همه از گرسنگی بمیریم تسلیم استبدادچی‌ها نمی‌شویم.
- ۴۳ - اگر تبریز تنها نبود! اگر شهرهای دیگر هم سر به شورش می‌گذاشتند چه خوب می‌شد. چقدر بار ما سبک می‌شد. دیگر مرکز نمی‌توانست همه قوایش را بر سر تبریز بریزد.
- ۴۴ - بر روی سرباز دشمن هنگامی تیر می‌اندازیم که او به روی ما تفنگ بکشد.
- ۴۵ - اگر مهاجمین فایق گردند به ناموس شما تجاوز خواهند کرد، اموالتان را غارت خواهند نمود، مهم‌تر از همه پرچم حضرت ابوالفضل(ع) را که بر دوش گرفته‌اید به زیر پا خواهند انداخت (ستارخان سخنان مذکور را به مجاهدین تحت امر خود کراراً گوشزد می‌کرد).
- ۴۶ - شاه در حق من هر حکمی نماید مطیع و منقاد هستم، اما اطاعت انجمن اسلامی بر من گوارا نیست و نمی‌کنم و از آنها حرف نمی‌شنوم. اگر بنا این است که ترک سلاح بشود و انجمن ایالتی هم موقوف شود. پس چرا انجمن اسلامی موقوف نمی‌شود؟ و دو محله شتربان و سرخاب ترک سلاح نمی‌کنند؟
- ۴۷ - فرزندم، یکی از صفات حسنه‌ای که هر مبارز و مجاهد باید داشته باشد، خونسردی و خویشتن‌داری است. یک دانه تفنگ و دو قطار فشنگ نباید شما را مغرور کند و نباید شما را به

سوی فزونی جوئی و تفوق نسبت به دیگران بکشاند، و شماها باید بدانید که در این جنگ همه تبریز شریک هستند، اگر شما تفنگ در دست گرفته‌اید آنها کمک مالی کرده اند، اگر شما ناراحتی و بی‌خوابی در سنگر ماندن را تحمل می‌نمائید دیگر همشهری‌های شما در تحمل گرسنگی و یونجه خوردن و در مصائب طاقت آوردن با شما همگام هستند، بنابراین این هیچ یک از رزمندگان نباید اولویتی به خود قائل شده و به مزاحمت مردم پردازند وانگهی اگر آن تاجر بد گفته روی سخنش با من بوده نه با تو، بعلاوه چرا بدگوئی نکنند و چرا به ستوه نیایند، چند ماه است که علی‌الدوام بر اثر محاصره شدن شهر از کسب و کار بازمانده و زندگیشان مختل شده و هرچند روزی هم ورقه اعانه از انجمن صادر و به حجره‌شان ارسال می‌شود و آن بینوایان از صمیم دل آن را پرداخت می‌کنند بدون آن که روزنه امیدی در دل‌هایشان وجود داشته باشد، در این صورت حق دارند عصبانی شوند و ناراحت، ولی شماها و من حق نداریم نسبت به آنها زورگویی کنیم و توقعات بیشتری داشته باشیم، بروید هرگز ناراحتی برای مردم فراهم نکنید و بلکه با آنان با خوشی رفتار نمائید. (روایت مزبور را نصرت‌اله فتحی به نقل از اسمعیل‌خان صلحی آورده و نوشته است: سردار ملی در عدالت و نصفت هم همیشه سرمشق قرار می‌گرفت، روزی یکی از تجار تبریز که مورد مزاحمت یکی از مجاهدان واقع شده و شکایت نزد سردار برده بود. شاکي را مورد محبت و پذیرائی قرار داده و قول می‌دهد که مجاهد مزاحم را تنبیه بسزائی نماید. وقتی که مجاهد مورد بحث را احضار و به بازخواست می‌پردازد، مجاهد مزبور می‌گوید: چون در حق شما بدگوئی می‌کرد و حرف‌های ناروا می‌گفت من هم خواستم او را بی‌پاسخ و کیفر نگذارم، سردار در جواب مجاهد و خطاب به او سخنان بالا را ایراد کرده بود.)

۴۸ - ما این جنگ را برای این می‌کنیم که ایران از فشار ظلم و نفوذ خارجی و استبداد داخلی خلاص گردد و برای فعالیت و خدمت جوانان درس خوانده فرصتی پیش آید و روا نیست که شماها که ذخیره آینده هستید بروید و کشته شوید (سردار سخنان مزبور را در جواب تعدادی از شاگردان متوسطه که داوطلب شده بودند تا تعلیمات نظامی ببینند و به جبهه بروند ایراد کرده بود).

۴۹ - ستارخان خطاب به مجاهدین تحت امر خود: «هیچ واهمه ننمایید، جناب ابوالفضل‌العباس علیه‌السلام با شماست، زیرا که ما در سر حقوق ملیّه خود، که عین عدالت است، کوشش می‌نماییم، ایشان در منافع شخصی و ضرر ملت تلاش می‌کنند.

۵۰ - ما هواخواه حقیم و حق با ماست. کسانی که با ما جنگ می‌کنند از ظلم و استبداد و قتل و کشتار و جنگ طرفداری می‌کنند و ما پشتیبان عدل و آزادی و صلح دوستی هستیم. هدف ما در جنگ مقدس است. به فکر کوچکی و بزرگی سپاهیان نباید بود. باید دید دو طرف برای چه می‌جنگند.

۵۱ - زور آنها در برابر ایمان ما هیچ است، مرگ یک یک ما ممکن است اما کشتن هدف ما ممکن نیست و تا هدف هست باید به پیروزی اطمینان داشت.

۵۲ - پاختانوف به ستارخان گفت: شما در چه صورتی حاضرید شورش را بخوابانید و مجاهدان امیرخیز را آرام کنید؟ ستارخان گفت در صورتی که درخواست‌های ما پذیرفته شود که عبارتند از: دادن مشروطه، باز شدن مجلس، محترم شمردن قانون، خلاص کردن تمام دستگیرشدگان و دستگیری همه دشمنان آزادی.

۵۳ - پاختانوف به ستارخان پیشنهاد کرد که اگر دست از جنگ بردارد از دولت ایران رئیس قراسوران آذربایجان و ماهی سیصد تومان حقوق برای ستارخان بگیرد، سردار آزادی به دلالت فتنه گفت: «مگر من جاه و مقام می‌خواهم. من نوکر مردم، سگ ملت، بنده مشروطه‌ام. سیصد تومان که هیچ اگر به من ماهی سیصد هزار تومان هم بدهند از راهی که دارم می‌روم، برنمی‌گردم و غیرت و شرفم را به پول نمی‌فروشم.

۵۴ - بنا به نوشته دکتر شفق، در اواسط جنگ‌های تبریز روزی که همه رؤسای مجاهدین با حضور سردار و سالار در عمارت انجمن ایالتی اجتماع کرده بودند. تقی‌زاده خطابه سختی ایراد کرد و بعضی از مجاهدین را از تجاوز به حقوق مردم آشکارا نکوهش نمود. به حدی که بعضی حاضرین خشمگین گشتند. ولی سردار که بعد از پایان نطق تقی‌زاده چشم‌ها به سوی او بود تا ببینند با انتقاد سخت تقی‌زاده چگونه مقابله خواهد نمود برخاست و با ملایمت از تجاوزاتی که به مجاهدین نسبت داده می‌شد قسمتی را دفاع و قسمتی را هم قبول کرد و وعده اصلاح و مراقبت داد و در خاتمه گفت: آنچه مربوط به من است من خودم را سگ ملت می‌دانم، نهایت این که شاید سگ اصیل بوم و جلوتر افتادم!

۵۵ - این اسیران برادران مایند، برادران فریب خورده مایند و ما برای آزادی و آسایش آنهاست که این همه جانبازی می‌کنیم.

۵۶ - درفش مشروطه باید شب و روز همیشه در انجمن متموج باشد (امیرخیزی می‌نویسد ستارخان این سخنان را بعد از سرنگون کردن بیرق‌های سفید خطاب به حسین خان باغبان گفته بود)
۵۷ - ما هم مثل شما مسلمانیم. ما برای آزادی و مشروطه می‌جنگیم.^۱

۱ - در یکی از جنگ‌ها موقعی که گروهی از سربازان دشمن به اسارت مجاهدین ستارخان درآمدند گریه‌کنان می‌گفتند: شما را به حضرت عباس‌تان ما را نکشید. ستارخان از آنان پرسید: مگر حضرت عباس ما و شما فرق دارد؟ اسیران گفتند که به ما گفته‌اند شما مسلمان نیستید. قرآن را آتش می‌زنید و خدا و پیغمبر را قبول ندارید. ستارخان در جواب سربازان دشمن جمله مزبور را گفت.

۵۸ - آقایان بنده اگر خدمتی کردم به دستگیری ملت کردم والا از یک دست صدا بر نمی‌خیزد. قدرشناسی باید از مردم آذربایجان کرد نه از ستار، من اگر افتخاری دارم این است که خدمتگزار ملت بوده و هستم و همه این موفقیت‌ها در سایه جانبازی جوانان رشید آذربایجان به دست آمده است. (امیرخیزی می‌نویسد ستارخان سخنان مزبور را در مقابل اظهار محبت و قدرشناسی مردم تهران نسبت به خودش ایراد کرده بود).

۵۹ - آنها می‌دانند که ما سنگ خرائیم و ما هم می‌دانیم که آنها طبل تو خالی‌اند. شکست دشمن در حمله ما حتمی است.

۶۰ - برای مشروطه کردن ایران هر کدام از ما یک وظیفه داریم. نمایندگان انجمن وظیفه دارند از علم و سوادشان استفاده کنند. ثروتمندان کمیسیون اعانه را تقویت می‌کنند و ما مجاهدان می‌جنگیم و همه باید تا وقتی مجلس باز نشده آرام ننشینیم.

۶۱ - تا دیروز جان می‌دادیم برای این که آزادی داشته باشیم و حالا باید آزادی بدهیم تا استقلال داشته باشیم (در موقع ورود سپاهیان روس به تبریز، ستارخان سخنان مزبور را خطاب به هم‌زمان و مجاهدین تحت امر خود ایراد کرده بود).

۶۲ - بزنید این لکه‌های ننگ را. کفن را از تن آزادی بیرون کنید. تبریز را از زیر بار زور و ستم برهانید (ستارخان سخنان مزبور را موقع پائین آوردن پرچم‌های سفید با فریاد خطاب به هم‌زمان انگشت‌شمار خود تکرار می‌کرد).

۶۳ - بعد از بمباران مجلس این خادم ملت استقلال وطن عزیز خود را در خطر دیده، جان به کف نهاده و با تمام قوای خود در تشدید مبانی حریت و استرداد حقوق مغضوبه ملت به قدری که می‌توانستیم کوشیدم. آخر الامر بیرق استقلال ایران که عبارت از مشروطیت است بلند کرده و کعبه آمال مسلمین تاسیس یافت (قسمتی از نامه ستارخان خطاب به نایب‌السلطنه)

۶۴ - وجود من در تبریز بزرگ‌ترین پشتیبان آزادی‌خواهان است «مشروطه‌چیلرین دایاگی‌دی» اگر من به تهران بروم مطمئن باشید که جدایی بین ما خواهد افتاد و شما را در آذربایجان و مرا در تهران از بین خواهند برد. (ستارخان سخنان مزبور را خطاب به حاج‌علی دوافروش گفته بود)

۶۵ - تبریز نیازی به سپهدار و سپاهش ندارد، اگر واقعاً سپهدار می‌خواهد به مشروطه‌خواهان کمک کند بهتر آن است به شهر دیگری برود و در آنجا مردم را به قیام بخواند.

۶۶ - اگر دشمن قشون و قورخانه بی‌شمار دارد، سرباز و سوار و تفنگ و فشنگ تمام‌نشدنی دارد. حق هم بازوئی دارد که هرگز خم نمی‌شود و سری دارد که هیچ وقت پائین نمی‌آید.

۶۷ - این لشکرهای دولت که گرداگرد تبریز را گرفته اگر چند برابر هم باشد به شهر دست نیابند. در شهر نیازی به یاری سپهدار نیست. اگر او می‌خواهد کاری انجام دهد به تنکابن رفته از آنجا بیرق آزادی‌خواهی را بلند کند که یاری بهتر آن خواهد بود.

۶۸ - فشنگ‌ها را نباید بیهوده تلف کنیم. اگر دیدید آنها تیر هوائی می‌اندازند شما دست به چخماق تفنگ نبرید. بی‌اعتنا باشید.

۶۹ - اگر ما برای آزادی نجنگیم، مردمی که بعد از ما می‌آیند چه خواهند گفت؟ خواهند گفت که چه آدم‌های ترسوئی بودند، نام ایران را ننگ‌آلود کردند. زور شنیدند و دم نزدند. زیر بار ظلم رفتند و به بیچارگی تن در دادند. چقدر بدبخت بودند! روز تاسوعا و عاشورا برای شهادت امام حسین (ع) عزاداری می‌کردند. خاک و گل به سر می‌ریختند. با قمه فرق سرشان را می‌شکافتند، سینه و زنجیر می‌زدند. اشک و خون را با هم قاطی می‌کردند و خودشان را پیروان سیدالشهدا می‌دانستند اما وقتی پای عمل به میان می‌آمد زور و استبداد را قبول می‌کردند و آرام می‌نشستند.

۷۰ - این سرکرده‌های دولتی: شجاع‌نظام، حاج‌فرامرزان، رحیم‌خان، نصراله‌خان، بیوک‌خان، ضرغام‌نظام و همه سرکرده‌های دیگر که روز و شب به شهر ما هجوم می‌آورند، اینها یاغی‌اند و دشمن ملت و مشروطه و باید مجازات بشوند.

۷۱ - به پاداش آن همه خدمت‌ها پایم را شکستید و تفنگم را به شکل چوبی زیر بغلم دادید، نه آن استقبال خوش و نه این بدرقه بد. (ستارخان این سخنان را خطاب به اطرافیان خود در شاه‌عبدالعظیم گفته بود)

۷۲ - ای غیرتمندان آذربایجان بدانید و آگاه باشید که من آن کشته فراموش‌شده شما هستم. بیایید غیرت کنید، تلافی تلف شده خود را بنمائید.

۷۳ - هرکسی به در خانه خود بیرق سرخ بزند از دستبرد مجاهدین محفوظ خواهد شد و بایست در خواستن حقوق ملیّه، با ما همدست شده با اهل استبداد در جنگ شوید (ستارخان این سخنان را خطاب به مخالفین مشروطه گفته بود)

۷۴ - ما هیچگاه به جنگ پیشدستی نمی‌کنیم و همیشه از آن سوی به ما می‌تازند و ما جلوشان می‌گیریم (ستارخان این سخنان را در جواب کنسول روس گفته بود)

۷۵ - جنرال کنسول من می‌خواهم هفت دولت به زیر بیرق ایران بیایند. من زیر بیرق بیگانه نروم. (بنا به روایت احمد کسروی ستارخان سخنان مزبور را خطاب به کنسول روس گفته بود)

۷۶ - (بعد از اولتیماتوم ۴۸ ساعته عین‌الدوله خطاب به اهالی تبریز) ستارخان گفته بود: مگر تا امروز شوخی می‌کردید که اکنون می‌خواهید جنگ کنید؟!

۷۷ - قهرمانان حقیقی انقلاب مرا ترک می‌کنند. (ستارخان جمله مزبور را در موقع خداحافظی با مجاهدین قفقازی گفته بود)

۷۸ - اردوی دولتی عوض این که با مجاهدین مسلح آذربایجان جنگ کنند، ریخته‌اند به دهات اطفال را به آتش می‌سوزانند، و زنان را شکم پاره می‌کنند، در هیچ مذهب و شریعتی اطفال و زنان را گناهی نیست. (قسمتی از تلگراف ستارخان به سفارتخانه‌های خارجی)

۷۹ - این بنده عاصی ستار، برای اجرای احکام شریعت غرأ احمدی و حفظ بیضه اسلام مطابق احکام صادره علما اعلام عظام مراجع تقلید شیعه، از جان و مال و اولاد و هستی خود صرف‌نظر کرده فوق‌الطافه کوشیده تا دولت جابره تبدیل بر دولت عادل به عبارت آخری دولت شوریه دایر شود، تا مگر آب رفته به جو بازگردد و قوانین حضرت سیدالمرسلین که سرمشق اهل کره از کفار و غیره گردیده رویه و مسلک اهل اسلام و کافه مسلمین و مسلمات بشود. (قسمتی از رنجامه ستارخان خطاب به هیئت وزیران)

۸۰ - مجلس را ویران می‌کنند، بعد دست‌خط می‌دهند که ایران مشروطه است!^۱

۸۱ - درد را تحمل کنیم زیرا اگر فریاد بکشیم ایران را از دست خواهیم داد. (ستارخان جمله مزبور را در موقع اشغال تبریز توسط سپاه روس خطاب به همزمان خود ایراد کرده بود)

۸۲ - هر وقت دیدید عرصه بر شما تنگ شده و درصدد عقب‌نشینی هستید پنج دقیقه دیگر به سختی مقاومت و فعالیت کنید بسا که نبرد را می‌برید (ستارخان این سخنان را به مجاهدینی که در خط مقدم جبهه می‌جنگیدند ایراد می‌کرد)

۸۳ - تک‌الدن سس چیخماز (یعنی از یک دست صدا بر نمی‌آید)

۸۴ - در صفوف ما انسان هیچ وقت نباید، جانب احتیاط را از دست بدهد. (اردوبادی می‌نویسد: به همین جهت بود که ستارخان هرگز مسائل مهم را در جلسات عمومی مطرح نمی‌کرد)

۸۵ - من شخصاً به هیئت حاکمه تهران اعتقاد ندارم و آنها را صالح نمی‌دانم زیرا آنهايي که به عنوان دولت، در آنجا نشسته‌اند ما انتخاب نکرده‌ایم.

۸۶ - این یکی قاجار را راندیم آن یکی قاجار آمد. (اردوبادی می‌نویسد: ستارخان بعد از برکناری محمدعلی‌شاه و انتخاب احمدشاه به جانشینی او از طرف فاتحان تهران این سخن را گفته بود)

۸۷ - جماعت خیلی بهتر می‌دانند که ماهیت انقلاب چیست. این جنگ بین دو گروه است. گروه اول کسانی که در طرف دولت قرار دارند یعنی خود دولت و طرفدارانشان، گروه دوم، دشمنان دولت و دوشمنان طرفدارانشان.

۱ - ستارخان این جمله را بعد از بمباران مجلس که به دستور محمدعلی‌شاه صورت گرفته بود ایراد کرده بود.

۸۸ - به نظر من دور از دین و انصاف است که آدم چنین بلای وحشتناکی را به میان مردم پرتاب کند. در اثر انفجار این بمب‌ها مردمان زیادی تلف خواهند شد و خیلی از خانه‌های مردم بی‌گناه خراب خواهند شد. بگوئید دیگر از این بمب‌ها نساژند. (اردوبادی می‌نویسد سخنان مزبور را ستارخان بعد از آزمایش موفقیت‌آمیز بزرگ‌ترین بمب ساخته شده توسط مجاهدین قفقازی در تبریز که قدرت تخریبی زیادی داشت گفته بود)

۸۹ - دیدی سالار؟ دیدی تهران چه بلائی بر سر ما مجاهدان آورد! آن همه مبارزه و جانبازی و این همه قدرناشناسی و نامردی! هیچ به فکر نمی‌رسید که ممکن است یک همچون حادثه‌ای هم پیش بیاید و مجاهد‌ها، دسته دسته به خاک و خون کشیده بشوند. آیا مشروطه‌ای که می‌خواستیم این بود؟ رعیت‌ها در راه مشروطه کشته شوند تا خان‌ها و ارباب‌های ایل قاجار حاکم بشوند؟! (ستارخان مذکور را ستارخان خطاب به باقرخان بعد از فاجعه شوم پارک اتابک گفته بود)

۹۰ - ما زحمت کشیدیم و خود را به کشتن دادیم، نتیجه را دیگران بردند.

۹۱ - ستارخان در جواب کنسول روس که پرسیده بود برای چه می‌جنگید گفته بود برای گرفتن چهار چیز می‌جنگیم: «آزادی! قانون! مجلس! مشروطه!»

۹۲ - کسانی که با ما جنگ می‌کنند از ظلم و استبداد و قتل و کشتار و جنگ طرفداری می‌کنند و ما پشتیبان عدل و آزادی و صلح دوستی هستیم. هدف ما در جنگ مقدس است.

۹۳ - این فوکلی‌ها می‌خواهند ما را بکشند و مزار ما را زیارتگاه قرار دهند و مخبرالسلطنه را نیز از آن قبیل اشخاص می‌دانست و می‌گفت ما زحمت کشیدیم و خود را به کشتن دادیم نتیجه را دیگران بردند. (امیرخیزی می‌نویسد: ستارخان وقتی در تبریز شنیده بود که شبی در مجلس حال چند نفر باهم گرد آمده و سخن از مشروطه و مجاهد می‌گفتند شخصی از آنان گفته بود حالا که جنگ خاتمه یافت باید کاری کرد که این رؤسای مجاهدین از قبیل سردار و سالار از میان بروند و سپس قبر ایشان را امامزاده کرد. این سخن اعم از آن که صحت داشته است یا نه در مرحوم سردار اثر عظیمی کرده و همواره می‌گفت این فوکلی‌ها...)

۹۴ - الان سه ماه و نیم است حقوق مجاهدان عقب افتاده و یک شاهی به آنها نپرداخته‌اند. اما در عوض از خزانه ملت سالی صد هزار تومان برای محمدعلی میرزا مقرر تعیین شده؟! (ستارخان سخنان مزبور را خطاب به نمایندگان مجلس شورای ملی گفته بود).

۹۵ - شما به من و باقرخان هر یک پنجاه سوار مجاهد بدهید تا به تهران برویم و ریشه بدخواهان آزادی را بسوزانیم. (ستارخان این سخنان را خطاب به اعضای انجمن ایالتی گفته بود)

۹۶ - این خادم ملت راضی نیستم که مویی از سر بندگان خدا کم بشود و یک قطره خون به زمین ریخته شود و به دولت یاغی نیستم. اولاً به جمیع مومنین دیندار لازم و بل واجب است و تکلیفش این است که به فتوای حضرات حجج الاسلام که در غیبت امام عصر عجل الله فرجه، نایب ایشانند، اطاعت نمایند. اگر کسی احکام ایشان را رد و اطاعت ننماید به منزله این است که اطاعت امام علیه السلام را ننموده است. و هرکسی که از اطاعت امام علیه السلام بیرون شود کافر مطلق است. و این خادم ملت از فرموده حجج الاسلام تجاوز نکرده، تا یک قطره خون در بدن دارم خواهم کوشید.

۹۷ - من در زیر بیرق جناب ابوالفضل العباس علیه السلام و بیرق ایرانم. بیرق شما به من لازم نیست و من ابداً تابع ظلم و استبداد نخواهم شد و امروز به فضل خداوند بیرق اسلام و ابوالفضل العباس علیه السلام در دست گرفته و همه بیرق‌هایی که مستبدین در شهر زده‌اند قلم خواهم کرد. ابداً ملت از حقوق مشروع خود دست نخواهند کشید. مگر من و اهالی تبریز به دولت علیه ایران یاغی شده‌ایم که در زیر بیرق شما پناهنده شویم؟! (ستارخان سخنان مزبور را در جواب پاخیتانوف کنسول روس ایراد کرده بود)

۹۸ - من در راه استقلال وطنم یک سال آزرگار تقلا کردم. میان مرگ زنده شدم و با فرو بردن دود باروت کار را به اینجا رساندم. اکنون در حالی که می‌رفت تا در وطن عزیز ذره‌ای نور امید بتابد، مام وطن با بلای دیگری مواجه شد. روس‌ها که برای فراهم آوردن آسایش و آرامش آمده بودند، اینک شروع کرده‌اند به اقدامات استیلاجویانه، چندان که دیگر از استقلال وطنمان قطع امید می‌شود... در چنین حالی از دست ما چه کاری برمی‌آید؟ دیگر با رفتن به میدان جانبازی و پرداختن به مقاتله کاری از پیش نمی‌رود. زیرا که این اقدام باعث می‌شود که کار از دست رفتن وطن سریع‌تر عملی شود. (محمدامین رسول‌زاده می‌نویسد وقتی از ستارخان سؤال کردم که چرا در کنسول‌خانه بست نشسته است، با دلی دردمند و با لحنی جدی پاسخ داد: من در راه استقلال وطنم...)

۹۹ - گویا باز بیچاره‌ها هوس کرده‌اند کشته بدهند! امروز پوزه دشمن را به خاک می‌مالیم. تفنگ‌ها را سفت بگیرید. با قلب‌های قرص شلیک کنید. حق نگهدار ماست زیرا که ما نگهدار حقیقتیم.

۱۰۰ - به دستور ستارخان بعد از پیروزی مجاهدین بر مخالفین مشروطه و اسلامیه‌نشینان دوه‌چی: در شهر جار کشیدند که هرکس از آزادی‌خواهان یکی را بیازارد کیفر سختی خواهد دید. نیز کسانی از سوی سردار و سالار به دوه‌چی و ششگلان گمارده شدند که مبادا کسی از مجاهدان و سردستان در آنجا به مردم آزاری پردازند.

۱۰۱ - من سگ این توده هستم و همیشه می‌خواهم پاسبان این توده باشم. شما باباباغی را به من واگذار کنید بروم در اینجا به کشت و کار پردازم و روز بگذارم و باز هر زمان نیاز اقتاد بیایم و

جان بازی کنم. (ستارخان بعد از سفر اردبیل از طریق آقای بلوری این تقاضا را از والی آذربایجان مخبرالسلطنه کرده بود و مخبرالسلطنه این تقاضای ناچیز سردار را رد کرده بود)

۱۰۲ - بعد از تصویب قانون خلع سلاح مجاهدین از طرف مجلس ستارخان گفت: نخست کسی که آن را به کار بندد من خواهم بود.

۱۰۳ - در صبح روز فاجعه شوم پارک اتابک ستارخان به مجاهدین تحت امر خود گفت: کاری نکنید که کاسه بر سر ما شکند.

۱۰۴ - ستارخان خطاب به بعضی از نمایندگان دولت‌های خارجی که به ظاهر برای میانجیگری و برقراری به اصطلاح صلح! پیش سردار آمده بودند گفت: مگر از بهر سیصد تفنگ مردم را خواهند گشت؟!

۱۰۵ - «گچن گونه گون یئتمز، بویونی ده، بویونی» یعنی هیچ روزی را نمی‌توان با روزهای سپری شده مقایسه کرد بنابراین بهتر است حرف و سخن امروز را بزنیم.

۱۰۶ - در اوایل مشروطه که تجار تبریز می‌خواستند اعانه نقدی بدهند که او (ستارخان) به مصرف هزینه مجاهدان داوطلب برساند قبول نکرده و به آنان گفته بود: به جای دادن پول از جوانان خودتان معرفی کنید که هم با اسلحه و اصول جنگ آشنا شوند و هم همگان دست به خون آغشته کنند تا قدر و قیمت آزادی به دست آمده برای آنان معلوم گردد که به آسانی آن را از دست ندهند. «هامموزون الی قانا باتماسا آزادلیقین قدرینی بیلمه‌سوز» و اگر غیر از این باشد جبهه ما نمی‌تواند در روزهای مبدا ایستادگی کند، زیرا در آن چنان روزی استقامت نخواهند کرد و هر کس پیش خود فکر خواهد کرد که جز پول چیز دیگری نداده است و روز بازخواست خواهد گفت: آن پول را هم به زور از من گرفته‌اند والا قلباً راضی به مشروطه نبوده‌ام، اما اگر هر خانواده‌ای کشته داد و کشته گرفت ارج آزادی را خواهد شناخت و یا اگر قانون اساسی را با خون فرزندش یا برادرش نوشته یافت، گرامی خواهد داشت و بعلاوه از این کار جنبه انتقام‌جویی و خونی شدن پیش خواهد آمد»

۱۰۷ - ستارخان در جواب چند تن از رجال حریت‌طلب تبریز که پیشنهاد تسلیم و یا فرار را در برابر نیروهای ضدانقلاب و روس‌ها به وی کردند گفت: تسلیم شدن من درست، به کام مرگ رفتن است زیرا اینان با من حساب جداگانه‌ای دارند و اگر در برابر نیروی آنان گردن خم کنم محققاً زنده‌ام نخواهند گذاشت. (اما فرار)، آن دیگر غیرممکن است و آن کار ننگین‌تر از به دست دشمن افتادن و کشته شدن می‌باشد و من اگر فرار کنم و استبداد به تبریز چیره شود و عرض و ناموس مردم به

۱ - ستارخان بعد از یادآوری گذشته سیاه و ننگین جلاذ خون‌آشام صمدخان شجاع‌الدوله مثل مذکور را خطاب به وی گفته و یادآوری کرده بود که «باید امروز را در نظر گرفت که کدام یک عاقبت به خیرتریم و عملیات کدام‌مان افتخارآمیزتر و عاقل‌پسندتر است؟

ویژه ناموس همزمان من در دست آنان بیفتد و یا فرزندانشان به دژخیم سپرده شوند در حق من چه می‌گویند؟ در آن صورت مردم حق خواهند داشت که با تمامی ایل و طایفه‌شان به دنبال من بیفتند و مرا بگیرند و قطعه قطعه‌ام کنند و جسد مرا بسوزانند. آنها حق خواهند داشت به من بگویند: «ناکیشی سنون کی بو یولا عقیده یوخونودی، نییه بیزیم جوانلاریمیزین الینی قانا باتوردون؟» ای نامرد تو که به راهی که می‌رفتی عقیده و ایمان نداشتی چرا دست جوانان ما را به خون آلوده کردی؟ نه، نه. من نمی‌توانم فرار کنم یا باید بمیرم یا پیش ببرم.»

۱۰۸ - «قیام ما علیه روسیان و مدافعه ما از تبریز در برابر آنان چندان هم دشوار نیست، هرگاه می‌دانستیم که زد و خوردهای ما با اردوی تزار می‌توانست به امر دفاع ما مساعدت بکند و هرگاه ناآخوندها و ناملاهایی که در «اسلامیه» نشسته‌اند از اختلافات ما با روسیان در جریان منازعه بهره‌برداری نمی‌کردند باز هم زد و خورد می‌کردیم، یاوران، همزمان عزیز، زد و خورد ما بی‌فایده است، زیرا رهبران ضدنهیضت مشروطه از اختلاف سود خواهند جست. به همین سبب ما ناگزیر هستیم تبریزی را که در انقلاب مشروطه غالب آمده است به اردوی تزار واگذاریم، اگرچه با این وصف ارج و قیمت فتحی که در شورش نصیب ما گردیده کم نخواهد شد. ما خدماتی را که همقدمان قفقازی ما به انقلاب می‌کرده‌اند و خصوصاً کمک‌های حریت‌طلبان باکو را هرگز نمی‌توانیم از یاد ببریم، دوستان قفقازی، سلام مرا به آزادمردان و یاران باکو و تفلیس برسانید. ما فرزند انقلاب، سال پنجم را بزرگ خواهیم کرد، شما از قول من به ایشان این را بگویید که: ستار به انقلاب مشروطه خیانت نکرده و در راه خود استوار مانده است (سردار کسانی را که در سر سفره بوده‌اند، یک بار دیگر از نظر گذرانید و گفت: شرافتمندانی که در اینجا نشسته‌اند از اعضای بالیمان انقلاب مشروطه‌اند، دروغگویان نیامده‌اند، چاپلوسانی که بوسیدن خاک آستانه ستار را شرف خود می‌دانسته‌اند امروز رفته‌اند که درهای دیگر را ببوسند.» (بنا به نوشته نصرت‌اله فتحی ستارخان سخنان مزبور را در ضیافت شامی که به افتخار تودیع مجاهدین قفقازی ترتیب داده بود ایراد نمود.

۱۰۹ - من سگ پاسبان مشروطه هستم. صاحبانش علمای اعلام نجف هستند. ایشان هر امری بفرمایند من در همان ساعت حاضر به اجرا هستم (از سخنان ستارخان خطاب به کنسول‌های روس و انگلیس)

۱۱۰ - ما با دشمنان بزرگی مواجه هستیم. آنها می‌دانند که من کارها را نیمه تمام نخواهم گذاشت و کناره‌گیری نخواهم کرد.

۱۱۱ - «آقایان محترم، سالارملی و من به نام دو خادم مردم از ملت ایران تشکر می‌کنیم... اما تنها ما دو نفر نیستیم که برای مشروطه جنگیدیم، مردان بسیاری در راه آزادی ایران مبارزه کردند و جان

دادند و خون هزارها جوان ریخته شد تا مشروطه دوباره جان گرفت، ما می‌خواهیم ملت ایران تجلیل از باقرخان و مرا، تجلیل از همه مبارزان وطن بداند و ما را فقط به عنوان نماینده‌های خادمان ایران بشناسد. «ستارخان پس از دریافت لوحه‌های تقدیر و سپاس مجلس شورای ملی در حالی که به هیجان آمده بود سخنان بالا را خطاب به نمایندگان ملت ایراد کرده بود».

۱۱۲ - ابوالفضل (ع) پشت و پناه ماست.

۱۱۳ - شیر را از یک دسته روباه چه بیمی زاید و کوه را از وزش باد چه خللی آید.

۱۱۴ - نترسید تا چند روز دیگر پرچم ابوالفضل‌العباس را خواهیم برافراشت. (ستارخان در موقع سرنگون کردن پرچم‌های سفید سخنان مزبور را به خان عمو گفته بود)

۱۱۵ - ما ایرانیان اگر غیرت داشته باشیم مشروطه را خواهیم گرفت.

۱۱۶ - ستار صدقه نمی‌خورد!^۱

۱۱۷ - خود می‌کشی حافظ را، خود تعزیه می‌داری!^۲

۱۱۸ - دل قوی دار که فتح و فیروزی با ملت است نه با دولت. (ستارخان سخنان مزبور را در جریان سرنگون کردن بیرق‌های سفید خطاب به باقرخان ایراد کرده بود).

۱۱۹ - من فقط افرادی را می‌خواهم که در راه آزادی و عدالت می‌جنگند.

۱۲۰ - ستارخان خطاب به احمدشاه: قربان ملت مثل اعلیحضرت پادشاه مهربان می‌خواهد که ملت را از خود و خود را از ملت بداند.

۱۲۱ - من اگر افتخاری دارم این است که خدمتگزار ملت بوده و هستم.

۱۲۲ - من به جز قانون، خویش و پیوندی ندارم، خود و کسانم از جان و دل مطیع قانون هستیم، اگر یکی از کسان این جانب به خلاف معمول مصدر حرکتی شود که مخالف با قوانین موضوعه‌ی مملکتی باشد. مصادر امور بدون این که به این جانب رجوع کنند باید مقررات قانونی را درباره‌ی وی مجری دارند.

۱۲۳ - آنچه به نظر من می‌رسد این است که خوب است از اشخاص بی‌طرف این شهر را آزاد کنیم. یعنی: بگذاریم که هر جا می‌خواهند بروند، که آنها به واسطه تنگی معاش تلف نشوند. و چون از این تاریخ خیال داریم که ترک مراوده را زیاده‌تر کنیم، و به کلی باب مراوده را مسدود داریم که سخت‌تر از این حالت حالیه باشد، اگر انجمن اجازه می‌دهند قبل از این مسدودی باب مراوده، اشخاص بی‌طرف از شهر خارج شده، خود را به محلی برسانند که در زحمت معاش نباشند.

۱ - جهت روشن شدن بهتر موضوع در فصل دوم به شرح پی‌نوشت ۳ مراجعه فرمائید.

۲ - بعد از فاجعه پارک اتابک موقعی که سردار اسعد برای عیادت سردار آمده بود ستارخان خطاب به وی و با کنایه بیت مزبور را گفته بود.

پی‌نوشت کلمات قصار و سخنان ستارخان

- ۱ - ستارخان سردار ملی - دکتر هوشنگ ابرامی - صفحه ۱۴۳
- ۲ - دیدار همرزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۵۷
- ۳ - همان مأخذ - صفحه ۵۷
- ۴ - ستارخان سردار ملی - هوشنگ ابرامی - صفحه ۹۷
- ۵ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۳۳۶
- ۶ - دیدار همرزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۱۳۲
- ۷ - همان مأخذ - صفحه ۱۷۱
- ۸ - مردان خودساخته - از مقاله دکتر شفق - صفحه ۹۸
- ۹ - قیام آذربایجان و ستارخان - صفحه ۱۲۲
- ۱۰ - ستارخان سردار ملی - هوشنگ ابرامی - صفحه ۲۹
- ۱۱ - دیدار همرزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۵۸
- ۱۲ - همان مأخذ - صفحه ۴۶
- ۱۳ - قیام آذربایجان و ستارخان - صفحه ۱۲۲
- ۱۴ - مردان خودساخته - از مقاله دکتر شفق - صفحه ۹۸
- ۱۵ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۲۴
- ۱۶ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - احمد کسروی - صفحه ۸
- ۱۷ - ستارخان سردار ملی - دکتر هوشنگ ابرامی - صفحه ۱۶۷
- ۱۸ - همان مأخذ - صفحه ۵۰
- ۱۹ - همان مأخذ - صفحه ۴۸
- ۲۰ - همان مأخذ - صفحه ۱۰۷
- ۲۱ - همان مأخذ - صفحه ۱۳۱
- ۲۲ - همان مأخذ - صفحه ۱۳۲
- ۲۳ - همان مأخذ - صفحه ۶۰
- ۲۴ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۷۳۰
- ۲۵ - ستارخان سردار ملی - صفحه ۷۸
- ۲۶ - همان مأخذ - صفحه ۵۱
- ۲۷ - همان مأخذ - صفحه ۴۲
- ۲۸ - دیدار همرزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۷۶
- ۲۹ - تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز - حاج محمدباقر ویجویه - صفحه ۱۰۷
- ۳۰ - ستارخان و جنبش مشروطه - نریمان حسن‌زاده - ترجمه پرویز شاهمرسی - صفحه ۱۲۷

- ۳۱ - دیدار همرزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۵۳
- ۳۲ - ستارخان سردار ملی - هوشنگ ابرامی - صفحه ۱۰۰
- ۳۳ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۲۵
- ۳۴ - همان مأخذ - صفحه ۶۲
- ۳۵ - تبریز مه‌آلود - جلد ۲ - محمدسعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری - صفحه ۸۰۰
- ۳۶ - ستارخان سردار ملی - دکتر هوشنگ ابرامی - صفحه ۳۴
- ۳۷ - همان مأخذ - صفحه ۳۴
- ۳۸ - همان مأخذ - صفحه ۲۹
- ۳۹ - همان مأخذ - صفحه ۱۶۶
- ۴۰ - همان مأخذ - صفحه ۵۱
- ۴۱ - همان مأخذ - صفحه ۱۱۵
- ۴۲ - همان مأخذ - صفحه ۱۶۳
- ۴۳ - همان مأخذ - صفحه ۸۴
- ۴۴ - همان مأخذ - صفحه ۱۰۵
- ۴۵ - دیدار همرزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۵۷
- ۴۶ - زندگینامه شهید نیکنام ثقه‌الاسلام تبریزی - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۳۶۰
- ۴۷ - دیدار همرزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۱۹۰
- ۴۸ - مردان خودساخته از مقاله ستارخان سردار ملی - به قلم دکتر شفق - صفحه ۹۰
- ۴۹ - تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز - حاج محمدباقر ویجویه - صفحه ۱۶۸
- ۵۰ - ستارخان سردار ملی - هوشنگ ابرامی - صفحه ۴۴
- ۵۱ - همان مأخذ - صفحه ۱۰۳
- ۵۲ - همان مأخذ - صفحه ۴۵
- ۵۳ - همان مأخذ - صفحه ۴۹
- ۵۴ - مردان خودساخته - از مقاله دکتر شفق - صفحه ۹۸
- ۵۵ - ستارخان سردار ملی - هوشنگ ابرامی - صفحه ۱۶۶
- ۵۶ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۱۱۵
- ۵۷ - ستارخان سردار ملی - هوشنگ ابرامی - صفحه ۹۲
- ۵۸ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۴۲۹
- ۵۹ - ستارخان سردار ملی - هوشنگ ابرامی - صفحه ۱۱۹
- ۶۰ - زندگینامه ۹۱ تن از رهبران انقلاب ملت‌ها - عبدالحسین سعیدیان - صفحه ۱۲۴
- ۶۱ - ستارخان سردار ملی - هوشنگ ابرامی - صفحه ۱۷۷

- ۶۲ - زندگینامه ۹۱ تن از رهبران انقلاب ملت‌ها - عبدالحسین سعیدیان - صفحه ۱۲۲
- ۶۳ - همایش بزرگداشت ستارخان سردار ملی - صفحه ۲۶ - از مقاله رضا همراز
- ۶۴ - دیدار همرزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۲۰۱
- ۶۵ - ستارخان سردار ملی - صفحه ۱۱۸
- ۶۶ - همان مأخذ - صفحه ۱۰۳
- ۶۷ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۷۸۰
- ۶۸ - ستارخان سردار ملی - دکتر هوشنگ ابرامی - صفحه ۱۰۴
- ۶۹ - همان مأخذ - صفحه ۱۰۳
- ۷۰ - همان مأخذ - صفحه ۱۰۰
- ۷۱ - دیدار همرزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۲۱۲
- ۷۲ - دیدار همرزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۲۱۱
- ۷۳ - تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز - حاج‌محمدباقر ویجویه - صفحه ۱۸۲
- ۷۴ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۶۹۴
- ۷۵ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۶۹۴
- ۷۶ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۷۶۹
- ۷۷ - تبریز مه‌آلود - جلد ۱ - محمدسعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری - صفحه ۳۱۸
- ۷۸ - تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم‌الاسلام کرمانی - صفحه ۳۲۱
- ۷۹ - همایش بزرگداشت ستارخان سردار ملی - صفحه ۲۷ - از مقاله رضا همراز
- ۸۰ - ستارخان سردار ملی - هوشنگ ابرامی - صفحه ۴۵
- ۸۱ - ستارخان سردار ملی - هوشنگ ابرامی - صفحه ۱۷۸
- ۸۲ - مردان خودساخته از مقاله دکترشفق - صفحه ۹۸
- ۸۳ - تراژدی ستارخان - تألیف: دکتر محمدحسن پدram - صفحه ۲۱۳
- ۸۴ - تبریز مه‌آلود - جلد ۳ - محمدسعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری - صفحه ۱۴۹۶
- ۸۵ - تبریز مه‌آلود - جلد ۱ - محمدسعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری - صفحه ۴۹۵
- ۸۶ - تبریز مه‌آلود - جلد ۱ - محمدسعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری - صفحه ۴۸۱
- ۸۷ - تبریز مه‌آلود - جلد ۱ - محمدسعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری - صفحه ۲۲۰
- ۸۸ - تبریز مه‌آلود - جلد ۱ - محمدسعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری - صفحه ۱۲۸
- ۸۹ - ستارخان سردار ملی - هوشنگ ابرامی - صفحه ۲۴۵
- ۹۰ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۳۹۴
- ۹۱ - ستارخان سردار ملی - هوشنگ ابرامی - صفحه ۵۰
- ۹۲ - ستارخان سردار ملی - هوشنگ ابرامی - صفحه ۴۴

- ۹۳ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۳۹۴
- ۹۴ - ستارخان سردار ملی - هوشنگ ابرامی - صفحه ۲۲۶
- ۹۵ - همان مأخذ - صفحه ۲۷
- ۹۶ - تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز - حاجی محمدباقر ویجویه - صفحه ۱۰۲
- ۹۷ - همان مأخذ - صفحه ۳۰
- ۹۸ - گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران - محمدامین رسول‌زاده - ترجمه رحیم رئیس‌نیا - صفحه ۱۵۰
- ۹۹ - ستارخان سردار ملی - هوشنگ ابرامی - صفحه ۸۸
- ۱۰۰ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۷۹۴
- ۱۰۱ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - احمد کسروی - صفحه ۱۴۵
- ۱۰۲ - همان مأخذ - صفحه ۱۳۴
- ۱۰۳ - همان مأخذ - صفحه ۱۳۷
- ۱۰۴ - همان مأخذ - صفحه ۱۴۰
- ۱۰۵ - دیدار هم‌رزم ستارخان - صفحه ۲۱۸
- ۱۰۶ - دیدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۲۴۲
- ۱۰۷ - همان مأخذ - صفحات (۷۳ - ۷۴)
- ۱۰۸ - همان مأخذ - صفحه ۲۳۹
- ۱۰۹ - گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران - محمدامین رسول‌زاده - ترجمه رحیم رئیس‌نیا - صفحه ۱۵۱
- ۱۱۰ - تبریز مه‌آلود - جلد اول - محمدسعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری - صفحه ۹۶
- ۱۱۱ - ناسیونالیسم و جنبش مشروطیت ایران - ابراهیم میرائی - صفحه ۱۵۴
- ۱۱۲ - دیدار هم‌رزم ستارخان - صفحه ۷۵
- ۱۱۳ - قیام آذربایجان و ستارخان - صفحه ۱۲۲
- ۱۱۴ - دیدار هم‌رزم ستارخان - صفحه ۵۳
- ۱۱۵ - مردان خودساخته - از مقاله دکتر شفق - صفحه ۸۵
- ۱۱۶ - دیدار هم‌رزم ستارخان - صفحه ۲۳۲
- ۱۱۷ - قیام آذربایجان و ستارخان - صفحه ۵۰۳
- ۱۱۸ - همان مأخذ - صفحه ۱۱۵
- ۱۱۹ - انقلاب مشروطه ایران - ژانت آفاری - ترجمه رضا رضائی - صفحه ۲۸۵
- ۱۲۰ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۴۲۸
- ۱۲۱ - همان مأخذ - صفحه ۴۲۹
- ۱۲۲ - همان مأخذ - صفحه ۴۳۰
- ۱۲۳ - واقعات اتفاقیه در روزگار تاریخ مشروطه - جلد اول - محمد مهدی شریف کاشانی - صفحه ۳۴۴

مشاهیر و ستارخان



ستارخان اولین سرکرده حریت‌طلبان در تبریز

حاجی محمدباقر ویجویه: «خداوند مهربان در هر زمان که روزگار را انقلاب و زمانه را کج رفتاری به خاطر آید سعادت‌مندی را تأیید فرماید که بندگان خدا را از این گونه گرگان تیزدندان نگهبانی نماید، چنان که شیر بیشه دلاوری، و ارکان ایوان هنرمندی، غضنفر صولت، دریادل و نهنگ هیبت، صاحب شرافت و غیرت، دلیر باشجاعت، سردار ملت و مشروطه، جناب ستارخان امیرخیزی، دام بقائه، و جناب سالار ملت و مشروطه، باقرخان خیابانی، زید عزه‌ما، را مؤید فرموده که دامن جلادت و رشادت را به میان زده و سینه بی‌کینه خودشان را، در راه ملت بیچاره، سپر گلوله تفنگ‌ها ساخته‌اند. مجاهدین فی‌سبیل‌الله، با معاندین در مقام مدافعه ایستاده، نگهبانی فرموده، تابع امر و نهی حضرات حجج‌الاسلام نجف‌الاشرف شده، بیرق اسلام و مشروطه را بلند نموده و نمی‌گذارند شیاطین انس رخنه‌ای به ارکان دین مبین و مشروطه برسانند و نام نیک خودشان را در میان دول متمدنه بلند نموده‌اند و این دو وجود باغیرت که نادر زمانند چقدر زحمت‌ها کشیده و چه قسم مهربانی‌ها به ملت نموده‌اند! اگر عسری از اعشار آن نوشته شود این کتاب جلدها خواهد شد.» (۱)

سیداحمد کسروی: «امروز بار نخست ستارخان در میان آزادی‌خواهان پدیدار گردیده به کار برخاست. بدینسان که چون دانسته شد اکرام‌السلطان پس از انجام کار خود در شهر و برانگیختن اسدالله و حاجی آقا و دیگران، به باغ (باباباغی) در بیرون شهر رفته که در آنجا چشم به راه نتیجه باشد. انجمن کسی را خواست که بدانجا رود و او را دستگیر کرده به شهر بیاورد. ستارخان که این زمان از شمار مجاهدان می بود ولی در میان ایشان نامی نمی‌داشت خواستار آن کار شده با چند تنی به باباباغی شتافت. نیک به یاد دارم که چگونه از میان انبوهی راه باز می‌کرد و تفنگ به دست و گیوه به پا با همراهان خود از میدان توپخانه می‌گذشت. من بار نخست بود او را می‌دیدم و چون از چهره مردانه و از چابکی رفتار و از خویشتن‌داری او در شگفت شدم، پرسیدم: این کیست و کجا می‌رود؟ گفتند: ستارخان قره‌داغی است که برای گرفتن اکرام‌السلطان به باباباغی می‌رود» (۲)

نصرت‌الله فتحی: به نقل از مهدی‌زاده تبریزی می‌نویسد: در ایام جوانی تصادف روزگار مرا با ستارخان یا «ستار» آن روز هم‌زندان ساخته بود. آن ایام محبوسین دوره استبداد وضع بسیار وخیمی داشتندو زنجیر گردن، بخو در پا، کنده‌ای بر آن مزید. یک بار صبح و یک بار غروب اجازه داشتند که تحت مراقبت دوستاق آنان قضای حاجت بکنند. غذا و سایر مایحتاج زندانیان به عهده خودشان

بود که هرچند روزی یک بار از خانواده‌هاشان پول و پله و غذایی می‌رسید و آن‌ها مصرف می‌کردند، یک روز که قریب به بیست و چهار ساعت پول و خوراکی ما پایان یافته و ما سخت گرسنه و ناراحت شده بودیم. اطلاع یافتیم که در همان روز زندانیان به وسیله شاهزاده خانمی که نذر کرده اطماع خواهند شد. مژده حیات‌بخش بود. در محبس باز شد، مجموعه‌های پر از پلو و خورشت قورمه‌سبزی وارد گردید و بوی مطبوع و اشتهاآور آن در محیط زندان پیچید. دو ظرف پر از غذا قسمت ما شده بود که من با عجله هر دو ظرف را گرفته و با شادی زیادتر نزد «ستار» بردم. اما دیدم او پاهای زنجیر شده‌اش را توی شکمش جمع کرده و در حال چمباتمه سرش را روی زانو گذارده، مثل کسی که به خواب رفته باشد. اعتنائی به این سر و صداها و بیا و بروها ندارد. در برابرش نشستیم و ذوق‌زده گفتیم: رفیق پلو، پلو، خدا رسانده، بخور، او بی‌آن که سرش را از روی زانوش بلند کند گفت: تو بخور. من چند لقمه پی در پی خوردم و قدری از التهاب معده‌ام کاسته شد. یواشکی دست روی زانوش گذاردم و تکان دادم که: معطل چه هستی، چرا نمی‌خوری؟! باز با همان وضعی که بود جوابم داد: کاری با من نداشته باش تو غذایت را بخور. سهمی خود را تمام کردم و آبی هم از رویش خوردم، بار سوم زانوش را تکان دادم که: چه وقت خوابیدن است، چرا نمی‌خوری؟! این بار سرش را بلند کرد و برافروخته به چهره من خیره شد و با پایش سینی را محکم عقب زد و گفت: سیداولاد پیغمبر چرا نمی‌فهمی، ستار صدقه نمی‌خورد! (۳)

حاجی محمدباقر ویجویه: این ایام در مزاج جناب سالار ملت جزوی سرماخوردگی بود. جناب سردار از امیرخیز با چند نفر مجاهد چابک‌دست سوار گشته به عیادت ایشان تشریف بردند، به خیابان. در عرض راه و کوچه‌ها، جمعیت زیاد، از خیابان الی امیرخیز صف کشیده ایستاده بودند به طوری که جای عبور نبود. و گوسفند بسیاری قربانی کردند، و همه مردم دعا و ثنا می‌نمودند، که در واقع سردار، حق زیاد بر گردن ملت دارند، که عرض و ناموس و جان و مال اهالی را چگونه حفظ کرده‌اند. و ملت همه «یاشاسون مشروطه، یاشاسون سردار» علی‌الاتصال، با صدای بلند می‌گفتند. (۴)

احمد کسروی: (ستارخان) مرد آراسته‌ای بود و چند خوی نیک را که دلیری و مردانگی و فروتنی و پاکروئی باشد، به اندازه درست آنها دارا می‌بود. و در جانفشانی‌های پربهای تاریخی که در سال ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ در تبریز و آذربایجان کرد و یازده ماه در برابر سپاه محمدعلی میرزا ایستاد. آزمودگی و کاردانی در نگهداری شهر و راه بردن مردم از خود نشان داد، و گذشته از آن که پس

از شکستن همه و از میان رفتن دستگاه مشروطه، او تنها با ده بیست تن ایستادگی نمود و دوباره مشروطیت را به ایران بازگردانید و لکه ننگی را که از سستی و کارندانی آزادی خواهان تهران و شکست آنان از یک مشت قزاق لیاخوف به دامن تاریخ ایران نشسته بود پاک گردانید. شهر تبریز را از افتادن به دست سواران تاراج گر رحیم خان و شجاع نظام، و آزادی خواهان تبریز را از گرفتار شدن به چنگال محمدعلی میرزا بازداشت و بدینسان جریزه خدادادی خود را در جای بسیار نیکی به کار بست. در این زمان که خوی های ستوده بسیار بی ارج گردیده و رشک و خودخواهی پرده به روی چشم ها فرو هشته به کسانی سخت است که این ستایش ها را بشنوند. ولی ما از گفتن راستی ها و از ارج گذاردن به خوی های ستوده ناگزیریم.» (۵)

حاجی محمدباقر ویجویه: خداوند عالم، که مدبر است و مقدر است در امورات بندگان خود، جناب سردار و جناب سالار را برای اهالی غیرتمند تبریز به منزله دو بازو قرار داده، یکی جانب یمین شهر، در امیرخیز، و یکی در یسار شهر، در خیابان. و این دو بازوی باقوت نگهبان ملت مظلومند و آنی استراحت ندارند. در راه مشروطیت سینه خودشان را سپر کرده با مخالفین، شب و روز در ستیزند که اجرای احکام حضرات حجج الاسلام و حفظ جان و مال مشروطه طلبان را بنمایند. همان طور که تا امروز، فتح و نصرت با ایشان است در آخر هم خواهد شد ان شاءالله. و ملت هم در قدرشناسی و منزلتدانی این دو بازوی پر قوت خودشان از مال و جان مضایقه ندارند. (۶)

حاج اسماعیل امیرخیزی: بعد از جنگ الوار تا یک ساعت از شب گذشته از سردار خبری نرسید و دقیقه به دقیقه به نگرانی افزوده می شد تقریباً یک ساعت و نیم از شب گذشته بود که من ناچار با چند نفر سوار به سوی الوار رهسپار شدیم که درشکه سردار نمودار شد: «چون مرا دید گفت چرا آمدید. مگر نگران شدید؟ گفتیم مگر می خواستید نگران نشویم، چرا نمی خواستید بیائید و تمام مردم شهر را در انتظار گذاشتید؟ گفت این همه تاخیر به واسطه این جنازه است که توی درشکه است. این مرد یکی از فدائیان ارمنی است که با نهایت دلیری جنگ می کرد. متأسفانه در خارج سنگر تیر خورد و کشته شد و کسی هم نتوانست که به جنازه وی نزدیک شود زیرا گلوله از هر طرف می بارید. من دیدم خلاف مروت است که او در راه آزادی ایرانیان جان ببازد و ما جنازه او را به دست دشمن بسپاریم، آن قدر صبر کردم که هوا تاریک شد، خواستم خودم از سنگر خارج شده بروم جنازه او را بیاورم... سردار از درشکه پیاده شده سوار اسب گشت و تقریباً دو ساعت و نیم از

شب گذشته به کنار پل آجی رسیدیم که جمعیت زیادی منتظر بودند. چون سردار را دیدند همه از صمیم دل فریاد زدند زنده باد سردار ملی، پاینده باد آزادی. (۷)

کریم طاهرزاده بهزاد: روزی در انجمن حقیقت می‌خواستند یکی از زخمی‌ها را زخم‌بندی بکنند، مجروح اصرار می‌کرد که لباس او را نکنند و بگذارند جان بدهد. تعجب کردند بالاخره ستارخان نصیحت کرد که موافقت بکند تا زخم او را ببندند. مجروح از روی ناچاری گفت من مرد نیستم و دخترم و میل ندارم لباس از تن بکنم. ستارخان منقلب و چشمانش پر از اشک شده گفت: «قیزیم من دیری اولا - اولاسن نییه دعویا گتدین». دختر من، من که هنوز زنده هستم تو چرا به جنگ رفتی. ستارخان راست گفت. او جداً مثل پدر عائله‌ها بود و طوری رفتار می‌کرد که مثل این است که خداوند او را برای حفظ جان و مال مردم برانگیخته است. (۸)

ناظم الاسلام کرمانی: دست غیبی این دو جوان غیور و دو جان‌نثار حقیقی و دو وطن‌پرست، خلاصه ستارخان سردار و باقرخان سالار را برانگیخت که سد سیدی در جلو سپاه استبداد کشیده و لشکر یاجوج را از هم پراکنده ساختند. سزای اعمال خبیثه این فرقه مخدوله را بر کنار نهاده. ای فدای دست و بازویی که دلیرانه از آستین برآمده و عرض و ناموس مملکتی را از چنگال دشمنان خدا و رسول نجات دادید. (۹)

امیر خیزی: ستارخان به شهادت عموم آذربایجانیان اعم از آزادی‌خواه و مستبد شخصی بود که خداوندگار جهان در دل وی ترس و واهمه نیافریده بود و عقیده کامل و ثابت به این امر داشت که تیر اجل تیر دیگری است، اگر شخصی در خانه خود هم باشد تیر اجل به سراغ وی خواهد آمد. لذا به قدر پر پشه‌ای به روس‌ها اهمیت نمی‌داد و سپاهیان ایشان را به چیزی نمی‌شمرد و می‌گفت سپاهیان روس چه حق دارند در امور مملکت ما دخالت کنند. باید از مداخلات ایشان جلوگیری کرد ولو به جنگ منتهی شود. (۱۰)

طاهرزاده بهزاد: «باید اذعان کرد در انقلابی که سی هزار نفر نیروی دولتی شهر تبریز را محاصره کرده، و از پانزده تا بیست هزار نفر مجاهد هم از شهر مدافعه می‌کنند و این بیست هزار نفر هم فرشته نبودند و اداره کردن آنان یکی از بزرگ‌ترین هنرهای ستارخان بود... ستارخان دارای این شایستگی و لیاقت و صفات حسنه بود و با همان صفات و استعداد ذاتی ابتکار را از

محله خیابان به محله امیرخیز کشانده بود. اگر صفات پسندیده نداشت مجاهدین او را به نام سرپرست مهربان و جنگجوی باعاطفه نمی‌نامیدند و عکس او را به نام مدال جنگ به سینه نمی‌زدند.» (۱۱)

میرزا نوراله خان یکانی: ستارخان ساعات بیکاری را در جلوی قهوه‌خانه‌ای روی نیمکتی نشسته و به غلیان کشیدن مشغول می‌شد. روزی اطلاع حاصل می‌کند که به یک نفر از نزدیکان سابقش پول داده و اغوایش نموده‌اند که دیوار روبروی قهوه‌خانه را با کلنگ سوراخ کند و او را هدف تیر قرار داده و فکر مستبدین را بالمره راحت سازد، از آن روز به بعد قهوه‌چی شاگرد خود را کنار دیوار نشانده و سفارش می‌کند هر وقت صدای کلنگی بشنود خبر بدهد تا ستارخان از محل خطر دور گردد. یک روز هنگام پسین که ستارخان در آن جا نشسته بوده، شاگرد قهوه‌چی هراسان خبر می‌دهد که صدای کلنگ به گوشش می‌رسد، اطرافیان به ستارخان می‌آویزند که به داخل قهوه‌خانه رفته و در پناه دیوار بنشیند ولی او می‌خندد و می‌گوید: نترسید از همین جا می‌زنمش، هرچه بهش می‌گویند که او در پشت دیوار قطوری قرار دارد، کافی خواهد بود که دیوار را سوراخ کند و بی‌معطلی تو را بزند، با تندی می‌گوید بروید کنار وقت را تلف نکنید. تفنگش را آماده نگاه می‌دارد و چشم به دیوار می‌دوزد، لحظه‌ای که به قدر کف دست از کاه‌گل دیوار کنده می‌شود و سوراخ نمودار می‌گردد، تفنگ ستارخان به طرفه‌العین می‌گردد و هنوز دود از لوله تفنگ قطع نشده بوده که می‌گوید زود بدوید اگر نمرده باشد ببرید معالجه‌اش کنید. به نظرم تیر به چشم راستش خورده و از پشت سرش درآمده وقتی که از معاینه تیرخورده برمی‌گردند می‌پرسند: از کجا فهمیدی که تیر به چشم راستش خورده؟ جواب می‌دهد: «من از کار دزدان و از نحوه دیوار سوراخ کردن آنان بی‌اطلاع نیستم، می‌دانم همه آن کسانی که نقطه‌ای را سوراخ می‌کنند تا کسی را هدف تیر قرار دهند یا آنجا را گشادتر ساخته وارد جایی شوند، قبل از هر اقدام با چشم راست نگاه می‌کنند تا نتیجه عمل خود را بررسی نمایند و من منتظر آن لحظه مخصوص بودم.» (۱۲)

شیخ محمد خیابانی: در راه آزادی، در راه یک زندگانی شرافتمندانه باید از مال و جان گذشت. خوب به یاد دارم، سردار ملی آن قهرمان گرامی ما که می‌دانید چگونه جان خود را فدا نمود و چگونه موفقیت مستبدین داشت به اوج کمال می‌رسید، یکه و تنها، بدون هیچ پروا، خود را به میدان انداخت، چگونه خون او به جوش و خروش آمد، تفنگ خود را برداشت و به راه افتاد. اول پنج، شش نفر سپس یک ملت بر جهاد او اقتدا نمودند، چگونه با یک مرگ روبرو شد، نترسید،

نمرد و موفقیت یافت. بلی خوب در یاد دارم که مدتی ملتیان برای رسانیدن مخارج مجاهدین، وجوه کافی نداشتند. ستارخان یک مبلغی را که دارائی شخصی خودش بود، آورده در سنگرها، در میان مجاهدین قسمت کرد. آن چند هزار تومان که یگانه ثروت آن سردار نامی بود، در نظر او چندان اهمیت جلوه نداد که یک لحظه در بذل و توزیع آن تردید را روا بداند و آن فرزند غیور آزادیستان، بعد از آن که جان خود را فدا کرده بود، پول خود را هم داد. آن همه موفقیت و شأن و شرف را، او از این راه تحصیل نمود. (۱۳)

طاهرزاده بهزاد: کلیه سکنه تبریز به بی‌طمعی و بی‌نظری ستارخان ایمان داشتند. ستارخان به وعده‌های مقام و پول دولتیان لبخند مسخره می‌زد، ستارخان خیلی مذهبی بود و به حضرت ابوالفضل قسم یاد می‌کرد و حفظ نوامیس مردم را وجهه همت خود قرار داده بود. (۱۴)

احمد کسروی: آنچه تبریز را در آن هنگام نگه داشت فراخ حوصلگی ستارخان و باقرخان و دوراندیشی نمایندگان انجمن ایالتی و کاردانی نایب‌الایاله (اجلال‌الملک) بود که دست به هم داده و نگذارند رشته پاره گردد. (۱۵)

دکتر مهدی ملک‌زاده: در آن محیط ترس و وحشت، در آن سرزمین یأس و ناامیدی، در آن روزی که روزه امیدی برای احرار و آزادمردان دیده نمی‌شد و تاریکی استبداد و نفوذ اجانب همه جا را فرا گرفته بود، در آن روزی که حتی مردانی که به شجاعت و تهور معروف بودند و دم از مشروطه‌خواهی می‌زدند از روی یأس و ناامیدی راه فرار پیش گرفته و یا در کنج خانه سر بر زانوی غم نهاده به حال زار مملکت و آزادی زاری می‌کردند، در آن روزی که دشمنان بدخواه آزادی کمترین تردیدی در موفقیت و کامیابی خود نداشتند و نقشه کشیدن انتقام از یک مشت مردم از جان گذشته و وطن‌دوست را می‌کشیدند، در آن روزی که نماینده امپراطوری روسیه خود را حاکم بر تقدیرات آذربایجان می‌دانست و کسانی که لباس روحانیت در بر داشتند و حجه‌الاسلام و امام جمعه و آیت‌الله بودند با شاه ستمگر و سیاستمداران اجنبی همدستی و هم‌پیمان شده برای ریشه‌کن کردن افکار نوین و از بن کندن درخت آزادی کنکاش و تلاش می‌کردند یک مرد باریک اندام بلندقد سیاه چهره از طبقه سوم و یا به قول معروف اواسط‌الناس که کمترین معرفیتی نداشت... قد مردی و مردانگی علم کرد و بیرق مشروطیت و آزادی را بر دست گرفت و یکه سوار تاخت و تاز میدان مشروطیت گردید و در مقابل خصم بیدارگر که دارای

همه وسایل بود و تمام مملکت را به جز یک محله از محلات شهر تبریز در دست داشت چنان پایداری و مجاهدت کرد و شجاعت از خود نشان داد و به فتوحاتی نایل گردید که دیری نگذشت شهرت جهانی پیدا کرد و نامش نقل مجالس و شرح حالش در سرلوحه جراید و عکسش بر صفحات روزنامه‌ها و مدالش زینت سینه جوانان آزادی‌خواه شد و نامش در تاریخ انقلاب ایران جاویدان گشت و در ردیف پهلوانان آزادی جای گرفت. (۱۶)

میرزا نوراله خان یکانی: سردار در ایام جوانی در دستگاه مرحوم ساعداالدوله تبریزی وظایفی از مباشرت املاک و غیره به عهده داشته و موجب بگير آن خاندان بوده است، بعد از پیش آمد مشروطه که خودش و اطرافیانش دارای موقعیت و اهمیتی شدند روزی دو نفر از فرزندان ساعداالدوله به ملاقات «محمدخان برادرزاده سردار» می‌روند. ولی محمدخان که عنوان صاحب خانگی داشته، از کم ظرفیتی نسبت به آنها بی‌محلی کرده و اجازه نشستن نمی‌دهد، یکی از حاضران که از بی‌اعتنائی «محمدخان» درباره مهمانان ناراحت شده بوده خودش را به اطاق مخصوص سردار می‌رساند و قضیه را اطلاع می‌دهد، سردار که از استماع بی‌تربیتی برادرزاده‌اش عصبانی شده بوده او را به سختی تنبیه می‌کند و بعد به دل‌داری مهمانان پرداخته و عذر می‌خواهد و می‌گوید: من در خانواده شما سابقه نمک خواری دارم و هرگز نان و نمک شما را فراموش نمی‌کنم و خیلی باید ببخشید این جوان از روی ناهمی به شما بی‌احترامی کرده است. (۱۷)

علامه قزوینی: «متدرجاً شهرت او (ستارخان) از داخل به خارج ایران سرایت کرد وصیت شجاعت و مردانگی او در تمام دنیا انتشار یافت و غالب اوقات در جراید اروپا و آمریکا هر روز با خط درشت اسم ستارخان در صفحه اول روزنامه‌جات با تفصیل جنگ‌های او و مقاومت‌های سخت او در مقابل قشون دولتی چاپ می‌شد و خوانندگان آن جراید را قرین اعجاب و تحسین می‌نمود و عده‌ای از جراید اروپا و آمریکا وقایع‌نگارهای مخصوص به تبریز فرستاده بودند...

آری ستارخان را در جزو اشخاص معمولی نتوان شمرد. وی از نوادر روزگار خود و مصداق واقعی شجاعت و رشادت بود. هرگز یأس و حرمان بر دل وی راه نیافته بود، پیوسته می‌گفت من یقین دارم که نسیم فتح و ظفر بر پرچم آزادی خواهان خواهد وزید محال است که حق مغلوب ناحق شود و جنگ را با آغوش گشاده استقبال می‌کرد. هر قدر کار سخت‌تر می‌شد و بر عده دشمنان افزوده می‌گشت ابداً خم به ابرویش نمی‌آورد و می‌گفت شیر را از یک دسته روباه چه بیمی زاید و کوه را از وزش باد چه خللی آید. (۱۸)

طاهرزاده بهزاد: «مثل معروفی است می گویند مناظر یکی است ولی هر عینک تاثیر دیگری دارد.»

مرحوم ستارخان دارای دو صفت ممتاز بود یکی رشادت و تهور فوق العاده و دیگری حزم و احتیاط و مهربانی او بود. جالب دقت است که این مرد جنگجو با همان صفتی که در اکثر کشورهای بزرگ دنیا شهرت پیدا کرد در اوایل کار فوق العاده خوش محضر و صمیمی بود به عقیده اینجانب اگر دارای این صفت نبود موفقیت حاصل نمی کرد و یا به عبارت دیگر در نتیجه همان صفت خوش محضری بود که مرکز ثقل را از محله خیابان به امیرخیز منتقل نمود.

البته کسانی که در جریان انقلاب بودند می دانند که اوایل انقلاب مرکز ثقل محله خیابان بود و از امیرخیز نامی شنیده نمی شد ولی چون مرحوم باقرخان زیاد حسن سلوک نداشت مردم احساساتی تبریز از حرف های غیراجتماعی و گاهی نیش دار باقرخان و یوزباشی تقی دلی خوش نداشتند، روی این اصل طولی نکشید که پایه های این مرکزیت در خیابان سست گردیده و بالاخره با آتش بس کردن مرحوم باقرخان و سایر سردستانان خیابان از قوام افتاده و برعکس ابراز رشادت های ستارخان وسیله شد که محله امیرخیز در مدت کمی مرکز مجاهدین و رهبران آزادی گردید. چنان که در بالا نوشتیم کلیه آزادی خواهان از هر طبقه و از هر صنف در انجمن حقیقت حاضر شده و برای به دست آوردن آزادی و حفظ آن بیش از اولی ابراز فداکاری می کردند و این موضوع از نقطه نظر روانشناسی جالب توجه بود که در میان کلیه رهبران و سردسته های مشروطه خواهان در انجمن حقیقت امیرخیز وحدت نظر کامل تأمین گردید. این آقایانی که سابقاً حاضر نبودند اطاعت یکی از رهبران را بپذیرند در امیرخیز ریاست و رهبری یک مرد ساده و عامی و خوش محضر را پذیرفتند. با وجود همه اینها مرحوم ستارخان هیچ وقت درصدد نبود که در کارهای سیاسی و اجتماعی و حزبی افکار خویش را به دیگران تحمیل بکند و برعکس مخصوصاً در ماه های اول به نصایح بزرگان قوم و رهبران آزادی اطاعت می کرد. (۱۹)

محمدامین رسول زاده: سردار آدمی به غایت خون گرم و بسیار چست و چالاک است و در سخن گفتن خیلی جدی می باشد. مشروطه پرستی اش به درجه دین داری شدید است و در مشروطه خواهی متعصب می نماید. وی که حرکت، وجود و زور بازوی خود را وقف ملت کرده، بنا به اظهارات مکرر خودش، تابع احکام مقدس علمای نجف بوده، آماده است که هرچه ایشان بفرمایند بدون تأخیر و تأمل به جای آورد. می گفت: وقتی کنسول های روس و انگلیس به نزد آمدند، گفتند که مشروطه در دست توست. اما من جواب دادم که شما اشتباه می کنید. من سگ پاسبان مشروطه هستم.

صاحبانش علمای اعلام نجف هستند. ایشان هر امری بفرمایند من در همان ساعت حاضر به اجرا هستم. (۲۰)

ناظم آخوندف: موقعی که ستارخان اولین شماره روزنامه آذربایجان را دید اشک شوق در چشمانش حلقه زد و گفت امروز عید ملی خلق آذربایجان است: «بو گون آذربایجان خالقینین ملی بایرامیدیر دئمیش و گۆزلرین یاشارمیشدیر» (۲۱)

نریمان حسن زاده: حکومت انقلابی آذربایجان و رهبر آن ستارخان توجه ویژه‌ای به مسئله رشد فرهنگ داشتند. به همین جهت نه تنها در تبریز بلکه در سایر ولایات نیز مدارس نوین به وجود آمد. در این مدارس برای نخستین بار تدریس به زبان مادری آغاز شد و برای اولین بار نخستین بیمارستان در تبریز با ۲۵ تخت گشایش یافت. (۲۲)

احمد کسروی: ستارخان قدغن کرد که مجاهدان به کسی چیرگی نکنند و کسی را نیازارند و از هیچ جای چیزی نگیرند. (۲۳)

دکتر هوشنگ ابرامی: ستارخان روزه می‌گرفت و تشنه و گرسنه به میدان رزم می‌رفت. ایمان او به «حق» چون ایمانش به آزادی استوار و سستی‌ناپذیر بود. بسیار رخ می‌داد که به خاطر شبیخون دشمن، سحری هم نمی‌خورد. (۲۴)

میرزا نوراله خان یکانی: بلی او علاوه بر اطمینانی که به تفنگش داشته، دارای فراست پربرکتی بوده به خدا ایمان داشت و در صراحت لهجه بی‌نظیر بود، ایمانش به خدا آن اندازه بود که از هر گلوله‌ای نمی‌هراسید. بارها در سنگر تیر خورده و به همسنگران‌ش نگفته بود تا روحیه خود را نیازند فقط هنگامی که در پارک اتابک تهران گلوله ورندل استخوان پایش را می‌شکند، موقع بستن زخم پایش که داشته‌اند لحافی به پایش می‌پیچیدند به اطرافیان‌ش می‌گویند: من دیر یا زود بر اثر این گلوله خواهم مرد، زیرا تاکنون زخم زیاد خورده‌ام لیکن در هیچ کدام مثل این دفعه قدرت جمع‌آوری خود و تسلط بر اعصاب را از من سلب نکرده بود. این همان گلوله اجل است که از پانزده سالگی انتظار آن را داشته‌ام. (۲۵)

دکتر شفق: وی (ستارخان) مردی بود ساده و صمیمی و اخلاق مردانگی و به اصطلاح عامه لوطیگری داشت. در برابر زبردست قوی و خشن و در برابر ضعیف و زبردست بزرگمنش و دستگیر بود. (۲۶)

دکتر سهراب یزدانی: منصب فرماندهی را هیچ شخص یا سازمان یا نهادی به ستارخان نسپرد. سرسختی او در برابر نیروهای دولتی و رفتار بی‌باکانه‌اش در خواباندن پرچم‌های سفید وی را در چنان مقامی قرار داد. در عین حال ستارخان از صفاتی برخوردار بود که دیگران را به فرمانبرداری از خود وامی‌داشت. (۲۷)

حسین فرزاد: رجال میش صورت و گرگ صفت که علمدار رژیم مشروطیت و آزادی ایران شدند بنا به غریزه خود، قدر این سردار ملی را ندانستند و در پارک اتابک تهران پای او را شکستند و مرگش را نزدیک ساختند و ایران را از وجود چنین سردار نامی محروم کردند. (۲۸)

امیر خیزی: ستارخان بعد از شکست اردوی ماکو دستور داد بر جنازه‌های دشمنان خود نماز بخوانند. (۲۹)

دکتر علی شریعتی: حقیرترین غربی‌ها برای نسل ما شناخته شده‌اند، اما اگر اتفاقاً بدانند ستارخان که بود، یعنی عکسش را در روز خاصی بر پیشانی روزنامه‌ای ببینند، امروز حتی قبرش را هم نمی‌دانند کجاست! (۳۰)

مهندس احمد زیورک‌زاده: خدای من! اگر این جنبش در هر گوشه دیگر دنیای متمدن روی داده بود، نه تنها من بلکه هر بچه ایرانی به مجردی که حرف زدن یاد می‌گرفت با اسم ستارخان و باقرخان آشنا می‌شد... و مبارزات و اقدامات رجال و سرداران مشروطیت سرلوحه تمام کتاب‌های مدارس بود. (۳۱)

مسعود بهنود: ستارخان و باقرخان دو عیار جوانمرد از دل مردم تبریز جوشیده و محله به محله آن شهر را سنگر بسته با استبداد می‌جنگیدند. آنها می‌خواستند مشروطیتی را که تبلور خواست ملتی بود و به خون جگر به دست آمده بود از زیر چکمه شاه جدید، محمدعلی‌شاه، بیرون بکشند. (۳۲)

امیرخیزی: دلاوری‌های ستارخان و باقرخان و سایر مجاهدین به آنان (محمدعلی شاه و سایر دولتیان) می‌فهماند که با شیر پنجه افکندن کار هرکسی نیست. (۳۳)

نصرت‌اله فتحی: مشروطه را در آذربایجان دو تفنگ و یک کلاه و سه حنجره نگاه داشته و از خطر نابودی نجات داد آن دو تفنگ عبارت بود از تفنگ‌های ستارخان و باقرخان. کلاه حاجی‌مهدی کوزه‌کنانی و سه حنجره نیز حلقوم سه تن از پرخروش‌ترین وعاظ به اسامی شیخ‌سلیم، میرزا حسین واعظ و میرزا جواد ناطق. (۳۴)

عباس امانت: لقب دو تن از رهبران مردمی مقاومت تبریز یعنی ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی روحیه رومانتیک «ملیون» را که شجاعت مردان عادی و تمایل‌شان را به جانفشانی در راه وطن می‌ستود تسخیر می‌کرد. این مردان اولین افراد از نسل جدید قهرمانان ایران محسوب می‌شدند که چون منجیان ملی تلقی شده و در هاله‌ای از وطن‌پرستی میمون مستور گشتند. (۳۵)

احمد قاسمی: رهبران واقعی انقلاب مشروطیت ستارخان و باقرخان بودند. (۳۶)

احمد کسروی: هنرنمایی سردار در این روز (جنگ خطیب) بار دیگر در مردم هنایید و بار دیگر زبان‌ها به آفرین و ستایش باز شد. مشه‌دی محمدعلی‌خان می‌گوید: امروز من در خطیب نمی‌بودم، ولی اگر بودم من نیز گریختمی. این است با خود می‌اندیشم که ستارخان شدن کار آسان نیست. (۳۷)

امیرخیزی: در حرکت اردوی ملی از تبریز به تهران جهت برپایی دوباره مجلس شورای ملی و باز گرداندن دوباره مشروطه، اول کسی که از اشخاص نامی داوطلبانه قدم به میدان گذاشت ستارخان بود که می‌گفت: اکنون به آرزوی خود رسیدم، با پنجاه سوار عازم باسمنج شد. (۳۸)

میرزا مهدی‌خان علیم السلطنه: اول کسی که در اعاده مشروطیت و حفظ ناموس ملت و مملکت پای ثبات فشرده و گوی سبقت از شجاعان و ابطال روزگار برد حضرت ستارخان بود. (۳۹)

میرزا نوراله خان یکانی: به طور کلی سردار در حل و فصل امور سریع بود و قاطع، و کار امروز را به فردا نمی گذاشت، شکایات مردم را فی المجلس رسیدگی می کرد و به نتیجه می رسانید. (۴۰)

احمد کسروی: چند هزار سوار و سرباز به بیابان ریخته با طبل و شیپور شلیک کنان پیش می آمدند. سرکردگان با شمشیری کشیده بر پشته ها ایستاده پشت سر سپاه را گرفته بودند... مجاهدان دست و پا گم کرده ندانستند چه باید کرد و چون گلوله پیایی رسیده سواران همچنان پیش می آمدند کسانی در آنجا هم جای ایستادن نمی دیدند.

در چنین گیر و داری ناگهان سردار با یک تن نوکر اسب تازان خود را به آنجا رسانید و بی آن که به گریختگان پردازد و یا در جایی درنگ کند همچنان پیش رفت و با آن که گلوله پیایی می ریخت درنگ ننموده اسب تاخت و چون به جایی رسید که دولتیان پدیدار شدند از اسب پایین آمده خود را به باغی کشید و دیواری را سنگر کرده یک تنه به جنگ پرداخت و تو گویی سپاهی به جنگ درآمده در اندک زمانی جلو تاخت را بست. (۴۱)

خلیل خان گلین قیه ای: خلیل خان گلین قیه ای که از مجاهدان بنام مشروطه بود و در رشادت و جنگ آوری ستارخان ثانی به شمار می رفت بعد از نقل روایتی از مردانگی و جوانمردی ستارخان در دوره قبل از انقلاب و دلایل تبعیت خود از ستارخان را در بعد از انقلاب مشروطیت چنین توضیح داد... خلیل خان افزود بلی چون ما از این قبیل صفات انسانی و نیات مردانه از او (ستارخان) زیاد دیده بودیم لذا تدریجاً به صفات او متصف شده و همچون ماه از خورشید از وجود او مستنیر می شدیم و با وی بودیم تا این که استعدادهای حسنه نهفته در جبلت همه ما محیط مساعدی مانند مشروطه پیدا کرد و به بهترین وجهی تجلی نمود و هر یک در خور لیاقت خود صاحب نام و آوازه شدیم. (۴۲)

دکتر سهراب یزدانی: جان فشانی مجاهدان و پایداری تیریزی ها بر احساس سرافکندگی ایرانیان، که نتیجه تسلیم سریع آنها (در تهران) در برابر کودتای شاه بود مرهم گذاشت. اشرف الدین گیلانی شاعر مردمی و مدیر روزنامه نسیم شمال این واقعیت را چنین بازگفت:

حضرت ستار به رغم حسود ستر عیوب از همه ایران زدود (۴۳)

نصرت‌اله فتحی می‌نویسد: وقتی کلام صادقی از دهان پاکی خارج می‌شود تاثیر مهمی دارد. حتی این تاثیر کلام و این سخنان ساده‌دلانه و از دل برآمده او (ستارخان) گاهی به قدر نیروی یک لشکر مجهز کارگر می‌افتاده است. مثلاً در جنگ «حکم‌آوار» که سواران چاردولی ابواب جمعی صمدخان شجاع‌الدوله مراغه‌ای فشار سختی به مجاهدین آورده و آنان را در جبهه‌های «شام‌غازان و حکم‌آوار» ناگزیر به گریز کرده بودند و ستارخان خبردار شده، شتابان و تازان و جلوریزان به کمک آنان شتافته بوده است، در نقطه‌ای موسوم به «ورچی» که به فراریان می‌رسد و در همانجا می‌ایستد تا بقیه گریزندگان نیز برسند، رو به آنها کرده با لحن سرزنش‌آوری می‌پرسد: «باجیلار، ننه‌لر، نندن قاچیرسیز، کیشی گلیر؟!»^۱

یعنی، خواه‌رها، مادرها، از چه فرار می‌کنید مرد نامحرم دیده‌اید؟! همین یک جمله غیرت‌آور او موجب می‌شود که خون فراریان به جوش آید و متقابلاً به حمله پردازند و با اطمینان به این که تنگ آماج زن «قهرمان اول آزادی» در پشت سرشان لرزه‌اندازی خواهد کرد، دشمن را شکسته و این بار اینان آنان را تعاقب می‌کنند. (۴۴)

احمد کسروی می‌نویسد: «برای آن که دانسته شود بمباران مجلس تا چه اندازه از ارج ایرانیان کاست، روزنامه تایمز دو سه روز پس از بمباران مجلس پس از نکوهش‌های بسیار نتیجه گرفته و نوشته بود: «این نمونه‌ای به دست داد از آن که شرقیان شاینده زندگانی آزاد نمی‌باشند، ببینید چه جمله زهرآلودی نوشته است... این لکه سیاه را از دامن ایران ایستادگی‌های مردانه تبریز بسترد و این است که ما به آن شهر و ایستادگی‌هایش ارج می‌گذاریم.» کسروی در تجلیل از خدمات بی‌نظیر ستارخان نسبت به ایران و ایرانی چنین نوشته است: «مشروطه از همه شهرهای ایران برخاسته تنها در تبریز بازمی‌ماند، از تبریز هم برخاسته تنها در کوی کوچک امیرخیز بازپسین ایستادگی را می‌نمود، در سایه دلیری و کاردانی ستارخان بار دیگر به همه کوی‌های تبریز بازگشته، سپس نیز به همه شهرهای ایران بازگردید. آن لکه سیاهی را که در نتیجه زبونی و

۱ - نصرت‌اله فتحی در ادامه می‌نویسد: کسانی که به زبان آذربایجانی و ریزه‌کاری‌های آن آشنایی دارند می‌دانند که جمله «کیشی گلیر» چقدر غیرت‌افروز است. زیرا آن زن عاجز و بی‌دست و پاست که محض رویت مرد نامحرم فرار می‌کند و می‌گوید: «کول باشیما کیشی گلیر» خاک به سرم مرد نامحرم می‌آید. مجاهدی که آن روز در آن دعوا حضور داشته می‌گوید: آن روز صمدخان و سوارانش چونان شتابان با به فرار می‌گذاردند که سفره ناهاری که برای شجاع‌الدوله گسترده بوده‌اند همان طور دست نخورده می‌ماند.

(همان مأخذ - صفحه ۵۴)

کارندانی نمایندگان پارلمان و شکست آزادی‌خواهان تهران^۱ به دامن تاریخ ایران نشسته بود این مرد با جانبازی‌های خود آن را پاک گردانید.» (۴۵)

رحیم نامور: با عنوان آذربایجان به پا می‌خیزد و قهرمان افسانه‌ها می‌نویسد: شب و وحشت کودتای خونین محمدعلی میرزا بر دروازه آسمان ایران آویخته و آن را تیره و تار کرده بود. سکوت مرگ بر همه جا سایه شوم خود را گسترده بود. ناگهان از جانب شمال غربی ایران از پس کوهساران پر غرور سبلان غریوی برخاست که خیلی زود به غرش رعدآسا و سهمگین تبدیل شد و طولی نکشید که انعکاس آن در سراسر ایران و در جهان طنین‌انداز شد. (۴۶)

احمد کسروی: هنوز هستند کسانی که همین که نام ستارخان به میان می‌آید به شیوه دیرین خود از آن داستان‌های ریشخندآمیز بازگویند و او را یک مرد دیوانه‌واری ستایند و این را به یاد نیاورند که همین مرد یک سال در تبریز رشته کار بزرگی را در دست داشت و همیشه با فشار دولت امپراتوری روس دچار بود و در آن یک سال یک رفتار نابجایی از او سر نزد و کوچک‌ترین بهانه به دست همسایگان نداد. (۴۷)

نصرت‌اله فتحی به نقل از میرزا نوراله خان یکانی می‌نویسد: او که از سرعت انتقال و هوش و استنباط حیرت‌انگیز سرشار بوده به خوبی می‌توانسته در مواقع مهم انگشت خود را روی نقاطی بگذارد که رگ خواب مردم در آن و حساسیت‌شان در آن بوده است. مثلاً غالب اوقات مردم را با این گونه مفاهیم سر غیرت می‌آورده است که: اگر مهاجمین فایق گردند به ناموس شما تجاوز

۱ - شما نیز ای اهالی تهران، ای خفتگان بستر بی‌ناموسی، ای واماندگان سرمنزل عزت و سعادت، کو آن همه هیجان و اظهار حیات؟ و آن همه هیاهو در مطالبه حقوق ملی؟ چه شد آن خودنمائی‌ها و ثبات قدمی‌ها که در هوای میدان توپخانه و سایر موارد مشهود عالمیان ساختید؟ کجا رفت غیرت و تعصب وطن؟ چرا امروز چون پردگیان در حجاب عصمت مستور شده‌اید؟... ای بی‌ناموس‌ها، ای تن‌پرست‌ها، ای عاری از تکالیف بشریت‌ها، اگر شما این قدر سست عنصر نبودید، بی‌عار نبودید، که را یارا بود که به ساحت مقدسه دارالشورای کبری، مرجع و ملجأ چهل کرور نفوس ایرانی با نگاه کجی ببینید؟ مگر ایستادگی در مقابل چند توپ و خمپاره و چند قزاق چقدر تفضیل داشت که عرض ناموس مسلمانان را به باد فنا دادید و نام ایران را در جهان پست نمودید؟ بلکه به جای تبریزیان بودید که سی روز متوالی روزی دویست و سیصد توپ و خمپاره بعلاوه این که دو ماه تمام روزی ده بیست هزار تیر انداخته می‌شود، ابتدا خم به ابروی خود نمی‌آورند. سهل است که بر جدیت خود، استقامت خود می‌افزایند، حال ببینید در سایه صفای ملیت خود چگونه باب سعادت به رویشان گشوده می‌شود و چگونه دست غیبی این دو جوان غیور و دو جان نثار حقیقی و دو وطن‌پرست خلاصه ستارخان سردار و باقرخان سالار را برانگیخت که سد سیدی در جلو سپاه استبداد کشیده و لشکر یاجوج را از هم پراکنده ساختند...

(تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم‌الاسلام کرمانی - قسمتی از مقاله ناله ملت تحت عنوان تازیانه غیرت که در نکوهش آزادی‌خواهان تهران نوشته شده است - صفحات ۲۰۴ - ۲۰۵).

خواهند کرد، اموالتان را غارت خواهند نمود، مهم‌تر از همه پرچم حضرت ابوالفضل را که بر دوش گرفته‌اید به زیر پا خواهند انداخت یا با کلمات قصار مخصوص به خود که حاصل تجاریش بود و در هنگامه‌های سخت بر زبان می‌آورد، «از کم کم کشته می‌شود، از بسیار بسیار» هم‌زمان خود را شارژ می‌کرد. (۴۸)

طاهرزاده بهزاد: با این که ستارخان درس نخوانده بود ولی اصول اجتماعی را خوب بلد بود و تا چند روز تازه واردین را به سنگرها نمی‌فرستاد و حتی خواهش و اصرار آنها را رد می‌کرد و بدین وسیله داوطلبان را روحاً برای فداکاری آماده می‌کرد. (۴۹)

مهدی مجتهدی: در بین مردانی که برای دفاع از مشروطیت و حقوق ملت دست به شمشیر برده و آن را پس از استبداد صغیر دو مرتبه بازگردانید ستارخان سردار ملی مقام اول را دارد، به حق او قهرمان مشروطیت ایران است. (۵۰)

دکتر شفیق: سردار آدمی بود متوسط القامه سیاه چرده با ابروهای درشت و بینی برجسته و چشم‌های نسبتاً ریز ولی درخشان و جوان. طرز صحبتش تند و نگاهش زنده و نافذ و حرکاتش سریع و چالاک بود. رشادت و جنگاوری و نشانه‌زنی او معروف بود و تیرش رد نمی‌کرد و به هر سنگری می‌رفت طرف از تیرباران شدید و مخوف و اجابت به نشانه درمی‌یافت که سردار شخصاً در پشت سنگر است. (۵۱)

طاهرزاده بهزاد: در ایام محاصره تبریز به استثنای بدخواهان مشروطیت کلیه سکنه تبریز از پیر و جوان، زن و مرد ستارخان را از صمیم قلب دوست می‌داشتند و او را پدر ملت می‌نامیدند. (۵۲)

پاخیتونوف: در ناحیه استقرار مقامات قلابی، همه دکان‌ها غارت شده در حالی که در ناحیه تحت قدرت ستارخان دکانی دست نخورده است. (۵۳)

مستشار ارشد سابلین: از طرف ستارخان تلگرافی به نمایندگان خارجی در تهران خبر داده شده که نظامیان دولت، بی‌شرمانه به غارت اهالی مسالمت جوی آذربایجان مشغولند، آنها از قانون اساسی منحرف شده‌اند و علیه قوای مسلح حافظ قانون اساسی و حقوق مردم عمل می‌کنند. (۵۴)

امیر خیزی: (ستارخان) قدغن کرد که مجاهدان به کسی چیرگی نکنند و کسی را نیازارند و از هیچ جا چیزی نگیرند. (۵۵)

نصرت‌اله فتحی می‌نویسد: معروف است در نخستین روزهای خیزش تبریز برای اعاده مشروطیت اطرافیان ستارخان و زعمای انجمن ایالتی تبریز که گردانندگان اصلی جریان بوده‌اند قصد داشتند از عموم تجار و اعیان و ثروتمندان آذربایجان اعانه جمع‌آوری کرده و بودجه‌ای ترتیب داده و از محل آن مجاهد استخدام نمایند. ولی ستارخان مخالفت کرده و گفته بود: مجاهد پولی به درد نمی‌خورد. تا کسی چیزی را از ته دل نخواهد نمی‌تواند به آن برسد، این آقایان باید علاوه بر مالشان از جانشان هم مایه بگذارند یعنی از فرزندان و برادران جوانشان معرفی کنند و دست آنها به خون آلوده شود و بکشند و کشته شوند تا ارج آن چه را که به دست خواهند آورد بدانند و در روز مبادا از آزادی مکتسبه دفاع کنند. مادام که ما و دشمنان ما خونی همدیگر نشویم به نتیجه مطلوب نمی‌رسیم و وقتی که فلان تاجر بازاری فرزند خود را در سنگر آغشته به خون گشته یافت قلباً متأثر خواهد شد و تفنگ او را خواهد برداشت و شخصاً به مقابله و مقاتله انتقام‌جویانه خواهد پرداخت و یا برادری جای برادر کشته شده خود را خواهد گرفت، اما اگر همان تاجر فقط پول داده و خون نداده باشد از مال دنیا خواهد گذشت و ماجرا را فراموش خواهد کرد.»

مرحوم فتحی در ادامه می‌نویسد: بیانات آن روز این مرد سلحشور ساده‌دل ولی آزموده رساننده بیانات یکی از فیلسوفان غربی است که اخیراً چنین گفته است، مادام که مردمی در راه رسیدن به هدفی متأثر نشوند و آن هدف بر آنان گران تمام نگردد، قدر و قیمت آن را نخواهند دانست. (۵۶)

سید احمد تفرشی حسینی: ستارخان سردار و باقرخان سالار با بیست و یک هزار مجاهد و بیست و پنج کروور فشنگ ذخیره تبریز با توپخانه جلوگیری از اصحاب فیل می‌نمایند... عجب غیرتی دارند و حرفی ندارند، مگر آن که مشروطه می‌خواهند. (۵۷)

دکتر سلام‌اله جاوید: اغلب ملل قهرمان ملی خود را چه پیش از مرگ چه بعد از مرگ محترم شمرده‌اند. متأسفانه حسادت و بدخواهی چنانچه ذکر شده مانع از آن گردیده که از سردار ملی برای همیشه آن طوری که لازم بوده تجلیل شود. (۵۸)

نصرت‌اله فتحی: رفتار صادقانه ستارخان و مجاهدان آذربایجان در حفظ اموال مردم خصوصاً اموال اروپائیان و بانک‌های خارجی در تمام مدت انقلاب اظهارمن‌الشمس بوده و به ویژه هیچ‌جا نسبت غارت چپاول به شخص ستارخان داده نشده است. (۵۹)

طاهرزاده بهزاد: ستارخان با وجود این که بی‌سواد و از فنون جنگی بی‌اطلاع بود ولی مثل یک فرمانده تحصیل کرده به تمام سنگرهای تبریز رسیدگی و در هر نقطه‌ای که صف مجاهدین را ضعیف می‌دید فوراً به اتفاق چند نفر سواره خودش را به میدان جنگ رسانده و با حضور خود روحیات مدافعین را تقویت می‌کرد. (۶۰)

فریمان حسن‌زاده: دانشجویان سوسیال دموکرات دانشگاه سن‌پترزبورگ در تلگرافی جسورانه به ستارخان، مطالبی علیه حکومت تزار بیان کردند: از پترزبورگ دوردست به ستارخان پیروز! دانشجویان روسی به ستارخان که ابرهای اسارت را از کشور شیر و خورشید دور کرده سلام می‌رسانند. دشمن ما، امپراتور دشمن شماس و دشمن تو لیاخوف نوکر حاکم. ما شرمندیم که لیاخوف هموطن ماست... ستارخان! سلام و احترام سرشار از مسرت ما را بپذیر! (۶۱)

سروان آنژینیور: به سختی می‌توان به این افراد کلمه نظامی اطلاق نمود. ولی همین افراد کمتر از سایر افرادی که در سایر نقاط ایران به نام ارتش نامیده می‌شوند نیستند. خاصه که فرماندهی چون ستارخان که همانند او محققاً در ایران وجود ندارد بر آنها فرماندهی می‌کند. (۶۲)

طاهرزاده بهزاد: در روزی که مجاهدین تمام محلات دست از جنگ کشیدند و ستارخان تنها مانده بود، باغبان (حسین‌خان) خودش را به محله امیرخیز رسانده و کمک‌های ذیقیمتی به او کرد. (۶۳)

دکتر برادران شکوهی: «از ستارخان کم گفته شده است. او واقعاً مظلوم واقع شده است. از ستارخان هرچه بگوییم کم گفته‌ایم. روایت شده است که روزی در تهران در روز عاشورا ستارخان عصا به دست ایستاده و دسته زنجر زنان را تماشا می‌کرد. از سردسته عزاداران با معنای خاصی می‌پرسد که «چه خبر است که این قدر ناراحتید و گریه می‌کنید؟» سردسته می‌گوید: «خبر داری که یک مظلوم کشته شده است؟» ... ستارخان می‌گوید: یک مظلوم کوچک هم در برابر تو ایستاده است. بگو برای این مظلوم هم عزاداری کنند». می‌گویند تو کیستی؟ می‌گوید «ستارخان

قره‌داغی». سردار ملی دیروز که یک پایم را پوست بز بسته‌اند و یک هفته است که کسی در خانه‌ام را نزده است. اگر برادرزاده‌ام ابراهیم هم نباشد کسی به من نان هم نمی‌دهد. (۶۴) مرحوم نصرت‌اله فتحی در همین رابطه و در ادامه این روایت می‌نویسد: بعد از آن ستارخان در حالی که ناراحت گشته بود رو به همه حضار می‌کند و با صدای بلند چنین می‌گوید: «ای غیرتمندان آذربایجان بدانید و آگاه باشید که من آن کشته فراموش شده شما هستم بیایید غیرت کنید تلافی تلف شده خود را بنمائید و به ترکی چنین می‌گفت: «باری قانونا قان ایلییون» (۶۵)

دکتر علی شریعتی: روشنفکر یعنی چه؟ روشنفکر الان در ایران به غلط به معنای انتلکتوئل به کار می‌رود. انتلکتوئل از ریشه انتلیژانس (Intelligence) به معنای هوش، مغز و تعقل است، انتلکتوئل یعنی انسانی که کار مغزی می‌کند. کارش فکری است، برخلاف آدم‌هایی که کار بدنی دارند. بنابراین حسابدار انتلکتوئل است، دبیر، مترجم، وکیل دادگستری، بعضی از وکلای مجلس انتلکتوئل‌اند... اما روشنفکر این نیست. روشنفکر در یک کلمه ترجمه کلروآیان (Clair- Voyant) است، به معنای روشن‌بین، خوی کسی که روشن‌بین است ممکن است تحصیل کرده باشد، ممکن است نباشد، تصدیق‌دار باشد یا نباشد، و ممکن است کارش مغزی باشد، ممکن است بدنی باشد، ممکن است کسی کارش فکری باشد، خیلی دانشمند هم باشد، اما روشنفکر نباشد، کسی ممکن است خط هم نداشته باشد، امضاً هم نتواند بکند، اما روشنفکر باشد. ما خیلی علامه‌های بزرگ داشتیم و داریم که روشنفکر نبودند و نیستند. اما کسی مثل ستارخان، مثل باقرخان... عالی‌ترین و پرافتخارترین چهره‌های روشنفکری در عصر جدید هستند. (۶۶)

دکتر صمد سرداری‌نیا: به طور کلی می‌توان گفت که آن سردار مهین، شجاعت را با فروتنی، رزمندگی را با جوانمردی، سپاهیکری را با درایت سیاسی، آزادی‌خواهی را با عدالت‌طلبی و صداقت را با مردمگرایی و معارف‌پروری توأم داشت و این قهرمان آزادی با این ویژگی‌های برجسته، در یک لحظه حساس و تاریخی به پا خاست که دموکراسی نوپای ایران با کودتای محمدعلی‌شاه از بین رفته و ظلمت و استبداد سراسر کشور را فرا گرفته بود. (۶۷)

نصرت‌اله فتحی: «یکی از رجال امروزی تهران نقل کرده است که من تازه دیپلم گرفته بودم. یک روز پدرم به من گفت: یکی از دوستان از من خواهش کرده است که شما را هفته‌ای یک روز نزد او بفرستم تا امور تحریراتی او را انجام بدهید، بهتر است که قبلاً از روی آدرسی که می‌دهم

او را ملاقات کنید تا خودش روزی را که احتیاج دارد تعیین کند، اما مواظب باش که رفتارت مودبانه باشد و با کمال احترام با او برخورد نمائی. گفتم این شخص کیه؟ گفت: این سردار ملی ستارخان معروف است و احتیاج به منشی دارد که نامه‌های وارده را برایش بخواند و جوابش را بنویسد. رفتم و خودم را معرفی کردم، خیلی محبت کرد و گفت: شما جوان هستید نباید مرا بشناسید ولی پدرتان مرا خوب می‌شناسد و می‌داند که با وجود خانه نشستن این چینی که نصیب من شده باز مردم ایران خواه از شهرها و خواه از خود تهران به من نامه می‌نویسند و برخی حوائجی دارند که باید آن نامه‌ها خوانده شود و هر کدام را احتیاج به جواب داشت خیلی مختصر پاسخ داده شود و من بدین جهت شما را زحمت افزا شده‌ام، اما باید بدانید که من هم تلافی زحمات شما را خواهم کرد و چون می‌دانم اهل پول گرفتن نیستید حاضرم در عوض سواری و تیراندازی را به شما یاد بدهم، همین کار را هم کرد، یعنی قبلاً رموز تیراندازی را یاد و بعد سواری را آموخت. مثلاً با آن که پایش شکسته بود به کمک آدمش سوار اسب می‌شد، مرا هم به اسب دیگر سوار می‌کرد و بیرون شهر می‌برد، جداً مراقب من بود تا این که تدریجاً یک سوارکار حسابی شدم» (۶۸)

ظاهرزاده بهزاد: بارها شخصاً مشاهده کردم گروه‌هایی از سربازان بیگانه سرودگویان از خیابانی رد می‌شدند وقتی که ستارخان به اتفاق عده سواران نمایان می‌شدند صف سربازان روسی به هم خورده و سربازان با وحشت فوق‌التصور فرار کرده و در پس کوچه‌ها پنهان می‌شدند و در همچو پیش آمدهایی مرحوم سردار خنده‌اش می‌گرفت. (۶۹)

پناهی سمنانی: نام ستارخان با مشروطیت ایران جاویدان مانده است و این تنها پاداش عمده‌ایست که در قبال نقش شگرف و رهایی بخشش در حساس‌ترین لحظات تاریخ نهضت مشروطه گرفته است. غیرت و پایداری او، در لحظاتی که دستاوردهای دلاوران نهضت مشروطیت در معرض خطر نابودی قرار گرفته بود، سخت کارساز آمد و غزال خوش خال و خط این نهضت از گام گرگ درنده استبداد بیرون کشیده شد. (۷۰)

دکتر سلام‌اله جاوید: مشروطیت ایران یک انقلاب ملی، به مفهوم حقیقی آن بود، اراده ملت بود که انقلاب را به میدان آورد و موفق به گرفتن مشروطیت شد. (۷۱)

طاهرزاده بهزاد: ستارخان در مدت یازده ماه محاصره تبریز سرپرست جمیع مجاهدین و فدائیان تبریز و آرامنه و قفقازی‌ها بود و مقاومت طاقت‌فرسای اهالی تبریز در مقابل سی و پنج الی چهل هزار نفر قشون دولتی فقط و منحصرأ در تحت راهنمایی و سرپرستی شخص او اداره می‌شد. (۷۲)

میرزا نوراله خان یکانی: «داشتم درباره استعدادهای ستارخان برای شما نقل می‌کردم. وجود او معمای خلقت و بلکه شاهکار آن بوده، در عین حالی که ترس برای وی مفهومی نداشته در حد اعلائی احتیاط و دقت نظر هم بوده است. او نکات دقیقی را متوجه می‌شد که از شخص درس ناخوانده‌ای مثل او بعید می‌نمود. (۷۳)

نریمان حسن‌زاده: «نمایندگانی که از سوی ایالات و ولایات انقلابی فرستاده شده بودند همه به انجمن آمده و خواهش کردند که مالیات مناطق آنها توسط انجمن دریافت شود. آنان اطلاع دادند که آرزو دارند انجمن به عنوان مجلس ایران و ستارخان به عنوان حاکمی خوب برای ایران باشند. همه این امور نشان می‌دهد که حکومت آذربایجان به رهبری ستارخان نه تنها در آذربایجان بلکه در تمام ایالات انقلابی ایران مانند یک ارکان حکومتی قانونی عمل می‌کرد. (۷۴)

احمد کسروی: نایب محمد امیرخیزی از خویشان سردار (گویا پسرعمه او) که در جنگ‌ها در پهلوی او بوده و سپس نیز در شهربانی یکی از سرکردگان بشمار می‌رفت و کلانتری یکی از محله‌ها را داشت در ماه دی در حال مستی زنی را با گلوله کشت و خودش گریخته در جایی پنهان گردید. کارکنان شهربانی به پاس خویشاوندی او با سردار و جایگاهی که در آن اداره داشت از جستن و گرفتن او خودداری نمودند. ولی ستارخان همین که شنید به جای آن که به هواداری برخیزد خود او کسانی را فرستاد که نایب محمد را پیدا کرده و گرفته و برده به زنان نظمیه سپردند و از آنجا او را به عدلیه فرستادند و دو روز دیگر با حکم محکمه به دارش آویختند. اگر او خویشاوند سردار نبود به این آسانی دستگیر نمی‌شد و اگر دستگیر می‌شد شاید به دار نمی‌رفت. (۷۵)

هوشنگ ابرامی: وقتی که ستارخان جهت سرنگون کردن بیرق‌های سفید قیام کرد: «افراد ایل رحیم‌خان، چون مورچگانی که چوب باریکی به لانه‌شان فرو کرده باشند، از این سو به آن سو و آن سو به این سو می‌دویند. فریاد به فریاد نمی‌رسید: مردم تبریز جهاد کرده‌اند.

– فرار! فرار!

– اشهدان لا اله الا الله. دشمن سخت غافلگیر شده بود. رحیم‌خان سوار بر اسب، از در جنوبی باغ گریخت و مردانش به دنبال او به راه گریز هجوم بردند. دشمن گریخت. دیگ‌های پلو دست نخورده روی اجاق‌ها مانده بود. (۷۶)

نصرت‌اله فتحی: «از دوستانم شنیده‌ام که در یکی از روزهایی که (ستارخان) برای زیارت به شاه عبدالعظیم رفته بود، زیارت‌نامه‌خوانان اطرافش جمع شده و برای این که زیادت‌ر تماشایش کنند، در خواندن زیارت‌نامه دست به دست می‌کرده‌اند و دم به دم به تعداد افراد تماشاگر افزوده می‌شده است و قهرمان نامی مشروطه مورد ورناداز دقیق آنها قرار گرفته بوده و چون این کار قدری طول می‌کشد او ناراحت شده، زود سه تومان پول درآورده و به یکی از زیارت‌نامه خوان‌ها داده و با عصبانیت می‌گوید: هر چه می‌خواهید بخوانید و معظم نکنید، برای چه مرا در معرض تماشای مردم گذارده‌اید؟ مگر نمی‌بینید چیزی که قابل تماشا کردن باشد در وجود من نمانده؟ مگر نمی‌دانید تماشا کردن صدای تفنگ و هیکل غرقه در خاک و خون من در لحظات دفاع از سنگرها بوده است، نه وضع فعلی‌ام که به پاداش آن همه خدمت‌ها پام را شکستید و تفنگم را به شکل چوبی زیر بغلم دادید، نه آن استقبال خوش و نه این بدرقه بد» (۷۷)

ظاهرزاده بهزاد: (ستارخان) بارها اسرای جنگی را آزاد می‌کرد و اسرا اول باور نمی‌کردند و تصور می‌کردند که ستارخان آنان را مسخره می‌کند و وقتی که اطمینان به آزادی خود پیدا می‌کردند دامن ستارخان را بوسیده و اشک ریزان تقاضا می‌کردند که در پهلوی ستارخان بمانند و فدائی آن مرد بخشنده باشند. (۷۸)

پناهی سمنانی: ستارخان برخاسته از طبقه دوم بود که بزرگی نقشش او را در ردیف برجستگان و شکوهمندان انقلاب جای داد. محور قرار گرفتن ستارخان و گزارش زندگی و حماسه‌آفرینی‌های او، در واقع به معنای ارج‌گذاری به تمام آن رادمردان جان بر کف گرفته‌ایست که زندگی و حیات خویش را وقف رهایی ملت خود از زیر چنگال‌های خونین استبداد کردند و باعث شدند تا به هر حال دریچه‌ای تازه به روی مردم ایران گشوده شود. این که استبداد پس از آن نیز چهره و سلطه نفرت‌انگیز و جنایات شرم‌آور خود را با آرایش‌های دیگر هم نشان داد و لذا استبداد با انقلاب مشروطه ریشه‌کن نشد، مقوله‌ای جداست و چیزی از ارزش و اعتبار مبارزان راه مشروطه نمی‌کاهد. (۷۹)

نصرت‌اله فتحی: به نقل از یک زندانی سیاسی فراری زمان محمدعلی‌شاه در تهران می‌نویسد:

در تمام مدت و زمانی که پنهان می‌زیستم و از این مخفی‌گاه گاه بدان مخفی‌گاه ترسان و لرزان تغییر مکان می‌دادیم کلیه، امیدواری ما و همه آزادی‌طلبان به مقاومت ستارخان در تبریز بود و ما هر روز و هر شب چشم به راه و گوش به زنگ صدای سم اسب و غریو تفنگ سردار ملی بوده و به امید فتح او به سر می‌بردیم که بالاخره به آرزوی خود رسیدیم. (۸۰)

روزنامه ناله ملت نمره ۲۴: سواد دستخط حضرت حجه‌الاسلام آیه‌الله فی‌الانام آقای آخوند خراسانی مدظله‌العالی ۱۶ شعبان المعظم سنه ۱۳۲۶.

بسم‌الله الرحمن الرحیم - خدمت حضرات مجاهدین و معاونین دین مبین ملت غیور و نجیب تبریز و امت تاییداتم:

عرض می‌شود مکتوب مورخه ۱۵ رجب که محتوی بر اخبار فتح و اضمحلال مخالفین بود رسید. از اقدامات مجدّانه مجاهدین فی‌سبیل‌الله خاصه جناب ستارخان سردار ملت و جناب باقرخان سپهدار ملت معظم‌الله که در اعلا کلمه حق‌هی مشروطیت که موجب حفظ حقوق مسلمین و تشیید مبانی دین مبین است کمال خرسندی و مسرت حاصل گردید... ان تنصروالله ینصرکم و تثبت اقدامکم - محمدکاظم الخراسانی (۸۱)

امیرخیزی: «ستارخان آن روز (جنگ چهاردهم شعبان یا جنگ اول اردوی ماکو) چون از سر زدن آفتاب تا دو ساعت به غروب مانده در حوالی انجمن حقیقت با مهاجمین مشغول نبرد و پس از شکست دادن ایشان با اکراد مشغول محاربه بود لذا سخت خسته شده بود و می‌خواست چند دقیقه‌ای به رفع خستگی پردازد به این جهت در یکی از اطاق‌های واغزال که روس‌ها کنار رودخانه آجی ساخته بودند کمی به استراحت پرداخت و از قهوه‌خانه هم قلیانی برایش آوردند، هنوز مشغول کشیدن قلیان بود که ناگاه گلوله توپی که از آن طرف پل آجی انداخته شد بالای سر ستارخان به دیوار خورد کسانی که آنجا بودند سراسیمه رو به فرار گذاشتند. ولی ستارخان از جای خود حرکت نکرد و همان طور مشغول قلیان کشیدن شد، پس از چند دقیقه کسانی که در نزد ستارخان بودند بازگشتند، رئیس واغزان به سردار تبریک گفته و پرسید چرا وقتی که گلوله توپ بر دیوار خورد و آجرها را فرو ریخت شما از جای خود تکان نخوردید؟ ستارخان خندید و گفت اگر من از جای خود بلند می‌شدم گلوله توپ باز پس می‌گشت. (۸۲)

طاهرزاده بهزاد: از طرف اردوی ماکو گلوله مثل تگرگ می‌بارید. هلهله و صدای سواره‌ها شنیده می‌شود ما که تازه وارد باغ اول شده بودیم همین قدر شنیدیم که گفتند سردار آمد. از دور پنج نفر سوار مشاهده کردیم که با تاخت می‌آمدند. سوار جلویی خود ستارخان بود. کسانی که مرحوم ستارخان را روی اسب دیده بودند می‌دانند که ستارخان در اسب‌سواری به اندازه‌ای جلد و چابک و مسلط بود که تماشاکننده از دیدن او حظ می‌کرد. امروز تیر از طرف دشمن مثل تگرگی که دچار طوفان شده و به طور مایل به زمین برسد به زمین خورده خاک را به هوا می‌پراند. ستارخان برای حفظ جان خود روی اسب خم شده و وضعی به خود گرفته بود که شباهت به قرقی پیدا کرده و متوجه سمت جلو بود.

حضور ستارخان در میدان جنگ نیروی خارق‌العاده‌ای به مجاهدین بخشید. از طرف ستارخان دستوری داده نشد زیرا او با چهار نعل خودش را به پشت دیوار رسانید ولی حضور او تولید هیجان کرده و مجاهدین با جوش و خروش یک مرتبه یا علی‌گویان به سمت دشمن تاخته و خودشان را به باغ جلو انداختند و در همان حال دیده شد که عده زیادی از ماکوئی‌ها از سنگرهای مقدم عقب نشسته و در سنگر دوم جا گرفتند. مرحوم ستارخان چند دقیقه بیشتر در آنجا توقف نکرد ولی طوری ماهرانه برگشت که مجاهدین برگشتن او را ندیدند و به امید حضور او به شدت می‌جنگیدند. (۸۳)

نصرت‌اله فتحی: بزرگ است خداوندی که خرد را آفرید و آزادی را به آن آموخت. درود بر قهرمانان میهن ما، سلام بر انسان‌ها، آفرین بر مردمی که شرف را بر پول ترجیح می‌دهند، سرفراز باد خدمتگزاران واقعی ملت‌ها، رحمت بر شهیدان راه حریت، افتخار ابدی بر آنانی که در شکستن بازوی ظلم مجاهد و متفق بوده‌اند، درود، درود. (۸۴)

طاهرزاده بهزاد: در زمان ورود سربازان روسیه به تبریز، که کلیه سران آزادی‌خواهان در شهپدرخانه پناهنده شده بودند گاهگاهی ستارخان به انجمن حقیقت آمد و رفت می‌کردند. از طرف دیگر سربازان روسی مأموریت داشتند سردار ملی را دستگیر نمایند. تصادف آنان با ستارخان بسیار تماشایی بود. بارها تماشای این منظره جالب دقت نصیب من شده و می‌دیدم ستارخان که با یک عده سواره چهارنعل در خیابان‌ها عبور می‌کرد وقتی که سربازان بیگانه جمله (ستارخان گلدی) را از دهن مردم شنیده و متوجه صدای سم اسب ستارخان می‌شدند وحشت‌زده صفوف سربازی را به هم زده و در کوچه‌ها و پس‌کوچه‌ها و گاهی در خانه‌های مردم پنهان شده و پس از عبور ستارخان به حال پریشان و

رنگ‌های پریده حاضر به صف شده و تفنگ به دست عقب ستارخان می‌دویدند: تا در نظر مردم حفظ ظاهر را کرده باشند ولی اکثر اوقات برای گرفتن آتش چشم اشخاصی متفرقه را آزار می‌دادند. (۸۵)

محمد امین رسول‌زاده: خان (ستارخان) ما را به عنوان نماینده مطبوعات مسلمان قفقاز پذیرفته، ضمن آن که التفات بسیار نمود از مطبوعات مسلمان انتقادی به جا کرده، گفت: که «وقایع تبریز توجه دنیا را به خود جلب کرده، مخبران روزنامه‌های اجنبی زیادی به این جا آمدند، اما متأسفانه پس از پایان حوادث است که موفق به زیارت یک مخبر مطبوعات مسلمان می‌شویم. (۸۶)

دکتر سلام‌اله جاوید: ستارخان به مرحوم حاجی مهدی (کوزه‌کنانی) احترام خاصی قائل بود بعد از افراشته شدن بیرق‌های سفید ستارخان با ۱۰ - ۱۲ نفر در منزل حاجی مهدی بود، کوزه‌کنانی را متأثر می‌بیند و می‌گوید: «حاجی من اولمه‌میشم که سیزی غمگین گوریم نه قدر جانیم ساغدير قویمارام آزادلیق آرادان گئتسین». حاجی من هنوز نمرده‌ام نمی‌توانم شما را متأثر بینم تا زنده هستم از آزادی دفاع خواهم کرد و نخواهم گذاشت از بین برود. بعد از گفتن این جملات با همان ۱۰ - ۱۲ نفر مجاهد برخاسته به خیابان می‌رود و بیرق‌های سفید را پایین می‌آورد. (۸۷)

سید احمد تفرشی: از قراری که می‌گویند پدر ملت ستارخان سپهسالار است. (۸۸)

ماموتف: در تبریز اولین مریضخانه ایران تأسیس یافته. وسایل مریضخانه را ستارخان بزرگ‌ترین مجاهد راه آزادی ایران داده است. (۸۹)

هوشنگ ابرامی: زمانی که ستارخان برای سرنگون کردن بیرق‌های سفید قیام کرد. این رستاخیز وی مثل بمب در شهر ترکید. مجاهدین که چند روز قبل در اثر آیه یاس دلال ستم (پاختانوف) اسلحه خود را زمین گذاشته بودند دوباره به خروش آمدند. بنا به نوشته هوشنگ ابرامی: «تنها سلاح آنها عشق به ایران و ایمان به آزادی بود. و آتش این عشق و ایمان را ستارخان می‌دمید. سر از پا نمی‌شناختند. می‌دویدند و فریاد می‌زدند: مردم از خانه‌ها بیرون بیایید. ستارخان قیام کرده! ستارخان قیام کرده! این جمله دهان به دهان می‌گشت شور و خروش جای خاموشی را گرفت. تبریز تکان خورد. ستارخان گورستان خاموشان را به دریای انقلاب بدل کرد و نور امید به دل‌های تاریک آزادی‌خواهان تاباند. ستارخان با دیدن مشروطه‌خواهان که در پس سواران او، به

راه افتاده بودند بیشتر به شور آمد. نوای او این بود: «تبریز! بپاخیز!» و تبریز بپا خواسته بود. مردم در کنار هم، قلب‌ها را به هم نزدیک و دست‌ها را به هم زنجیر می‌دیدند. و بدین‌سان، ستارخان با رستاخیز خود جاودانه‌ترین پرده انقلاب مشروطه ایران را بر صحنه تاریخ نقش کرد. (۹۰)

ظاهرزاده بهزاد: ستارخان با یک مهارتی از یک منظره عمومی مجاهدین وارد میدان جنگ شده ولی طوری برمی‌گشت که عودت او را کسی نمی‌دید و مجاهدین تصور می‌کردند که ستارخان در جبهه جنگ است و با این امید پایداری می‌کردند. قلب ستارخان مثل فولاد محکم بود و نگارنده هیچ وقت در روحیات او تزلزل ندیده بودم. فرضاً شبی که ما در پاسداری تلگرافخانه بودیم یادداشتی به محله صادق‌خان رسید که دشمن از هر طرف به انجمن حقیقت هجوم آورده و فشنک مجاهدین نزدیک به اتمام است اگر فشنک نرسد دچار خطر هستیم فوراً سه نفر به ارک رفته و بیست صندوق فشنک توسط باربرها با خطرات بی‌شمار به انجمن رسانیدیم وقتی به انجمن رسیدیم که ساعت دو بعد از نصف شب بود با کمال تعجب دیدیم ستارخان تک و تنها در انجمن نشسته و به فراغت قلیان می‌کشد! (۹۱)

امیرخیزی: روزی که آفتاب تازه سر زده بود در حیاط اندرون سردار با حضور خود سردار و چند نفر دیگر نشسته مشغول مذاکره بودیم، آقای اسماعیل یکانی نیز در آنجا حضور داشت که به ناگاه صدای مهیبی برخاست چنان که گفתי ده توپ را یک مرتبه آتش کردند. من که تکیه به دیوار کرده بودم لرزه دیوار را احساس کردم و دود غلیظی تمام فضا را فراگرفت و همه یقین کردیم که سپاهیان روس آمده می‌خواهند با دینامیت عمارت را خراب کرده و سردار را دستگیر کنند. سردار نیز همین خیال را کرد، بنده سخت متوحش شدم و شاید دیگران نیز مثل من بودند. ولی سردار بدون آن که خم به ابروی خود بیاورد گفت: سعید تفنگ مرا بیاور: «آزدان آز اولر، چوخذان چوخ» یعنی از کم، کم کشته می‌شود و از بسیار، بسیار. (۹۲)

امیرخیزی: بعد از آن که ستارخان از مأموریت اردبیل به تبریز بازگشت «نسبت به مخبرالسلطنه سخت بدبین شده بود و آشکارا در مجالس نسبت به او بد می‌گفت» (۹۳)

نصرت‌اله فتحی: آمدن مشروطه آموزگاری برای خردها بود، در آن دوران در درجه اول گردانندگان آن را می‌بینیم که متخلق به اخلاق انسانی شده‌اند و یا سعی در آن دارند که رفتار و

کردار خود را با آن چه خواهند آن شده‌اند تطبیق بدهند تا گفته نشود «رطب خورده منع رطب کی کند؟». هرگونه ناروایی را با حسن وجه برطرف می‌سازند، در هر بی‌عدالتی شعارشان این است «ما که برای انهدام بی‌عدالتی برخاسته‌ایم خود نباید بی‌عدالت باشیم و اغلب به ضرر خود رای می‌دهند. در این باره رویه و رفتار شخص برجسته انقلاب مشروطه یعنی ستارخان بهترین نمونه است. (۹۴)

دکتر سهراب یزدانی: ستارخان بر تبریز نفوذ مطلق و تسلط تام داشت. وی از چند نفر یاری فکری می‌گرفت. اسماعیل امیرخیزی مشاور سردار ملی و رابط او با انجمن ایالتی بود. میرزا اسماعیل یکانی دبیر او بود. کسانی مانند ثقه‌الاسلام، میرزا اسماعیل نویری، حیدرخان عموآغلی، حاجی علی دوافروش، به درجات گوناگون بر او نفوذ داشتند. اما تفکر و شرب سیاسی این اشخاص با یکدیگر تفاوت بسیار داشت. هیچ یک از آنها نیز نمی‌توانست ستارخان را زیر نفوذ کامل خود بگیرد. او روش سیاسی خود را از بین راه‌های گوناگون برمی‌گزید و چنان که ناظران بیگانه می‌گفتند، با استقلال و به اراده شخصی عمل می‌کرد. (۹۵)

تقی‌زاده: به عقیده اینجانب موثرترین و مهم‌ترین اشخاصی که در درجه اول در استقرار و اعاده مشروطیت حق بزرگی داشتند ۱۲ نفر را می‌توان شمرد که در قسمت سیاسی پنج نفر از علما بودند یعنی دو مجتهد بزرگ طهران مرحومان آقاسیدعبدالله بهبهانی و آقامیرسیدمحمد طباطبائی و سه عالم بزرگ نجف آخوند ملاکاظم خراسانی و آقاشیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین پسر حاج میرزا خلیل طهرانی و در قسمت مبارزه مسلح و مجاهدت دو نفر سردار تبریزی یعنی سردار ملی ستارخان و سالار ملی باقرخان. (۹۶)

مامون‌تف: انقلاب به جز ستارخان پیشوای مقتدری ندارد. (۹۷)

راتیلا (سفیر انگلیس در تهران): در این جنگ چنانچه در سایر مواقع هم، ستارخان رشادت شخصی قابل تحسینی بروز داد. ولی او خیلی بیش از اندازه‌ای که یک نفر سرداری که تمام حساسیت ملی در تبریز بسته به حیات او است خود را در معرض خطر می‌گذارد... در پنجم شهر حال، مغری‌الیه انسانیت خود را مشهود داشت که به واسطه اقدام در نجات اسرا از دست یک جمع غضب آلوده‌ای تا حدی شخصی خود را با مخاطرات مصادف نمود. (۹۸)

سید احمد تفرشی: ستارخان پروتست کرده بود که ما از دولت روس عاجز نیستیم. ما ملت حقوق خودمان را از دولت و شاه خود می‌خواهیم، روس‌ها به چه قانون داخل خاک ما شده. (۹۹)

دکتر جاوید: روح ستارخان همیشه با ظلم و ستم سازگار نبود با ظالمین در هر جایی که ممکن می‌شد مبارزه می‌کرد. روی این اصل گاهی در زندان و زمانی فراری بود تازه هر وقت که می‌خواست به کسب و کار مشغول شود ظالمین او را راحت نمی‌گذاشتند. (۱۰۰)

دکتر هوشنگ ابرامی: «در سراسر ایران کوچک‌ترین نشانه‌ای از آزادی نبود. قانون اساسی پاره شده بود. انجمن‌های مشروطه‌خواهان برچیده شده بود. روزنامه‌ای که از آزادی و مشروطه دم بزند پیدا نمی‌شد. سران آزادی یکی پس از دیگری به دام می‌افتادند و معدوم می‌شدند... در چنین حالی کدام عقل می‌توانست باور کند که مشروطه بار دیگر جان خواهد گرفت. کدام فکر می‌توانست بپذیرد که ایران از چنگ دشمن رها خواهد شد. آزادی حکم افسانه را پیدا کرده بود. خواب و خیال شده بود. آرزوی دست نیافتنی شده بود.

در تمام خاک پهناور ایران تنها ستارخان و مجاهدان او، برای آزادی می‌جنگیدند. تنها کوی کوچک امیرخیز بود که زانو به زمین نزده بود. آتش می‌گذاخت تا قلب سرد میلیون‌ها ایرانی ستم‌چشیده را گرما بخشد. همه تسلیم شده بودند جز ستارخان و خارج از امیرخیز، خارج از تبریز، خارج از خطه آذربایجان و خارج از مرزهای ایران، دو دشمن نیرومند مشروطه‌خواهان، «روسیه تزاری و انگلستان استعمارگر» با یک پیمان خائنانه پنهانی دست هم را می‌فشردند تا سزای آزادی‌دوستان را بدهند و مشروطه را از بیخ و بن از این سرزمین برکنند.» (۱۰۱)

دکتر علی شریعتی: روشنفکر کسی است که جامعه خود را دقیقاً و مستقیماً، نه از راه ترجمه می‌شناسد و زمان خود را درک می‌کند، حرکت زمان خود را پیش‌بینی می‌کند، نیاز نسل خود را می‌فهمد و بنابراین براساس این شناخت، مسئولیت خویش را در جامعه‌اش حفظ می‌کند و به آن عمل می‌کند. این روشنفکر است ولو هم جامعه‌شناسی نخوانده باشد، ولو هم ایدئولوژی‌های دنیا را نشناسد. برای همین هم هست که گاه می‌بینیم دانشمندان بزرگی داریم که جامعه‌شناسی‌ها و ایدئولوژی‌ها را خوانده‌اند، اما فقط به درد مترجم ساده بودن می‌خورند، در صورتی که... ستارخان یا باقرخان یک روشنفکر بزرگ است. (۱۰۲)

طاهرزاده بهزاد: قاتلان مرحوم شریفزاده پس از ارتکاب این قتل به محله شتریان فرار کرده ولی چند روز دیگر اینها در زیر توپ مرحوم ستارخان پناهنده شده و از خطای خود اظهار ندامت کردند: ستارخان قضاوت را برای اعضای انجمن ایالتی و رهبران آزادی محول کرد، و آنان این عمل را قابل مجازات تشخیص داده و عقیده داشتند اگر قاتلین مجازات نشوند ممکن است حیات اشخاص مطلع و دانشمند و آزادیخواه دچار خطر بشود و مطابق رأی نمایندگان و رهبران هریو عباسعلی را در همان ساعت و همان جا که شریفزاده را کشته بودند تیرباران کردند. (۱۰۳)

امیرخیزی: مخابراتسلطنه نقل می‌کند من روزی که خواستم به ایران عزیمت کنم به صاحبخانه‌ای که من در خانه او سکونت داشتم گفتم چه سوغاتی برای شما از ایران بفرستم؟ گفت من از شما سوغاتی نمی‌خواهم فقط از شما این تمنی را دارم که سلام مرا به ستارخان برسانید. (۱۰۴)

سیدحسن تقی‌زاده: در موقعی که از طرف هیئت مدیره موقتی با نمایندگان روس و انگلیس مشغول مذاکره برای ترتیب قراردادی جهت تصفیه امور مربوط به محمدعلی‌شاه بودیم روزی سابلین شارژ دافر روسی که به تازگی از آفریقای شمالی به طهران آمده بود حکایت کرد که در مراکش مردم آنجا تصنیف‌ها و آوازه‌هایی در مدح ستارخان و عمال او می‌خواندند. این حکایت دلیل عجیبی است بر ارتباط معنوی همه مسلمین در عالم از شرق اقصی تا مغرب اقصی. (۱۰۵)

نصرت‌اله فتحی: «سردارملی از هر پیش‌آمدی به نفع نهضت مشروطه استفاده می‌کرده است. ایامی که گرفتار جنگ و درگیری با سواران ماکو بوده‌اند برای پسر بچه سیزده ساله کفن می‌پوشاند و تفنگی به دستش می‌دهد و با خود به میان مجاهدان برده و خطاب بدان‌ها می‌گوید: باشرف‌ها، از چه می‌ترسید، ببینید تمامی بچه‌های نوسال محله سرخاب که در چنگال قشون استبداد هستند و محله مزبور از تصرف ما خارج است کفن‌پوش به کمک ما آمده‌اند و این طفل نورس نماینده آنها است، از چیست که شما بزرگسالان و کارآموزگان دل به جنگ نمی‌دهید؟» (۱۰۶)

نریمان حسن‌زاده: بیش از ۱۰۰۰ نفر برای رفتن به تهران نام نوشتند. نخستین دسته‌های مجاهدان شامل ۳۰۰ نفر به رهبری ستارخان و باقرخان و محمدقلی آغبلاغی در ۲۷ خرداد راهی تهران شدند. وقتی به واسمنج رسیدند همان جا ماندند تا دسته‌های دیگر به آنان برسند. مرکز

غیبی در نظر داشت ۳ الی ۴ هزار نفر را به تهران بفرستد، ولی میرهاشم به اشاره شاه فتنه‌ای دیگر برانگیخت و فعالیت مرتجعان مانع این تصمیم شد. (۱۰۷)

یحیی آردین‌پور: مجاهدان و آزادی‌خواهان تبریز در سنگرها و میدان‌های جنگ اشعاری را که صابر درباره ستارخان سروده بود، مکرر می‌خواندند و از آن نیرو می‌گرفتند. (۱۰۸)

میرزا علی اکبر صابر:

ایشده ستارخان باخیز ایرانی احیا ایلهدی
تورکلوک، ایرانلیلیق تکلیفین ایفا ایلهدی
بیر رشادت بیر هنر گوستردی، دعوا ایلهدی
دولتین بیر (عین) نی دونیادا روسوا ایلهدی
قاچمیوب پروانه تک اوددان، دئمه پروانه‌دیر
آفرینیم همت والای ستارخانه‌دیر!

*

آفرین تبریزیان ائتدیز عجب عهد و وفا
دوست و دشمن ال چالوب ائیلر سیزه صد مرحبا
چوخ یاشا دولتی ستارخان افندیم چوخ یاشا
جنت اعلاده پیغمبر سیزه ائیلر دوعا
چون بو خدمت‌لر بوتون ایسلامه‌دیر، اینسانه‌دیر
آفرینیم همت والای ستارخانه‌دیر! (۱۰۹)

ترجمه فارسی اشعار صابر:

بنگر ایران را که چون ستارخان احیا نمود
حق ترکی، حق ایرانی‌گری ایفا نمود
کرد ابراز رشادت با هنر، دعوا نمود
«دولت و عینش» میان خلق‌ها رسوا نمود
ترس از آتش ندارد او، نگو پروانه است
آفرین! چون همت ستارخان مردانه است!



آفرین تبریزیان هستید الحق باوفا!
دوست با دشمن کند تقدیرتان، صد مرحبا!
زنده باشی، آفرین، ستارخان، یاشا، یاشا
در بهشت عدن پیغمبر نمایندتان دعا
چون که بر انسان مسلم خدمتی جانانه است
آفرین! چون همت ستارخان مردانه است. (۱۱۰)

ن. همدانی: ستار، این رادمرد بزرگ و سردار شایسته انقلاب مشروطیت ایران پرچم آزادی را بر دوش گرفت و آن را در خونین ترین لحظات برافراشته نگه داشت و مایه افتخار ایران و ایرانی گردید. او تا واپسین دم زندگی به هدف‌های بزرگ انقلاب مشروطیت وفادار ماند و در راه پیشرفت این هدف‌ها جانش را فدا کرد. درود فراوان به روان پاک سردار ملی ستارخان سرباز وفادار و شکست‌ناپذیر سنگر آزادی ایران! (۱۱۱)

دکتر علی شریعتی: هر روشنفکری، انتلکتوئل و هر انتلکتوئلی، روشنفکر نیست، بعضی از انتلکتوئل‌ها روشنفکرند و بعضی از روشنفکران انتلکتوئل. ستارخان انتلکتوئل نبود و روشنفکر بود، علامه قزوینی انتلکتوئل بود و روشنفکر نبود، دهخدا هر دو بود و بعضی‌ها هم هیچ کدام، اینها رجال بزرگ و محترم نام دارند. (۱۱۲)

احمد زیرک‌زاده: (در زمان پهلوی) آن که اسم ستارخان یا باقرخان را می‌برد، سر و کارش با نظمیه مختاری یا سواک نصیری بود. (۱۱۳)

میرزا نوراله خان یکانی: او (ستارخان) علاوه بر فطانت جبلی و خودساختگی که از یک عمر زندگانی طاقت‌فرسا و طی مراحل عیاری و خودپروری داشته یک سال و نیم با داناترین و اندیشمندترین کسان در نهضت مشروطه تماس داشته و بر اثر بحث‌ها و جرّها که در مجالس مشورت و کارگشائی و نقشه‌کشی می‌رفته بسیار چیزها را عملاً یاد گرفته بود، به ویژه از مشاوران اعزامی سوسیال دموکرات‌های باکو در ماهیت انقلابات و نقش طرفین دعوا روشن شده بود و

حتی خودش مشکل‌ترین قضایا را با ساده‌ترین وجه می‌گشوده و بغرنج‌ترین مسائل را با روشن‌ترین بیان حل و فصل می‌کرده و همواره متوجه وظیفه سنگین خودش بوده. (۱۱۴)

یحیی آربین‌پور: ستارخان مردی بود دلیر و بی‌باک و از جان گذشته و در همان حال مدیر و محتاط، در فنون جنگ ورزیده و به درستکاری و حق‌شناسی و گذشت و تعصب ممتاز و بسیار متدین و وطن‌پرست. با همین صفات بود که از همان روزهای اول قیام آذربایجان، آوازه ستارخان و داستان دلیری‌های او در سراسر کشور پیچید و حتی از مرزهای ایران نیز گذشت. شاه برای سر او جایزه معین کرد، اما انجمن سعادت برای او نشان فرستاد. مشروطه‌خواهان ایران وی را سردار ملی و مطبوعات روسی و اروپای غربی پوگاچف آذربایجان و گاریبالدی ایران نامیدند و مردم در باره او شعرها و ترانه‌های بسیار ساختند. در این ترانه‌ها مردم آذربایجان ستارخان را به پایه قهرمان ملی و پهلوانان افسانه‌ای رسانده بودند که پیرهن از قرآن به تن دارد و تیر دشمن در او کارگر نیست. خود او هم می‌گفت که: هر گلوله‌ای کارگر نیست و تیر اجل غیر از اینهاست. (۱۱۵)

شهید میرزا نوراله خان یکانی: قهرمان جاویدان ما خم به ابرو نمی‌آورد. نه تنها در مقابل وسوسه یک تن بلکه در برابر اغوا و اراده‌کشی و تلقینات ضعف‌آور هزاران تن است که شکمیا می‌ماند و مردانه می‌ایستد و با زانوان استوار و عشق پایدار به جلو می‌رود و به خود تلقین می‌کند: قسم خورده‌ام قرآن مهر کرده‌ام، پرچم آزادی را به دوش گرفته‌ام حاشا که زمین بگذارم.

مهم اینجاست که نه تنها از راه خود عدول نمی‌نماید و امواج سهمگین حادثات را از سر خود می‌گذراند بلکه در عین حال به حادثه آفرینی نیز می‌پردازد، ولوله راه می‌اندازد و کربلا می‌سازد، این است عظمت روحی و بزرگواری و سالاری کسی که انسان نمونه‌ای است و بالاستحقاق سرداری ملت ارزانی او. (۱۱۶)

صمد بهرنگی: از روزی که محمدعلی میرزا مجلس را به توپ بست و آزادی‌خواهان تهران را در سه چهار ساعت پراکنده کرد، تبریزی بنای جنگ را گذاشت و یازده ماه مردانه ایستادگی کرد و در این یازده ماه قربانی‌هایی داد و سختی‌هایی کشید که با گفتن تمام نمی‌شود... جنگجویی دریادل و بی‌باک چون ستارخان فرمانده این جنگ‌ها بود. (۱۱۷)

ایوانف: شاه برای سر ستارخان صد هزار روبل جایزه تعیین کرده بود. مطبوعات روسیه و اروپای غربی ستارخان را پوکاچف آذربایجان و گاریبالدی ایران می‌نامیدند. (۱۱۸)

امیرخیزی: (از سردار پرسیدم) از قرار مسموع گویا جنابعالی و جناب سالار با آقایان ضرغام‌السلطنه و سردار محیی با یکدیگر مجلس خاصی تشکیل داده‌اید، آیا این شایعه صحت دارد یا این که داخل در جزو حدسیات و اشتهاذات بی‌اساس است؟
فرمود جای نگرانی نیست، مسئله چندان اهمیتی ندارد که در خور اندیشه باشد و همین قدر می‌گویم که: نمدی در هاون انداخته می‌گوییم. (کنجه‌نی سالمیشک هوئنگه تاپدیریک، بوندان بیزه بورک اولماز) (۱۱۹)

کاپیتان آنژنیور افسر فرانسوی: ستارخان مجاهدین قشون خود را واداشته بود که به قرآن کریم سوگند یاد کنند که مرتکب دزدی نمی‌شوند، و به آنها زنه‌ار داد که اگر برای غارت و چپاول آمده‌اید، بروید. من فقط افرادی را می‌خواهم که در راه آزادی و عدالت می‌جنگند. (۱۲۰)

دکتر هوشنگ ابرامی: در تاریخ هر ملتی روزهایی هست غرورانگیز و افتخارآفرین روزهایی که یادآورش انسان را از شادی مست می‌کند و از مستی نشئه. گردن را افراشته می‌کند و پای را استوار و لذت می‌بخشد و اشک سرور به دیده می‌آورد. اندیشه این روزهای درخشان، انسان میهن‌پرست را می‌رباید، او را به دشت‌ها می‌برد، به پایکوبی‌اش وامی‌دارد، به آسمان‌ها می‌برد، به پروازش می‌کشانند. او را به عرش می‌خوانند تا فلک را سیر کند و به زمینش باز می‌گرداند تا سرفراز و شادمان فریاد برآورد که من هم از زادگان این مردم و این مرز و بومم! ... روزی که بابک خرم‌دین بپا خاست تا دیو ستم را به زنجیر بکشد چنین روزی بود، و روزی که ستارخان پرچم رستاخیز را بلند کرد چنین روزی بود و این روز، روز ۲۶ تیر ۱۲۸۷ بود. (۱۲۱)

دکتر رضا زاده شفیق: اولین بار در اوایل سال ۱۳۲۷ هجری قمری بود که از طرف عده‌ای از همشاگردان متوسطه و آزادی‌خواهان جوان به خانه او در امیرخیز رفتیم. حیاط نسبتاً کوچک و اطاق‌های اطراف از مجاهدین مسلح پر بود. در یکی از اطاق‌های کوچک ستارخان سردار نشسته و غلیان صرف می‌کرد. صورتی سیاه‌فام که معلوم بود معروض آفتاب و گرد و غبار سنگرها شده بود و چشم‌های درخشان و نافذ داشت مرحوم سیدحسین خان عدالت از رهبران معارف و آزادی

ایران هم حاضر بود. سلام کردم جا نشان دادند و نشستیم. سردار یک نفس غلیان می کشید و در فاصله ها با طرز سریعی که عادتش بود به هرکس جوابی و دستوری می داد تا اطلاق کمی خلوت شد بعد روی به من آورد و گفت شما کی هستید و چه فرمایشی دارید؟ ... بلافاصله گفتم با چند نفر از شاگردان متوسطه داوطلب شده ایم تعلیمات نظامی ببینیم و فوراً مسلح شویم و نسبت به مجاهدین خدمت و کمک ناچیزی انجام دهیم اجازه و اسلحه و مشاق می خواهیم. سردار تبسمی کرد و... گفت: صحیح است ما این جنگ را برای این می کنیم که ایران از فشار ظلم و نفوذ خارجی و استبداد داخلی خلاص گردد و برای فعالیت و خدمت جوانان درس خوانده فرصتی پیش آید و روا نیست که شماها که ذخیره آینده هستید بروید و کشته شوید. در نتیجه اصرار من بالاخره گفت برای تعلیمات نظامی شما فکر می کنم. (۱۲۲)

استاد شهریار: از مادرشان روایت کرده اند: «زمانی که مجاهدین مشروطه در تبریز با قوای استبداد به شدت در نبرد بودند، نیروهای ستارخان با سوراخ کردن و کندن دیوار خانه ها و رفتن از خانه ای به خانه ای با هم در ارتباط بودند (زیرا عبور از کوچه ها امکان ناپذیر بوده است). در آن زمان بچه کوچکی در آغوش مادرم بودم، بنا به گفته مادرم، روزی به شدت گریه و بی قراری می کردم که ستارخان متوجه ما می شود و ضمن دلداری مادرم، مرا به بغل می گیرد و می بوسد و می پرسد: اسمش چیه؟ مادرم جواب می دهد: سیدمحمدحسین. گویا ستارخان در حالی که مرا در بغل داشته رو به طرف آسمان کرده و گفته بود: ای بویوک الله، سنی بو اوشاغین بویوک جدی، بیزه کمک ائیله تا متجاوزلره، زور دئینلره غلبه ائیلیه ک! ای الله دنیا خلقینین یانیندا بیزی باشی آشاگی ائتمه. «ای خدای بزرگ، تو را به جد بزرگوار این کودک قسم می دهم، ما را کمک کن تا بر متجاوزان و زورگویان غلبه کنیم. ای خدا ما را پیش مردم دنیا سرافکنده مکن. سپس ستارخان با صدای بلند به افرادش فرمان می دهد و دور می شوند. (۱۲۳)

میرزا جواد ناطق: در اوایل پاییز ۱۳۲۸ بود که به تهران وارد شدم پس از دو روز نشانی محل سکونت ستارخان را گرفتم. گفتند در خانه مختارالسلطنه قره باغی است. وارد شدم خودش به ترکی گفت: کیمدی؟ یعنی کیست؟ گفتم منم خان، آمده ام احوالپرسی شما، حالتان چه طور است؟ در جواب احوالپرسی من با صدای حزن انگیزی گفت: دیدی این نامردها چه بلایی سرم آوردند؟ می بینی این طهرانی ها مرا چگونه زجرکش می کنند؟ در حالی که حرف می زد مشامم پر از بوی عفنی شده بود که سخت آزارنده می بود پرسیدم این بوی چیه؟ گفت: من نه پرستار دارم و

نه یک طبیب هست که به معالجه من اقدام کند، ابراهیم به من گفت یک بزغاله‌ای را بکشم و پوست آن را گرم روی زخم بپیچم، مطابق دستور او عمل کرده‌ام ولی پوست گندیده، نمی‌دانم چه بکنم. تمام آنهایی که برای پر کردن جیب خود دور مرا گرفته بودند پس از حصول به مقصود از اطراف من حتی میرجعفر پسر سیداسلام هم مرا ترک گفته است و نزدیک‌تر رفتم دیدم پایش ورم کرده و چهل درجه تب دارد. (مرحوم میرزاجواد ناطق در ادامه می‌نویسد): فوراً رفتم منزل امام جمعه خوئی از او کمک گرفتم همان روز چند دکتر بالا سرش حاضر کردم... پوست بزغاله را برداشت پا را شستشوی طبی کرد و ضدعفونی نمود. در تمام مدت معالجه ستارخان خم به ابرو نمی‌آورد، فقط لحظه‌ای که خواست استخوان‌های قطع شده دو طرف پا را به هم نزدیک کند که خیلی عمل شدید بود، تنها آن موقع گفت «آخ»^۱ و خیس عرق شد. (۱۲۴)

میرزانه خان یکانی: مردی بود زانو استوار و با پاشنه که هرگز از سنگر خالی کردن و عقب نشستن استقبال نمی‌نمود و کسانی از مجاهدان را نیز که چنین صفتی می‌داشتند به «دیزی قایم» یعنی زانو استوار ملقب می‌ساخت. (۱۲۵)

اسماعیل امیرخیزی: مرحوم ستارخان از آن جمله اشخاصی بود که هرگز خوبی اشخاص را درباره خود فراموش نمی‌کرد. (۱۲۶)

دکتر علی شریعتی: در همین جامعه خودمان می‌بینیم به آدمی می‌گویند متمدن که مصرفش بالا رفته است نه شعورش... آن مادرهایی که ستارخان‌ها، و دیگران را در دامن خودشان می‌پروردند و حنا به سرشان می‌زدند، متمدن نبودند. (۱۲۷)

علی محمد ترییت: غیرتمندان تبریز در تحت ریاست ستارخان نادرثانی فتح بزرگی دیروز کرده‌اند که دیگر کار مستبدین از کار گذشته است. (۱۲۸)

۱ - نصرت‌اله فتحی در این مورد می‌نویسد: این است معنی ابر گردی. قطعاً هیئت حاکمه آن روز که بی‌تحمّل زحمت به وزارت رسیده بودند کوچک‌ترین ناراحتی نداشتند تا قابل «اوخ» گفتن باشد تا چه رسد به «آخ» گفتن.

دکتر محمد اسماعیل رضوانی: شهامت و شجاعتی که دلاوران تبریز به فرماندهی ستارخان از خود نشان دادند چنان احساس انگیز بود که حتی اروپائیان مقیم تبریز را نیز تحت تاثیر قرار می‌داد (به عنوان نمونه مستر باسکرویل آمریکائی. (۱۲۹)

نوراله خان یکانی: آنچه از اقوام نزدیکم که با سردار در تهران بوده‌اند شنیده‌ام اجمالاً این است که بعد از گلوله خوردن در پارک اتابک یک پایش را از دست داد یعنی آن پا برایش قابل استفاده نبود و تا آخر عمرش با چوبی که زیر بغل می‌گرفت راه می‌رفت. در خیابان مهدی‌خان نزدیک چهارراه معزالسلطان واقع در خیابان امیریه خانه‌ای را اجاره کرده بود، هنگام عصر خود را به زحمت و کشان کشان به روی سکوئی که جلوی خانه استجاریش بوده می‌رسانید و در آنجا می‌نشست و غلیان می‌کشید و با دو سه نفر که همیشه در اطرافش بوده‌اند به صحبت از گذشته می‌پرداخت و در واقع از بی‌نتیجه ماندن کارهایش تأسف می‌خورد. (۱۳۰)

احمد کسروی: باید فراموش نکرد که مشروطه از سراسر ایران برجیده شده، و در همه جا ایرانیان بار دیگر گردن به یوغ خودکامگی گزارد، و این تنها تبریز می‌بود که ایستادگی می‌نمود. (۱۳۱)

ظاهرزاده بهزاد: یکی از صفات برجسته ستارخان این بود که از سران آزادی‌خواه حرف می‌شنید و اطاعت می‌کرد ولی از مخالفین کوچک‌ترین نصیحت را نمی‌شنید. چنان که به کنسول روس گفت من در زیر بیرق حضرت عباس هستم و بیرق روس را نمی‌خواهم. (۱۳۲)

دکتر محمد اسماعیل رضوانی: مقاومت‌های حیرت‌انگیز تبریزیان و دلیری‌های ستارخان به کالبد‌های مرده از نو جان دمید و روش‌های پژمرده را دوباره به نشاط آورد. آزادی‌خواهان تهران و سایر شهرها به خصوص اصفهان و رشت که همه پراکنده و پریشان سر در زاویه گمنامی داشتند دوباره قد علم کردند و پنهانی به تلاش برخاستند و با یکدیگر تماس گرفتند. (۱۳۳)

هوشنگ ابرامی: بنا به نوشته دکتر ابرامی، جز جنگ، پیشامدهای دیگر نیز بزرگواری و مردانگی ستارخان را، روز به روز بهتر به مردم می‌شناساند: «روز بیست و چهارم مرداد، چند تن از مجاهدان قفقازی به ستارخان پیشنهاد کردند که در یک نیمه شب، با چند نارنجک محله دوه‌چی را زیر و زبر کنند. رهبر آزادی گفت: اگر با این کار دو نفر سرکرده دولتی تلف بشوند صد نفر هم سرباز

ساده خواهند مرد. آرزوی مرگ دسته جمعی آنها را نداریم. بر روی سرباز دشمن هنگامی تیر می‌اندازیم که او بر روی ما تفنگ بکشد، از اینها گذشته فردا همین سربازهایی که به قوای دولت پیوسته‌اند مشروطه‌خواه خواهند شد.» (۱۳۴)

نصرت‌اله فتحی به نقل از میرزا نوراله خان یکانی می‌نویسد: در یکی از روزهای سخت و بی‌امان که چراغ حریت در اکثر نقاط ایران به خاموشی گرائیده و دل‌های مردم از یاس پر بوده و تنها در محله امیرخیز تبریز بود که برای خواندن کلمه آزادی چراغ کم‌نوری وجود داشت و آن هم عبارت از ستارخان و پیرامونیان او بودند در یک چنین روز ناامیدکننده‌ای که شکست بر آزادی‌خواهان سایه انداخته بود ستارخان به اتفاق همراهان محدودش به خانه حاج‌مهدی کوزه‌کنانی رفته و به محض ورود غلیان می‌خواهد، حاجی که در حال صبحانه خوردن بوده به پسرش دستور می‌دهد که برود از اندرون غلیان بیاورد و ضمناً چارقد مادرش را هم بیاورد! ستارخان با تعجب می‌پرسد حاج‌آقا چارقد برای چه؟ می‌خواهم به سر تو ببندم. به سر من؟! بلی به سر تو، تو ستارخان تو که نام مرد به روی خود گذارده و جنگ‌آور ناموری شده‌ای، آیا روا می‌دانی که زنده بمانی و در جلوی چشم تو مشروطیت و آزادی این سان در تنگنا افتد و لگدکوب گردد! آیا این سرافکندگی را می‌پذیری، این ننگ شایسته نام تو است؟! ستارخان، افروخته حال می‌گوید: حاج‌آقا بفرماید غلیان را بیاورند، خدا کریم است، ما قسم خورده‌ایم که پرچم حضرت ابوالفضل را افراشته نگهداریم، ولی بعد از آن که غلیان حاضر می‌شود (به گفته پسر بزرگ حاجی‌مهدی) ستارخان که از شدت عصبانیت رنگش کبود شده و گوشت صورتش می‌پریده و از ناراحتی سیل‌هایش را می‌جوییده است بیشتر از دو سه پک نمی‌تواند بزند و به سرعت از جایش بلند می‌شود و راه می‌افتد و روی اسبش می‌پرد و به همراهانش می‌گوید: امروز اگر میل مردن دارید با من بیایید و آنگاه رکاب می‌کشد و اطرافیانش نیز پشت سرش بتاخت می‌روند و تیراندازی‌کنان کوچه‌ها را می‌نوردند، غروب همان روز که سخت‌ترین حمله‌ها را برگردانده و بزرگ‌ترین موج‌ها را از سر خود رد کرده و به پیشروی شایان توجهی نائل آمده بود، آلوده به خاک و خون برمی‌گردد و یکسره وارد خانه حاج‌مهدی می‌شود و می‌گوید: های آقا بفرمائید چارقد را بیاورند. حاج‌مهدی، از جایش بلند می‌شود، او را در آغوش می‌کشد و پیشانی‌اش را می‌بوسد و با چشمان پر از اشک شوق می‌گوید: فرزندم سر تو در خور ارج سروری و بزرگی است نه چارقد و چادر زنان... (۱۳۵)

دکتر شفق: (زمانی که) محمدعلی شاه عملاً اقدام به جلوگیری از اقدامات مجاهدین نمود و مجلس ملی را بمباران کرد و مجاهدین و طرفداران مشروطه در همه جای کشور متفرق می شدند و یک باره مصیبتی عظیم و یاسی بزرگ به عموم آزادی خواهان و وطن پرستان ایران روی آورد و چنان که می دانیم عده ای از رهبران نامی ملتون در طهران کشته گردید و فاتحه اولین مجلس شورای ایران خوانده و درهای امید به روی مردم بسته شد و اوضاع برگشت و سیاست روسیه در ایران فیروز گردید.

در این موقع بود که ستاره امیدی از افق آذربایجان طلوع کرد یعنی آخرین شراره خروش ملی با وجود خطر بسیار نزدیک خاموشی به طرز معجزه آسا از نو درخشیدن گرفت و نور آن فزونی یافت تا وقتی که آفاق ایران را که زیر ظلمت استبداد رفته بود آهسته آهسته روشن کرد. این شراره اول در مردمک چشم های تیز درخشان و خشمگین یکی از فرزندان رشید کوهستانی آذربایجان یعنی ستارخان سردار ملی تابیدن گرفت. (۱۳۶)

هوشنگ ابرامی: با این که مشروطه خواهان او را بزرگ خود می دانستند او خود را گم نمی کرد. به شکلی شگرف پای بند یکی از مهم ترین اصول دموکراسی بود. خود را خادم مردم می دانست و نه حاکم آنها، ورد زبانش این بود: «من سگ ملت و به فرمان ملت از مشروطه پاسداری می کنم.» و در واقع او رهبر بزرگ ملت، سرور و سردار ملت بود. (۱۳۷)

احمد کسروی: شنبه سوم مرداد (۲۲ جمادی الاول) بار دیگر جنگ برخاست. امروز دولتیان درباره ستارخان نقشه کشیده بودند و از این رو از چند راهی خانه ها را شکافته و جلو آمدند و انجمن حقیقت را که جایگاه ستارخان می بود از چند سو گرد فرو گرفتند. از چند سو به جنگ و تیراندازی پرداختند. در همان هنگام توپ ها نیز می غرید و گلوله بر سر امیرخیز می بارانید. بعضی سواران یک توپی با خود آورده از نزدیک سنگرهای ستارخان را می کوبیدند. چون محمدعلی میرزا از دیر کردن کار خشمناک می بود و به رحیم خان و سرکردگان سخت می گرفت، امروز به آن می بودند که باری امیرخیز را از میان بردارند و بدینسان بی باکی می نمودند. ولی ستارخان همچنان پا می فشرد و از این سنگر به آن سنگر رفته گلوله می انداخت، و تا شام می کوشید تا سواران کاری نتوانسته بازگردیدند. (۱۳۸)

نصرت‌اله فتحی به نقل از **میرزا نوراله خان یکانی** می‌نویسد: این ستار قره‌جه‌داغی اگرچه همچون مسلم در شهری یکه و تنها مانده هر دری را می‌زند به روی خود بسته می‌یابد، از هر شخصی کمک می‌خواهد ملامت می‌شنود و به طوری که گفتم کار به جایی رسیده که حتی حاج مهدی کوزه‌کنانی «ابوالمله» که چند روز قبل با عبا و لباده و در لباس تجارت به مجاهدین مشق نظام داده و شخصاً با شمردن «یک و دو» آنان را به حرکت وامی‌داشته است آن روز لانه و کاشانه خود را ترک گفته و به خانه پدرش که در محله دیگر بوده پناهیده است و صدای سرزنش از هر طرف به سوی ستار قره‌جه‌داغی بلند شده و هرکس که به وی می‌رسد می‌گوید: کار تمام است، بی‌جهت خودش را رنجه نکند و پی کار و کاسبی خود برود» و عده‌ای می‌خواهند برایش امان و آمرزش و عفو بطلبند و پست و مقام بستانند و عجلتاً گردن شق او را در زیر یوغ آهنین استبداد خم گردانند تا عندالزوم پوست سرش را بکنند! و برای نمونه احدی پیدا نمی‌شود که او را در جهت فکریش و در طریقی که قسم خورده و دل بسته و باور یافته است تأیید و تقویت کند. تنها خود اوست که مرد و مردانه روی حرفش ایستاده، آری تنها خود او است که با خودش حرف می‌زند و به خود دل می‌دهد «قسم خورده‌ام و قرآن مهر کرده‌ام از راهم بر نمی‌گردم» و متعاقب این سخن تفنگ باوفا و آماج زنش را در آغوش می‌فشارد» (۱۳۹)

احمد کسروی: باری ستارخان ایستادگی می‌نمود و با تفنگداران و سواران که در دوه‌چی گرد آمده بودند بیایی جنگ می‌رفت... گویا در این روز یا فردایش بود که پاخی‌تانوف آگاهی داد که به امیرخیز خواهد آمد. ستارخان بسیج‌پذیری کرده کسانی را از سر دستگان نیز برای بودن و گفتگو کردن خواند.

کونسول چون درآمد پس از نشستن و حال پرسیدن چنین آغاز سخن کرد: امروز به خیابان رفتم و به دوه‌چی رفتم و اکنون نیز به اینجا آمدم که از شما پیمان گیرم که به جنگ پیشدستی نکنید تا پیشامد با گفتگو پایان پذیرد. ستارخان پاسخی ساده داده گفت: ما هیچگاه به جنگ پیشدستی نمی‌کنیم و همیشه از آن سوی به ما می‌تازند و ما جلوشان را می‌گیریم.

کونسول به ستارخان پیشنهاد کرد که «بیرقی از کونسولخانه»^۱ فرستاده شود و او به در خانه خود زده در زینهار دولت روس باشد و نوید می‌داد که سر قره سورانی آذربایجان از دولت ایران

۱ - **نقه‌الاسلام** شهید نیز همچون ستارخان راضی نبود که بیرق روسی در مملکت ما به اهتزاز دربیاید: «من راضی هستم که مرا در سبیری به شکستن سنگ چخماق وادار نمایند اما بیرق روسی در این مملکت نباشد» (زندگینامه شهید نیک‌نام **نقه‌الاسلام تبریزی** - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۳۷۱)

برای او بگیرد. ستارخان چنین گفت: جنرال کونسول من می‌خواهم هفت دولت به زیر بیرق ایران بیاید، من زیر بیرق بیگانه نروم. کونسول که این پاسخ را نه بیوسیده بود خیره ماند. (۱۴۰)

امیرخیزی: فردا در ساعت مقرر پاخیتانوف به انجمن حقیقت که مرکز فعالیت ستارخان بود آمد و وقتی که از در وارد سالن شد به ستارخان دست داد و گفت تو مرد دلیری هستی و من شخص شجاع را دوست دارم. پس از صرف شربت و شیرینی پاخیتانوف مشغول صحبت شده قدری از مفاسد جنگ و محاسن صلح و صفا سخنی راند و بالاخره گفت: شما نیز دست از جنگ بردارید و راه مسالمت پیش گیرید، من خودم از دولت تقاضا می‌کنم که شخص شما را مورد توجه قرار داده و درجه‌ای که مناسب مقامتان باشد برای شما معین کند و بیرقی هم می‌دهم که در محل مناسب بزنید و بیرقی دیگر هم به شخص شما می‌دهم که به درب خانه خود نصب کنید.

ستارخان همین که این سخن را شنید روی صندلی راست نشست و گفت: جناب قونسول من می‌خواهم هفت دولت زیر سایه بیرق امیرالمؤمنین باشند، شما می‌خواهید من زیر بیرق روس بروم؟! هرگز چنین کاری نخواهد شد. پاخیتانوف چون این حرف را از ستارخان شنید سخت برافروخت و دیگر چنین نگفت، برخاست و رفت. (۱۴۱)

هوشنگ ابرامی: شگفتا! در روزهایی که تبریز بپا خاست سکوتی مرگبار همه شهرهای دیگر ایران را فرا گرفته بود. و در ایامی که شهر ستارخان به خاطر ورود نیروی بیگانه در کام خاموشی فرو رفت شور سایر شهرها اوج گرفت. (۱۴۲)

دکتر شفق: کنسول چون رسید از ستارخان پرسید. گفتیم به سنگر رفته در این میان جنگ سختی بود. تو گوئی گلوله مانند تگرگ می‌ریخت. ستارخان رسید پا برهنه کلاه نمدی بر سر، تفنگ به دست و سه قطار فشنگ نیمه پر و نیمه تهی در کمر. به آواز بلند سلام گفت. کنسول جواب داد و تعارف کرد. ستارخان تفنگ را به گوشه‌ای نهاد و با همان گرد و غبار سر و صورت نشست.

کنسول چنین گفت: ما همسایه شما هستیم و نایمینی که در کشور شماست به زیان بازرگانی ماست می‌خواهیم این شورش را که برخاسته فروشانیم. دست از جنگ بردارید چنان که باقرخان هم دست برداشته و من با شما پیمان می‌نهم که رئیس قراسوران بشوید و ماهی سیصد تومان

ماهانه دریافت دارید. و اینک بیرقی به شما می‌دهم که بر سر در بیفزایید و در زینهار امپراطوری باشید.

ستارخان از این مطالب سخت برآشت و در ضمن چون جنگ سخت بود می‌خواست به سنگر بشتابد همین که ترجمه قول کنسول به پایان رسید وی گفت: جناب کنسول من قراسوران نمی‌خواهم. کار از اینها گذشته، ما ایرانیان اگر غیرت داشته باشیم مشروطه را خواهیم گرفت، بیرق شما برای ما شایستگی ندارد. این گفت و تفنگ برداشت و رفت. (۱۴۳)

نصرت‌اله فتحی به نقل از میرزا نوراله خان یکانی می‌نویسد: (زمانی که) استبداد، تند و غرض‌آلود سایه سیاه خود را به همه جا گسترده و به طوری که جلوتر گفتیم فقط محله «امیرخیز» مانده و ستارخان و محدودی از مجاهدانش، در یکی از این ساعات یاس‌آلود چند تن از رجال حریت‌طلب که از جمله آنها مشیرالاطباء بوده است دسته جمعی به خانه ستارخان رفته و او را در حالی می‌یابند که جز چند تن از وفادارترین یارانش همراهش نمانده و دیگران دور و بر او را خلوت کرده‌اند! از نوع خلوت کردن‌هایی که مردم کوفه در مسجد پشت سر مسلم‌بن‌عقیل را خلوت کرده بودند. در چنین وضعی آنان از راه مصلحت‌اندیشی طریقه «تسلیم» را به او پیشنهاد می‌کنند. جواب می‌دهد که «تسلیم شدن من درست به کام مرگ رفتن است زیرا اینان با من حساب جداگانه‌ای دارند و اگر در برابر نیروی آنان گردن خم کنم محققاً زنده‌ام نخواهند گذاشت، یکی از حضار می‌گوید: شق دوم فرار است و شما ناچار باید فرار کنید و خود را به یکی از سرحدات غربی برسانید، جواب می‌دهد: آن دیگر غیرممکن است و آن کار ننگین‌تر از به دست دشمن افتادن و کشته شدن می‌باشد. من اگر فرار کنم و استبداد به تبریز چیره شود و عرض و ناموس مردم به ویژه ناموس هم‌زمان من در دست آنان بیفتد و یا فرزندانشان به دژخیم سپرده شوند در حق من چه می‌گویند؟ در آن صورت مردم حق خواهند داشت که با تمامی ایل و طایفه‌شان به دنبال من بیفتند و مرا بگیرند و قطعه قطعه‌ام کنند و جسد مرا بسوزانند. آنها حق خواهند داشت به من بگویند: «ناکیشی سنون کی بو یولا عقیده یوخونودی، نییه بیزیم جوانلاریمیزین الینی قانا باتوردون» ای نامرد تو که به راهی که می‌رفتی عقیده و ایمان نداشتی چرا دست جوانان ما را به خون آلوده کردی؟ نه، نه، من نمی‌توانم فرار کنم یا باید بمیرم یا پیش ببرم». (۱۴۴)

مهندس طاهرزاده بهزاد: جوانان کلیه محلات شهر و مجاهدان و فدائیان تسلیم شده و بیرق سفید که بیرق تسلیم است به در خانه خود نصب کرده‌اند به جز ستارخان.

صدای توپ و تفنگ و کثرت دود و گرد و خاک در محل سکونت ستارخان به درجه‌ای رسیده که همه را به وحشت انداخته است و از کلیه پشت‌بام‌ها مردم به تماشا آمده‌اند با دل‌های پر خون و افکار پریشان و با سردرگمی ساعت‌های سختی را می‌گذرانند و امیدی به بقای ستارخان ندارند، متحیرند و نمی‌دانند آیا در همان جنگ کشته خواهد شد و یا او را زنده دستگیر و برای عبرت دیگران با تشریفات مخصوصی تیرباران خواهند کرد. شدت هجوم به درجه‌ای رسیده است که مردم امید نیم ساعت جنگ را هم ندارند چنان که گفتم ستارخان در این روزها یک مرتبه محبت و ارادت در تمام دل‌ها پیدا کرده مرد و زن دست به آسمان بلند کرده بقای او را از خدای بزرگ طلب می‌کردند. گلوله‌های توپ شراپنل در آسمان بالای سر ستارخان می‌ترکید صدای وحشت‌زای او خانه‌ها را تکان می‌داد. زن‌ها و بچه‌ها بی‌اختیار یاحسین یاحسین گویان گریه می‌کردند گاه و بیگاه صدای توپ و تفنگ کاهش می‌یابد و مردم تصور می‌کنند که کار ستارخان تمام شد، حال نوبت به قتل غارت خواهد رسید. ولی دوباره شعله جنگ افزون‌تر می‌شود، مردم دچار حیرت شده و یواش یواش مقاومت ستارخان را به صورت اعجاز تلقی می‌کردند و می‌گفتند اگر چند خانه و نفرات حافظان آن از فولاد هم باشند در مقابل این شدت هجوم و شعله‌های آتش جنگ و گلوله‌های شراپنل آب می‌شدند پس باید عقیده پیدا کرد که گلوله توپ و تفنگ به مجاهدین کارگر نیست. تا اول شب صدای توپ و تفنگ قطع نشد و این وضع دلیل بر زنده بودن ستارخان بود. (۱۴۵)

نصرت‌اله فتحی به نقل از میرزا نوراله خان یکانی می‌نویسد: نمی‌دانم این عناصر فوق‌العاده را به چه می‌توان تشبیه کرد که خود را آتش می‌زنند تا مردم در روشنایی شعله‌های آنان راه خود را بشناسند و مقصد خود را گم نکنند، آن روز ستارخان را نزدیک‌ترین همراهانش دلسرد می‌گردانند و قلبش را از اراده تهی می‌سازند، او تنهاست اما عقیده‌اش همراهش می‌باشد، رشادت و جنگ‌آوری همزاد اوست، مادرش او را با ایمان و پردلی توأم زائیده است صبح روز مشهوری که با چند تن یاران وفادارش سرگرم واژگون ساختن پرچم‌های سر فروآوردگی است و بیرق‌های تسلیم را یکی بعد از دیگر می‌خواباند، متوجه بیرق بزرگی در جلوی خانه یکی از امهات مجاهدین و هم سوگندهای خود می‌شود، دلش به درد می‌آید، در می‌زند و به صاحب خانه می‌گوید: تو چرا ننگ

بیرق تسلیم بر در خانه زدن را پذیرفته‌ای؟ «مبارک باد بر تو این مسلمانی!» ولی صاحب خانه با اوقات تلخی جواب می‌دهد: کار تمام است دیوانگی‌ات را کنار بگذار «ایش قورتولوب دلیلوقدان ال چک» ستارخان در قبال حرف او قسمی را که با هم خورده بودند به یادش می‌آورد ولی صاحب‌خانه بزدل در را با عصبانیت به روی وی می‌بندد و جوابش می‌کند که «گئد ایشیوون دالیسی‌جان» برو پی کارت. لیکن ستارخان تحمل نمی‌کند و بیرق را از جایش می‌کند و می‌شکند و به راه خود ادامه می‌دهد و به شکستن بیرق‌های دیگر می‌پردازد. درود بر تو. (۱۴۶)

دکتر محمد اسماعیل رضوانی: «تعداد زیادی به علامت تسلیم بیرق‌های سفیدی بر در خانه‌های خود نصب کردند نزدیک بود که اهریمن جور بر فرشته آزادی پیروز شود که ناگهان سردار دلیر و رشیدی که آفرینش او یکی از شیرین‌کاری‌های آفریدگار است پا به میان نهاد و بیرق‌های سفید را واژگون کرد و مردم را برای مبارزه و به دست آوردن آزادی دوباره آماده ساخت. این مرد بزرگ ستارخان بود که بر اثر جانفشانی‌های شگفت خود سردار ملی لقب گرفت. یکی از اختصاصات تاریخ کشور ایران این است که هرچند گاه یک بار یک نفر از طبقات پایین اجتماع با شجاعت و دلاوری حیرت‌انگیزی پا به عرصه ظهور می‌گذارد و همه را در مقابل دلیری شگفت‌انگیز خود به حیرت وامی‌دارد. ستارخان یکی از آنها است که محققاً از یعقوب لیث صفاری قهرمان قرن سوم هجری بزرگ‌تر و رشیدتر و عزیزتر است. (۱۴۷)

احمد کسروی: فردای آن روز که آرامش بود، ستارخان به یک کار ارج‌دار دیگری برخاست. کاری که فهم و کاردانی او را با دلیری و مردانگی در یک جا نشان می‌داد. آن روز ستارخان با پیرامونیان خود در خانه حاجی مهدی آقا می‌بود. هنگام پسین بیرون آمده به خوابانیدن بیرق‌های سفید پرداخت... در بسیاری از کوچه‌ها یک دری بی‌بیرق نمی‌بود. بستگان روسی بیرق دولت خود را زده بودند، ستارخان می‌خواست با خوابانیدن آنها مردم را دوباره بشوراند و این یکی از شاهکارهای او بود.

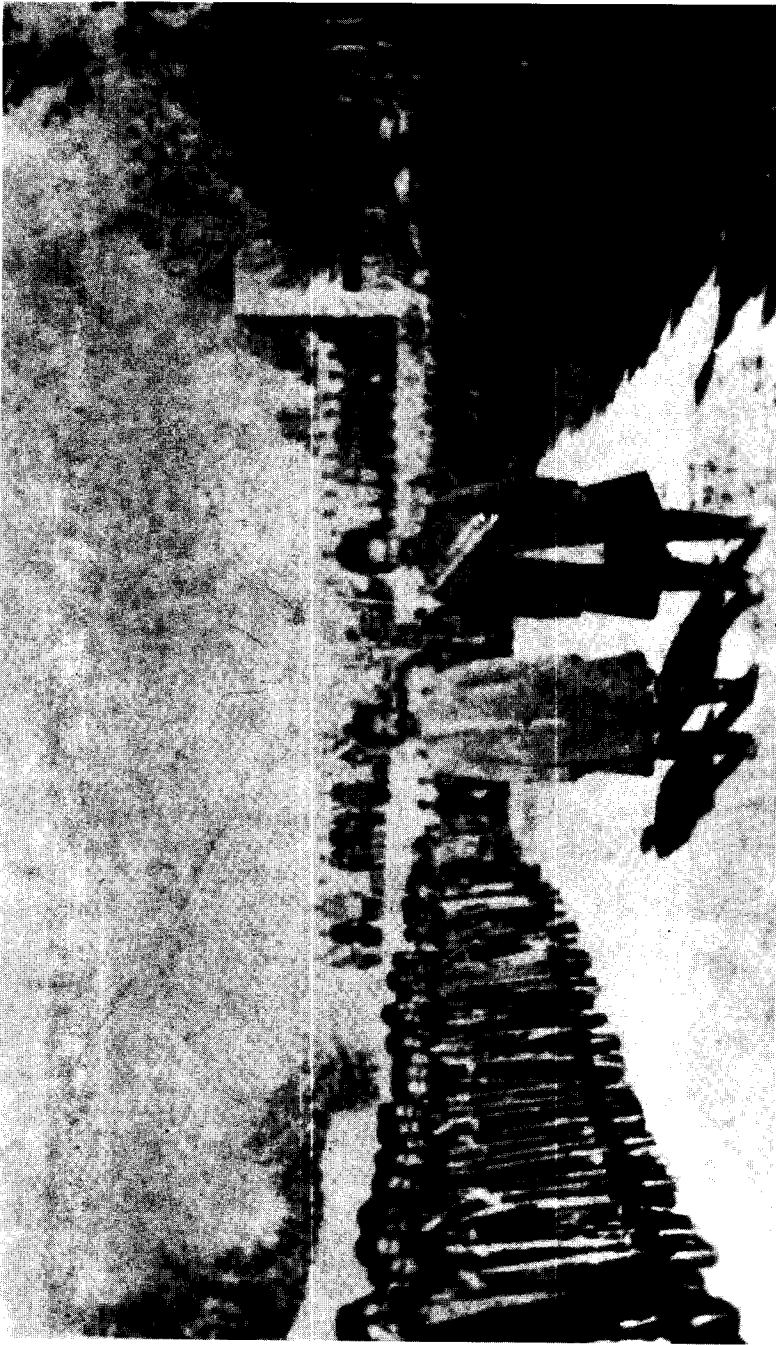
چنان که گفتیم مجاهدان به گرد سر او کم می‌بودند و بی‌گمان شماره‌شان به بیست تن نمی‌رسید و با این دسته اندک بیرون آمدن او به کوچه‌ها جز بی‌باکی شمرده نشدی. (۱۴۸)

۱ - دکتر شهیدی می‌نویسد: کمتر کسی است که چون امتحان پیش آید پایش نلغزد... خدایا هیچ گاه بندگان خود را آزمایش مکن! و اگر آزمایش می‌کنی به آنان نیروی پایداری عطا فرما! (قیام حسین علیه‌السلام - صفحه ۱۷۴ - ۱۷۹)

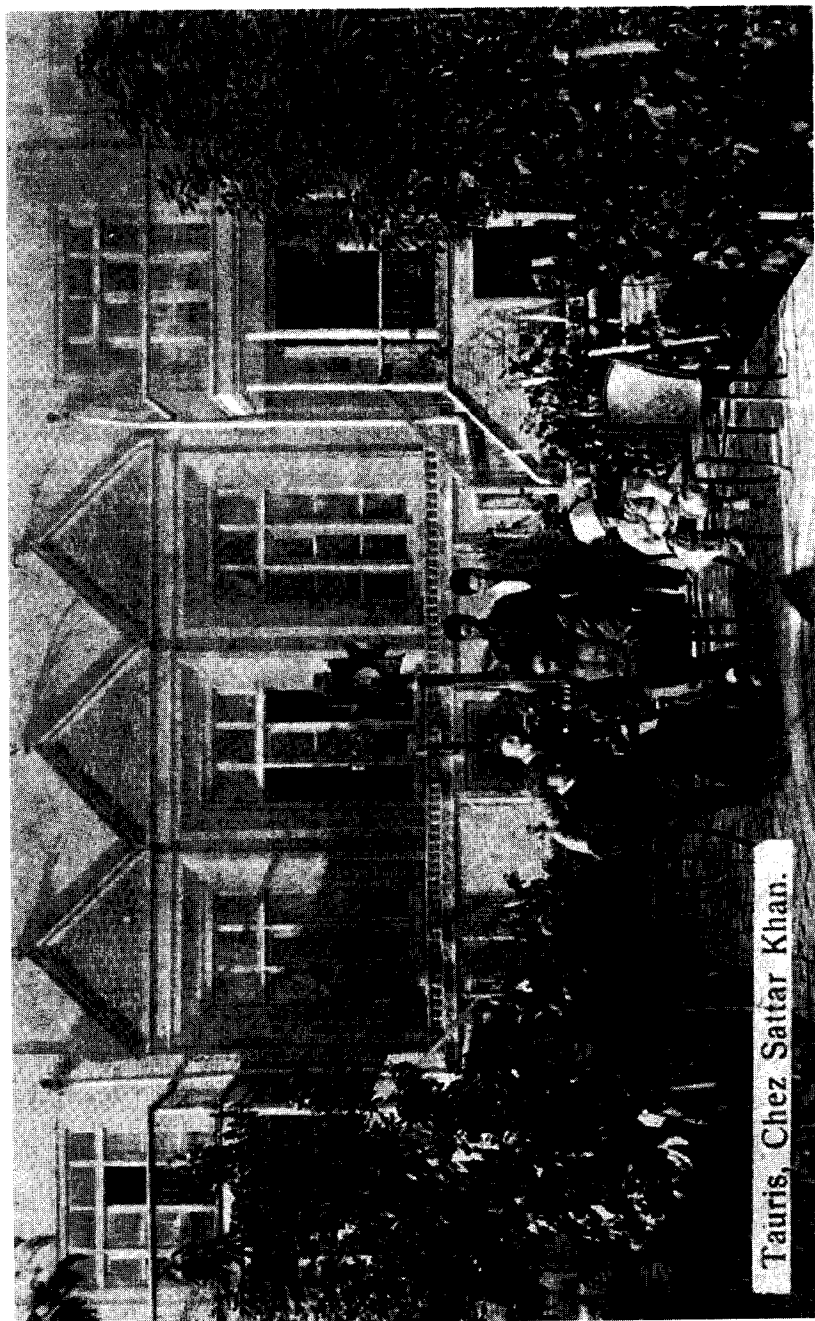
امیرخیزی: روز پنج‌شنبه ۱۷ جمادی‌الآخری ستارخان بعد از ظهر برای سرنگون کردن بیرق‌های سفید از انجمن حقیقت یا به قول پسر مرحوم حاجی مهدی آقا از خانه ایشان با عده معدودی که بیش از هفده تن نبودند بیرون رفت و هر جا که بیرق سفید دیده می‌شد پایین آورد و یا با تیر زد یا پاره کرد. مردم که در این چند روز در کار خود حیران بودند وقتی که دیدند ستارخان بی‌محابه پیش می‌رود و بیرق‌ها را واژگون می‌کند از هر سوی بر وی گرد آمدند و چنان شوری در دل‌ها پدید آمد که فریاد «زنده باد ستارخان و نابود باد دشمنان مشروطه» مردم در تمام شهر پیچید و کار به جایی رسید که خود اهالی در فرود آوردن بیرق‌ها بر همدیگر پیش گرفتند. هرگز گمان نمی‌رفت در چنان موقعی که رحیم‌خان با عده‌ای بی‌شمار به باغ‌شمال نشسته و سواران خود را مأمور خلع سلاح از مجاهدین کرده و بیم و ترس تمام شهر را فرا گرفته ستارخان با هفده تن بیرق‌ها را پایین آورده این طور بی‌باکانه پیش رود و کسی را قدرت آن نباشد که از این اقدام وی ممانعت نماید. ستارخان آن روز را تا غروب به این کار اشتغال داشت. چون راسته‌کوچه را طی کرد و به طرف انجمن روی آورد دید انجمن ایالتی را مخالفین غارت کرده و بیرق آن را برده‌اند. محافظت انجمن را به مرحوم حسین‌خان باغبان محول کرد و گفت درفش مشروطه باید شب و روز همیشه در انجمن متموج باشد. بالاخره در مسیر ستارخان از امیرخیز تا دم عالی‌قاپو دیگر بیرق سپیدی دیده نمی‌شد پس از غروب آفتاب به امیرخیز مراجعت کرد و یکی از کسان خود را مأمور کرد که پیش باقرخان سالار برود و از قول وی به سالار بگوید که چشم اغلب اهالی شهر به سوی شما نگران است و توقع دارند که در چنین موقع از ایشان دستگیری کنید. برخیزید دست از آستین همت و مردانگی برآرید که روز مبارزت و دلیری است نه هنگام عزلت و کناره‌گیری، باید دست به دست داده مردانه بکوشیم تا جامه‌ی ذلت نپوشیم و دشمنان آزادی را در جای خود بنشانیم، دل قوی دار که فتح و فیروزی با ملت است نه با دولت، زیرا که دست خدا با ملت یار است. (۱۴۹)

دکتر هوشنگ ابرامی: هر اندازه وضع شهر ستارخان (تبریز) رو به تلخی می‌رفت ایمان سردار استوارتر می‌شد. (۱۵۰)

احمد کسروی: ستارخان و باقرخان با یکدیگر برادرانه راه می‌رفتند و دویی در میان ایشان نمی‌بود. (۱۵۱)



سردار و سالار ملی



دیدار ستارخان و پاختانوف کنسول روس در تبریز
در عکس فرزند خردسال ستارخان بی‌الله‌خان نیز دیده می‌شود

نصرت‌اله فتحی به نقل از محمد فیضی می‌نویسد: من آن روز با پدرم بیرون رفته بودیم دیدم که ستارخان بیرق‌ها را یکی بعد از دیگری با تیراندازی می‌خواباند. جلو پدرم را گرفت و گفت: خان عمو نترسید تا چند روز دیگر پرچم ابوالفضل‌العباس را خواهیم برافراشت، و نیز شنیده‌ام بامداد روزی که ستارخان می‌خواسته بیرق‌های تسلیم را بخواباند و در پیرامونش چند نفری بیش نبوده‌اند در میدانگاهی دستور می‌دهد یک نفر از مجاهدان شیپور بکشد و همین که عده‌ای بر اثر صدای شیپور جمع می‌شوند رو به آنها کرده می‌گوید:

مردم تبریز، مسلم‌بن‌عقیل را هم در کوفه تنها گذاشته بودند شما کاری را که اهل کوفه کردند نکنید. بدانید امروز هرکس با من بیاید معلوم خواهد کرد که «مرد» است و هم طرفدار و دوستدار ابوالفضل‌العباس می‌باشد، بیایید کمک کنید تا نگذاریم پرچمی را که به نام ابوالفضل برافراشته‌ایم بخوابانند» این حرف‌ها از سخنان اثربخش او در آن روز بوده است و نیز از حرف‌های موثر دیگرش که غیرت‌آور است این بوده که آن روز بزن بریز خود را به بازارچه خیابان می‌رساند و از آنجا به وسیله مجاهدی موسوم به «بالاتقی» به باقرخان پیغام می‌فرستد که امروز روزی نیست که آدم پهلوی زنش بنشیند، بلند شو و راه بیفت. باقرخان هم از آن طرف راه می‌افتد و همچون تبعیت و استتار ماه از خورشید از ستارخان پیروی می‌نماید. (۱۵۲)

مهندس کریم طاهرزاده بهزاد: بعد از سرنگون کردن پرچم‌های سفید از طرف ستارخان اشک شادی از چشمانم جاری شد این خبر غیرقابل تصور را به برادرم دادم. موضوع باور نکردنی بود، تمام شهر در دست مستبدین بود! ستارخان با چه رشادتی محاصره را شکافته و از امیرخیز تا جلو ارک آمده و چگونه سالم مانده است! پس حتماً دست خدا پشت و پناه اوست و باید من هم خود را به کمک او برسانم! تخم ارادت به این فدائی شیردل در مزرعه قلبم کاشته شد، آرام را از دست داده به حدی بی‌قرار شده بودم که تا اول شب انتظار برای من غیرقابل تحمل شده بود. در نظرم چند ساعت به اندازه چند روز طولانی شده بود به هر صورت به اصرار و ابرام برادرم گوش نداده اول شب پس از تودیع بیرون آمده و خودم را به منزل رسانده اسلحه خود را برداشته خودم را به ستارخان معرفی کردم. حیرتم چند برابر شد وقتی که ستارخان را خندان و آسوده و بدون دغدغه و ترس حتی با لباس معمولی و بدون اسلحه دیدم! تاثیر حضور او به ضعیف‌ترین دل‌ها نیروی شگرفی می‌بخشید. من جریان را با زبان ساده به او حکایت کردم گفتم من برای کمک به شما نیامده‌ام چون از دستم چیزی بر نمی‌آید من آمدم عهد خود را ادا بکنم. چون چند ساعت قبل آن رشادت شما را که دیدم عهد کردم که خودم را قربان شما کنم. ستارخان متأثر شد به زبان ترکی

گفت: (او غلوم وقتینده سن هامیدان چوخ منه کومک ایلیه جاقسان)، پسر من در فرصت خودش تو بیش از دیگران به من کمک خواهی کرد ولی حالا استراحت کنید. در ۲۴ ساعت که اوضاع انقلابی ستارخان را از نزدیک مشاهده کردم دو چیز به حیرت من افزود یکی این بود که عده رفقای جنگی ستارخان به صد نفر نمی‌رسید دیگری این بود که مشاهده کردم کلیه رهبران آزادی و گردانندگان انقلاب مشروطه از هر قبیله و دسته در آنجا اجتماع کرده‌اند. از طرف دیگر به استثنای مجاهدین و جنگ‌آوران خیابان بعضی از مردان جنگی و رشید و تجربه دیده که مرگ خود را حتمی می‌دانستند در آنجا بودند و آن وقت فهمیدم که روی چه اصل این آشیانه آزادی در مقابل این همه هجوم‌ها مقاومت می‌کند. (۱۵۳)

احمد کسروی: راستی هم این ایستادگی گردانه ستارخان یک کار بزرگی می‌باشد. در تاریخ مشروطه ایران هیچ کاری به این بزرگی و ارج‌داری نیست. این مرد عامی از یک سو اندازه دلیری و کاردانی خود را نشان داد، و از یک سو مشروطه را به ایران بازگردانید. مشروطه از همه شهرهای ایران برخاسته تنها در تبریز بازمی‌ماند. از تبریز هم برخاسته تنها در کوی کوچک امیرخیز بازپسین ایستادگی را می‌نمود. در سایه دلیری و کاردانی ستارخان بار دیگر به همه کوی‌های تبریز بازگشته، سپس نیز به همه شهرهای ایران بازگردید آن لکه سیاهی که در نتیجه زبونی و کارندانی نمایندگان پارلمان و شکست آزادی‌خواهان تهران، به دامن تاریخ ایران نشسته بود، این مرد با جانبازی‌های خود آن را پاک گردانید. بیشوند نیست که ما در این تاریخ به آن مرد ارج بیشتر می‌گذاریم. ستارخان نه تنها مشروطه را به ایران بازگردانید، صدها کسان را از کشته شدن و از گزند و آسیب رهانید. (۱۵۴)

میرزا انورالله خان یکانی: یکی از دوستانم که خویش نزدیک سردار ملی بود چنین نقل می‌کرد: تاجری به نام حاج محسن باغی داشت، دیوار به دیوار باغ سردار ملی، مرا به خانه خود دعوت کرد و گفت: مدتی است از شدت ناراحتی شب‌ها خوابم نمی‌برد و پیش خود فکر می‌کنم بین باغ من و باغ سردار دیواری بیش نیست. اگر روزی او اراده کند که باغ مرا ضمیمه باغ خودش نماید و دستور بدهد که دیوار را از وسط بردارند، من چه می‌توانم بکنم؟ با آن که به وی گفتم: چنین عملی از طرف سردار غیرممکن است معهذا قضیه را به اطلاع سردار رساندم. در کمال تعجب و ناراحتی مثل کسی که مورد تهمت واقع شده باشد برافروخت و گفت: از قول من به حاج محسن بگو: من تفنگ در دست گرفته و خود را غرقه در خون و خاک کرده‌ام که ملک مردم را به زور نبرند حالا این چه فکر سخیفی است که در حق من می‌کنی؟ من و یک چنین عمل وقیحانه؟! نه خاطرش جمع باشد که چنین کاری از ستار سر نمی‌زند».

من اظهارات سردار را به حاج‌محسن رسانیدم ولی دیدم هنوز نگرانست و از من می‌خواهد که این ناراحتی را از او رفع کنم برای بار دوم که به سردار مراجعه کردم گفت حالا که جداً ناراحت است به او بگو در صورت تمایل قلبی به اتفاق تو قباله را نزد ثقه‌الاسلام ببرد. و به هر قیمتی که دلش می‌خواهد پشت قباله کند و قیمت ملک را هم نقداً و فی‌المجلس پرداخت کنید. من چنین کردم، سردار در قبال آن یک رأس اسب به من انعام داد که راحتی خیال مسلمانی را فراهم آورده بودم، من هم آن اسب را به یکی از دوستانم دادم که به کربلا رفت و در مراجعت در همدان فروخت و پولش را خورد. چون سردار از قضیه اطلاع یافت گفت: عیب ندارد حالش کن چه چیز بهتر از این که اسب آدم را زائر حضرت ابوالفضل بفروشد و بخورد. (۱۵۵)

هوشنگ ابرامی: روزی که کرج ورود قهرمانان آزادی را جشن گرفت، خبرنگار روسی «گاسپی» به نزد سردار رفت تا با وی گفتگو کند، نیشخند زهرآلودی به لب داشت و از این که می‌دید کشور او زورگویانه توانسته سردارملی را از شهر تبریز دور کند در خود احساس غرور می‌کرد. گفت: شنیده‌ایم که چون نمایندگان دولت روسیه میل نداشته‌اند شما در تبریز بمانید، مجبور شده‌اید به تهران بروید، درست است؟

سردار گفت: خیر

خبرنگار کاسپی پرسید: پس چرا به پایتخت می‌روید؟

سردار گفت: ملت ایران هزاران تن از جوانان رشید و وطن‌دوست خود را از دست داد تا توانست خانه‌ای به نام (دارالشورا) بپا کند. این خانه کعبه مردم وطن‌دوست است. هر ایرانی باید در عمر خود آنجا را زیارت کند. سالار و من اکنون به زیارت این مکان مقدس می‌رویم.^۱

زهرخند به روی لبان خبرنگار روسی خشک شد. (۱۵۶)

نصرت‌اله فتحی: اگر شما روزی در شهر (ری) به پیرمرد هشتاد و چند ساله‌ای که در رکاب ستارخان به تهران آمده و دیگر برنگشته برخورد نمائید و درد دلش نزد شما باز شود چیزهایی خواهید شنید و حالاتی خواهید دید که به کار مجذوبان شباهت دارد. او که سال‌ها در جوار مرقد معبود خود معتکف شده و در آخر هر ماهی برای زائرین تصادفی صاحب قبر چائی مجانی می‌دهد، هر بار درد تازه‌ای می‌یابد. یک روز از نگارنده پرسید، آیا می‌دانید که نسل جوان درباره این مرد

۱ - ابراهیم میرائی می‌نویسد: «چنین پاسخی به یک عنصر خارجی، گویای روح بزرگ و مناعت طبع قهرمان ایرانی است که در هر حال به جایگاه و حیثیت میهنش می‌اندیشد. (ناسیونالیسم و جنبش مشروطه ایران - صفحه ۱۵۲)

بزرگ (ستارخان) چگونه قضاوت می‌کند؟ بعد خودش با خنده، البته خنده‌ای که گوئی زخم جگرش دهان باز کرده است چنین گفت: دیروز چند نفر جوان نارس به این جا آمده بودند و داشتند سنگ روی قبر را می‌خواندند. یکی از آنها از رفقای دیگرش پرسید. اینو می‌شناسین؟ گفتند نه. چطور نمی‌شناسین؟ این اونه که میگن مشروطه را گرفته، همونه که در کتاب‌های درس عکسش هست، یک کلاه نمدی به سر داره، یک جفت سبیل دیش مشدی، بعد همه‌شان قاه قاه خندیدند.

بعد دیگری از آن اولی پرسید. تقی، مشروطه چیه که این گرفته؟ تقی، دستش را به سوی پرسش‌کننده دراز کرد و گفت: خاک تو سرت، مگه به میدان بهارستان نرفتی. آن جا آن عمارت بزرگو ندیدی که ستون زیادی داره؟ چرا دیده‌ام، خوب آن مشروطه است دیگه! بعد راهشان را کشیدند و رفتند. دلم می‌خواست دنبالشان بروم و بگویم «آن مشروطه مردم نیست» دیگر صرف‌نظر کردم. رفتار آن روز جوانان و بلکه طرز تفکر آنان و میزان معلوماتشان برای آن پیرمرد که ارزش مشروطه را می‌شناسد و ستارخان در نظر او نابغه طبیعی و مظهر انقلاب است خیلی گران آمده بود. هی سرش را تکان می‌داد و هی سخن آنان را تکرار می‌کرد. این مرد را که مثال زدم برای آن است که بدانید اکثر بازماندگان دوران دیگرگونی عظیم مشروطه چنینند. (۱۵۷)

معاضد السلطنه: ستارخان سردار ملی اول شخص حافظ حقوق انسانیت، فداکار راه حریت و وطن‌پرست حقیقی است... حضرت سردار ستارخان منبع غیرت و مجسمه شجاعت و جوانمردی است. (۱۵۸)

میرزا آقا بلوری: اکنون جای نگرانی نداریم جز آن که مرد کار نداریم، عالم نداریم، جانشین وطن نداریم. جز شخص شخیص قهرمان حریت، پدر حقیقی ملت حضرت ستارخان سردار و باقرخان سالار که خدایشان موید منصور دارد... قونسول روس می‌خواهد پرده جدیدی وا کند. دو روز است صحبت ورود یک اسکادرون قزاق را می‌نماید. از انجمن جواب مکفی داده نشده ولی صحبت سردار با قونسول خیلی مهم است. جناب سردار جواباً گفتند اگر قزاق وارد خاک ایران شود خودشان را می‌کشیم و با امپراطور روسیه می‌جنگیم. (۱۵۹)

محمد مهدی شریف کاشانی: در واقع ورود جنابان سردار و سالار با این ایهت و جلال و تشریفشان به مقام منبع پارلمان و پذیرایی و کلای عظام از آنها، کسب یک اهمیت فوق‌العاده را نموده است. کلیتاً، افکار عامه مشروطه و استبداد، متوجه اثرات و اعمال این دو وجود محترم و دو

جوانمرد مکرم می باشند. مخصوصاً در دماغ فرق مختلفه تهران، تولید احساسات رقیقه و دقیقه شده، هر فرقه دنباله خیالات خود را گرفته، چهار اسبه می تازند. ترقی خواهان وطن و مشروطه طلبان، ورود این دو مسافر را بزرگ ترین سعادت ایران و وسیله پیشرفت امور دولت و پارلمان می دانند. کسانی که میثاق فطرتشان مخالف آزادی و عدالت است و به عناوین مختلفه در اضمحلال دولت می کوشند، ورود این مسافران را تعبیر به یک نقار و نفاق کرده، مستقیماً مشغول کار شده، اخبار جعلی در میانه مردم انتشار می دهند. بعضی اشخاصی که از این خیالات فاسد اینها آگاه شده اند، حسیات خودشان را در اثرات و برکات این دو وجود محترم غیرتمند، در روزنامجات و اعلان های ژلاتین منتشر می سازند. چنانچه، در یکی از این روزنامجات شرح می دهد که اصل هر سیاست و هر پلتیک، یک یک از این دو رکن رشید استقلال این وطن، برحسب فطرت ذاتی کاملاً به عرصه ظهور رسیده، یکان یکان در دفتر روزگار و تواریخ ایران ضبط و ثبت است. که کسی که تحصیل نکرده، به ممالک آزادی نرفته، در مملکت قانونی بزرگ نشده از تمام مضرات استبداد و منافع مشروطیت آگاهی داشته و در موقع جنگ و انقلابات، با مأمورین پلتیکی دول خارجه طوری رفتار نماید که همه فریفته نزاکت او بشوند. و او را مجسمه نزاکت بخوانند. چه معرفی است بالاتر از این که: مدرسه نرفته، تحصیل نکرده، قانون ندیده، در بحر پلتیک چند دولت مختلف غرق نشده، به پرسش های هر کدام جواب مسکت مشروع داده، مأمورین چند دول معظمه را ساکت نماید. (۱۶۰)

روزنامه تایمز: بعد از جنگ اکراد روزنامه تایمز لندن نوشته بود: ما تا امروز ستارخان را به ضد دولت خطاب می کرده ایم. ولی، من بعد او را حامی ملت خطاب می نمایم... معلوم می شود شجاعت در ایران نمرده است، اگر تربیت شوند، کارهای بزرگ می توانند بکنند. از خبرهایی که معلوم شد، این بود که افراد مردم ایران بدون «سر» کاری از آنها ساخته نیست. در صورتی که سر و دست داشته باشند با همه کس مقابله می توانند بکنند. اگر در آذربایجان ستارخان و باقرخان نبودند، این جنگ چهار ماهه واقع نمی شد. (۱۶۱)

شریف کاشانی: ستارخان می رود تلگرافخانه، از قول عین الدوله تلگرافی به شاه می کند که: «به حمدالله به اقبال شاهانه، فتح شایانی نصیب دولت شد، ستارخان و باقرخان با پنج نفر دیگر رؤسای از اشرا را گرفته، و اشرا متفرق گردیده. تکلیف حالیهی مرا معین فرمائید، که دربارهی اهالی تبریز چه کنم». اتفاقاً اعلیحضرت تلگرافخانه بوده، رسید این تلگراف، موجب سرور خاطر

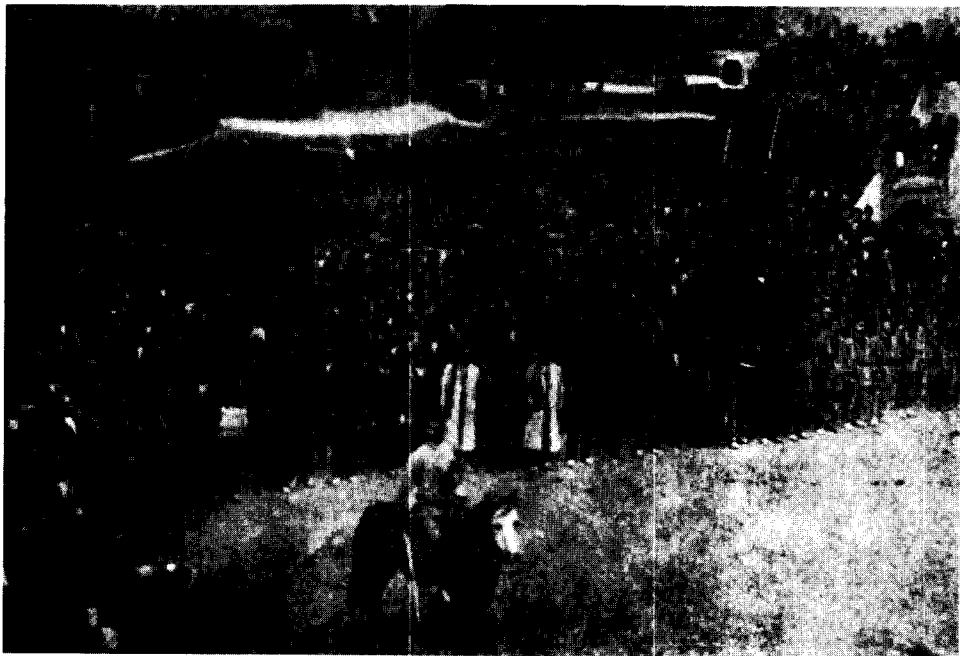
گردید، خیلی تمجید از عین‌الدوله فرموده. به جهت دستورالعمل عین‌الدوله می‌فرماید: «آن هفت نفر را فوراً روانه تهران کرده که در اینجا مجازات شوند. و درباره اهل تبریز هم، چند ساعتی باید قتل عام شوند. حکم آن را اطلاع خواهم داد.» ستارخان ورقه‌ی تلگراف را با امضا تلگرافخانه به مجلس فرستاده، همگی ملاحظه می‌نمایند که این است خیالات ملوکانه، و برحسب تدلیس تلگراف می‌کند من راضی نیستم خون از دماغ احدی بیرون بیاید. آن ورقه را چاپ کرده در تبریز منتشر نموده موجب دلسردی عمومی از دولت و دلگرمی با ملت گردیده. چنانچه تمام شهر در تصرف ملت است. (۱۶۲)

شریف کاشانی: مشروطه‌خواهانی که اطراف سپهدار هستند، شروخی نوشته بودند، که شخص موثقی نقل نموده و آن این بود که: برحسب معاهده‌ای^۱ که میانه ستارخان و سپهدار می‌باشد، و هر روز رسول و رسائل در کار دارند، سپهدار باید استعدادی (در تنکابن) تهیه نماید و در موقعی که حضرات (ستارخان و باقرخان) از تبریز حرکت به طرف تهران می‌نمایند، او هم با آنها همراهی بکند، و به اتفاق تهران آمده، مطالبه حقوق ملت ایران را بکنند. (۱۶۳)

شریف کاشانی: این اول دفعه است که از طرف ملت به عنوان جهاد، نه به عنوان دفاع، اقدام عمومی به جنگ شده است. و علت آن، عمده تنگی آذوقه بوده است، که مشهور است ستارخان، روزی به انجمن ولایتی تبریز می‌رود و می‌گوید: آنچه به نظر من می‌رسد این است که خوب است از اشخاص بی‌طرف این شهر (تبریز) را آزاد کنیم. یعنی: بگذاریم که هر جا می‌خواهند بروند، که آنها به واسطه تنگی معاش تلف نشوند. و چون از این تاریخ خیال داریم که سخت‌تر از این حالت حالیه باشد، اگر انجمن اجازه می‌دهند، قبل از این مسدودی باب مراوده، اشخاص بی‌طرف از شهر خارج شده، خود را به محلی برسانند که در زحمت معاش نباشند. از این تقریر ستارخان که به هر ملاحظه از روی کمال عقل بوده انجمن نهایت پذیرایی می‌کند، و رأی می‌دهند که به مردمان بی‌طرف اعلان شود که اگر بخواهند از شهر خارج شوند، مانعی در کار

۱ - متأسفانه معاهده مزبور عملی نشد زیرا دولت‌های امپریالیستی و استعمارگر روس و انگلیس برای آن که از دست‌یابی انقلابیون واقعی به پست‌های حساس مملکت در تهران جلوگیری نمایند نقشه فتح تهران را توسط نیروهای وابسته به خود به مورد اجرا گذاشتند. زیرا دولت‌های مذکور متوجه شدند که منافع نامشروع آنها با افتادن پست‌های کلیدی به دست نیروهای اصیل مردمی به خطر خواهد افتاد. به خاطر آن در زمانی که آزادی‌خواهان تبریز با نیروهای متجاوز روسی، دست به گریبان بودند و روس‌ها به آزار و اذیت و کشتار آزادی‌خواهان مشغول بودند، تهران توسط انقلابی‌نماهایی نظیر سپهدار، سردار اسعد، یفرم‌خان اشغال شد. جهت اطلاع بیشتر از تصرف قزوین و فتح تهران به فصل پنجم «تحقیقی پیرامون عاملین فاجعه شوم پارک اتابک و تراژدی ستارخان» به قلم راقم این سطور مراجعه فرمایید.

نیست و از طرف اردوهای ملی (نیروهای تحت امر ستارخان) آن قدر که ممکن باشد، در حفظ آنها می‌کوشند. فایده‌ای که از این کار خیال کرده بود، این بود که جماعتی شاید نوکر شاه باشند، جمعی نوکرها و بستگان ساکنین تهران هستند، جماعتی مردمان پیریشان بی‌خیال، که اگر بنای سختی آذوقه باشد هلاک می‌شوند، و خدا راضی نیست. لهذا در هر نقطه باشند، کمک حال دولتیان می‌شوند. حالا که مجاز از خارج شدن شدند. هر کسی بخواهد می‌رود. این اظهارات سردار ملی، پسند واقع شد، ولی در مقام فعلیت نیامد. این بود که بعد از سختی کار آذوقه و مایوسی، این اجتماع که زیاده بر بیست هزار نفر جمعیت بود، علاوه بر قشون سردار ملی، هر کدام با یک نحو حربه، به هیجان آمده، حرکت به سمت اردوی دولتی نمود. اردو تاب مقاومت نیاورده، یک دفعه رو به فرار گذارده. علاوه بر کشته شدن دولتیان سیصد نفر اسیر گرفته، آذوقه و اسلحه زیادی به دست ملتیان آمده، دعوا ختم شد. (۱۶۴)



هجوم عام به سوی اردوی دولتی در آذربایجان
(ستارخان سردار ملی نشسته بر روی اسب)

پی‌نوشت مشاهیر و ستارخان

- ۱ - تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز - حاجی محمدباقر ویجویه - به کوشش علی کاتبی - صفحه ۱۱
- ۲ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۳۲۸
- ۳ - دیدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - از صفحات (۲۳۱ - ۲۳۲)
- ۴ - تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز - حاجی محمدباقر ویجویه - صفحه ۱۱۲
- ۵ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - احمد کسروی - صفحه ۵۹۸
- ۶ - تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز - حاجی محمدباقر ویجویه - صفحه ۱۲۳
- ۷ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۲۲۶
- ۸ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - کریم طاهرزاده بهزاد - صفحه ۳۲۷
- ۹ - تاریخ بیداری ایرانیان - بخش دوم - ناظم‌الاسلام کرمانی - صفحه ۲۰۵
- ۱۰ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۳۳۵
- ۱۱ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۳۲۶
- ۱۲ - دیدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۱۳۷
- ۱۳ - قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز - علی آذری - صفحه ۳۸۵
- ۱۴ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۳۲۷
- ۱۵ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - احمد کسروی - صفحه ۴۹
- ۱۶ - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران - دکتر مهدی ملک‌زاده - صفحه ۹۳۹
- ۱۷ - دیدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۱۸۸
- ۱۸ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۱۲۲
- ۱۹ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۲۲۲
- ۲۰ - گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران - محمدامین رسول‌زاده - ترجمه رحیم رئیس‌نیا - صفحه ۱۵۱
- ۲۱ - آذربایجان طنز روزنامه‌لری - ناظم آخوندف - صفحه ۶۲
- ۲۲ - ستارخان و جنبش مشروطه - نریمان حسن‌زاده - ترجمه پرویز زارع شاهمرسی - صفحه ۱۲۵
- ۲۳ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۷۱۰
- ۲۴ - ستارخان سردار ملی - دکتر هوشنگ ابرامی - صفحه ۱۱۷
- ۲۵ - دیدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۱۳۸
- ۲۶ - مردان خودساخته - دکتر شفق - صفحه ۹۷
- ۲۷ - مجاهدان مشروطه - دکتر سهراب یزدانی - صفحه ۸۸
- ۲۸ - دو مبارز جنبش مشروطه - رحیم رئیس‌نیا - عبدالحسین ناهیدی آذر - صفحه ۱۸۱ (به نقل از تاریخ انقلاب و تحول آذربایجان - صفحه ۱۳)

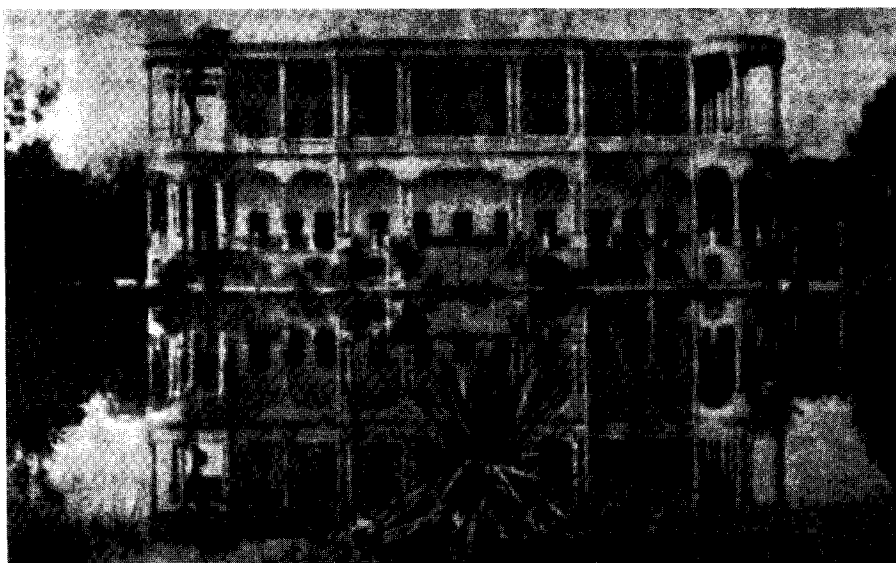
- ۲۹ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۱۹۷
- ۳۰ - تاریخ و شناخت ادیان (۱) - مجموعه آثار ۱۴ - دکتر علی شریعتی - صفحه ۲۱۳
- ۳۱ - پریش‌های بی‌پاسخ در سال‌های استثنایی - خاطرات مهندس احمد زیرک‌زاده - صفحه ۳۱
- ۳۲ - کشته‌گان بر سر قدرت - مسعود پهنود - صفحه ۲۱۲
- ۳۳ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۹۸
- ۳۴ - سخنگویان سه گانه آذربایجان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۵
- ۳۵ - از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا (انقلاب مشروطیت) - زیر نظر احسان یارشاطر - ترجمه پیمان متین - (از مقاله عباس امانت) - صفحه ۵۲
- ۳۶ - ۶ سال انقلاب مشروطیت ایران - احمد قاسمی - صفحه ۲۷
- ۳۷ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۸۵۲
- ۳۸ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۶۳
- ۳۹ - همایش بزرگداشت ستارخان سردار ملی - از مقاله رضا همراز - صفحه ۲۳
- ۴۰ - دیدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۱۹۱
- ۴۱ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۸۴۹ - ۸۵۰
- ۴۲ - دیدار هم‌رزم ستارخان - صفحه ۲۳۴ - ۲۳۵
- ۴۳ - مجاهدان مشروطه - دکتر سهراب یزدانی - صفحه ۱۵۳
- ۴۴ - دیدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۵۴
- ۴۵ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - از صفحات (۶۷۰ - ۶۹۵)
- ۴۶ - برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت - رحیم نامور - صفحه ۱۸۰
- ۴۷ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - احمد کسروی - صفحه ۱۴۵
- ۴۸ - دیدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۵۷
- ۴۹ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۲۲۶
- ۵۰ - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت - مهدی مجتهدی - صفحه ۱۵۴
- ۵۱ - مردان خودساخته - از مقاله دکتر شفق - صفحه ۹۰
- ۵۲ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۴۴۵
- ۵۳ - کتاب نارنجی - جلد ۱ - به کوشش احمد بشیری - صفحه ۲۶۳ (از تلگراف پاخیتونوف)
- ۵۴ - کتاب نارنجی - جلد ۲ - به کوشش احمد بشیری - صفحه ۱۲۰
- ۵۵ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۱۶۲
- ۵۶ - برگ عیش - نصرت‌اله فتحی - چاپ سوم - از صفحات (۶۷ - ۶۸)
- ۵۷ - روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران - یادداشت‌های سیداحمد تفرشی حسینی - صفحه ۱۵۵

- ۵۸ - دو قهرمان آزادی - دکتر سی جاوید - صفحه ۲۰
- ۵۹ - شهید نیکنام ثقه الاسلام تبریزی - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۷۳۴
- ۶۰ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۴۴۵
- ۶۱ - ستارخان و جنبش مشروطه - نریمان حسن‌زاده - ترجمه پرویز زارع شاهمرسی - صفحه ۱۱۵
- ۶۲ - سیری در تاریخ انقلاب مشروطیت - به کوشش رضا همراز - صفحه ۴۸
- ۶۳ - قیام آذربایجان و ستارخان - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۴۲۴
- ۶۴ - هفته‌نامه احرار - صفحه ۴۱۵ - سال ۱۳۸۲ - دکتر برادران شکوهی
- ۶۵ - دیدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۲۱۱
- ۶۶ - چه باید کرد؟ مجموعه آثار ۲۰ - دکتر علی شریعتی - صفحه ۱۶۸ - ۱۶۹
- ۶۷ - مشاهیر آذربایجان - جلد ۲ - صمد سرداری‌نیا - صفحه ۳
- ۶۸ - دیدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۲۱۰
- ۶۹ - قیام آذربایجان و ستارخان - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۲۴۸
- ۷۰ - ستارخان سردار ملی و نهضت مشروطه - پناهی سمنانی - صفحه ۷
- ۷۱ - فداکاران فراموش‌شده آزادی - دکتر سلام‌الله جاوید - صفحه ۱۳
- ۷۲ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۴۴۳
- ۷۳ - برگ عیش - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۴۶
- ۷۴ - ستارخان و جنبش آذربایجان - نریمان حسن‌زاده - ترجمه پرویز زارع شاهمرسی - صفحه ۱۲۱
- ۷۵ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - احمد کسروی - صفحه ۱۱۰
- ۷۶ - ستارخان سردار ملی - صفحه ۶۴ - ۶۳
- ۷۷ - دیدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۲۱۲
- ۷۸ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۴۴۵
- ۷۹ - ستارخان سردار ملی و نهضت مشروطه - پناهی سمنانی - صفحه ۹
- ۸۰ - دیدار هم‌رزم ستارخان - صفحه ۲۱۶
- ۸۱ - روزنامه ناله ملت - نمره ۲۴ - به کوشش عبدالحسین ناهیدی آذر
- ۸۲ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۱۷۰
- ۸۳ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۲۸۹
- ۸۴ - دیدار هم‌رزم ستارخان - صفحه ۲۹۸
- ۸۵ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - صفحه ۲۹۹
- ۸۶ - گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران - محمدامین رسول‌زاده - ترجمه رئیس‌نیا - صفحه ۳۲۴
- ۸۷ - فداکاران فراموش‌شده آزادی - دکتر سلام‌الله جاوید - صفحه ۳۴

- ۸۸ - روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران - یادداشت‌های سیداحمد تفرشی حسینی - صفحه ۱۵۶
- ۸۹ - بمباران مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۶ هجری - خاطرات ن - پ مامونتف به اهتمام: همایون شهیدی - صفحه ۳۰۶
- ۹۰ - ستارخان سردار ملی - صفحه ۶۱ - ۶۲
- ۹۱ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۴۴۶
- ۹۲ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۳۳۶
- ۹۳ - همان مأخذ - صفحه ۳۹۵
- ۹۴ - دیدار هم‌رزم ستارخان - صفحه ۱۸۶
- ۹۵ - مجاهدان مشروطه - دکتر سهراب یزدانی - صفحه ۱۱۷
- ۹۶ - خطابه آقای سیدحسن تقی‌زاده مشتمل بر شمه‌ای از تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت ایران - انتشارات باشگاه مهرگان - صفحه ۱۰۸
- ۹۷ - بمباران مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۶ هجری - خاطرات ن - پ. مامونتف به اهتمام: همایون شهیدی - صفحه ۴۰۷
- ۹۸ - کتاب آبی - جلد دوم - احمد بشیری - صفحه ۴۶۳ (شجاعت و انسانیت فوق تصور سردار گاهی دشمنان او را نیز مورد تاثیر قرار داده و به تحسین و تمجید وی می‌پرداختند).
- ۹۹ - روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران - یادداشت‌های سیداحمد تفرشی - صفحه ۱۹۹
- ۱۰۰ - دو قهرمان آزادی - دکتر س. جاوید - صفحه ۸
- ۱۰۱ - ستارخان سردار ملی - صفحه ۵۶ - ۵۳
- ۱۰۲ - اسلام‌شناسی (۱) - مجموعه آثار ۱۶ - دکتر علی شریعتی - صفحه ۳۸۰
- ۱۰۳ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۲۳۴
- ۱۰۴ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۳۹۵
- ۱۰۵ - خطابه آقای سیدحسن تقی‌زاده مشتمل بر شمه‌ای از تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت ایران - انتشارات باشگاه مهرگان - صفحه ۹۷
- ۱۰۶ - دیدار هم‌رزم ستارخان - صفحه ۲۰۰
- ۱۰۷ - ستارخان و جنبش مشروطه - نریمان حسن‌زاده - ترجمه پرویز زارع شاهمرسی - صفحه ۹۷
- ۱۰۸ - از صبا تا نیما - یحیی آرین‌پور - صفحه ۴۶
- ۱۰۹ - هوپ هوپ نامه - میرزاعلی اکبر صابر - انتشارات فرزانه - صفحه ۳۴۱
- ۱۱۰ - هوپ هوپ نامه - میرزاعلی اکبر صابر - ترجمه احمد شفائی - صفحه ۳۸۵
- ۱۱۱ - پدرم ستارخان (بازگویی از خانم سلطان ستاری دختر سردار ملی) نوشته: ن. همدانی - صفحه ۱۱۵
- ۱۱۲ - چه باید کرد؟ مجموعه آثار ۲۰ - دکتر علی شریعتی - صفحه ۲۲۵

- ۱۱۳ - پرسش‌های بی‌پاسخ در سال‌های استثنائی - خاطرات مهندس احمد زیرک‌زاده - صفحه ۳۲
- ۱۱۴ - دیدار هم‌رزم ستارخان - صفحه ۲۴۱
- ۱۱۵ - از صبا تا نیما - یحیی آرین‌پور - صفحه ۵۷
- ۱۱۶ - دیدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۷۶
- ۱۱۷ - مجموعه مقاله‌ها - صمد بهرنگی - صفحه ۳۱
- ۱۱۸ - انقلاب مشروطیت ایران - ایوانف - ترجمه کاظم انصاری - صفحه ۵۳
- ۱۱۹ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۴۶۷
- ۱۲۰ - انقلاب مشروطه ایران - ژانت آفاری - ترجمه رضا رضائی - صفحه ۲۸۵
- ۱۲۱ - ستارخان سردارملی - صفحه ۵۲ - ۵۳
- ۱۲۲ - مردان خودساخته - از مقاله دکتر رضازاده شفق - صفحه ۸۹
- ۱۲۳ - در خلوت شهریار - جلد اول - بیوک نیک‌اندیش نوبر - صفحه ۲۵
(روایت آقای بیوک نیک‌اندیش نوبر راجع به استاد شهریار را برادر فاضلم آقای ابوالفضل علی‌محمدی نیز در مورخه ۱۳۸۲/۵/۲۳ در هفته‌نامه امین با اندک تفاوتی نقل کرده‌اند)
- ۱۲۴ - سخنگویان سه گانه آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۲۸۸
- ۱۲۵ - دیدار هم‌رزم ستارخان - صفحه ۲۲۷
- ۱۲۶ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۲۲۴
- ۱۲۷ - بازگشت - مجموعه آثار ۴ - دکتر علی شریعتی - صفحه ۱۶
- ۱۲۸ - نامه‌های مشروطیت و مهاجرت - ایرج افشار - صفحه ۸۷
- ۱۲۹ - انقلاب مشروطیت ایران - دکتر محمد اسماعیل رضوانی - صفحه ۱۷۹
- ۱۳۰ - دیدار هم‌رزم ستارخان - صفحه ۲۰۹
- ۱۳۱ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۶۸۵
- ۱۳۲ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۱۲۲
- ۱۳۳ - انقلاب مشروطیت ایران - دکتر اسماعیل رضوانی - صفحه ۱۸۰
- ۱۳۴ - ستارخان سردارملی - صفحه ۱۰۵
- ۱۳۵ - دیدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۴۷ - ۴۸
- ۱۳۶ - مردان خودساخته - از مقاله دکتر شفق - صفحه ۸۱
- ۱۳۷ - ستارخان سردارملی - صفحه ۱۱۱
- ۱۳۸ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۶۹۹
- ۱۳۹ - دیدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۷۴
- ۱۴۰ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۶۹۳

- ۱۴۱ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۱۱۱
- ۱۴۲ - ستارخان سردارملی - صفحه ۱۷۸
- ۱۴۳ - مردان خودساخته - از مقاله دکتر شفق - صفحه ۸۵
- ۱۴۴ - دیدار همرمز ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۷۴ - ۷۵
- ۱۴۵ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۲۱۶
- ۱۴۶ - دیدار همرمز ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۷۵
- ۱۴۷ - انقلاب مشروطیت ایران - دکتر محمداسماعیل رضوانی - صفحه ۱۷۶
- ۱۴۸ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۶۹۴
- ۱۴۹ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۱۱۵
- ۱۵۰ - ستارخان سردارملی - صفحه ۱۴۹
- ۱۵۱ - تاریخ مشروطه ایران - صفحه ۷۳۲
- ۱۵۲ - دیدار همرمز ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۵۳
- ۱۵۳ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۲۱۸
- ۱۵۴ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۶۹۳
- ۱۵۵ - دیدار همرمز ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۱۸۷
- ۱۵۶ - ستارخان سردارملی - صفحه ۲۰۸
- ۱۵۷ - دیدار همرمز ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۱۶۶ - ۱۶۷
- ۱۵۸ - مبارزه با محمدعلی‌شاه - اسنادی از فعالیت‌های آزادی‌خواهان ایران در اروپا و استانبول در سال‌های ۱۳۲۶ - ۱۳۲۸ قمری - به کوشش ایرج افشار صفحه ۲۹ - ۳۰ (از نامه میرزا ابوالحسن خان معاضدالسلطنه)
- ۱۵۹ - همان مأخذ - صفحه ۲۹۳ (قسمتی از نامه میرزا آقا بلوری مدیر روزنامه حشرات الارض به علی‌اکبر دهخدا).
- ۱۶۰ - واقعات اتفاقیه در روزگار تاریخ مشروطه - جلد دوم - محمدمهدی شریف کاشانی - صفحه ۵۰۸
- ۱۶۱ - همان مأخذ - جلد اول - صفحه ۲۳۱
- ۱۶۲ - همان مأخذ - جلد اول - صفحه ۲۰۲
- ۱۶۳ - همان مأخذ - جلد اول - صفحه ۳۴۴
- ۱۶۴ - همان مأخذ - جلد اول - صفحه ۳۴۴



دورنمای عمارت پارک اتابک و دریاچه

فصل سوم

مخالفان و منتقدان ستارخان و نقد مطالب آنها



نشسته از چپ به راست:
ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی

مخالفان و منتقدان ستارخان

بیشترین اتهامات و دروغ‌پردازی‌هایی که علیه ستارخان در بین کتاب‌های انقلاب مشروطیت به چشم می‌خورد مربوط به نوشته‌های ادوارد براون انگلیسی است. علاوه بر او بعضی از قلم به داستان مدعی تاریخ‌نگاری نیز از جمله ابراهیم صفائی، مخبرالسلطنه، مهدی بامداد، باستانی پاریزی و سایرین مطالب و اتهامات بی‌اساسی را شخصاً و یا با نقل و قول از همفکران خود به سردار ملی و باقرخان و شیخ محمد خیابانی به ناحق نسبت داده‌اند. روح مطالب نویسندگان مزبور اساساً از یک طرف در تخریب شخصیت ستارخان و همفکران او، و از طرف دیگر در تحجیب رهبران و سرداران ارتجاعی و رجال فراماسون عصر مشروطیت دور می‌زند.

علاوه بر تحسین گویان فراماسون‌ها عده اندکی هم شاید از روی عدم آگاهی و اطلاعات ناقص تاریخی و یا از روی تعصبات طایفه‌ای و ایلی حقیقت را قربانی مصلحت می‌کنند. مسعود بهنود می‌نویسد: «مردم برای شناختن خود و تاریخ سرزمین خود، باید ابتدا قهرمانان و ضدقهرمان تاریخ را درست بشناسند و اگر شناختند می‌توان از آنان توقع داشت که راه قهرمانان را در پیش گیرند و از گرفتار شدن در سرنوشت ضدقهرمان دوری کنند.» (۱)

مرحوم زاوش در مورد تحریف تاریخ و موضوعات تاریخی و سردرگم کردن مردم در شناخت واقع‌بینانه قهرمانان و ضدقهرمانان تاریخ از طرف فراماسون‌ها می‌نویسد: «این حق طبیعی هر فرد ایرانی است که به نحو واقع‌بینانه از حقایق رویدادها و پدیده‌های تاریخی میهن خود آگاه گردد.

ولی فراماسون‌ها با فعالیت‌های گسترده در عرصه‌های هنر و ادب بر مبنای برنامه‌های از پیش تدوین شده و مونوپلیزه کردن بخش عمده‌ای از نشر کتاب‌ها به ویژه در زمینه آثار تاریخی و اجتماعی با هدف کانالیزاسیون شعور عام نسبت به درک مسائل و موضوعات تاریخی در محدوده موردنظر فراماسونری مانع دستیابی همه‌جانبه مردم به این حق طبیعی شده‌اند.» (۲)

ادوارد براون

چنان که در سطور بالا اشاره شد ادوارد براون بیشترین اتهامات بی‌اساس را به ستارخان وارد نموده است. قبل از اشاره به اتهامات دروغین وی خلاصه‌ای از بیوگرافی سیاسی او را مورد بررسی قرار می‌دهیم: «ادوارد براون جزو هفت نفر شرق‌شناس برجسته‌ی انگلیسی است که فراماسون بودند و در قرون نوزدهم و بیستم بیشتر فعالیت خود را صرف ایران و ایرانی کرده‌اند و... به موجب مندرجات سالنامه‌های فراماسون انگلستان به مقام استادی رسیدند و در ایران دوستان فراماسون و هواداران فراوانی داشتند.» (۳)

ادوارد براون که استاد اعظم فراماسونی بود خط شبه انقلابی و ساختگی و انحرافی انقلاب مشروطیت را در خارج از ایران رهبری می‌کرد و با مخالفین خط اصیل انقلابی در داخل ایران نیز همکاری تنگاتنگ داشت. ادوارد براون از رهبران درجه اول «نهضت کاذب فکری ایدئولوژی مشروطیت» (۴) به شمار می‌رود. جالب است که در ایران فراماسون‌ها و تحسین‌گویان آنان ادوارد براون را به عنوان دوست ایران معرفی کرده‌اند و متأسفانه خیابانی هم در تهران از زمان رژیم پهلوی به اسم او نامگذاری شده است. سیداحمد کسروی مورخ نامدار انقلاب مشروطیت ادوارد براون را از بدخواهان ایران معرفی کرده که بدبختی ایرانیان را آرزو می‌کرد: «به هر حال بی‌گمان گردیدم که این شرق‌شناس (پرفسور براون) که خود را دوست ایران نشان داده جز بدبختی ایرانیان را نمی‌خواسته و خود با فروغی و تقی‌زاده و دیگر بدخواهان ایران همدست می‌بوده.» (۵)

مخبر السلطنه

مخبر السلطنه از جمله دست‌پروردگان مکتب بیگانه بود که در تبعید ستارخان به تهران و در انحراف انقلاب مشروطیت از مسیر مردمی خود نقش مهمی ایفا نمود و قاتل شیخ محمد خیابانی محسوب می‌شود: «در تاریخ معاصر ایران قتل مجاهد نامی شیخ محمد خیابانی، اخراج ستارخان و باقرخان، دو تن از رهبران مردمی انقلاب مشروطه، از تبریز و انداختن آنان به دامی که حاج علیقلی خان سردار اسعد و فرزندش جعفرقلی خان سردار بهادر و پیرم خان ارمنی و دیگر فراماسون‌ها گسترده بودند، تجدید قرارداد نفت داری، سرکوبگری جنبش ضدانگلیسی فارس به هنگام والیگری، زندانی شدن به جرم اختلاس وجوهات تمبرهای پستی، تصرف عدوانی زمین‌های غرب عشرت‌آباد در تهران (مجاور خیابان شمیران) جزو کارنامه سیاه این شخصیت ماسونی بود، که با گرگ دنبه می‌خورد و با چوپان ناله سر می‌داد!» (۶)

یکی از همدستان و همفکران ادوارد براون «مخبر السلطنه»^۱ بود که ستارخان را به قصد

۱ - عباس اسکندری راجع به مخبر السلطنه می‌نویسد: آقایان به قیافه حق به جانب او (مخبر السلطنه) نگاه نکنید. این شخص روزی دموکرات و زمانی خود را دهقان و وقتی خود را اول عقل مملکت نامیده و معروف به سولو بود: زمانی کلیشه‌سازی می‌کرد و برای ابراز عفاف خود پیراهن کهنه و چرکین را همیشه به این و آن نشان می‌داد. اما همین که از پله حکومت قدم بالا گذاشت چنان تسلیم و خدمتگزار سه نفر حقه‌باز گردید که روی شاگرد ارسطو را سفید کرد البته ردآلت‌هایی که در زمان این شخص شده نمی‌شود از حیث اهمیت با آن دیگری مطابقت نمود. در زمان این شخص نه تنها مسئولیت وزرا از بین رفت بلکه رئیس‌الوزرای مشروطه مستخدم شخص وزیر دربار شد انحطاط اخلاقی به قدری زیاد گردید که نهایی بر آن متصور نبود رویه کج و پست این مرد سرمشق و نمونه‌ای برای نمایندگان مجلس و سایر طبقات مملکت شده در این زمان عده‌ای از رؤسای آزادی‌خواهان و مخالفین مطلق العنانی را دستگیر نمود شکنجه‌های محبسی و زجر بدنی به هدایت و راهنمایی یا ضعف و سستی این شخص شروع گردید. قدرت حکومت ملی از میان رفت (کتاب آرزوی تاریخ مفصل مشروطیت ایران - جلد ۱ - عباس اسکندری - صفحه ۱۴)

کشتن به اردبیل فرستاد و چون از آن راه نتیجه نگرفت در تبعید ستارخان و باقرخان به تهران و سناریوی از پیش تعیین شده جنگ پارک اتابک نقش آفرینی نمود.

مهدی بامداد

مهدی بامداد مطالب مربوط به ستارخان را با استفاده از نوشته‌های ادوارد براون و مخبرالسلطنه تنظیم نموده و با استناد به مطالب مغرضانه و مسموم‌کننده آنان ستارخان و سایر همزمان او را به ایرانیان شناسانده است.

مهدی بامداد در کتاب حجیم و شش جلدی «شرح حال رجال ایران» در شرح زندگی بعضی از دولتمردان و رجال سرشناس ایران همچون احمدشاه قاجار، حسن وثوق‌الدوله، سردار محی و سایر حق مطلب را ادا کرده است. ولی در شرح و حال بعضی از رجال فراماسونر عصر مشروطیت از جمله: ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)، محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، ابوالقاسم قره‌گوزلو همدانی (ناصرالملک)، مصمصام السلطنه بختیاری، پیرم خان ارمنی، و سیدحسن تقی‌زاده علی‌رغم وجود اسناد معتبر، از بازگو کردن حقایق چشمگیر تاریخی خودداری کرده و بیشتر در مورد آنها روش تعریف و تمجید را برگزیده است. واضح است که این نوع موضع‌گیری‌های ناعادلانه دور از شأن یک مورخ متعهد می‌باشد.^۱

۱ - جهت روشن شدن بهتر موضوع برای خوانندگان، در زیر تعریف و توصیفی که مولف از رجال سرشناس فراماسونری کرده و بعداً مطالب دروغینی که به ستارخان نسبت می‌دهد مقایسه شود:

- (حکیم الملک) - حکیم الملک برخلاف اکثر رجال و زمامداران مملکت که فکرشان این است که شکار را جرگه کرده و آن را هدف تیر خود قرار دهند چنین رویه و منشی نداشت و مردی درستکار بود از این نظر که از کسی رشوه نمی‌گرفت و به کسی هم رشوه نمی‌داد و فوق‌العاده هواخواه شاه و سلطنت‌طلب بود (لازم به ذکر است که مهدی بامداد به استاد اعظم فراماسونری بودن ابراهیم حکیمی هیچ اشاره‌ای نکرده است). (شرح حال رجال ایران - جلد ۱ - مهدی بامداد - صفحه ۱۰)

- محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) - فروغی از رجال باسواد، فاضل و مطلع به اوضاع ایران و بصیر به اوضاع سیاست دنیا بود. (مولف محترم به استاد اعظم فراماسونری وی اشاره نکرده است) (شرح حال رجال ایران - جلد ۳ - صفحه ۴۵۱)

- ابوالقاسم قره‌گوزلو همدانی (ناصرالملک) - مهدی بامداد به نقل از کتاب خاطرات و خطرات: ناصرالملک مردی جالفتاده شاگرد مدرسه آکسفورد و طرف توجه انگلیس نشان محترمی هم از انگلیس دارد... (مهدی بامداد تنها بیوگرافی ناصرالملک را نوشته و به فراماسون بودن او اشاره نکرده است) (شرح حال رجال ایران - جلد ۱ - صفحه ۶۹)

- احمد قوام‌السلطنه - نامبرده از رجال کاری و مطلع به اوضاع ایران بود صفات و خصال دیگر او مانند سایر رجال این مملکت بوده و تکبر و تفرهن را از جد خود میرزا محمد قوام‌الدوله به ارث می‌برده است. (مولف به فراماسونری بودن او اشاره نکرده است) (شرح حال رجال ایران - جلد ۱ - صفحه ۹۷)

- سردار اسعد بختیاری - مردی متین، فهمیده، سنگین، عاقل، بردبار، باگذشت، نظربلند، معارف خواه و مروج چاپ کتب بود (مولف به فراماسونری بودن او اشاره نکرده است) (شرح حال رجال ایران - جلد ۲ - صفحه ۴۵۱)

- مهدی‌قلی‌خان هدایت (مخبرالسلطنه) - نسبت به سایر رجال مردی بوده است مدیر، درستکار، لایق، صریح‌الهیجه، پرکار، مطلع طالب جاه و مقام و بسیار مطیع مافوق‌تر از خودش و ضمناً دارای چند جلد تألیفات نیز می‌باشد. (مولف به فراماسون بودن وی اشاره نکرده است) (شرح حال رجال ایران - جلد ۴ - صفحه ۱۸۷)

مرحوم زاوش در تحلیل شیوه اغماض و چشم‌پوشی مهدی بامداد در مورد بسیاری از رجال عصر مشروطیت می‌نویسد: «متأسفانه در مواردی به رغم وجود دلایل متقن و شواهد معتبر تاریخی از بیان حقایق طفره رفته و نسبت به عده زیادی شیوه اغماض و چشم‌پوشی پیش گرفته، که علت و سبب آن بر ما مجهول است. و اگر تعمدی در بین نباشد، شاید علت ضعف بینش اجتماعی و شاید هم آنچنان که خود در جلد ششم صفحه ۱۶۷ نوشته: «من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش» محظوراتی برای افشای دانسته‌های خود داشته، که باز هم از کیف و کم آن بی‌خبریم، و اگر چنین نیز باشد، دور از شهامت اخلاقی است که مورخ به مصلحت روزگار، حقایق را نگوید و مردم و وطنش را در بی‌خبری بگذارد و اسرار را با خود به زیر خاک برد.» (۷)

ابراهیم صفائی

از دیگر قلم به مرزدهای مدعی تاریخ‌نگاری که عفت قلم و انصاف و عدالت را در مورد ستارخان و یاران باوفای او رعایت نکرده ابراهیم صفائی است. ابراهیم صفائی در کتاب پرحجم و ۱۵۰۰ صفحه‌ای خود که افرادی همچون وثوق‌الدوله، قوام‌السلطنه، مستوفی‌الممالک، سردار اسعد بختیاری، پیرمخان ارمنی، سپهدار تنکابنی و امثال اینها را در زمره به اصطلاح رهبران مشروطه قلمداد کرده و با تعریف و تمجید فوق‌العاده از افراد مذکور، همچون مهدی بامداد علاقه‌مندی خود را به فراماسون‌ها نشان داده است. به عنوان نمونه چهل صفحه از کتاب خود را به ذکر خیر وثوق‌الدوله اختصاص داده است. اما وقتی نوبت به رهبران واقعی مشروطه می‌رسد بعد از بدگوئی و ترسو قلمداد کردن ستارخان که تحریف آشکار تاریخ است با اکراه و منت یک صفحه از کتاب خود را هم به باقرخان سالارملی اختصاص داده و چنین می‌نویسد: «در پایان این بیوگرافی بسیار به موقع است که یک صفحه از این کتاب را برای معرفی باقرخان اختصاص دهیم» (۸)

ادامه پاورقی از صفحه قبل

- صمصام‌السلطنه بختیاری - مردی بود لر و ساده‌دل، قدری نک زبانی حرف می‌زد. در آن وقت سیاست چنین اقتضا می‌کرد که نامبرده وزیر و نخست‌وزیر باشد. (مؤلف تماماً از صمصام‌السلطنه ذکر خیر کرده و به فراماسون بودن او اشاره نکرده است) (شرح حال رجال ایران - جلد ۴ - صفحه ۱۳۰)

- پیرمخان ارمنی - مهدی بامداد به نقل از مخبرالسلطنه می‌نویسد: یفرم بیش از اندازه به خود می‌نازد و الحق رشید هم هست، با هفت تیر وارد سنگر شخص رحیم‌خان شده است و رحیم‌خان از ترس مسلسل فرار کرده است. (مؤلف به فراماسون بودن پیرمخان اشاره نکرده) (شرح حال رجال ایران - جلد ۴ - صفحه ۴۷۵)

- سیدحسن تقی‌زاده - تقی‌زاده مردی بود باهوش، زیرک، قوی‌الحافظه و از افراد مطلع و از افراد درجه یک ایران بود. (مؤلف به استاد اعظم فراماسون بودن او هم اشاره نکرده است) جهت اطلاع بیشتر از نقش رجال فراماسون مذکور که از عاملین اصلی منحرف کنندگان انقلاب مشروطیت محسوب می‌شوند و در فاجعه شوم پارک اتابک و زخمی شدن ستارخان سردارملی هر یک با اندک تفاوتی نقش‌آفرینی کرده‌اند می‌توانید به «عاملین فاجعه شوم پارک اتابک و تراژدی ستارخان» به قلم راقم این سطور مراجعه فرمایید.

مرحوم زاوش راجع به ابراهیم صفائی و سایر دوستان همفکر او می‌نویسد: «در مورد ستارخان و باقرخان و شیخ محمد خیابانی می‌بینیم که قلم به دستان مدعی تاریخ‌نگاری نظیر باستانی پاریزی، مهدی ملک‌زاده و ابراهیم صفائی و امثال آنان، بعد از کلی رطب و یابس به هم بافیدن و داستان‌های ساختگی جعل کردن، بلافاصله برچسب‌هایی چون عامی، بی‌سواد، ترسو، تجزیه‌طلب و حتی اتهام کثیفی مانند دزد و سارق که در شأن و عفت قلم هیچ مورخی نیست زده شده است» (۹)

ابراهیم باستانی پاریزی

مورخان ماسونی و قلم به دستان متأثر از مکتب آنها در آثار خود همواره سعی داشته و دارند که در توصیف رویدادهای دوران مشروطیت نقش ستارخان و سایر هم‌زمان او ازجمله شیخ محمد خیابانی را کم‌رنگ نشان دهند. به عبارت دیگر بیشترین تلاش باستانی پاریزی در «تلاش آزادی» در تحبیب و مدح فراماسون معروف «مشیرالدوله»^۱ و در تخریب شخصیت ستارخان و خیابانی دور می‌زند.

باستانی پاریزی^۲ وجود فراماسون‌های معروفی چون مشیرالدوله، فروغی و تقی‌زاده را مایه خیر و برکت و بهترین الگو برای سرمشق جوانان می‌داند: «این که شرح حال مشیرالدوله را بنده به این تفصیل بیان کردم برای این بود که به هر حال باید ملاکی در کارها برای فضیلت قائل شد. ما اگر نتوانیم برای بعد از مشروطه خود، کسانی را به جوانان معرفی کنیم که منشأ خیر و کوشش و پاکی و صمیمیت برای خلق بوده باشند آینده را از وجود چنین مردانی محروم خواهیم ساخت. همیشه مملکت به کسانی چون مشیرالدوله، فروغی و تقی‌زاده احتیاج خواهد داشت. ایام سختی مملکت است که چنین احتیاجی را آشکار خواهد کرد.» (۱۰)

باستانی پاریزی در کتاب تلاش آزادی خیابانی را به نقل از مشیرالدوله تجزیه‌طلب معرفی کرده است در صورتی که در کتاب شیخ محمد خیابانی نوشته علی آذری و آزادیستان نوشته

۱ - احمد کسروی می‌نویسد: جنبش مشروطه را در ایران آقایان طباطبائی و بهبهانی و دیگران پدید آوردند. ولی دیده شد در روزنامه‌ها و کتاب‌ها میرزا نصرالله خان مشیرالدوله را بنیادگذار آن ستودند. در حالی که این مشیرالدوله هیچ کوششی در آن راه نکرد. (تاریخ مشروطه ایران - صفحه ۴)

۲ - خانم سیمین فصیحی در مورد مشیرالدوله و دکتر باستانی پاریزی می‌نویسد: «سرکوب نهضت‌های مردمی خیابانی و جنگل و خیزش چاه کوتاهی و تنگستانی به حوصله و تدبیر شخصیت مشیرالدوله انجام گرفته و همه آنها نیز به بهانه حفظ قانون و دفاع از تمامیت ارضی بوده است. خواننده آگاه، شدت عمل مشیرالدوله را در سرکوبی نهضت‌های داخلی به قسمی که حتی از حیثیت و آبروی خود نیز هراس نداشت و برخوردهای وی را در مقابل قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ با هم مقایسه خواهد کرد و برخلاف آقای دکتر باستانی در وطن‌پرستی مشیرالدوله تردید خواهد ورزید. (جریان‌های تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی - صفحه ۱۶۸)

عبدالحسین ناهیدی آذر حتی یک کلمه که مبین چنین نیتی باشد پیدا نمی‌شود که هیچ، تمام نطق‌های شش ماهه خیابانی مشحون از ایران دوستی است. زاوش می‌نویسد: «ابراهیم باستانی که در کتاب تلاش آزادی به دفاع مشعشعانه از مشیرالدوله پیرنیا (فراماسونر و فرماسونرزاده و وارث ۵۰۰ سهم ممتاز از شرکت سابق نفت ایران و انگلیس) پرداخته در صفحات ۲۷۲ و ۲۷۳ نطق دفاعیه مشیرالدوله را که در قبال اعتراض فرخی یزدی مدیر روزنامه طوفان دایر بر شهادت شیخ محمد خیابانی، در مجلس شورای ملی ایراد گردیده، نقل نموده است. این رجل ماسونی آشکارا برچسب تجزیه‌طلبی بر این شهید راه آزادی زده، و قتل وی را به همین اتهام واهی جایز دانسته است و به صراحت گفته: ما نمی‌توانستیم ناظر حرکات تجزیه‌طلبانه وی باشیم، بگذار دیگران هرچه می‌خواهند بگویند!» (۱۱)

اتهامات مخالفان ستارخان

بعد از نوشتن خلاصه شرح حال سیاسی ادوارد براون، مخبرالسلطنه، مهدی بامداد، ابراهیم صفائی و باستانی پاریزی، حال مهم‌ترین موارد انتقادات و اتهامات آنها را که مستقیم و یا غیرمستقیم و با نقل و قول از همدیگر بر علیه ستارخان سردارملی و سایر هم‌زمان او وارد کرده‌اند مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مهدی بامداد در حالی که بسیاری از شخصیت‌های گمنام و حتی بعضاً بی‌نام و نشان تاریخ سده‌های گذشته را با شاخ و برگ زیاد به عنوان رجال ایران به خوانندگان کتاب خود معرفی کرده، متأسفانه در مورد پرافتخارترین و شاخص‌ترین رجال عصر مشروطیت ایران یعنی ستارخان سردارملی، باقرخان سالار ملی و حتی شیخ محمد خیابانی متأسفانه شرح حال منصفانه‌ای ننوشته و راه خطا پیموده است. وی به نقل از ادوارد براون انگلیسی، سردار آزادی ایران را چنین معرفی می‌کند: «ستارخان عنصری بی‌سواد، نادان، از مردم قراجه‌داغ (ارسباران) و پیشه‌اش داد و ستد اسب و ایده‌اش درباره مشروطیت مادون رحیم‌خان بوده است.» (۱۲)

وی دوباره با استناد به براون در مورد ستارخان می‌نویسد: «اگر در این صحنه‌ها (جنگ‌های یازده ماهه تبریز) از پا درآمده بود بی‌شک نام پرافتخاری در صفحه تاریخ به جای می‌گذاشت. ولی کامیابی او را بر باد داد چه او به تاراج شهریان بی‌دفاع پرداخت. خانه خود را از یغما آکند. دفتر خود را یازده پیاپی یغمائی آرایش می‌داد. در نوشیدن مشروبات الکلی افراط می‌کرد. چندین زن گرفت، دیگر در خط آتش دیده نمی‌شد بلکه بر تشک پَر و بالش پرنده غنوده بود... پس از رفع

محاصره (تبریز) کردارش به رسوائی گرائید و مسئولیت بزرگ توقف پر دامنه سپاهیان روس به عهده او و باقرخان است» (۱۳)

مهدی بامداد به نقل از مخبرالسلطنه راجع به ستارخان می‌نویسد: «حقیقت آن عادت بد (مراد افراط در شرب خمر) این مرد شریف محل تأسف است. اگر ستارخان سواد داشت و آن گرفتاری را نداشت مردی بود که به کار مملکت می‌خورد» (۱۴)

بامداد دوباره با استناد به براون می‌نویسد: «ستارخان با خواری آن شهر (اردبیل) بی‌نوا را به سرنوشت خود بازگذاشته به تبریز گریخت و در آنجا به درشتی مخبرالسلطنه را ناسزا گفته و تقریباً حکومت او را در تبریز غیرممکن ساخت و بهترین مشروطه‌خواهان آن دیار از ستارخان خشمناک و کنده شدن او را از آنجا خواستار بودند. ملیون دیگر نیز در دوره‌ای که ستارخان مغرضانه در حکومت مخبرالسلطنه اختلال کرده موانع می‌تراشید و در تبریز بوده‌اند توصیف نامساعدتری از او می‌نمایند بعد هم با ابراز کینه از رفتار بیرون از کیش وطن‌خواهی و پیش گرفتن آدمکشی او در شهر خدمات درست و شایسته‌ای را که در دوره نخستین محاصره نموده فراموش کردند» (۱۵)

مهدی بامداد در جلد شش کتاب خود مثل کسی که کشف بزرگی کرده باشد در مورد ستارخان چنین اظهارنظر می‌کند: «ستارخان پیش از این که معروفیتی پیدا کند و ستارخان سردار ملی بشود مدتی نوکر سام‌خان امیرارشد حاجی علیلو قراجه‌داغی بود و در این عکس کاملاً پیداست و این عکس منحصر به فرد است» (۱۶)

وی در نهایت درباره ستارخان چنین اظهار عقیده می‌کند: «از جمله کسانی که زیر بار خلع سلاح نرفت ستارخان سردار ملی بود، که به واسطه فتوحات پی در پی و احترام فوق‌العاده مردم نسبت به وی غرور و نخوت عجیبی در او ایجاد شده بود و حاضر نبود که به دستور کسی رفتار کند.» (۱۷)

مهدی بامداد بعد از داوری درباره ستارخان سراغ یار هم‌رزم او باقرخان سالار ملی را می‌گیرد و درباره آن شهید بزرگوار چنین می‌نویسد: «وی نیز مانند ستارخان بدون داشتن خصال و صفات او مردی عامی و بی‌سواد بود.» (۱۸)

وی جریان شهادت باقرخان سالار ملی را چنین روایت می‌کند: «در یکی از شب‌ها که باقرخان با رفقای خود محض وقت گذراندن مشغول به قمار بوده و بدون احتیاط پول‌ها را در برد و باخت آشکارا به یکدیگر رد و بدل می‌کردند و صاحب منزل (محمدامین) که یکی از رؤسای اکراد و از اشرار آن حدود بوده این اعمال را می‌پائید و ملتفت پول‌دار بودن آنان شده در یکی از شب‌ها وقتی که باقرخان و همراهانش غرق در خواب بودند کردها به طمع لیره و ربودن اموال

ایشان از قبیل اسب، استر، اسلحه و غیره جمیع ایشان را سر بریده و اجساد آنان را در گودالی ریخته، دفن و مخفی کرده و بعد تمام اموال آنان را تصرف می‌نماید.» (۱۹)

در نهایت مهدی بامداد راجع به شهید راه آزادی، یعنی شیخ محمد خیابانی چنین قضاوت می‌کند: «قضاوت درباره خیابانی قدری مشکل است. جمعی او را خوب و جمعی دیگر او را بد می‌دانند...» (۲۰)

مخبرالسلطنه هدایت نیز در توجیه به قتل رساندن خیابانی می‌نویسد: «من در هیچ موقع اشخاص را بر مملکت ترجیح نداده‌ام. آیا هیچ دولتی خصوصی دولت صالحه که طرف قبول عامه باشد می‌تواند یک گوشه مملکت را بی‌پرستار بگذارد. سیاست داخله اجازه بدهد سیاست خارجه اجازه نمی‌دهد. مطلق دعوی آزادی شترگاوپلنگ وطن‌پرستی نیست، حفظ استقلال و تمامیت مملکت است «هزار نکته باریک‌تر ز مو اینجاست» سردار ملی حقوق ثابت داشت برخلاف محمد خیابانی وقتی حرف حساب به گوشش فرو نرفت دولت جز آنچه کرد چه می‌کرد؟

من اسم مملکت را برگردانیدن، قشون ملی ساختن، حکومت نخواستن، جلو تلگراف و پست را گرفتن و عراقی را از کارها دور نمودن در موقع آرامش مملکت یاغیگری می‌دانم. نصیحت، راهنمای و اظهار همکاری به قدری که ممکن بود کردم. در هر موقع گفتند مرا می‌داریم آسمانی و نگفتنی، جز تجزیه مملکت چه می‌توانست باشد. آن هم با بیزاری اهالی. وظیفه وطن‌خواهی و حفظ استقلال مملکت به من اجازه نمی‌داد که آذربایجان را تسلیم افکار بی‌بنیان چند نفر خودخواه بکنم و حامل پیغامات آنها به مرکز بشوم.» (۲۱)

دکتر ابراهیم باستانی پاریزی در تخریب شخصیت شیخ محمد خیابانی و در تحبیب قاتلان او یعنی مشیرالدوله و مخبرالسلطنه می‌نویسد: «اما چنان که گفتیم رفع این مشکل از اقدامات مهم «مشیرالدوله پیرنیاست» و او به تدبیر و تنهائی همان کاری را کرد که بیست و پنج سال بعد قوای ایران به پشتیبانی سازمان ملل متحد و دولت‌های آمریکا و انگلستان و ریزه‌کاری قوام‌السلطنه به انجام آن توفیق یافتند. مرحوم مشیرالدوله طی نطقی که در جلسه ۱۴ سنبله ۱۳۰۰ ش سوم محرم ۱۳۴۰، ۷ سپتامبر ۱۹۲۱ نمود نظر خود را که در حقیقت مبین روح ایران‌خواهی او و توجه به تمامیت استقلال ایران است چنین بیان کرد... تاریخ سه هزار ساله ایران، آذربایجان را با ایران چنین مزوج کرده است که به هیچ وجه قابل تجزیه و انفکاک نیست... پس ما به وظیفه خودمان رفتار نموده‌ایم حال هر چه می‌خواهند بگویند» (۲۲)

مورخان ماسونی و قلم به دستان متأثر از مکتب آنها در آثار خود همواره سعی داشته و دارند که در توصیف رویدادهای حساس دوران مشروطیت همچون سطور بالا رهبران مردمی انقلاب

مشروطیت را با مارک تجزیه‌طلبی بدنام نمایند و بدین ترتیب خدمات آنها را کم‌رنگ قلمداد نمایند. به قول زاوش: «ابراهیم باستانی پاریزی مقدمه‌نویس متون تاریخی که گوشه چشمی و اشارات ابروئی به سوی ماسون‌ها دارد و به گفته خویش به عنایت بزرگان و استادان فراماسونری در گوشه دانشکده ادبیات «لخ لخی» می‌کند.» (۲۳)

باستانی پاریزی در کتاب «تلاش آزادی» ستارخان سردار آزادی را هم غیرمستقیم تجزیه‌طلب قلمداد کرده و محترمانه او را بیگانه‌پرست معرفی می‌کند: «بر اثر سکونت قشون روس در تبریز، سرداران ملی دلیر شده ستارخان حکومت خود را اعلان کرده و فدائیان او به نام پلیسی وجوهاتی از اهالی گرفتند.» (۲۴)

تحریر
ابراهیم صفائی در تعریف فاجعه شوم پارک اتابک جسارت را به جایی رسانده مارک «ترسو» به قهرمانان شیردل انقلاب مشروطیت می‌زند: «چون سردار اسعد متعهد شده بود امنیت را در طهران مستقر کند به دستور او به اطلاع قوام‌السلطنه وزیر جنگ و مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزراء، سردار بهادر و بیرم و مجاهدین قفقازی و سواران بختیاری پارک (اتابک) را محاصره کردند. از ساعت دو نیم بعد از ظهر ۳۰ رجب جنگ آغاز شد و عاقبت مجاهدان شکست خورده و تسلیم شدند. ولی پس از تسلیم هم، باقرخان تفنگ را از دست نمی‌داد، سردار بهادر در جلو پارک کشیده‌ای به گوش او زد و تفنگ را از دستش گرفت، پارک غارت شده و اسب‌ها و اموال مجاهدان و ستارخان به تاراج رفت ولی از خود او خبری نبود، پس از تفحص زیاد با رد قطره‌های خونی که ریخته شده بود ستارخان را در راه بخاری یک اطاق پیدا کردند در حالی که پایش تیر خورده بود.» (۲۵)

چنان که ملاحظه می‌شود ابراهیم صفائی با تحقیر و تمسخر و با صفات رذیل و ذبون که برانزده او و سایر دوستان همفکر اوست و همگی با اندک تفاوتی تحسین گویان فراماسون‌ها محسوب می‌شوند بی‌انصافی را به حدی رسانده که با کمال پرووئی مارک ترسو را به ستارخان و باقرخان می‌زند اما طبق نوشته مورخین حقیقت‌گو، بعد از آن که اردوی فاتحان تهران و تفنگ به دست‌های بختیاری و ارمنی وارد پارک اتابک شدند و بعد از آن که عده‌ای از مجاهدین جان بر کف آذربایجان در این جنگ نابرابر کشته، اسیر و یا مجروح شدند و باقی مانده آنان پراکنده و یا امان خواستند و ستارخان سردار ملی هم تیر خورد، باقرخان چون ستارخان را زخمی دید بنا به نوشته کسروی در تاریخ هیجده ساله آذربایجان خود پیش سردار بهادر رفت: «باقرخان سالار ملی نزد سردار بهادر آمده امان طلبید معلوم شد که ستارخان تیر خورده» صفحه ۱۴۳

ابراهیم صفائی و سایر قلم به دست‌های مدعی تاریخ‌نگاری چنین وانمود می‌کنند که چون سردار بهادر می‌خواست باقرخان تسلیم شده و اسلحه خود را تحویل دهد و باقرخان مقاومت کرده و اسلحه را از دست نمی‌داد بنابراین سردار بهادر به سالار سیلی زد و اسلحه را با زور از دستش گرفت. در صورتی که طبق نوشته کسروی سالار بعد از تیر خوردن سردار خود تسلیم شد و سردار بهادر هم که خود و پدرش نمک‌پرورده انگلیس و فراماسون بودند به باقرخان سالارملی جسارت کرد تا اربابان خود را خشنود سازد. از طرف دیگر ابراهیم صفائی و سایر همفکران او که تحسین‌گویان فراماسون‌ها محسوب می‌شدند جسارت ننگین سردار بهادر را به حساب دلاوری سردار فراماسون و ترسویی سالار شیردل قلمداد می‌کنند تا بدین ترتیب رضایت خاطر اربابان خود را به دست آورند. ایادی استعمار از هر موقعیتی برای تحقیر و کوچک شمردن سردار و سالار استفاده می‌کنند. زیرا دولت‌های استعمارگر و ایادی آنها کینه سردار و سالار را از زمان جنگ‌های یازده ماهه تبریز به دل گرفته بودند. ابراهیم صفائی بعد از تحریف داستان مذکور در روایت دیگری باز ستارخان را ترسو قلمداد کرده و می‌نویسد: «پزشکان بر آن شدند که پای او را قطع کنند ولی ستارخان چنان ترسید که می‌خواست خودکشی کند.» (۲۶)

بنا به نوشته صفائی گویا: «ستارخان از بریدن پایش چنان ترسیده که می‌خواست خودکشی کند و یا بعد از جنگ پارک اتابک گویا با رد قطره‌های خونی که ریخته شده بود ستارخان را در راه بخاری اطاق پیدا کردند!». اولاً ستارخان از بریدن پایش نمی‌ترسید لکن از آن می‌ترسید که مبدا ناقص‌العضو شود و مورد تمسخر و شماتت فراماسون‌ها و یا امثال قلم به مزدهایی نظیر ابراهیم صفائی قرار گیرد. ثانیاً برچسب پنهان شدن در راه بخاری اطاق آن هم از ترس امثال سردار بهادر، یفرم‌خان ارمنی و یا مزدوران تفنگ به دست آنها بهتانی است که به ستارخان نمی‌چسبید. زیرا در زمانی که مفاخر و سرداران مورد مباحات فراماسون‌ها از ترس جان‌شان مثل موش مرده سرشان را به لانه و کاشانه خود فرو برده بودند این ستارخان سردارملی بود که یکه و تنها در برابر نیروهای چهل هزار نفری محمدعلی‌شاه و پشتیبانان خارجی آنها سینه خود را سپر بلا کرده بود و ترس و واهمه‌ای به خود راه نمی‌داد. از یک طرف جواب رد به پاخیستانوف نماینده امپراتوری روسیه تزاری می‌داد و از طرف دیگر با سرنگون کردن پرچم‌های سفید و تسلیم مردم را دوباره می‌شورانید. به خاطر آن بود که مردم به او «مبارزترین نمونه شجاعت و دلاوری»، «جنگجوی دریادل»، «سردار شیردل»، «حافظ ناموس ایرانیان و حارس بیرق اسلامیان»، «قهرمان به حق مشروطیت»، «آبروی آزادی‌خواهان»، «نمونه بارز وطن‌پرستی و مردانگی»، «شیر بیشه آزادی» و افتخار آذربایجان و ایران لقب داده بودند.

تمامی مورخین باسرف و باوجدان بدون استثنا بر این عقیده متفق القول هستند که رشادت و شجاعت ستارخان در میان مردم آن زمان حکم ضرب المثل پیدا کرده بود متأسفانه قلم به مزدهایی نظیر ابراهیم صفائی تلاش دارند سردار شیردل جنگ‌های یازده ماهه تبریز را ترسو قلمداد کنند.

«مخبرالسلطنه»^۱ هزار چهره راجع به سفر اردبیل ستارخان که اساساً به تحریک و به تشویق وی صورت گرفته بود در دروغ آشکاری می‌نویسد: «سردار ملی داوطلب شد به اردبیل برود، می‌بایست قبول کرد که شهر را برهم نزنند، با عده‌ای سوار رفت، مرد غیرتمندی است، شجاع است، متأسفانه بی‌هوش است و جماعتی دور او را گرفته‌اند و استفاده می‌کنند، غلط کاری‌ها کرد...» (۲۷)

مخبرالسلطنه که مزدور اجنبی و فراماسون بودن او بر همگان آشکار است و غلط‌کاری‌های او در طول زندگیش بی‌شمار می‌باشد با کمال پرروئی ستارخان را در سفر اردبیل به غلط‌کاری‌ها متهم می‌کند. حال بر همه اهل تحقیق و تاریخ معلوم است که در زمره برجسته‌ترین غلط‌کاری‌های مخبرالسلطنه فرستادن ستارخان به سفر اردبیل بود و هدف از این سفر از بین بردن ستارخان بود. از غلط‌کاری‌های دیگر مخبرالسلطنه قتل مجاهد نامی شهید شیخ محمد خیابانی است که برای تبرئه خود از این عمل غیرانسانی برای آن شهید بزرگوار تهمت و اتهام تجزیه‌طلبی زد که متأسفانه این مارک دروغ و بی‌اساس وی مثل پیراهن عثمان تا به حال از طرف مخالفین خیابانی مورد استفاده قرار گرفته است.

از دیگر دروغ‌پردازی‌های مخبرالسلطنه علیه خیابانی این بود که گویا قیام خیابانی بی‌اساس است یعنی پایگاه مردمی ندارد و خیابانی رعایت شعائر اسلامی را نمی‌کند: «این قیامی بود بی‌اساس به خصوص که خیابانی رعایت شعائر اسلامی نمی‌کرد. مردم شهر با اسلوب او موافقت نداشتند» (۲۸)

مخبرالسلطنه که عمر و عاص زمان خود بود به خاطر متزلزل کردن پایگاه مردمی خیابانی بعد از مارک دروغین تجزیه‌طلبی، غیرمستقیم تهمت بی‌دینی هم به عالم وارسته دین نسبت می‌داد.

در نهایت عباس اسکندری هم راجع به خلع سلاح مجاهدین در تهران و فاجعه شوم پارک اتابک مطالب زهرآگین و مسموم‌کننده‌ای را با ۱۸۰ درجه اختلاف و به صورت مغرضانه به رشته

۱ - مخبرالسلطنه بعد از پایان جنگ‌های یازده ماهه در مورد ستارخان می‌گفت: «هرچه وجود او در بلوا مفید بوده، فعلاً مضر است - صفحه ۱۲۴» (طلوع مشروطیت)

تحریر درآورده است: «بالاخره دولت پیشنهاد کرد که سرداران ملی موافقت کنند مجاهدین خلع اسلحه شوند. این تقاضای دولت پذیرفته نشد و بعد از اتمام حجت و تمدید آن بنا بر امر مستوفی الممالک، سردار بهادر مأمور شد که با قوه قهریه مجاهدین را خلع سلاح نماید. مرکز مجاهدین در پارک اتابک در قسمت شمالی تهران بود و بعد از چهل ساعت زد و خورد ستارخان مجروح و قوای مجاهدین با تلفات زیاد تسلیم شدند. سردار بهادر در این اقدام جسارت بزرگی کرد، چه زد و خورد با مجاهدین فقط جنگ بر علیه افراد نبود. این اشخاص شهرت آزادی خواهی داشتند مدت ها با دادن تلفات برای دفاع مشروطیت مبارزه کرده و بالاخره الواح مصونیت و افتخار به آنها داده شده بود و فقط شهرت آزادی خواهی سردار بهادر و محبوبیت مستوفی الممالک می توانست چنین اقدامی را انجام دهد و مردم هم به سکوت تلقی نمایند. از این توضیحات منظور مدعی العموم آن است که ملت ایران در تمام مراحل گذشته کسانی که به او خدمتگذاری نموده اند قدردانی می کند و زمانی هم که از روش خود منصرف شده و به خود ستم نمودند صرف نظر نخواهد نمود.» (۲۹) نویسنده مطالب سؤال بی اساس دروغینی را مطرح می کند و سپس از مطالب خود نتیجه دروغین هم می گیرد. ستارخان اولین کسی بود که تقاضای خلع سلاح دولت را پذیرفت و تا آخر عمر هم از روش مردمی خود منحرف نشد، بلکه برعکس نظریات عباس اسکندری سردار بهادر، مستوفی الممالک، سردار اسعد، پیرم خان ارمنی و سایر همفکران آنها بودند که با کمک دولت های روس و انگلیس خط اصیل انقلاب مشروطیت را منحرف و در جهت منافع امپریالیست ها و ایادی داخلی آنها هدایت نمودند و «فاجعه شوم پارک اتابک»^۱ هم سناریوی از پیش طراحی شده ای بود جهت رسیدن به آن هدف شوم.

سعید لیلایز می نویسد: «ملتی که از فرزندان دلیر خویش تجلیل به عمل نیاورد قادر به پرورش امثال آنها نیست.» دکتر سلام الله جاوید نیز نقش بدخواهان ستارخان را در تضعیف و سرکوب شخصیت و محبوبیت وی چنین نوشته است: «اغلب ملل قهرمانان ملی خود را چه پیش از مرگ چه بعد از مرگ مقدم شمرده اند. متأسفانه حسادت و بدخواهی مانع از آن گردیده که سردار ملی برای همیشه آن طوری که لازم بوده تجلیل شود.» (۳۰)

با مروری در مطالب صفحات قبل مشاهده می کنیم که بدخواهان ستارخان، فرزند دلیر آذربایجان و سردار ملی ایران، سرنگون کننده پرچم های سفید و تسلیم، فرمانده شیردل جنگ های یازده ماهه و جوابگوی لشگر چهل هزار نفری عین الدوله، درهم شکننده استبداد محمدعلی شاهی، پوکاچوف آذربایجان، گاریبالدی ایران، پدر ملت و سردار آزادی ستارخان سردار ملی را با زشت ترین

۱ - جهت اطلاع بیشتر به تحقیقی پیرامون عاملین فاجعه شوم پارک اتابک و تراژدی ستارخان به قلم راقم این سطور مراجعه فرمائید.

صفات و با تحقیرآمیزترین کلمات و جملات که زبینه خودشان است مورد حمله و اتهام قرار داده‌اند. حال جهت روشن شدن بهتر موضوع ابتدا کلیه انتقادات و اتهامات وارده از طرف مخالفین سردار را جمع‌بندی کرده و سپس به تجزیه و تحلیل آنها می‌پردازیم.

تحقیر و تمسخر و دروغ‌پردازی‌های مخالفان و منتقدان ستارخان

بدخواهان جهت خدشه‌دار نمودن محبوبیت ستارخان و بی‌اعتبار کردن او به انواع ترفندها و شبهه‌افکنی‌ها دست زده‌اند و ناجوانمردانه‌ترین اتهامات و دروغ‌ها را به وی نسبت داده‌اند. آنها جهت انحراف افکار عمومی بعضی مسائل کم‌اهمیت و شخصی سردار را که در مقابل جانبازی‌های او مانند قطره‌ای از دریاست و هیچ ارتباطی به خدمات درخشان وی ندارد زیر ذره‌بین گذاشته و با بزرگ‌نمایی آنها سعی می‌کنند خدمات جانفرسای او را کم‌رنگ نشان دهند. در نهایت آنها سردار مظلوم را با کلمات و جملات تحقیرآمیز و دروغین زیر به جهانیان معرفی می‌کنند: ادوارد براون ستارخان را چنین معرفی می‌کند: «عنصری بی‌سواد و نادان، دلال اسب، ایده ستارخان درباره مشروطیت مادون رحیم‌خان است، ستارخان با خواری آن شهر (اردبیل) را به سرنوشت خود بازگذاشته به تبریز گریخت به مخبرالسلطنه ناسزا گفته و حکومت او را غیرممکن ساخته است. به تاراج شهریان بی‌دفاع پرداخت و خانه خود را از یغما آکند، دفتر او را یازده پیانوی یغمائی آرایش می‌داد. در نوشیدن مشروبات الکلی افراط می‌کرد، چندین زن گرفت. دیگر در خط آتش دیده نمی‌شود. اگر در جنگ کشته می‌شد نام پرافتخاری به جای می‌گذاشت. بهترین مشروطه‌خواهان تبریز از ستارخان خشمناک و رفتن او را از تبریز خواستارند. پیش گرفتن آدمکشی در شهر. زیر بار خلع سلاح نرفت. به واسطه فتوحات پی در پی و احترام فوق‌العاده مردم غرور عجیبی در او پیدا شده بود.

تمامی مطالب و موارد بالا در کتاب انقلاب ایران تالیف ادوارد براون انگلیسی نوشته شده است که مهدی بامداد نیز آنها را به نقل از وی در کتاب «شرح حال رجال ایران» روایت کرده و به عبارت دیگر به اتهامات و دروغ‌پردازی‌های براون مهر تأیید زده است. مهدی بامداد علاوه بر روایت مطالب مذکور می‌نویسد: «ستارخان پیش از این که معروفیتی پیدا کند مدتی نوکر سامخان امیرارشد بود. وی در مورد نحوه شهادت باقرخان سالارملی می‌نویسد: باقرخان با رفقای خود مشغول قماربازی بود و بدون احتیاط پول‌ها را در برد و باخت آشکارا رد و بدل می‌کردند. صاحب منزل (محمدامین) که یکی از رؤسای کردها بود متوجه پول‌دار بودن آنان شده و شبانه همه آنها را سر بریده است.

مهدی بامداد در مورد شیخ محمد خیابانی نیز می‌نویسد: قضاوت درباره خیابانی قدری مشکل است، جمعی او را خوب و جمعی دیگر او را بد می‌دانند.

مخبرالسلطنه که خود قاتل خیابانی محسوب می‌شود در توجیه عمل زشت و ضد‌مردمی خود بی‌شرمانه تهمت تجزیه‌طلبی هم به خیابانی زده و می‌نویسد: (مرام او) جز تجزیه مملکت چه می‌توانست باشد، دولت جز آنچه کرد چه می‌کرد؟ مطلق دعوی آزادی شترگاوپلنگ و وطن‌پرستی نیست. وظیفه وطن‌خواهی و حفظ استقلال مملکت به من اجازه نمی‌داد که آذربایجان را تسلیم افکار بی‌بنیان چند نفر خودخواه بکنم.

باستانی پاریزی نیز در موضوع شهادت خیابانی به توجیهات دروغین مشیرالدوله و مخبرالسلطنه مهر تأیید زده و می‌نویسد: رفع این مشکل (یعنی سرکوب نهضت شیخ محمد خیابانی) از اقدامات مهم مشیرالدوله پیرنیاست. مرحوم مشیرالدوله نظر خود را که در حقیقت مبین روح ایران‌خواهی او بود چنین بیان کرد... تاریخ سه هزار ساله ایران آذربایجان را با ایران چنان ممزوج کرده که به هیچ وجه قابل تجزیه و انفکاک نیست. پس ما به وظیفه خودمان رفتار نموده‌ایم، حال هرچه می‌خواهند بگویند.

باستانی پاریزی در اتهامی دروغین به سردار ملی می‌نویسد: «بر اثر سکونت قشون روس در تبریز سرداران ملی دلیر شده ستارخان حکومت خود را اعلان کرده است. در مورد فاجعه شوم پارک اتابک نیز ابراهیم صفائی و عباس اسکندری حقایق تاریخی را تحریف کرده و اتهامات تحقیرآمیز و دروغین به سردار و سالار نسبت داده‌اند.

عباس اسکندری: تقاضای خلع سلاح دولت از طرف مجاهدین (منظور ستارخان و باقرخان) پذیرفته نشد... سردار بهادر در این اقدام جسارت بزرگی کرد زیرا این اشخاص (ستارخان و باقرخان) شهرت آزادی‌خواهی داشتند و بالاخره الواح مصونیت و افتخار به آنان داده شده بود. شهرت آزادی‌خواهی سردار بهادر و محبوبیت مستوفی‌الممالک می‌توانست چنین اقدامی را انجام دهد... ملت ایران در تمام مراحل گذشته کسانی که به او خدمتگزاری نموده‌اند قدردانی می‌کند و زمانی هم که از روس خود منحرف شده صرف‌نظر نخواهد کرد.

ابراهیم صفائی نیز در موضوع فاجعه پارک اتابک ستارخان با اتهام دروغین مورد تحقیر قرار داده و دوست هم‌رمز او باقرخان را نیز با تحقیر و شماتت یاد می‌کند: «باقرخان تفنگ از دست نمی‌داد. سردار بهادر کشیده‌ای به گوش او زد و تفنگ از دستش گرفت... پارک غارت شد و اموال مجاهدین و ستارخان به تاراج رفت ولی از خود او خبری نبود. پس از تفحص زیاد و با رد قطره‌های خونی که ریخته شده بود ستارخان را در راه بخاری یک اطاق پیدا کردند در حالی که

پایش تیر خورده بود... پزشکان برآن شدند که پای او را قطع کنند ولی ستارخان چنان ترسید که می‌خواست خودکشی کند.»

بدخواهان ستارخان با تحقیر و شماتت، با تهمت و افتراء، با طعنه و تمسخر، با نقل و قول‌های بی‌اساس و دروغین با توهین و ناسزا و با بزرگ‌نمایی بعضی مسائل مانند بی‌سوادى و غيره و عمده کردن آنها ناجوانمردانه‌ترین حملات را بر علیه ستارخان سردار ملی انجام داده و صفحات تاریخ خود را سیاه نموده‌اند. آنها با مطالب بی‌اساس در حقیقت راه و روش و ایدئولوژی ضد مردمی خود را به حد کمال رسانیده و افکار دورنی خود را آشکار ساخته و در عین حال خود و ارزش کتاب خود را به زیر سؤال برده‌اند. از طرف دیگر بدخواهان ستارخان در آثار خود به نوشته‌های ادوارد براون و مخبرالسلطنه و امثالهم استناد کرده‌اند که در میان اهل فن و تحقیق کتاب‌های نویسندگان مذکور به عنوان مأخذ معتبر انقلاب مشروطه قابل اعتماد و استناد نیستند.

اما به هر حال در اینجا لازم می‌دانم به یکایک موارد اتهام و انتقاداتی که اکثراً به ناحق از طرف بدخواهان ستارخان متوجه سردار ملی و یاران باوفای او یعنی باقرخان سالار ملی و شیخ محمد خیابانی شده است با استناد به «اسناد و مأخذ معتبر»^۱ تاریخی جواب داده و رفع اتهام از سردار مظلوم نمایم تا حقانیت و مظلومیت سردار آزادی و یارانش هرچه بیشتر آشکارتر شود و بدین ترتیب، تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد.

نقد مطالب مخالفان و منتقدان ستارخان

اولین ایراد تحقیرآمیز که با توهین و تمسخر همراه است کلمات: «بی‌سواد و نادان» است که ادوارد براون انگلیسی برای اولین بار آنها را در تاریخ انقلاب ایران مطرح کرده و سپس سایر بدخواهان ستارخان از جمله مخبرالسلطنه و غیره بی‌سواد بودن سردار را همسو با براون برای تحقیر وی پیراهن عثمان نموده‌اند.

۱ - دکتر عبدالحسین زرین کوب در مورد منابع و مأخذهای معتبر حوادث انقلاب مشروطه می‌نویسد: تعدادی روایات یا بررسی‌های معاصر را در این زمینه (انقلاب مشروطه) به عنوان مأخذ بالنسبه معتبر می‌توان یاد کرد. از آن جمله است تاریخ انقلاب آذربایجان تألیف محمدباقر ویجویه، روزنامه اخبار مشروطیت نوشته سیداحمد تفرشی حسینی، قیام آذربایجان و ستارخان نوشته اسمعیل امیرخیزی، تاریخ آزادی ایران نوشته ناظم الاسلام کرمانی، حیات یحیی تألیف حاج‌میرزایحیی دولت‌آبادی و تعدادی گزارش‌های دیگر که آن همه را می‌توان با محتویات اسناد رسمی روس و انگلیسی (کتاب نارنجی و کتاب آبی) مقابله و مقایسه کرد. بررسی جامع احمد کسروی در باب تاریخ هجده ساله آذربایجان و همچنین در باب تاریخ مشروطه و نیز کتاب کوچک و تأمل‌انگیز دکتر احمد توکلی را تحت عنوان مشروطه‌ای که نبود می‌توان از جمله پژوهش‌های مربوط به تاریخ آن عصر قابل توجه یافت.

(روزگاران، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی - تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب - انتشارات سخن - چاپ اول ۱۳۷۸ - صفحه ۹۰۸)

ستارخان مثل اکثریت قریب به اتفاق جامعه عصر مشروطیت «سواد»^۱ خواندن و نوشتن نداشت از طرف دیگر چون ترک زبان بود به قول امیرخیزی فارسی را شکسته و بسته صحبت می‌کرد. راجع به درصد باسواد و بی‌سوادهای زمان مشروطیت میرزا فتحعلی آخوندزاده می‌نویسد: «همه ایران بی‌سواد است، تنها در استانبول و تهران و تبریز پنج و شش نفری هستند که خواندن و نوشتن بلدند.» (۳۱) احمد زیرک‌زاده نیز در مورد روشنفکران و آگاهان سیاسی دوران مشروطیت می‌نویسد: «در انقلاب مشروطیت ۲ درصد از مردم آگاهی سیاسی داشتند.» (۳۲)

قلم به مزدهای فرصت‌طلب مدعی تاریخ‌نگاری چون سوژه چشمگیری را برای انتقاد کردن، در کارنامه درخشان سردار ملی نمی‌توانند پیدا کنند بی‌سواد بودن او را همچون پیراهن عثمان علم می‌کنند. همچنان که از مطالب آخوندزاده استنباط می‌شود بی‌سوادی درد بی‌درمان عصر ستارخان بود یعنی منحصر به ستارخان نبود و اکثریت قریب به اتفاق جامعه آن روز از بی‌سوادی رنج می‌بردند. اما مسئله این است که بدخواهان ستارخان یک واقعیت بدیهی مثل بی‌سوادی را سپر کرده و سپس بقیه اتهامات بی‌اساس و دروغین خود را پشت سر بی‌سوادی ستارخان ردیف می‌کنند و از نظر روانی می‌خواهند به خواننده القا کنند چون بی‌سواد بودن ستارخان حقیقت داشت پس در نتیجه تمام ایرادها و انتقادات و تهمت‌هایی که به ستارخان نسبت می‌دهند همانند بی‌سوادی ستارخان واقعیت دارد اما بی‌سواد بودن ستارخان اگر عیب و ایراد محسوب شود اولاً ایراد اکثریت مردم ایران آن روز بود که سواد نداشتند، در درجه دوم حداقل متوجه والدین او می‌شود اما در درجه سوم و مهم‌تر از همه اگر دقیق ریشه‌یابی شود متوجه دولتمردان آن روز ایران می‌شود که وسایل تعلیم و تربیت عمومی جامعه را فراهم نکرده بودند تا فرزندان این مرز و بوم درس بخوانند و باسواد شوند. به عبارت واضح‌تر این ایراد از آن ایرادهای بنی‌اسرائیلی است. آیا مدرسه‌ای در «محل تولد»^۲ و سکونت ستارخان وجود داشت که او از موقعیت استفاده نکرده و درس نخوانده و بی‌سوادی اختیار کرده بود؟ مولفین دو مبارز جنبش مشروطه می‌نویسد: «آنهايي که دانسته و ندانسته، ستارخان و ديگر مبارزان و مجاهدان صديق راه آزادي را به جرم نداشتن سواد تخطئه مي‌کنند و به گناه اين که اينها در مکتب خودی و بیگانه درس معرفتی نیاموخته‌اند، قلم بطلان بر تمام خدمات ارزنده آنها می‌کشند و با جنبانیدن ریش ارزش وجودی و نقش

۱ - «آماري از جمعيت باسواد در دوران قاجار در دست نيست اما مي‌توان حدس زد که تعداد افراد باسواد در آن دوره بسيار کم بوده است (از سري مقالات دانشنامه ايرانيکا - انقلاب مشروطيت - از مقاله علي اکبر سعیدی ميرجانی - ترجمه پيمان متين) (زير نظر احسان يارشاطر) - صفحه ۱۴۵»

۲ - ستارخان در آبادی بیشک ۸ کیلومتری خاور ورزقان بخش مرکزی شهرستان ورزقان حدود سال ۱۲۴۵ خورشیدی چشم به جهان هستی گشود - (سیمای تاریخی ورزقان - میخوش نوری - صفحه ۳۳)

تعیین کننده آنها را در مبارزه انکار می کنند، راه اشتباه می پیمایند. مردانی از این دست، درست است که توفیق «باسواد بودن» را نداشته اند ولی با فهم و شعور و دریافتی که از نیک و بد روزگار داشتند، ساده و بی واسطه نیازها و منافع طبقاتی خود را خیلی خوب درک می کردند و به خاطر همان نیازها و منافع طبقاتی بود که با چنان شور و ایمانی که باعث اعجاب حاشیه نشینان و تماشاگران کوتاه بین و پرمدها می شود، پیکار می کردند. (صفحه ۲۰)

اما هدف مهم کسانی که ستارخان را بی سواد و دلال اسب می خوانند تحقیر و شتمانیت اوست تا از بار منفی کلمه بی سواد و دلال علیه وی استفاده ابزاری نمایند چنان که بین مردم عوام مصطلح است که می گویند: فلانی بی سواد است یعنی هیچ چیز نمی داند! اما ستارخان از دانایان عصر خود بود. ادوارد براون و یا کسانی که با استناد به براون سردار مظلوم را نادان خطاب کرده اند، نادانی خودشان را به اثبات رسانیده اند. کسروی می نویسد: «ستارخان با آن بی سوادیش جریزه نیکی از خود نشان می داد و رفتار بسیار ستوده می کرد و در خور آن خورده گیری ها که می شد نمی بود.» (۳۳)

ستارخان در مقابل بی سوادی غیراختیاری و اجباری، تحمیل شده از طرف جامعه آن روز خیلی صفات برجسته و قابل احترام داشت که آن مدعیان باسوادی و به اصطلاح روشنفکری فاقد آن صفات ممتاز بودند و خدمات او به ایران با روشنفکر نمایانی که به قول کسروی مثل «کبوتر دو برجه»^۱ گاه در لندن و گاه در ایران می زیستند قابل قیاس نیست.

وی بی سواد بود ولی از بیشتر باسوادان عصر خود باشعور و روشنفکرتر بود. به عبارت دیگر «ستارخان از روشنفکران مخلص و بدون ادعای زمان خود بود» (۳۴)

مرحوم دکتر علی شریعتی می نویسد: «میان تحصیل کرده و روشنفکر رابطه تساوی و مترادف وجود ندارد بلکه به اصطلاح اهل منطق رابطه عموم و خصوص من وجه است یعنی: بعضی از تحصیل کرده ها روشنفکرند و بعضی از روشنفکران تحصیل کرده اند و بنابراین نقیض آن نیز صادق است که بعضی تحصیل کرده ها روشنفکر نیستند و بعضی از روشنفکران تحصیل کرده نیستند (ستارخان، علی مسیو)، از این جهت برای روشنفکر که گروه ممتازی هستند باید تعریف دیگری به دست داد. در اینجا بر سر آن نیستم که یک تعریف جامع و مانع منطقی برای آن دست و پا کنم. آنچه مسلم است این است که روشنفکر متفکری است به آگاهی رسیده و در نتیجه

۱ - مولفین محترم «دو مبارز جنبش مشروطه» می نویسند: در مقابل آن بی سوادان عامی ولی صمیمی و یک رنگ، گروهی از تحصیل کردگان و روشنفکران هم وجود داشته اند که سرسپرده لندن یا پترزبورگ بودند و به مقتضای این وقتی رنگ عوض می کردند و چون کبوتر دو برجه گاه در آنجا و زمانی در اینجا نشیمن می کردند. (دو مبارزه جنبش مشروطه - رحیم رئیس نیا - عبدالحسین ناهیدی آذر - صفحه ۲۱)

دارای جهان بینی باز و متحول و قدرت درک و تحلیل منطقی اوضاع و احوال زمان و جامعه‌ای که در آن زیست می‌کند و با احساس وابستگی تاریخی، طبقاتی، ملی، بشری و بینش و جهت مشخص اجتماعی و ناچار حس مسئولیت که همه زاده همان آگاهی خاص انسانی است. (۳۵)

نصرت‌اله فتحی به نقل از میرزانوراله‌خان یکانی می‌نویسد: آنها صاحب تربیت عالی و روح پاک و شخصیت ممتاز نشده بودند مگر از راه شیر خوردن از پستان مادر «انقلاب مشروطیت»، درست است که آنان خارجه نرفته و مدارس عالی ندیده و درس سیاست نخوانده بودند ولی شاگردی روزگار آنها را استاد کرده بود که از جان و دل به مملکت و ملت خدمت می‌کردند و قصد بهره‌برداری و خوندنمائی و بلکه خودفروشی و توقعات بالا را نداشتند و فرار و تسلیم و خیانت و بیگانه‌پرستی از قاموس زندگی آنان محو شده به شمار می‌رفت. (دیدار هم‌رزم ستارخان - صفحه ۱۷۱)

روشنفکری به خواندن و نوشتن و به بی‌سواد و باسواد بودن ارتباط ندارد. ستارخان «بی‌سواد» بود ولی شعور اجتماعی و آگاهی سیاسی او بسیار بالا بود هرچند خودش بی‌سواد بود ولی به باسواد کردن مردم تلاش می‌کرد و در حد امکان مانع ورود دانش‌آموزان مدارس به جبهه‌های جنگ شده و آنها را به ادامه درس و تحصیل تشویق می‌کرد. دکتر شفق می‌نویسد موقعی که از طرف شاگردان متوسطه داوطلب شده بودیم تا تعلیمات نظامی ببینیم و از ستارخان سردار ملی اجازه می‌خواستیم که دستور دهد اسلحه و مشاق در اختیار ما بگذارند سردار ملی در جواب تقاضای ما فرمود: «صحیح است ما این جنگ را برای این می‌کنیم که ایران از فشار ظلم و نفوذ خارجی و استبداد داخلی خلاص گردد و برای فعالیت و خدمت جوانان درس خوانده فرصتی پیش آید و روا نیست که شماها که ذخیره آینده هستید بروید و کشته شوید.» (۳۶)

ای کاش باسوادان به اصطلاح روشن فکر «فرنگ رفته»^۱ آن روز ایران ذره‌ای از همت، دانایی، شعور اجتماعی و روشنفکری ستارخان بی‌سواد را داشتند. بلی ستارخان بی‌سواد بود ولی

۱ - دکتر شریعتی می‌نویسد: خطری که همه نهضت‌های ضداستعماری و رهائی‌بخش مردم را در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین تحدید می‌کند و بسیاری بدان دچار شده‌اند این است که عوام، مردم کوچه و بازار و کارخانه و مزرعه، چهره‌های گمنام و خاک‌آلود و بیسواد چون ستارخان و باقرخان و شیخ علی مسیو ناوای تبریزی، با فداکاری‌های پارسایانه و مرگ‌های پاک و قهرمانی‌های بی‌نام و نشان خویش، استعمار و استبداد را می‌کوبند و همین که دشمن رانده شد و دوران جهاد پایان یافت و نوبت اداره کردن و حکومت کردن رسید، مجاهدانی که عمر را در روستا و کارخانه گذرانده و سال‌های خونین را در سنگرها می‌جنگیده‌اند دیگر «ببرد نمی‌خورند» تنگ‌ها را می‌گذارند و به دنبال کار خود می‌روند و کسانی که در این سال‌ها خون و خطر در کنار سن و تایمز، هلند و بلژیک و امریکا و دیگر کشورهای متروپل غرق لذت و امنیت، دور و بیگانه با جامعه‌شان و نهضت مردمشان زندگی می‌کرده و دکتر و مهندس و متخصص اقتصاد و سیاست و جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی و حقوق و طب شده‌اند باز می‌گردند و پست‌های حساس رهبری را اشغال می‌کنند و خونهای شهیدان را می‌ز و اتومبیل و حقوق‌های کلان و امتیازات اجتماعی بسیار می‌سازند و می‌بلعند... (بازگشت - مجموعه آثار ۴ - صفحه ۸۴)

موقعی که اولین شماره روزنامه آذربایجان را دید اشک شوق در چشمانش حلقه زد و گفت: «بو گون آذربایجان خالقینین ملی بایرامیدیر» (۳۷) یعنی امروز عید ملی خلق آذربایجان است.

دکتر سهراب یزدانی در مجاهدان مشروطه می‌نویسد: «هنگامی که ستارخان به رهبری مقاومت تبریز رسید، شخصیتی سراپا پرورده جامعه ایران داشت. هرچند بی‌سواد بود، اما اعتقاد سیاسی روشنی داشت. او هدف‌هایش را برای آنزینیور این طور شرح داد: خاتمه رژیم استبداد و ستمکاری، یعنی به وجود آوردن قوانین، آزادی و مشروطیت. (صفحه ۱۱۹)

ستارخان بی‌سواد بود ولی در فکر باسواد کردن هموطنان خود بود، بی‌سواد بود ولی مانند اکثر رجال باسواد و بی‌شعور عصر خود بیگانه‌پرست نبود، وطن‌فروش نبود، خائن نبود، و فراماسون نبود که به قول کسروی «همچون کبوتر دوبرجه گاهی در لندن و گاهی در ایران می‌زیستند و ناچار می‌بودند که پیروی از سهشهای مردان سیاسی انگلیس نمایند و بدگویی از مجاهدان را دریغ نگویند - تاریخ مشروطه - صفحه ۸۰۹». پس طبق نوشته کسروی آنها ناچار بودند تا دستورات خود را از لندن بگیرند.

ستارخان «بی‌سواد» بود ولی از بیگانه دستور نمی‌گرفت و به اراده شخصی خود عمل می‌کرد. روی این اصل بود که دیپلمات انگلیسی از قول مأمورین سیاسی روسیه که از دست ستارخان عصبانی بودند به مقامات عالی‌رتبه خود گزارش می‌دهد: «اوضاع آذربایجان بلاشک اسباب تشویش دولت روس گردیده، مخصوصاً به واسطه آن که ستارخان مستقیماً و به اراده شخصی عمل می‌نماید.» (۳۸)

بلی «گناه نابخشودنی ستارخان آن بود که به اراده شخصی و مستقلاً عمل می‌کرد و مصالح دولت‌های روس و انگلیس را در نظر نمی‌گرفت و پاداش استقلال فکری ستارخان را استعمارگران در فاجعه پارک اتابک به او دادند.» (۳۹)

روی این اساس بود که ادوارد براون جاسوس معروف انگلیس با صورت به ظاهر ایران دوستی و مشروطه‌خواهی بدترین و ناجوانمردانه‌ترین اتهامات و دروغ‌ها را به ستارخان نسبت داده است. ادوارد براون و سایر همفکران داخلی او در ایران ستارخان را دشمن شماره یک منافع خود می‌دانستند و این مسئله حقیقت داشت و خود ستارخان می‌گفت: «ما با دشمنان بزرگی مواجه هستیم، آنها می‌دانند که من کارها را نیمه تمام نخواهم گذاشت و کناره‌جویی نخواهم کرد.» (۴۰) به خاطر موضع‌گیری‌های مزبور دشمنان ستارخان نیز برای بدنام کردن او از هیچ گونه توهین و تمسخر و تهمت و افترا دریغ نمی‌کردند. همین ستارخان بی‌سواد ولی دانا و باشعور از اولین کسانی بود که عملاً علیه حکومت استبدادی محمدعلی‌شاه قاجار قیام کرد و در جهت

سرنگون کردن حکومت دیکتاتوری او و برقراری حکومت مشروطه که نویدبخش عدالت، مساوات و آزادی و از بین بردن فقر اقتصادی و فرهنگی بود، عملاً جهاد نمود وی به مدت یازده ماه سرفرمانده نیروهای انقلابی در تبریز بود و به بهترین وجه ممکن در مقابل مهاجمین و اشرار مقاومت نمود و به قول طاهرزاده بهزاد مثل یک فرمانده تحصیل کرده جنگ را اداره می‌کرد: «ستارخان با وجود این که بی‌سواد و از فنون جنگی بی‌اطلاع بود ولی مثل یک فرمانده تحصیل کرده به تمام سنگرهای تبریز رسیدگی و در هر نقطه‌ای که صف مجاهدین را ضعیف می‌دید فوراً به اتفاق چند نفر سواره خودش را به میدان جنگ رسانده و با حضور خود روحیات مدافعین را تقویت می‌کرد.» (۴۱) طاهرزاده بهزاد که خود از مجاهدین باسواد و تحت امر ستارخان بود راجع به رعایت اصول اجتماعی و دانایی «سردار» می‌نویسد: «با این که ستارخان درس نخوانده بود ولی اصول اجتماعی را خوب بلد بود و تا چند روز تازه واردین را به سنگرها نمی‌فرستاد و حتی خواهش و اصرار آنها را رد می‌کرد و بدین وسیله داوطلبان را روحاً برای فداکاری آماده می‌کرد.» (۴۲)

نریمان حسن‌زاده در مورد انسان‌دوستی و فرهنگ دوستی ستارخان می‌نویسد: «حکومت انقلابی آذربایجان و رهبر آن ستارخان توجه ویژه‌ای به مسئله رشد فرهنگ داشتند. به همین جهت نه تنها در تبریز بلکه در سایر ولایات نیز مدارس نوین به وجود آمد. در این مدارس برای نخستین بار تدریس به زبان مادری آغاز شد و برای اولین بار نخستین بیمارستان در تبریز با ۲۵ تخت گشایش یافت.» (۴۳)

نصرت‌اله فتحی به نقل از میرزاانورالله خان یکانی راجع به دانایی، نکته‌سنجی و شعور بالای ستارخان با توجه به بی‌سوادی او، وی را معمای خلقت و شاهکار آن می‌نامد: وجود او (ستارخان) معمای خلقت و بلکه شاهکار آن بوده، در عین حالی که ترس برای وی مفهومی نداشته در حد اعلاّی احتیاط و دقت‌نظر هم بوده است. او نکات دقیقی را متوجه می‌شد که از شخصی درس ناخوانده‌ای مثل او بعید می‌نمود.» (۴۴)

بنا به نوشته محمدسعید اردوبادی «ستارخان معمولاً در کارها با دیگران «مشورت»^۱ می‌کرد. نظر مصلحتی آنها را می‌پرسید و هرگز خود را مافوق دیگران به حساب نمی‌آورد.»

۱ - از دیگر خصال ستوده ستارخان برخلاف دیکتاتوری طبق اشاره اردوبادی اعتقاد به مشورت او بود. امیرخیزی هم در تائید مطلب مذکور می‌نویسد: روزی مرحوم سردار به بنده گفت که می‌دانید من سواد ندارم و کار من از اول جوانی تا امروز همه تیراندازی و اسب‌تازی بود و از پاره جریانات و رسوم بی‌اطلاعم. من از شما خواهش می‌کنم که شما به من مساعدت بنمائید که در پاره امور محتاج به مشورت از شما استشاره کنم (قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - به نقل از امیرخیزی - صفحه ۲۸۱)

اما بحث باسواد و بی‌سواد را با سخنان تاریخنگار بزرگ مشروطه مرحوم کسروی خاتمه می‌دهیم. احمد کسروی مجاهدین پاکدل و درس ناخوانده را به درس خوانان لافزن و فرصت‌طلب ترجیح داده و قلم به دست‌های دروغگو را به باد انتقاد می‌گیرد: «در جنبش مشروطه بیش از همه درس ناخواندگان و کم‌دانشان کوشیدند و بیشتر آنان کشته شده و یا پراکنده افتادند و چون کسانی نبودند که در پی نام و آوازه باشند و به خودنمایی پردازند.

بیشترشان شناخته نشدند و به جای ایشان «دروغگویان»^۱ و لافزنان به شناسانیدن خود برخاستند و چون کسی در برابر ایشان نبود و پاسخی به ایشان داده نمی‌شود دروغ‌هاشان ریشه می‌دوانید و در آینده کمتر کسی دروغ بودن آنها را خواستی شناخت. شنیدنی این است که بسیاری از این لافزنان کتاب‌ها نوشته‌اند که هر یکی آن جنبش را به قالبی یا رنگی که دلخواه خود او بوده انداخته و هر یکی در میانه جای بزرگی برای خود باز کرده» (۴۵) احمد کسروی در مورد تاریخ‌نگاران دروغین و ابن‌الوقت امثال ادوارد براون می‌نویسد: «تاریخ نوشتن اینان نه تنها سودی ندادی، زیان‌های بسیار با خود داشتی و راستی‌ها را از میان بردی و این چیزی بود که من خرسندی نتوانستم داد.» (۴۶) وی در نهایت سود تاریخ را در داوری منصفانه آن می‌داند که اولاً مورخ نیک و بد را از هم تشخیص دهد و درستکار را از بدکار و خیانت‌کار تمیز دهد و بدین صورت درسی به خوانندگان تاریخ دهد. «سود تاریخ در داوری آن است. تاریخ برای این سودمند است که نیک را از بد و درست را از نادرست جدا گرداند و بدین سان درسی به خوانندگان تاریخ دهد و این داوری از کسی بسزاست که نیک را از بد بشناسد و جدایی میانه درستکار و نادرستکار گذارد.» (۴۷)

اما بعد از بحث بی‌سواد و نادان که با استناد به کتاب‌های معتبر تاریخی انقلاب مشروطیت به انتقادات تحقیرآمیز و توهین‌آمیز بدخواهان ستارخان جوابدهی شد حالا به کلمه دلال اسب می‌پردازیم. «روح ستارخان همیشه با ظلم و ستم سازگار نبود با ظالمین در هر جایی که ممکن می‌شد مبارزه می‌کرد. روی این اصل گاهی در زندان و زمانی فراری بود تازه هر وقت که

۱ - احمد کسروی می‌نویسد: جنبش مشروطه‌خواهی با پاکدلی‌ها آغازید ولی با ناپاکدلی‌ها به پایان رسید... در جنبش مشروطه دو دسته پا در میان داشته‌اند: یکی وزیران و درباریان و مردان برجسته و بنام، و دیگری بازاریان و کسان گمنام و بی‌شکوه. آن دسته کمتر یکی درستی نمودند و این دسته کمتر یکی نادرستی نشان دادند. هرچه هست کارها را این دسته گمنام و بی‌شکوه پیش بردند و تاریخ باید به نام اینان نوشته شود. ولی چون سستی اندیشه و پستی خوی‌ها وارونه این را خواستار است، در این چند گاه اگر نوشتن تاریخ به اینان، به این سست‌اندیشگان، واگذاشتی بی‌گمان همه داستان‌ها را وارونه گردانیده و تاریخ را به نام دسته نادرست دیگر پرداختندی... بسیاری از پیش‌آمدهای ایران در زمان جنبش آزادی‌خواهی در روزنامه‌ها و کتاب‌های اروپایی نوشته شده، ولی پیداست که نویسندگان جز در پی سود کشور خود نبوده‌اند و به رخ‌دادها رویه‌ی دیگری پوشانیده‌اند و ما اگر این تاریخ را نوشتنی آنها سند گردیدی و به زبان ایران همیشه پیش رفتی (تاریخ مشروطه ایران - صفحه ۳ - ۴ - ۵)

می‌خواست به کسب و کار مشغول شود ظالمین او را راحت نمی‌گذاشتند» (دو قهرمان آزادی - دکتر س. جاوید - صفحه ۸)

بنا به نوشته مورخین انقلاب مشروطیت ستارخان سردار ملی در طول زندگی کوتاه خود تا شروع قیام آذربایجان چندین بار تغییر شغل داده بود. امیرخیزی می‌نویسد ستارخان بعد از آزادی از حبس که به شفاعت حاجی میرزا جواد مجتهد صورت گرفت: «جسته جسته ستار قره‌داغی در میان مردم شهرتی پیدا کرد و به دربار ولیعهد وقت مظفرالدین راه یافت و مدتی جزو تفنگداران ولیعهد بود تا آن که به لقب خانی ملقب گردید. (۴۸)

امیرخیزی می‌نویسد بعد از آن ستارخان مدتی محافظت و مباشرت املاک حاجی محمدتقی صراف را در سلماس به عهده گرفت: «ستارخان مدتی در نهایت خوبی و مهارت املاک مزبور را اداره کرد که هم موجبات رضایت مالک را فراهم آورد و هم رعیت را از شر تاخت و تاز اشراار مصون داشت. چنان که در تمامت سلماس و نواحی آن شجاعت وی حکم ضرب‌المثل را یافت و چندین بار با راهزنان و استیلاجویان درآویخت و در هر بار آنان را به شکست عظیم دچار کرد. عاقبه‌الامر از این کار نیز آزرده خاطر گشت و از مباشرت دست برداشت.» (۴۹)

امیرخیزی در ادامه می‌نویسد: «ستارخان در سال‌های اخیر دوره استبداد کبیر و پس از مراجعت از آخرین مسافرت و تشرف به عتبات عالیات در تبریز اهمیت شایانی پیدا کرده بود، مخصوصاً در بین طبقه جوانمردان که او را با نظر احترام می‌نگریستند و مراقبتش را غنیمت می‌شمردند و سایر مردم نیز از کسبه و اصناف به دوستیش می‌بالیدند، سبب دوستی مردم با وی از این روی بود که در موقع لزوم حتی الامکان از آنان جانبداری می‌کرد و از مساعدت‌های لازم دریغ نمی‌نمود.» (۵۰) امیرخیزی می‌نویسد: در یکی از موارد موقعی که اقدامات مأمورین در گرفتن راهزنان و دزدان به جایی نمی‌رسد بیگلربیگی شهر ناچار دست به دامان ستارخان می‌شود و حل این مشکل را از او تقاضا می‌کند ستارخان می‌گوید: «من آنچه لازم است از سعی و کوشش دریغ نخواهم کرد و امیدوارم که به پیدا کردن دزدان موفق شوم. ستارخان به فاصله دو روز کلیه اموال مسروقه را با دو نفر از دزدان به گماشتگان بیگلربیگی تحویل داد و مورد تمجید و تکریم واقع می‌گردد.» (۵۱) امیرخیزی در ادامه می‌نویسد: از این گونه وقایع چندین بار اتفاق افتاده که با دخالت ستارخان فیصله یافته بود. چون آوردن کلیه آنها موجب اطناب و تطویل است لذا بدین یک فقره اکتفا می‌شود.

احمد کسروی راجع به لوتیان و جوانمردان تبریز که از مخالفان و گردنکشان دولت‌های ضدمردمی و فئودال‌های محلی به شمار می‌رفتند بعد از برشمردن لوتیگری و جوانمردی‌های

«حاجی الهیار» و «حلاج اوغلی» به عنوان سومین جوانمرد تبریز از ستارخان نام می‌برد و می‌نویسد: «دیگری از آنان ستارخان می‌بود که پیش از مشروطه سال‌هایی گریزان بوده و با دولت گردنکشی می‌کرده ولی سپس از آن راه بازگشته در شهر با خرید و فروش اسب زندگی می‌کرد و اکنون یکی از سردستانان مجاهدین به شمار می‌رفت. (۵۲)

امیرخیزی راجع به آخرین شغل ستارخان قبل از انقلاب مشروطیت چنین نوشته است: «طبع بلند ستارخان او را اجازه نمی‌داد که روزگار خود را در ملازمت دیگران به سر برد و می‌خواست در کار خود آزاد باشد یا به خدمتی مأمور گردد که متضمن صلاح و نفع عموم بشود. از آنجایی که وضع حکومت آن روز را با مزاج خود منافی می‌دید نمی‌خواست که در ادارات دولتی مستخدم بشود. درصدد برآمد که به کسب اشتغال ورزد و روزی خود را با عرق جبین به دست آورد. چون در شناختن عیب و حسن اسب مهارت عظیمی داشت تصمیم گرفت که به خرید و فروش اسب مبادرت ورزد و با دلالان اسب که در تبریز به نام «دشتگیر» معروفند مشاوره کرد. ایشان چنان صلاح دانستند که ستارخان نیز با ایشان شرکت کند ولی برای آن که به شأن وی برنخورد در موقع خرید و فروش اسب در میدان اسب‌فروشان حضور به هم نرساند. مگر در مواقع ضروری، و هر روز سهم خود را از سودی که عاید می‌شود بردارد و تا زمان مشروطیت بدین کار مداومت می‌کرد و شرکای وی نیز از شرکت ستارخان رضایت داشتند زیرا از نام وی بیشتر استفاده می‌کردند.» (۵۳)

اولاً در هر شغلی اگر رعایت عدل و انصاف بشود و جهت کسب سود بیشتر از حيله و نیرنگ و کلاهبرداری استفاده نشود، هر شغلی به جای خود نیکوست به طوری که می‌دانیم بسیاری از پیامبران هم بی‌سواد بودند و هم چوپانی کرده‌اند اما به عنوان برگزیده‌ترین بندگان خدا به جهانیان معرفی شده‌اند. در نتیجه هر شغلی اگرچه مورد پسند همگان نباشد اما با رعایت اصول انسانی در جای خود قابل ارزش و قابل احترام است. برعکس آن هم صادق است مثلاً شغلی مانند فرهنگی، پزشکی و غیره در میان اکثریت مردم شغل قابل احترامی است ولی اگر صاحب آن شغل رعایت قواعد و اصول قابل ارزش و قابل احترام شغل فرهنگی و پزشکی را رعایت ننماید در ضمره بدترین شغل‌ها قرار خواهد گرفت. به طوری که مورخین انقلاب مشروطه از جمله احمد کسروی و امیرخیزی اشاره کرده‌اند ستارخان می‌خواست بعد از تجربه کردن انواع شغل‌ها که در دوران پرماجرایی جوانی به آنها اشتغال داشت در نهایت شغلی انتخاب کند که با طبع بلند او ناسازگار نباشد. چون از دوران جوانی در ضمره لوتیان، جوانمردان و جنگجویان به حساب می‌آمد و در شناخت اسب خوب مهارت کامل داشت درصدد برآمد که روزی خود را با خرید و فروش

اسب و با عرق جبین به دست آورد. دلالان اسب چون از شخصیت وی شناخت کامل داشتند پیشنهاد کردند برای آن که به شأن و شهرت ستارخان خللی وارد نشود در موقع خرید و فروش اسب در میدان اسبفروشان حضور نداشته باشند مگر در مواقع ضروری و بدین طریق سهم خود را از سودی که عاید می‌شود هر روز بردارد.

از مطالب بالا روشن می‌شود که ستارخان با دلالان اسب سرمایه‌گذاری کرده و شریک شده بود ولی خودش طبق نوشته امیرخیزی در میدان اسبفروشان حضور نمی‌یافت. ولی بدخواهان ستارخان از میان چندین شغلی که ستارخان تا انقلاب مشروطیت انتخاب کرده بود به دلال اسب چسبیده‌اند. علت آن هم تحقیر و شماتت وی می‌باشد. ستارخان دلال اسب نبود، ولی هر دلال اسب با انصاف و باشرافی که روزی خود را از راه کسب حلال به دست می‌آورد در مقایسه با بیشتر بدخواهان ستارخان که روزی خود را از راه دزدی بیت‌المال و حقوق‌گیری از بیگانگان تأمین می‌کردند بالارزش‌تر و باسرف‌تر است. احمد کسروی در دفاع از ستارخان در مقابل بدخواهان او می‌نویسد: «هنوز هستند کسانی که همین که نام ستارخان به میان می‌آید به شیوه دیرین خود از آن داستان‌های ریشخندآمیز بازگویند و او را یک مرد دیوانه‌واری ستایند و این را به یاد نیاورند که همین مرد یک سال در تبریز رشته کار بزرگی را در دست داشت و همیشه با فشار دولت امپراتوری روس دچار بود و در آن یک سال یک رفتار نابجایی از او سر نزد و کوچک‌ترین بهانه به دست همسایگان نداده» (۵۴)

مهم این است که به قول مولفین «دو مبارز جنبش مشروطه»: «نهضت مشروطیت در پرورش و درخشندگی استعداد و قابلیت ستارخان تاثیر بسزایی می‌گذارد. شعله‌های پالاینده این نهضت و قدرت آفریننده آن باعث چنان دگردیسی در وجود او می‌شود که از وجود ستار یاعی، ستارخان انقلابی و سردار ملی سر برمی‌آورد (صفحه ۱۹)»

بدی‌های پدران را با نیکی‌های خود جبران کنید

تهمت و دروغ شاخدار دیگری که بدخواهان ستارخان از جمله ادوارد براون و با استناد به او مهدی بامداد به ستارخان می‌زنند این که گویا: ایده ستارخان درباره مشروطیت مادون رحیم خان است. به عبارت دیگر رحیم‌خان چلبیانلو از ستارخان مشروطه خواه‌تر بود. طبق نوشته مورخین مشهور و منابع معتبر رحیم‌خان تا آخر عمر از بدخواهان مشروطه بود. حتی بعد از فتح تهران و سرنگونی استبداد برای به روی کار آوردن دوباره محمدعلی‌شاه با سایر همدستان خود از هیچ گونه شرارت کوتاهی نکرد و حوادث اردبیل نمونه‌ای از خروار است.

اما قبل از ادامه این بحث لازم می‌دانم در مورد رابطه بدخواهان مشروطه و وابستگان نسبی و سببی و ایلی و طایفه‌ای آنها مطالبی را مورد بررسی قرار دهیم. چنان که می‌دانیم هرکس در مقابل اعمال نیک و بد خویش خود جوابگوست و پاداش و کیفر اعمال هیچ کس به وابستگان دور و نزدیک او ارتباطی ندارد. هر چند حُسن شهرت بزرگ خاندان هر طایفه‌ای موجب افتخار و سرافرازی است اما باز مثل معروف است که: گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل. از طرف دیگر هرچند کارهای ناپسند و ناخوشایند احتمالی اجداد و گذشتگان ما مایه سرافکندگی است اما به قول کسروی «از بدی‌های پدران، فرزندان را باکی نیست و می‌باید بدی‌های پدران و گذشتگان را با نیکی‌های خود جبران کنند.»

آفتاب حقایق تا ابد زیر ابر نمی‌ماند و دیر یا زود حقایق تاریخی بر همگان آشکار خواهد شد. از طرف دیگر دور از عدل و انصاف است که به خاطر ماست مالی اعمال زشت بزرگ طایفه خود، تاریخ را تحریف کرده و کارهای شایسته و انسان‌دوستانه مخالفین بر حق اجدادمان را کمرنگ و بی‌ارزش نشان دهیم. احمد کسروی می‌نویسد: «یک دسته چون پدران و خویشان‌شان از بدخواهان مشروطه و یا از کسانی بوده‌اند که یک رو به مشروطه‌خواهان و یک رو به دربار قاجار داشته‌اند و یا به سیاه‌کاری‌های بدتری برخاسته‌اند و ما بدی‌های آنان را به رشته نوشتن می‌کشیم اینان به جای آن که از پدران و پیشینیان خود برنجدند که آن بدی‌ها را کرده‌اند از ما می‌رنجدند که آنها را به رشته نوشتن می‌کشیم. این بدتر که اینان از روبرو برنیامده و آشکاره نمی‌گویند که مایه رنجشان چیست و بهانه‌های دیگری پیدا کرده در اینجا و آنجا به بدگویی می‌پردازند... باری آنان که بدی‌های پدران و گذشتگان خود را در این تاریخ می‌یابند اگر مردان پاکدلی هستند و به کشور و توده خود دلبستگی می‌دارند باید هیچ نرنجدند. ما این را نیز می‌نویسیم که از بدی‌های پدران فرزندان را باکی نیست. چیزی که هست این فرزندان نتوانند به آن پدران بنازند و می‌باید بدی‌های پدران و گذشتگان را با نیکی‌های خود جبران کنند.» (۵۵)

اسماعیل رائین در مورد نیاکان کسانی که راه خطا رفته‌اند می‌نویسد: «اما تاریخ رحم ندارد و کار مورخ و محقق در درجه اول بیان واقعیات و حقایق است، چه شیرین و چه تلخ! به گفته یکی از دانشمندان «تاریخ را همواره یک صفحه در میان باید نوشت تا آیندگان بتوانند با تحقیقات خویش صفحات سفید آن را پر کنند... اگر بعضی از گذشتگان ما طریق شرافتمندانه‌ای طی نکرده‌اند و نوادگان و نبیرگانشان در برابر دفتر حیاط نیاکان خود قرار گرفته و شرم‌نده گشته‌اند گناهشان به گردن هیچ کس نیست. نسل جدید و آینده باید بداند که چه کسانی مسئول سیه‌روزی اسلاف آنان در قرون گذشته بوده‌اند. شاید دیگران نیز تجربه آموزند و به این حقیقت

آگاه گردند که واقعیات و حقایق را نمی‌توان از صفحه تاریخ نابود کرد و شاید باز این خود باعث گردد که کسان دیگر در پندار و کردار و فلسفه زندگی خود تجدید نظر کنند و تأمل بیشتری نمایند تا در آینده رسوا و سیاهکارشان نخوانند.» (۵۶)

مسعود بهنود در مورد درس عبرت تاریخ می‌نویسد: «تاریخ همواره آن صفات را که آدمی در حیات بر خود می‌نهد، نمی‌پذیرد بلکه نام و صفات دیگری به هر کس می‌دهد که بیشتر برازنده اوست. افراد بر سر قدرت چه سعی عبثی به کار می‌برند که تمجید شوند و تحسین بشوند. این کوشش‌ها معمولاً بی‌حاصل است و تنها فریب صاحبان قدرت را ممکن می‌کند و تاریخ کمتر فریب می‌خورد چنان که سعی صاحبان قدرت برای فراموش شدن نام نیک دیگران راه به جایی نمی‌برد.» (۵۷) م. ت - فرامرز در مورد خادمین و خائنین تاریخ چنین می‌نویسد: «تاریخ هر ملت را دو عنصر اصلی تشکیل می‌دهد. یکی اشخاص و دیگری رویدادها، شخصیت‌های تاریخ نیز بر دو گونه‌اند، آنهایی که مایه سربلندی و افتخار برای کشورشان بوده و دیگری خائنینی که به دلیل تبهکاری‌ها و خودفروشی‌ها چون لکه ننگی بر دامن تاریخ نقش بسته‌اند. می‌گویند «تاریخ آئینه زمانست» پس مطالعه سرگذشت اشخاص، مطالعه زمانست و موجب شناسائی افرادی نظیر آنان در زمان‌های دیگر. سال‌ها می‌گذرد تا ماهیت اصلی و چهره حقیقی بازیگران کشف گردد، چون افرادی بوده‌اند که در زمان خود بوقلمون‌وار هر روز نقش تازه‌ای زده و در لباس خدمتگزاری تنها چیزی را که فراموش کرده‌اند خدمت به وطن بوده است لیکن تاریخ چهره واقعی آنها را نمایانده و زندگی آنان را وسیله شناخت نظایر این افراد در تواریخ مختلف قرار داده است. تاریخ کشور ما همان طور که به داشتن نام خادمین واقعی افتخار می‌کند از تحمل نام خیانت پیشگان تبه‌کار نیز تا نهایت بی‌نهایت رنج می‌برد.» (۵۸)

اما احمد کسروی راجع به داوری تاریخ و جایگاه نیکان و بدان در آئینه زمان می‌نویسد: «داوری تاریخ» که گفته‌اند و چیز بسیار ارجدارش می‌شمارند همین است که بدان به بدی و نیکان به نیکی شناخته گردند. در داستان مشروطه کسی این کار را انجام نداده بود و بلکه چون یک رشته بدخواهی‌ها و سیاه‌کاری‌ها در پرده انجام گرفته بوده، بیشتر آنان که پا در میان می‌داشته‌اند آنها را نفهمیده بودند بد و نیک به هم درآمیخته جدایی در میان گذارده نمی‌شد و بلکه بدان چیره گردیده و نیکان را از میان برده و نام‌های آنان را نیز از زبان‌ها انداخته بودند. من در این کتاب‌ها بیشتر راستی‌ها را آشکار گردانیده و نیکان و بدان را از هم جدا کرده میدان در میان ایشان پدید آوردم.» (۵۹)

حال بعد از این مقدمه چینی ببینیم به قول کسروی ستارخان از نیکان بود یا رحیم‌خان؟! و از طرف دیگر این که ادوارد براون و مهدی بامداد نوشته‌اند: «ایده ستارخان درباره مشروطیت مادون رحیم‌خان^۱ است» چه دروغ و گناه بزرگی را مرتکب شده‌اند: «ناپسندی دروغ، اختصاصی به زبان ندارد، دروغ گناه است خواه از زبان بیرون آید و خواه از سر خامه تراوش کند و نوشتنی باشد. دروغ نوشته، از جهتی از دروغ گفته، زشت‌تر می‌باشد، زیرا دایره عملش از نظری وسیع‌تر است.» (۶۰)

مرحوم حاج محمدباقر ویجویه مرحله آغازین انقلاب مشروطه و نقش «رحیم‌خان یاغی و غارتگر»^۲ را در سرکوب مردم تبریز چنین نوشته است: «رحیم‌خان خودش سرکرده بزرگ آذربایجان بود و حکم درباریان مستبد به این شده بود که در قتل و غارت، به هیچ وجه خودداری و مضایقت نرود و وی شهر تبریز را تا تواند زیر و زبر نماید، آن بود که بنای راهزنی و چپاولی به اطراف قریه‌ها گذاشته راه آذوقه را مسدود کرد» (۶۱)

مرحوم ویجویه در مورد حمله رحیم‌خان به تبریز و پرچم‌های سفید می‌نویسد: «سواره‌های رحیم‌خان در محله نوبر، بنای دست درازی گذاشته اسباب و مخلفات برای خودشان جمع می‌نمودند... نایب غلامعلی فراشباهی نوبر هم در پیش رحیم‌خان بلی بلی گو شده یک به یک مردم را نشان می‌داد که: فلانی مجاهد و فلانی روزنامه‌نویس است و فلانی از اعضا انجمن بود. تا این که خانه کربلایی علی مسیو را غارت کردند و پسرش را گرفته و محبوس نمودند. و از انجمن اسلامی سرداران بزرگ ظلام به هر محله بیرق سفید فرستاده و امر کردند: بزیندا هرکس بیرق سفید نزد خانه‌اش تاراج و خودش مقصر دولت شده و سرش را خواهند برید. در بعضی محله، فوری بیرق سفید برافراشتند، غلغله و آشوب در این صورت به شهر درافتاد. در این بین بود که جنرال قونسول تشریف بردند به پیش جناب ستارخان سردار ملی و گفتند که: به باقرخان یک

۱ - آقای ناهیدی آذر به نقل از امیرخیزی می‌نویسد رحیم‌خان در تلگرافی به محمدعلی‌شاه اعلام کرده بود: «تا جان در بدن دارم، نخواهم گذاشت کسی در هیچ جا اسم مشروطه ببرد و پیوسته در خدمتگزاری در راه پادشاه خودمان محمدعلی‌شاه جان و مال خود را تصدق خواهم کرد. (سه مبارز جنبش مشروطه - عبدالحسین ناهیدی آذر - صفحه ۱۲)

۲ - امیرخیزی در مورد علل یاغی‌گری رحیم‌خان می‌نویسد: اولاً رحیم‌خان می‌خواست که دست از خودسری کشیده با میلیون بسازد بایستی اموالی که از غارت به دست آورده بود اعم از مال‌التجاره و غیره با اطلاع انجمن ایالتی به صاحبانش برگرداند... ثانیاً چون خیانت عظیمی به ملت کرده و به خلاف قولی که به والی و انجمن داده و توپ و تفنگ و فشنگ و پول از مخبرالسلطنه گرفته بود که در دفع اشرار به کار برد در قتل احرار به کار برده...

ثالثاً هنوز امیدوار بود که محمدعلی‌میرزا به دستگیری دولت روس مجدداً بر اورنگ پادشاهی جلوس خواهد کرد... رابعاً پیغام‌ها و دستورالعمل‌های محمدعلی‌میرزا اعم از مستقیم و غیرمستقیم که بود می‌رسید او را تشجیح به مخالفت با دولت وقت می‌کرد...

خامساً بالاتر از تمام اینها تعلیمات خاصی بود که از ناحیه کنسولگری روس با وسایل مختلفه و طرق متنوعه به وی می‌رسید و او نیز متابعت از آن دستورهای می‌کرد و به ساز اینان می‌رقصید. (قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۳۸۷)

بیرق روس را دادم، او در امان دولت روس است، یکی را هم به تو، که جوان دلیری، می‌دهم تا در امان دولت روس باشی. جناب سردار فرمودند که: من در زیر بیرق جناب ابوالفضل العباس علیه‌السلام و بیرق ایرانم، بیرق شما به من لازم نیست و من ابداً تابع ظلم و استبداد نخواهم شد و امروز به فضل خداوند بیرق اسلام و ابوالفضل العباس علیه‌السلام در دست گرفته و همه بیرق‌هایی که مستبدین در شهر زده‌اند قلم خواهم کرد. اگر شاهنشاه ایران به من سیاست فرمایند نوش خواهم کرد. ابداً ملت از حقوق مشروعه خود دست نخواهد کشید. مگر من و اهالی تبریز به دولت علیه ایران یاغی شده‌ایم که در زیر بیرق شما پناهنده شویم؟ (۶۲)

حال از مقایسه اعمال ستارخان و رحیم‌خان معلوم می‌شود که آزادی‌خواه و مشروطه‌خواه ستارخان بود یا «رحیم‌خان» که مشروطه‌خواهان را سرکوب و خانه امثال علی مسیو را غارت می‌کردند. وطن‌پرست و مسلمان واقعی رحیم‌خان بود یا ستارخان، که یکی پرچم روس را به پشت بام‌ها می‌زد و دیگری پرچم‌های روس را سرنگون می‌کرد. و پرچم‌های اسلام را جایگزین آنها می‌نمود؟! طبق نوشته کسروی: «در بسیاری از کوچه‌ها یک دری بی‌بیرق نمی‌بود. بستگان روسی بیرق دولت خود را زده بودند. ستارخان می‌خواست با خوابانیدن آنها مردم را دوباره بشوراند و این یکی از شاهکارهای او بود.» (۶۳)

برخلاف نوشته ادوارد براون محمدامین رسول‌زاده در مورد ستارخان می‌نویسد: «مشروطه‌پرستیش به درجه‌ی دین‌داری شدید است و در مشروطه‌خواهی متعصب می‌نماید» (۶۴) مورخ گرانقدر ناهیدی آذر در مورد نقش رحیم‌خان در سرکوب آزادی‌خواهان می‌نویسد: «رحیم‌خان چلییانلو ابتدا معروف به نصره‌السلطان بوده، بعداً به سردار نصرت ملقب می‌شود. سرانجام در اثر شرارت‌های فراوان و راهزنی‌های بی‌شمارش، روزنامه مردمی «تاله ملت» او را ملقب به «سردار سرقت» می‌کند. سردار نصرت از هنگام ولایت‌عهدی محمدعلی‌میرزا در تبریز غلام حلقه به گوش و مجری نیات ضدمردمی او بوده است. میزان عبودیت رحیم‌خان را به محمدعلی‌شاه از متن تلگراف زیر می‌توان دریافت: «نصرت‌السلطان! یک دنیا ممنونیت از خدمت شما دارم. هزار آفرین بر شما! حقیقت، خوب خدمت کردید! برای شما سردوش الماس معین شد. روانه خواهیم کرد، محمدعلی‌شاه». رحیم‌خان به محض دریافت فرمان محمدعلی‌شاه برای خاموش کردن آتش انقلاب تبریز دست به کار می‌شود ولی از آنجایی که وی نیز مانند ارباب خود محمدعلی‌شاه، ستار و باقر را کوچک‌تر از آن می‌دانست که خود به تبریز رود و انقلابیون را سر جای خود بنشاند «تخت ضرام و ارشد (امیرارشد)، سپس پسرش (بیوک‌خان) را روانه تبریز می‌کند.» (۶۵)

ناهدی آذر در ادامه می‌نویسد: «سواران غارتگر زیر فرمان بیوک‌خان، ضرغام نظام و امیرارشاد نخستین حمله را از جانب محله خیابان شروع می‌کنند تا به قوه جبریه همان سان که از تهران اسم مشروطه را ورداشته‌اند، از آذربایجان نیز وردارند ولی مجاهدین شیرصورت خیابان به فرماندهی باقرخان که از قبل آماده رویارویی با متجاوزان شده بودند به مقابله برمی‌خیزند. مجاهدان باغیرت که میدان جنگ را از حمله‌گاه بیشتر دوست می‌دارند از توجه امام عصر - عجل‌اله فرجه و اهتمام حجج‌الاسلام، سواران بیوک‌خان و سام‌خان (امیرارشاد) و ضرغام‌نظام (برادر امیرارشاد) را چون برگ پائیزی بر زمین می‌ریزند. نتیجه آن که خوانین چلییانلو و حاجی‌علیلو مغلوب و منکوب می‌شوند و سواران خود را به طرف باغ صاحب‌دیوان عقب می‌کشند. در این جنگ تخمیناً هفتاد نفر از سواران بیوک‌خان مقتول و عده کثیری مجروح می‌شوند. بیوک‌خان برای آن که طعم تلخ شکست را به کام سواران خود شیرین کند، هنگام عقب‌نشینی دستور می‌دهد، آنها طبق روال همیشگی‌شان دست به غارت و چپاول منازل مردم بی‌دفاع بگشایند. (۶۶)

مهدی‌قلی‌خان هدایت (مخبرالسلطنه) که خود از بدخواهان ستارخان بود حمله و چپاول پسر رحیم‌خان (بیوک‌خان) و سایر متحدان تفنگ به دست او را به تبریز و دفاع مردانه ستارخان را در مقابل آنها چنین نوشته است: «پسر رحیم‌خان و شجاع نظام که بر تبریز غالب شدند دست به چپاول و تعدی گذاردند. مردم خودشان را در صلح و جنگ یکسان دیده، در ثانی دست به اسلحه یازیدند و هر روز از قفقاز به ایشان مدد می‌رسید و کار به جنگ کشید. ستارخان پهلوان آن میدان بود و الحق که انصاف توان داد که داد مردانگی و تهور داد» (۶۷)

طبق روایت خانم سلطان ستاری (دختر سردارملی): «رحیم‌خان از گردنکشان و اشرار بدنام بود و در قطب مخالف ستار قرار داشت. این مخالفت و دشمنی‌ها بعدها نیز ادامه یافت و رحیم‌خان در صف طرفداران استبداد درآمد و بارها با ستار و مجاهدین مشروطیت و آزادی‌جنگید» (۶۸)

احمد کسروی می‌نویسد: «ما در نوشتن تاریخ مشروطه می‌بینیم کسانی چشم دارند از بدی‌های ایشان و خویشاوندانشان چشم‌پوشی شود و یا اگر یاد کرده می‌شود هیچ گونه عبارت نکوهش‌آمیزی به کار نرود. آن بی‌یکسوئی (بی‌طرفی) که درباره تاریخ‌نگار شنیده‌اند این می‌شناسند. لیکن این بی‌جاست. تاریخ‌نگار چون می‌خواهد ستمگری یا دغلبازی یا بدرفتاری یک کسی را بنگارد ناگزیر جمله‌های نکوهش‌آمیز به میان می‌آید، از آن سوی اگر تاریخ‌نگار این راه را پیش نگیرد از تاریخ او سود چندانی به دست نیاید و آن نتیجه‌ها که از برای تاریخ خواندن شمرده‌ایم، پیدا نشود.» (۶۹)

علاوه بر ادوارد براون‌ها مهدی بامدادها، مخبرالسلطنه‌ها، ابراهیم صفائی‌ها و امثالهم که از هیچ گونه اتهام دروغین بر ستارخان خودداری نکرده‌اند عده‌ای هم از روی عدم آگاهی و به علت نداشتن اطلاعات صحیح تاریخی نیک و بد وقایع را نتوانسته‌اند از هم تمیز دهند. گروهی هم به علت عدم داوری منصفانه، وقایع تاریخی را در هاله‌ای از ابهام نگه داشته و یا روی حقایق تاریخی سرپوش گذاشته‌اند. عده‌ای هم از روی تعصبات طایفه‌ای و ایلی و فامیلی حقیقت را قربانی مصلحت می‌کنند و چون نمی‌توانند بپذیرند که بزرگ طایفه آنان بازیگر نقش منفی در یک نهضت انقلابی و مردمی بوده است جهت تبرئه متهم تاریخی، منتقدان متهم تاریخی را مورد حمله قرار می‌دهند: عزیزاله رشیدی بشاب در دفاع از رحیم‌خان می‌نویسد: «باید دانسته شود که چه کسی به این مملکت خدمت کرد؟ پس بایستی از آن رادمردان مسلمان وطن‌دوست اعاده حیثیت شود» (۷۰)

وی در جای دیگر می‌نویسد: «می‌دانیم تاریخ مشروطه‌خواهی ایران که به دست «مغرضین سیاسی»^۱ و دینی به رشته تحریر کشیده شده و در چنین تاریخ که ملت را به ظلمت سیاسی و دینی سوق داده‌اند اعاده حیثیت سردار نصرت، رحیم‌خان چلبیانلو ناجی آن زمان آذربایجان و خادم خاک ایران و دوستدار حفظ دین و استقلال وطن خود بزرگ‌ترین اصلحیه تاریخ این زمان خواهد بود.» (۷۱) وی در دفاع از افرادی همچون عین‌الدوله، رحیم‌خان، شجاع نظام و امثالهم، مورخین حقیقت‌گو را با عنوان مبلغین استعمار سرخ و سیاه مورد حمله قرار داده و می‌نویسد: «چرا باید باور داشت که مردان بزرگ چون رحیم‌خان، عین‌الدوله، شجاع نظام، رشیدالملک و (سردار) اسد بختیاری و رشیدالممالک و «قوام‌الملک شیرازی»^۲، سام‌خان امیرارشد و سران و سرداران بزرگ

۱ - هدف نویسنده از مغرضین سیاسی احمد کسروی می‌باشد در صورتی که برخلاف نظر ایشان اکثر قریب به اتفاق مورخین و محققین مشروطه و به عنوان مثال مورخ و محقق زبردستی همچون مرحوم نصرت‌اله فتحی احمد کسروی را «مورخ حَقِّگو» خطاب می‌کند (شهید نیکنام تقه‌الاسلام تبریزی - صفحه ۶) و یا در کتاب «تاریخ‌نگاری در ایران» کسروی چنین معرفی شده است: آنچه که کسروی به مردم ایران هدیه کرد نوعی آگاهی ملی به عنوان بزرگ‌ترین منابع الهاماتشان است که در دنیای جدید، بزرگ و باوقارشان کرده است، وی برای اولین بار اهمیت نهضت مشروطیت ایران به عنوان بزرگ‌ترین واقعه تاریخ معاصر ایران محقق گردانید. کسروی در این اثر بنیادهایی برای تاریخ جدید ملی ایران اقامه کرد. وی آگاهی داد که تاریخ نوین ایران واقعاً از نهضت مشروطیت آغاز شده است و همین بینش جدید تاریخ اخیر ایران را که به دوره قبل و بعد از مشروطیت تقسیم کرد. تاریخ‌نگاری نوین ایران بایستی بیش از حد روی کتاب کسروی حساب نماید چرا که اساس را عرضه نموده که تألیفات بعدی بر همین اساس پایه‌ریزی شده‌اند» (تاریخ‌نگاری در ایران - ترجمه یعقوب آژند - از مقاله ح. فرمانفرمایان - صفحه ۱۲۴)

۲ - خاندان قوام شیرازی در تمامی دوران پسین، تا انقلاب اسلامی (۱۳۵۷ ش) از مقتدرترین و ثروتمندترین خاندان‌های حکومت‌گر ایران بودند... پنجمین و آخرین فرد از این خاندان که به قوالمملک، ملقب شد ابراهیم قوام است که از متنفذترین شخصیت‌های دوران پهلوی بشمار می‌رفت. او پدر امیر اسدالله علم است. نقش ابراهیم‌خان اعتمادالدوله (قوام شیرازی) در تحولات هشت ساله دوران وزارتش و به ویژه پیوند او با تکاپوهای الیگارش یهودی و کمپانی هند شرقی بریتانیا در ایران و منطقه تاکنون مورد پژوهش قرار نگرفته است. (زرسلاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران - جلد ۲ - عبدالله شهبازی - صفحه ۴۳۵)

وطن دوست دیگر این سرزمین در طغیان مشروطه خواهی یک باره ضد وطن و ملت شده اند و تمام این قبیل غیرواقعیت ها توسط عواملین و مبلغین استعمار سرخ و نوپا و سیاه پیر ساخته و پرداخته شده...» (۷۲)

جالب است که نویسنده محترم به خاطر تبرئه «رحیم خان»^۱ و منزله کردن او از گناه، وکیل مدافع افرادی همچون عین الدوله و شجاع نظام و سایرین هم می شود وی رحیم خان را ناجی آذربایجان قلمداد کرده و مدعی است که باید در تاریخ ایران از وی و امثال او اعاده حیثیت شود. اولاً اگر رحیم خان ناجی آذربایجان بود با ساز روس ها نمی رقصید و بعد از شکست از اردوی تهران «با غنائیم غارتی»^۲ به روسیه پناهنده نمی شد ثانیاً اگر از رحیم خان اعاده حیثیت شود باید از تمام جانیان تاریخ و از همه سرداران محاصره کننده تبریز هم اعاده حیثیت شود. از صمدخان شجاع الدوله، عین الدوله، امیر ارشد، شجاع نظام و سایر همدستان آنها اعاده حیثیت شود که در عرض یازده ماه مردم آزاده و مظلوم و مسلمان تبریز را قتل و عام کردید، زن ها را بی شوهر و بچه ها را یتیم کردید. خانه مجاهدین و آزادی خواهان را ابتدا غارت و چپاول و سپس ویران کردید. آن موقع دیگر خوب و بد مفهوم پیدا نمی کند. احمد کسروی می نویسد: «سود تاریخ در داوری آن است. تاریخ برای این سودمند است که نیک را از بد و درست را از نادرست جدا گرداند و بدین سان درسی به خوانندگان تاریخ دهد و این داوری از کسی بسزاست که نیک را از بد شناسد و جدایی میانه درستکار و نادرستکار گذارد.» (۷۳)

نویسنده مذکور به خاطر تبرئه رحیم خان افرادی همچون سردار اسعد بختیاری را که خود و پسرش هر دو فراماسون بودند و از عاملین درجه اول: تبعید ستارخان و باقرخان به تهران، فاجعه شوم پارک اتابک و انحراف انقلاب مشروطیت از مسیر اصلی و مردمی خود بشمار می روند مورد ترحم قرار داده و با مظلوم نمایی آنها، منتقدین افراد مذکور را مبلغین استعمار سرخ و سیاه معرفی می کند. نصرت اله فتحی در مقایسه انقلابیون با ایمان و افراد سودطلب و ابن الوقت روایت می کند: «وقتی عارف از خاطرات گذشته خود می گفت، از مبارزات در راه آزادی و مشروطه و از ساده دلی خود و برخی از انقلابیون با ایمان و از شیادی و سودطلبی و جاسوس مسلکی گروه دیگر بحث

۱ - رحیم خان اغلب دوران جوانی خود را در اهر با محمدعلی میرزا ولیعهد که حکومت قراجه داغ با او بود، در شکار و سوارکاری گذراند. او پیش پادشاهان قاجار محبوبیت و اکرام و عزت و احترام خاصی داشت. علی الخصوص با محمدعلی شاه قاجار از همه بیشتر بود (تاریخ سرداران گمنام قراجه داغ - میخوش نوری - صفحه ۳۱)

۲ - غنائیم و اموال که رحیم خان با خود به روسیه برد عبارتند از: شتر ۲۵ نفر - گوسفند ۴۰۰ رأس - فرش ۳۸ بار - اشتر ۴۰ رأس - مادیان ۲۰۰ رأس - اسب سواری ۸۰ رأس - چهل نفر از فامیل و تابعین اناثا و ذکوراً - پول نقد بنا به تقریر خود ۸ صندوق - و سایر خوانین قره داغ که از ترس یا به میل خود با رحیم خان همراهی می کردند از در تسلیم او انقیاد برآمده از سران اردو درخواست کردند که از تقصیرشان بگذرند و سردار بهادر و سایر سرکردگان نیز عذر ایشان را پذیرفته و قلم عفو بر گناهانشان کشیدند. (قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۴۰۵)

می‌کرد و شرح می‌داد که چگونه آزادی‌خواهان با ایمان غالباً به هلاکت رسیدند یا به فلاکت افتادند و فراریان این‌وقت چگونه به مقتضای زمان تغییر مسلک دادند و جاه و مقام و ثروت به دست آوردند. عارف وقتی از این مقوله سخن می‌گفت، در پایان سخن بی‌اختیار می‌گریست.» (۷۴)

از موضوع دور نشویم و ادامه مطلب را از تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز پی می‌گیریم: «که هفدهم شهر رمضان المبارک «رحیم‌خان»^۱ که فراراً نصف شب از تبریز گریخته بود، در اهر مشغول بی‌حسابی‌های فوق‌العاده شده پسر خود، بیوک‌خان را با یک عراده توپ، به معاونت سام‌خان فرستاده با یک هزار سوار جرار برای چپاول بردن آن طرف: دهات اسفندان و سار و موجمار و گیوی و سایر دهات آن طرف‌ها، و ایشان آمده گیوی و سار و اسفندان را غارت نموده رو به موجمار نهادند» (۷۵)

از مطالب مزبور برخلاف نوشته براون ضدمشروطه بودن رحیم‌خان و آزادی‌خواه و مشروطه‌خواه بودن ستارخان آشکار شد. ادوارد براون و با استناد به او مهدی بامداد با وارونه نشان دادن حوادث اردبیل و با تحریف آشکار آن ستارخان را مورد حملات ناجوانمردانه و تحقیرآمیز خود قرار داده می‌نویسد: ستارخان با خواری آن شهر را به سرنوشت خود بازگذاشته به تبریز گریخت و به مخبرالسلطنه ناسزا گفته و حکومت او را غیرممکن ساخته است.

بنا به نوشته مورخین عامل اصلی حوادث و ناآرامی‌های قره‌داغ و اردبیل رحیم‌خان و سایر همدستان او بودند که از پشتیبانی مخفیانه روس‌ها نیز برخوردار بودند. به نوشته کسروی: «رحیم‌خان با سوارهای خود و با توپخانه‌ای که از بیرون تبریز همراه برده بود در اهر نشسته با دولت نوین دم از نافرمانی می‌زد... جز ستم و آزار بر مردم کاری نداشت و به دستورهای محمدعلی میرزا نیز کار نمی‌بست» (۷۶)

یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد روس‌ها: «رحیم‌خان معروف را وامی‌دارند برود اردبیل را غارت نمایند... پس از تصرف اردبیل رحیم‌خان را اجازه می‌دهند به اهر برگردد و غنیمت‌ها را که برده به محل خود برساند» (۷۷)

مخبرالسلطنه ستارخان را به ظاهر برای آرام‌سازی اردبیل ولی در باطن برای سربه‌نیست شدن می‌فرستاد، اما سردار از حسن نیتی که داشت گمان نمی‌کرد که حيله و نیرنگی در کار باشد.

۱ - نصرت‌اله فتحی می‌نویسد: رحیم‌خان قراجه‌داغی که به تعلیم کنسول روس و به اطمینان تاج‌باشی روس‌ها و به پشتیبانی سایر زعمای مستبد وارد شهر شد بلافاصله به سواران و تفنگ‌چیان تابعه خود دستور داد به غارت اماکن و لخت نمودن اهالی بپردازند ولی چون این هرزگی شتاب زده برای مجاهدین ننگین به نظر آمد لذا رزمندگان «ارگ» با عده کم رحیم‌خان مزبور را که در حدود دو هزار سوار و پیاده وحشی با خود داشت چنان به سختی از دامن شهر راندند که گوئی سگ را از مسجد می‌رانند. (دیلدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۱۹۸)

بنا به نوشته کسروی، مخبرالسلطنه برای آرام‌سازی اردبیل ابتدا با اجلال‌الملک گفتگو کرد و او نپذیرفت و سپس با ستارخان گفتگو کرد: «ستارخان چنان که شیوه او بود از در فروتنی درآمد پیشنهاد را پذیرفت. چنین گویند «هدایت»^۱ دوری او را از تبریز می‌خواست و در نهان کارهای دیگر پیش می‌رفت و ما خواهیم دید این سفر با چه نیرنگ‌هایی از خودی و بیگانه روبرو گردید. هرچه هست ستارخان گمان دیگری نمی‌برد و بزرگی کار را درنمی‌یافت روز هجدهم شهریور... با دسته‌ای از مجاهدان ورزیده که روی هم رفته هفتاد و اند تن بودند از تبریز روانه گردید» (۷۸)

احمد کسروی می‌نویسد: بعد از رسیدن ستارخان به اردبیل: «آگاهی رسید همه ایل‌های اردبیل و خلخال و قره‌داغ یکی شده‌اند و سران شاهسون و امیر عشایر و دیگران همگی با رحیم‌خان دست به هم داده بیرق هواداری محمدعلی میرزا را بلند کرده‌اند و برآنند که به اردبیل تاختن بیاورند.» (۷۹) احمد کسروی در ادامه می‌نویسد این آگاهی‌ها که به اردبیل می‌رسید مردم به تلاش افتادند و بیم دل‌ها را فرا گرفت زیرا: «ستارخان با دسته اندکی که با خود داشت جلو آن همه دسته‌های انبوه را نتوانستی گرفت و شهر کوچک اردبیل یارای ایستادگی در برابر این سیل نداشت. ستارخان تلگراف کرده خواستار گردید هرچه زودتر سپاه و ابزار جنگ بفرستند. ولی آقای والی (مخبرالسلطنه) ناآگاهی نموده پاسخ داد رحیم‌خان در اهر بیمار است و از تبریز پزشک از بهر او فرستاده شده و چگونه می‌شود که به همدستی دیگران بر سر اردبیل آید. این بود پاسخی که به درخواست سپاه و ابزار داده شد. ستارخان خواست دوباره تلگراف کند لیکن سیم‌ها پاره شده بود. در همان روزها رحیم‌خان و همدستانش با دسته‌هایی از سواران که شماره آنان را تا بیست و پنج هزار تن می‌گفتند و بیگمان از ده هزار کم نبودند به پیرامون شهر رسیدند. ناگزیر جنگ آغاز گردید.» (۸۰) احمد کسروی می‌نویسد: «سواران هر روز تاختن می‌آوردند و تا می‌توانستند جلو می‌آمدند. ستارخان و کسانش در اینجا و آنجا سنگرها پدید آورده به جلوگیری برخاستند. هر روز جنگ برپا می‌شد... سواران اگرچه بس انبوه و خود از جنگجویان آزموده بودند و تا درون شهر پیش آمده جای خود را استوار کرده بودند ولی چون جز از تاراج دلخواه دیگری نداشتند و چندان سامانی در کارشان نبود ستارخان و همراهانش با همه اندکی جلو ایشان را می‌گرفتند. ... چیزی که هست فشنگ اینها بسیار کم شده و از جایی امید رسیدن آن را نداشتند.

همچنین از رهگذر کاه و جو اسب‌ها در تنگی بودند.» (۸۲)

۱ - تقه‌الاسلام شهید راجع به دورویی و نیرنگ‌بازی مخبرالسلطنه می‌نویسد: «حالا به ماهیت مخبرالسلطنه پی برده و دانسته است که اگر روزی دموکرات مآب بوده از ترسش و ضعفش بوده است و گر نه در هنگام قدرت ماهیت دیگری دارد و آن رویش پیدا است که گفته‌اند: نفس ازدهاست او کی مرده است. (زندگی‌نامه شهید نیک‌نام تقه‌الاسلام تبریزی - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۵۰۳)

بنا به نوشته مورخین «برای هر فدایی تنها ۳ یا ۴ فشنگ مانده بود. با این وضعیت برای ستارخان و دسته کوچک او ماندن در اردبیل خطرناک بود. ستارخان برای مرگ آماده بود و از جنگیدن دست برنمی داشت و فقط به اصرار دوستانش مجبور شد راهی تبریز شود» (۸۳) احمد کسروی می نویسد: «ستارخان تا توانست ایستادگی کرد و هر روز چشم به راه بود که قورخانه برایش رسد و گشایش پیدا شود، و چون از هیچ جا گشایش نشد و از فشنگ به یک باره سختی رویداد ناگزیر شدند از نگهداری شهر چشم پوشیده به رهایی خود کوشند. این از گفته آقای یکانی است که در آن شب هر یکی از تفنگچیان ما چند فشنگ بیشتر نداشتند. با این همه چون گفتگوی بیرون رفتن شد سردار خرسندی نداد و این برو بسیار سخت بود که شهر را به تاراج سپارد و خود بیرون رود. کار به جایی رسید که یار محمدخان که هیچگاه با سردار تندى نمی نمود خشمناک شده میانه تندى و دلسوزى گفت: مردم را مفت به کشتن خواهی داد! ما که برای قاز گرفتن نیامدیم. با کدام فشنگ جنگ کنیم؟ سپس هم که اسب آوردند و همگی سوار شدند باز سردار دل نمی داد تا یارمحمدخان از دستش گرفته با زور سوارش گردانید. بیگمان اگر یک روز دیگر می ماندیم همگی کشته می شدیم.» (۸۳)

مطالب مزبور نشان دهنده آن است که بدخواهان ستارخان می خواستند در اردبیل فاتحه وی را بخوانند. از نوشته مورخان آشکار شد که همراهان ستارخان حدود هفتاد نفر بودند و لشکر مهاجمین به فرماندهی رحیم خان چلبیانلو بین بیست و پنج هزار و بنا به قول کسروی حداقل ده هزار نفر بودند با این همه چندین روز مردانه در مقابل آنها مقاومت کردند و در نهایت ستارخان به اصرار دوستانش مجبور به عقب نشینی شد حال ایادی استعمار و قلم به مردهای مدعی تاریخ نگاری به جای مخبرالسلطنه، ستارخان را مورد سرزنش قرار می دهند!

اعزام ستارخان به اردبیل از طرف مخبرالسلطنه را نقه الاسلام سوء قصد به جان سردار قلمداد کرده و می نویسد: «اعزام ستارخان به اردبیل بالمره کار صحیحی نبوده است و بعد از اعزام نیز لازم بوده که به وی کمک برسانند و هرچه حاکم اردبیل نوشت به فریادش نرسیدند» از این جملات سوءنیت و حتی سوء قصد مخبرالسلطنه درباره ستارخان و امثال او محرز می گردد. چنان که تاریخ مشروطه بدین عقیده است. وقتی «ستارخان»^۱ از سفر اردبیل مراجعت می کند یکسره با

۱ - امیرخیزی می نویسد: «ستارخان همین که چشمش به مخبرالسلطنه افتاد عنان اختیار از دستش رفت، روی به آقامیرزا حسین واعظ کرد و گفت آقای واعظ خواهشمندم به وزرا اطلاع دهید که دیگر برای آذربایجان حاکم قانونی نفرستند، ما حاکم قانونی نمی خواهیم، اتصالاً از این گونه سخنان می گفت، رفته رفته بر حدت و شدت خود می افزود، سپس به مرحوم حاجی مهدی کوزه کنانی تاخت آورد و گفت خون جوانانی که صمدخان کشته بود هنوز خشک نشده شما او را به خانه خود آوردید و از همچون او دزد و جانی بی رحمی پذیرایی کردید و به حاجی سیدالمحققین نیز حمله شدیدی نمود و سخنان درشت گفت، یواش یواش اعضای انجمن هر کدام از گوشه ای فرا رفتند و از اعضای انجمن کسی جز مرحوم آقامیرزا حسین و شادروان حاجی محمدعلی بادامچی کسی باقی نماند آنگاه سالار را مخاطب قرار داده گفت: جناب سالار این آقایان می خواهند ما را به کشتن داده قبر ما را امامزاده کنند، تا کی باید صبر کرد و لب فروبست؟»

لباس سفر به نزد مخبرالسلطنه رفته و می‌گوید: فلان فلان شده می‌خواستی مرا به کشتن بدهی؟!» (۸۴)

هرکس به جای ستارخان بود علاوه بر ناسزا، تف به صورت والی هم می‌انداخت، حال ادوارد براون و همدستان او ناسزا گفتن سردار به مخبرالسلطنه را گناه نابخشودنی به حساب می‌آورند. از طرف دیگر ایراد می‌گیرند که ستارخان حکومت مخبرالسلطنه را غیرممکن ساخته است در صورتی که اختلاف نظر ستارخان با مخبرالسلطنه بعد از سفر اردبیل شدت یافت و علنی شد و بنا به نوشته کسروی «ستارخان به اندازه دلیری خود فروتن و بی‌آزار بود و هرگز سربچی از قانون یا فرمان والی نمی‌کرد.» از حوادث اردبیل آشکار شد که مخبرالسلطنه دشمن سرسخت ستارخان است. در وقایع اردبیل مخبرالسلطنه از ستارخان تقاضا کرد به اردبیل برود و سردار هم پذیرفت ولی مخبرالسلطنه این مسئله را هم تحریف کرده می‌نویسد: «سردار ملی داوطلب شد به اردبیل برود. شجاع است. متأسفانه بی‌هوش^۱ است...» اگر بی‌هوش بود پس چطور یازده ماه جنگی خانمانسوز به آن گستردگی را به نحو احسن رهبری و فرماندهی کرد. احمد کسروی در تاریخ هیجده ساله آذربایجان می‌نویسد: «چون آقای هدایت (مخبرالسلطنه) هوادارانی در تبریز و تهران داشت و از آن سوی دسته‌ای بدخواه ستارخان و باقرخان بودند، اینان همگی دست به هم داده بدگویی‌ها می‌نمودند و دروغ‌ها پراکنده می‌کردند (ص ۱۰۹).»

حال سؤال این است که مدعیان تاریخ‌نگاری نظیر مهدی بامداد، چرا در شرح حال ستارخان فقط به نوشته‌های ادوارد براون و مخبرالسلطنه که هر دو بدخواه ستارخان بوده‌اند استناد کرده‌اند. نتیجه‌ای که از این کار آنها حاصل می‌شود این است که حتماً خط فکری مولف «شرح حال رجال ایران» نیز با بدخواهان ستارخان همسو بوده است در غیر این صورت مطالب مورد استناد خود را از منابع معتبری انتخاب می‌کرد. احمد کسروی در مورد تاریخ‌نویسان دروغین و لافزنی امثال مخبرالسلطنه می‌نویسد: «در جنبش مشروطه بیش از همه درس ناخواندگان و کم‌دانشان کوشیدند و بیشتر آنان کشته شده و یا پراکنده افتادند و چون کسانی نبودند که در پی نام و آوازه باشند و به خودنمایی پردازند بیشترشان شناخته نشدند و به جای ایشان دروغ‌گویان و لافزنانی به شناساندن خود برخاستند و چون کسی در برابر ایشان نبود و پاسخی به ایشان داده نشد دروغ‌هایشان ریشه می‌دوانید و در آینده کمتر کسی دروغ بودن آنها را خواستی شناخت. شنیدنی

۱ - برخلاف نظر مخبرالسلطنه، میرزاانورالله‌خان یکانی در مورد هوش سرشار ستارخان می‌نویسد: «او از سرعت انتقال و هوش و استنباط حیرت‌انگیزی سرشار بوده است.» و خود سردار هم بارها گفته بود: «من حافظه خیلی قوی دارم، مخصوصاً حافظه بصری‌ام نیرومندتر از سایر حواسم می‌باشد» (دیدار هم‌رزم ستارخان - صفحه ۵۷ - ۱۸۹)

این است که بسیاری از این «لافزنان»^۱ کتاب‌ها نوشته اند که هر یکی آن جنبش را به قالبی یا رنگی که دلخواه خود او بوده انداخته و هر یکی در میانه جای بزرگی برای خود باز کرده.» (۸۵)

حال جهت روشن شدن نقش حيله گرانه و ریاکارانه مخبرالسلطنه بعد از حوادث اردبیل که با هدف نابود کردن ستارخان و در صورت زنده ماندن باهدف بدنام کردن او صورت گرفته بود و پیش زمینه تبعید ستارخان و باقرخان از تبریز به تهران بشمار می‌رفت راز پناهنده شدن امیرارشد و ضرغام نظام را با صلاح دید مخبرالسلطنه به خانه سردارملی و سالار ملی مورد بررسی قرار داده و سپس بحث را ادامه می‌دهیم.

راز پناهنده شدن امیرارشد و ضرغام نظام به خانه‌های ستارخان و باقرخان

به روایت استاد ناهیدی آذر

محقق گرانقدر ناهیدی آذر در مورد اتحاد استراتژیک و نظامی رحیم‌خان با امیرارشد و ضرغام نظام و رابطه مرموز آن دو برادر با مخبرالسلطنه بعد از پناهنده شدن رحیم‌خان به روسیه و خاتمه حوادث اردبیل می‌نویسد: «تاریخ گواهی می‌دهد که در تمام اقدامات چپاولگرانه و ضدمردمی رحیم‌خان شیر، امیرارشد و ضرغام نظام نیز در کنار او قرار داشتند. در حقیقت به قول کسروی «سام‌خان امیرارشد و برادرش ضرغام نظام به جای دو دست رحیم‌خان بودند». ولی زمانی که نیروی دولتی به رهبری یفرم‌خان و جعفرقلی‌خان سردار بهادر به اهر حمله کردند آنها یعنی امیرارشد و برادرش پس از پنج روز مقاومت شدید در برابر نیروی دولتی و یاری بی‌دریغ به رحیم‌خان چون علائم شکست را در اردوی رحیم‌خان مشاهده می‌کنند از در تسلیم و انقیاد درمی‌آیند و ریاکارانه تقاضای عفو و اغماض می‌کنند. سردار بهادر درخواست آنها را می‌پذیرد و پس از فراری دادن رحیم‌خان به روسیه، امیرارشد و برادرش ضرغام نظام را با خود به تبریز می‌آورد و بنا به صلاحدید مخبرالسلطنه، ضرغام نظام را در منزل سالار ملی و برادرش امیرارشد را در منزل سردار ملی پناه می‌دهند!! پناهنده شدن امیرارشد و ضرغام نظام، جنایتکاران جنگی و دشمن آشتی‌ناپذیر آزادی‌خواهان آذربایجان، به

۱ - آیت‌اله صدر در مورد لافزنان و محقق نمایانی که با جعل و تحریف حقایق تاریخی خود را محقق تاریخ قالب می‌زنند می‌نویسد: بزرگانی در رشته‌های مختلف تاریخ و تراجم احوال، تحقیقاتی کرده و مجهولاتی را معلوم ساخته‌اند و مشکلات علمی را با براهین کافی حل نموده‌اند، ولی عده‌ای محقق‌نما نیز هستند که دعوای اطلاعات و تحقیقات دارند، در صورتی که دستشان خالی است و تهی از معلومات هستند، اینها از جهل عمومی استفاده کرده و خود را دانشمند محقق قالب می‌زنند، اینان نقص بی‌اطلاعی خود را به وسیله جعل دروغ جبران می‌کنند، در تاریخ جعل می‌کنند... اینان هرچند در برابر عامه محقق و دانشمند معرفی می‌شوند، ولی مردم تیزبین به زودی به اکاذیب و مجعولات آنها پی می‌برند و این محقق‌نماهای دروغ‌گو را می‌شناسند. (دروغ - آیت‌الله سیدرضا صدر - صفحه ۱۰۸)

خانه گردان دلاور، توطئه از پیش طراحی شده‌ای بود که مانند «ماموریت اردبیل» سردار به منظور خدشه‌دار کردن محبوبیت سردار و سالار و انداختن آنها از چشم مردمشان و سرانجام با هدف زیر فشار قرار دادن آن دو برای دل‌کندن از زادگاهشان و راضی شدن برای رفتن به تهران بوده است. در اثر همین توطئه ناجوانمردانه و محیلانه است که کاسه صبر سردار تبریز می‌شود و چند ساعت مانده به تحویل سال و فرا رسیدن عید نوروز، زن پا به ماه‌اش را به امان خدا می‌سپارد و راهی غرقاب تهران می‌شود. «(۸۶) محقق گرانقدر در ادامه می‌نویسد: «حال سؤال این است: آیا پناه گرفتن ضرغام نظام و امیرارشاد این دو دست‌آلوده به خون رحیم‌خان ملقب به سردار سرقت در خانه ستارخان و باقرخان تعجب‌آور و تأسف‌بار نیست؟ آیا این قضیه را می‌توان یک کار تصادفی دانست؟ آیا ستارخان و باقرخان خود آگاهانه تن به این کار آلوده به ننگ داده‌اند و از قبح آن بی‌خبر بوده‌اند؟ و یا این کار دست‌های ناپاکی آن دو جنایتکار جنگی را مانند لجن بر در سالار و سردار پرتاب کرده‌اند؟... این دو برادر یعنی امیرارشاد و ضرغام نظام که در خانه ستارخان و باقرخان پناهنده شده بودند، یازده ماه تبریز را محاصره کرده‌اند و خرابی‌های زیادی به بار آورده‌اند. خانمان‌ها را بر باد داده‌اند، تیمچه‌ها و کاروان‌سراهای این شهر را چاییده‌اند، روستاهای اطراف تبریز از جمله دهکده سار، منور، آنچه مک، موجومبار، خواجه را غارت کرده‌اند. برای شکستن اراده پولادین حصارین جان بر کف تبریز جلوی ورود مواد غذایی را گرفته‌اند، آسیاب ده را از آب انداخته‌اند تا آرد کردن گندم و جو ممکن نگردد و بدین ترتیب با دست سیاه گرسنگی حلقوم مردم تبریز را فشار بیشتری دهند و آنها را به زانو درآورند. این مهمانان ناخوانده جوانان غیرتمند آذربایجانی را به خاک و خون کشیده‌اند. کودکان را در حسرت دیدار پدران گریان و نالان گذاشته‌اند. نوجوانان را به عزای تازه دامادها نشانده‌اند. در جبهه ساری داغ مجاهد نامی میرهاشم خیابانی را که در دلاوری باقرخان ثانی لقب گرفته بود به شهادت رسانده‌اند و خود باقرخان را زخمی مهلک زده‌اند و... حالا چگونه ممکن است، ستارخان و باقرخان این دو جانی را، این دو جنایتکار جنگی را به خانه‌شان راه دهند و از گناهان نابخشودنی آنها بگذرند و بدین ترتیب باعث دل‌آزردگی همسنگران خود و مردم شهری باشند که عاشقانه دوستشان داشتند و جان و مال خود را سخاوتمندانه در اختیار آنها قرار داده بودند. کارهای امیرارشاد و ضرغام نظام قابل گذشت نبود. مگر توبه گرگ مرگ نیست؟ گرگ‌ها در کنار شیر بیشه دلاوری و در پیش‌روی «سگ باوفای ملت» چه کار می‌کند؟ چگونه ممکن است ظلمت شب در خانه خورشید جا خوش کند؟ مگر مگس می‌تواند هم خانه عنقا شود؟ شناختی که تاریخ از خوی و خصلت

ستارخان و باقرخان سراغ دارد، این حقیقت را مسلم می‌دارد که گردان دلاور آذربایجان هرگز راضی به پناه دادن این دو برادر جنایتکار در خانه‌شان نبودند... نوشته‌اند که گلوله‌های توپ و تفنگ این آقایان پناهنده به هنگام محاصره تبریز اجازه نمی‌داد سردار ملی یک دقیقه به آرامی قلیانش را بکشد و یا ناهارش را که اغلب نان جو و آب گوشت بوده به آسودگی بخورد، حالا آنها به چه رویی و به صلاحدید کدام خائنی بر سر سفره ستارخان و باقرخان می‌نشینند؟... درست ۱۰ روز قبل از آن که امیرارشد و برادرش ضرغام نظام به تبریز بیایند و پس از ملاقات با مخبرالسلطنه به خانه سالار و سردار پناهنده شوند، صمدخان شجاع‌الدوله، جانی معروف نیز خود را به تبریز رسانده بود و به دستور والی یعنی مخبرالسلطنه در خانه حاجی مهدی کوزه‌کنانی، معروف به ابوالمله پناهنده شده بود وقتی مخبرالسلطنه فراماسون، سردار ملی را به استانداری فرا می‌خواند تا موضوع سفر اجباری وی را به تهران به اطلاع‌اش برساند «همین که چشم سردار به مخبرالسلطنه می‌افتد عنان اختیار از دستش بیرون می‌رود و رو به میرزا حسین واعظ کرده می‌گوید: آقای واعظ خواهشمندم به وزرا اطلاع بدهید که دیگر برای آذربایجان حاکم قانونی (مثل مخبرالسلطنه) نفرستند. رفته رفته سردار بر حدت و شدت خود می‌افزود و سپس به حاجی مهدی کوزه‌کنانی تاخت آورد و گفت: خون جوانانی که صمدخان کشته است هنوز خشک نشده، که شما او را به خانه می‌آورید و از همچون جانی بی‌رحمی پذیرایی می‌کنید؟ آنگاه سردار، سالار را مخاطب قرار داده، گفت: جناب سالار، این آقایان (باز اشاره به مخبرالسلطنه است) می‌خواهند ما را به کشتن داده، قبر ما را امام‌زاده کنند. تا کی باید صبر کرد و لب فرو بست؟ سردار و سالار بهتر از همه می‌دانستند که امیرارشد و برادرش ضرغام در قتل و کشتار مردم تبریز و چپاول دارایی آنها دست کمی از صمدخان شجاع‌الدوله نداشته‌اند. پس چگونه ممکن است آنها از حاجی مهدی کوزه‌کنانی به خاطر پناه دادن صمدخان انتقاد کنند و ۱۰ روز بعد خودشان دو جانی و راهزن را در خانه‌شان پناه دهند؟ پناهنده شدن امیرارشد و ضرغام نظام به خانه گردان دلاور، توطئه از پیش طراحی شده‌ای بود که مانند «مأموریت اردبیل سردار» به منظور خدشه‌دار کردن محبوبیت سردار و سالار و از نظر انداختن آنها از چشم مردم‌شان و مانند اهرمی برای زیر فشار قرار دادن آن دو برای دل‌کندن از زادگاهشان و راضی شدن برای رفتن به تهران بوده» است.

در این توطئه بزرگ و ناجوانمردانه، یعنی پناه گرفتن امیرارشد و ضرغام نظام در خانه سردار و سالار، «مخبر السلطنه»^۱ از اسماعیل امیرخیزی نیز بهره گرفته است. چرا که می‌دانیم امیرخیزی منشی و مشاور ستارخان و پیوسته محرم راز وی بوده است. سردارملی او را معلم و مرشد خود می‌دانست و بدون اجازه وی دست به سیاه و سفید نمی‌زده است. «سردار بارها به قرآن قسم خورده بود که از صلاح‌دید امیرخیزی تخلف نکند» بنابراین امکان ندارد ستارخان بدون صلاح‌دید و اصرار وی تن به این کار تاسف‌بار بزند و جنایتکار جنگی را در خانه‌اش امان دهد.

ستار وقتی که از کشمکش با مخبر السلطنه خسته و مستأصل می‌شود، تنها شرطی که برای رفتن به تهران پیش می‌کشد، این است که می‌گوید: «بدون امیرخیزی از جایم تکان نمی‌خورم» اگر وی در کنارم باشد، حاضریم به هر کجا که بگوئید بروم! بدین ترتیب «امیرخیزی»^۲ شیر خسته

۱ - مخبر السلطنه در حيله‌گری عمروعاص زمان خود بود. طبق نوشته آقای ناهیدی آذر بعد از آن که امیرارشد و ضرغام نظام بنا به صلاح‌دید مخبر السلطنه و با سناریوی از پیش تعیین شده به خانه‌های سردار و سالار پناهنده شوند چون توده مردم از کم و کیف مسئله و از پشت پرده قضایا اطلاع نداشتند، مخبر السلطنه و اطرافیان او جهت بدنام کردن سردار و سالار از اولین کسانی بودند که بعد از جا خوش کردن آن دو برادر در خانه‌های ستارخان و باقرخان این مسئله را پیراهن عثمان نموده و آشکارا و ریاکارانه به نکوهش سردار و سالار پرداختند از نوشته احمد کسروی چنین برمی‌آید که وی از پشت پرده قضیه پناهنده شدن آن دو برادر به خانه سردار و سالار بی‌اطلاع بود ولی با این همه احمد کسروی به یاده‌سرای مخبر السلطنه و اطرافیان او جواب داده و سردار و سالار را در پناه دادن آن دو برادر ذیحق می‌داند: «درباره ستارخان و باقرخان یکی از گله‌های والی این بود که ارشد و ضرغام و لوطیان دوه‌چی را به خانه‌های خود راه داده و به ایشان زینهار بخشیده‌اند. این را گناه بزرگی از ایشان می‌شمردند و هواخواهان او دابستان را با رنگ دیگری در روزنامه شمس و دیگر جاها پراکنده می‌کردند. ایشان به یاد نمی‌آورند که هنگامی که ارشد و ضرغام و لوطیان دوه‌چی با مشروطه به دشمنی برخاستند پاسخ ایشان را ستارخان و مجاهدان دادند. در آن هنگام آقای هدایت جان خود را برداشته بیرون رفت. امروز هم ستارخان و مجاهدان شایسته‌ترین کسانی بودند که گناهان ایشان را بخشند و به آنان زینهار دهند.» (تاریخ هجده ساله آذربایجان - احمد کسروی - صفحه ۱۱۱)

۲ - عبدالحسین ناهیدی آذر در مورد نقش اسماعیل امیرخیزی در قیام شیخ محمد خیابانی می‌نویسد: «امیرخیزی از انقلابیون محافظه‌کار بشمار می‌رفت و تغییرات رادیکالی را مردود می‌دانست. وی در جنبش آزادیستان نیز نتوانست شیخ محمد خیابانی را تا آخر همراهی کند. پس از شهادت شیخ و یاران باوفای وی، حاج اسماعیل امیرخیزی با این که از کادر رهبری جنبش آزادیستان بشمار می‌رفت، بی‌آن که آزار و اذیتی ببیند، به قره‌داغ می‌رود و در آنجا به پاس نقش بزرگی که در پناه دادن امیرارشد در خانه ستارخان بازی کرده بود، همچنین به خاطر نجات دادن ضرغام نظام که در تبریز به علت شرکت در کودتا علیه جنبش آزادیستان، زندانی بود، مورد پذیرایی گرم و صمیمانه خان بزرگ ایل حاجی‌میللو قرار می‌گیرد. امیرخیزی هم به احترام نان و نمک امیرارشد، این مرد خشن و بی‌رحم را یعنی دشمن سرسخت شیخ محمد خیابانی را با خدعه و ریا لباس آزادی‌خواهی بر تن می‌کند و درباره وی چنین می‌نویسد: «پس از شهادت شیخ، امیرارشد نسبت به آزادی‌خواهان! مساعدت‌ها و مهربانی‌ها کرد!! یا للجب از این فرمایش مضحک و متعلقانه حاجی آقای امیرخیزی! امیرخیزی بهتر از همه دژخیم آذربایجان را می‌شناخت و کارهای ستمگرانه و نامردمی او را در محاصره یازده ماهه تبریز و دشمنی وی را با شیخ محمد خیابانی به عینه از نزدیک مشاهده کرده بود. یکی از آخرین «مساعدت و مهربانی»!! امیرارشد به آزادی‌خواهان، کشتن ناجوانمردانه محمدخان نجفی آغاچ اوغلو، همسر بانو معصومه، یکی از دختران ستارخان در قره‌داغ به جرم آزادی‌خواهی می‌باشد. امیرارشد با این کار خود کینه و نفرت بی‌پایان خود را از ستارخان و مردم آزادی‌خواه آذربایجان بار دیگر نشان می‌دهد. حیف از آن نان و نمکی که این نامرد نمک‌خور نمکدان شکن به هنگام پناهندگی در خانه گرد آزادی ایران خورده بود. (از مقاله راز پناهنده شدن امیرارشد به خانه ستارخان - هفته‌نامه شمس تبریز - شماره ۱۲۸)

و دلخون شده آذربایجان را با دهها زخم کاری در دل و جان که از یار و اغیار خورده بود، پشت سر خود به سوی غرقاب تهران می‌کشد و مخبرالسلطنه را از خود راضی و دلشاد می‌کند» (۸۷)

پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد(ص) در حدیثی راجع به سخن حق می‌فرماید: «کسی که سخن حق می‌داند نباید از بیم مردم از گفتن آن خودداری کند» (۸۸) در حدیث دیگر می‌فرماید: «حق را بگو و اگرچه تلخ باشد» (۸۹) و باز در حدیثی دیگر راجع به نقل و قول سخن حق می‌فرماید «چه نیکو عطاءئیست سخن حق که بشنوی و به برادر مؤمن خویش برسانی» (۹۰) در ارتباط با مطالب مقاله مستند و تحقیقی «راز پنهانده شدن امیرارشد به خانه ستارخان» آقای نقی آذر مقدم در نقدی غیرمنصفانه و تعصبگرایانه مورخ گرانقدر آقای عبدالحسین ناهیدی آذر را به علت نوشتن حقایق با کلمات تحقیرآمیز که در شأن و عفت قلم هیچ قلم‌زنی نیست مورد سرزنش قرار داده‌اند. بنده جهت حفظ عفت کلام و حرمت استاد کلمات ناسزاگونه را که دور از شأن مورخ گرانقدر است بازگو نمی‌کنم. ناقد آقای ناهیدی آذر را مورد خطاب قرار داده و می‌نویسد: «در تاریخ پر فراز و نشیب کشور عزیزمان ایران هرازگاهی مورخ نمایانی پیدا شده که با جعل و واژگون نشان دادن وقایع تاریخی و یا با ترور شخصیت‌های تاریخی عقده‌های دیرین خود و نیاکان خود را خالی نموده و شخصیت کاذبی نیز برای خود دست و پا می‌نمایند. غافل از این که حقایق تاریخی هیچ وقت در چکمه‌های کتمان این مورخ نمایان نمانده و با ثبت و ضبط دیگر مورخین پرده از چهره واقعی آنها برداشته شده است. در این برهه هستند کسانی که از روی نادانی گوی سبقت از دیگران ربوده و از یاد برده‌اند که از زمان مشروطیت و تاریخ آن زمان چندانی سپری نشده است که بتوان در آن تحریف و دستکاری نمود. هنوز مردانی پیدا می‌شوند که در زمان مشروطیت جوان و نوجوان بوده و در رکاب یکی از این مردان می‌جنگیدند و تمامی وقایع و اتفاقات آن زمان را در سینه خود نگه داشته‌اند. تحریف تاریخ این دوره بسی نادانی بوده... ایشان علاوه بر این که تاریخ مشروطیت را به خوبی نمی‌دانند...» (۹۱)

مطالبی که مورخ و محقق گرانقدر آقای عبدالحسین ناهیدی آذر در تحلیل و در تقبیح اعمال ضد‌مردمی رحیم‌خان، «امیرارشد و ضرغام نظام»^۱ نوشته‌اند همه‌اش با استناد بر کتاب‌های معتبر

۱ - لازم به ذکر است این دو برادر یعنی امیرارشد و ضرغام نظام همچنان که در انقلاب مشروطیت رو در روی آزادی‌خواهان ایستادند. در نهضت شیخ محمد خیابانی نیز از مخالفان شیخ بودند و در ناکام گذاشتن قیام آزادیستان نقش اساسی داشتند زیرا در زمانی که شیخ محمد خیابانی قوای مسلح نهضت را برای سرکوب امیرارشد به قره‌داغ فرستاده بود به فرمان مخبرالسلطنه طبق سناریوی از پیش تعیین شده قزاق‌ها به تبریز ریختند و نهضت خیابانی را سرکوب و خود وی را به شهادت رساندند. طبق نوشته مورخین «شیخ محمد خیابانی» سردار عشایر را در تبریز زندانی و برای سرکوبی و گرفتن امیرارشد لشکری به قره‌داغ فرستاد» (ارسباران در گذر حماسه و تاریخ - جلد ۲ - محمد حافظ‌زاده - صفحه ۵۰۰)

تاریخ مشروطه نوشته شده است به عبارت دیگر در تمامی «کتاب‌های مرجع»^۱ نهضت مشروطه از جمله تواریخ کسروی و ویجویه هر وقت سخن از جنگ‌های یازده ماهه تبریز به میان آمده اعمال ضدانسانی افراد مذکور همچون سایر سرداران دولتی مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفته است. برخلاف نوشته ناقد محترم آقای ناهیدی آذر هیچ گونه جعل و تحریفی در تاریخ مشروطه به عمل نیآورده و تمام نوشته‌های ایشان براساس مستندات تاریخی است از طرف دیگر ایشان جزو معدود محققین و مورخین حقیقت‌گو است که در حوزه تاریخ و فرهنگ آذربایجان در نتیجه زحمات شبانه‌روزی خود آثار گرانبگزی را به هموطنان و به همشهریان خود هدیه کرده است. آقای ناهیدی آذر برخلاف نظر منتقد در تاریخ و فرهنگ آذربایجان جایگاه ویژه خود را دارد و چون یک شخصیت برجسته و قابل احترام تاریخی و فرهنگی است نیازی ندارد که برای خود شخصیت کاذب دست و پا کند از طرف دیگر ایشان قلمداد کرده‌اند که گویا استاد ناهیدی آذر: تاریخ مشروطه را به خوبی نمی‌دانند و مورخ نما هستند!! جواب این اتهامات خنده‌دار ایشان نیز خاموشی است. لابد آقای ناهیدی آذر تاریخ مشروطه را باید از ایشان یاد بگیرند تا مورخ حقیقی شوند! ایشان نوشته‌اند که از زمان مشروطیت زمان چندانی سپری نشده و هنوز مردانی پیدا می‌شوند که در زمان مشروطیت جوان و نوجوان بوده و در رکاب یکی از این مردان می‌جنگیدند و تمامی وقایع آن زمان را در سینه نگه داشته‌اند. اولاً تاریخ مستند و حقیقی را مورخین عصر مشروطیت ثبت نموده‌اند و محققین و مورخین حاضر در تحلیل و جمع‌بندی حوادث، نظرات خود را اظهار می‌دارند در ثانی اگر این ادعای آقای نقی‌آذر مقدم درست باشد باید جوانانی که آن زمان در رکاب رحیم‌خان یا امیرارشد می‌جنگیدند و به کشتار آزادی‌خواهان و غارت و چپاول اموال آنان پرداخته بودند اگر به فرض محال امروز در حال حیات باشند باید مردانی حداقل ۱۲۰ الی ۱۳۰ ساله باشند که حوصله صحبت کردن ندارند تا چه رسد وقایع تاریخی را بازگو نمایند. از طرف دیگر در صورت صحت ادعای مزبور هم باز صورت مسئله به جای خود باقی است زیرا پرواضح است رزمنده‌ای که شخصاً در تحت امر امثال رحیم‌خان بر علیه آزادی‌خواهان جنگیده چون خودش هم شریک جرم است فرمانده خود را تبرئه و خود را معصوم نشان خواهد داد. هرچند در صفحات پیشین به نقل از «مورخ نامدار احمد کسروی و اسماعیل رائین مطالبی را در رابطه با

۱ - احمد کسروی در مورد جایگاه کتاب‌های مرجع و مستند تاریخی خود می‌نویسد: یکی از گرفتاری‌های ایرانیان است که پیش‌آمدها را زود فراموش می‌کنند و ما می‌بینیم دسته‌های انبوهی آن زمان‌های تیره گذشته را از یاد بردمانند... آنچه را که در این تاریخ آورده‌ام، بیشتر آنها از روی آگاهی‌هاست که خود می‌داشتم و یا بسته به دست آوردم، و چیزهایی را هم از کتاب‌ها و روزنامه‌ها و یادداشت‌ها برداشته‌ام. هرچه هست این کتاب از روی جستجو و فهم و اندیشه نوشته گردیده و در خور آن می‌باشد که از سندهای تاریخ ایران شمرده شود. دیگران هم اگر خواهند از نوشته‌های این بردارند و به نام کتاب نه به نام من، میان نوشته‌های خود یاد کنند. (تاریخ مشروطه ایران - صفحه ۶-۵)

شخصیت‌های غیرخوشنام تاریخ و وابستگان آنها نقل کردیم لذا در اینجا تکرار دوباره قسمتی از آن سخنان ارزشمند را جهت یادآوری خالی از لطف نمی‌دانم. بنا به نوشته احمد کسروی: «یک دسته چون پدران و خویشان‌شان از بدخواهان مشروطه بوده‌اند وقتی ما بدی‌های آنان را می‌نویسیم اینان به جای آن که از پدران و پیشینیان خود برنجد که آن بدی‌ها را کرده‌اند از ما می‌رنجد که آن را به رشته نوشتن می‌کشیم ما این را نیز می‌نویسیم که از بدی‌های پدران فرزندان را باکی نیست. چیزی که هست این فرزندان نتوانند به آن پدران بنازند و می‌باید جبران بدی‌های پدران و گذشتگان را با نیکی‌های خود جبران کنند» (۹۲) و یا بنا به نوشته اسماعیل راثین: «اگر بعضی از گذشتگان ما طریق شرافتمندانه‌ای طی نکرده‌اند و نوادگان و بنیرگان‌شان در برابر دفتر سیاه نیکان خود قرار گرفته و شرمند گشته‌اند گناهشان به گردن هیچ کس نیست. نسل جدید و آینده باید بداند که چه کسانی مسئول سیه‌روزی اسلاف آنها در قرون گذشته بوده‌اند و شاید این خود باعث گردد که کسانی دیگر در پندار و کردار و فلسفه زندگی خود تجدیدنظر کنند تا در آینده رسوا و سیاهکارشان نخوانند» (۹۳)

خلاصه مطلب این است که اعمال و کارنامه سیاه امثال رحیم‌خان‌ها، امیرارشدها و ضرغام‌نظام‌ها و صمدخان شجاع‌الدوله‌ها و شجاع نظام‌ها قابل دفاع نیست و سیاهکاری‌های آنان یکی دو تا نیست که بتوان به سادگی از روی آن گذشت. و روی آنها سرپوش گذاشت.

تهمت و دروغ شاخدار دیگری که ادوارد براون انگلیسی و به نقل و قول از مهدی بامداد به ستارخان سردار ملی زده است این که می‌نویسد: «کامیابی او را بر باد داد، به تاراج شهریان بی‌دفاع پرداخت و خانه خود را از یغما آکند» جواب این تهمت دور از حقیقت و بی‌شرمانه را با استناد به منابع معتبر تاریخی پاسخگو می‌شویم. طاهرزاده بهزاد که از مجاهدین تحت امر ستارخان بود می‌نویسد: «کلیه سکنه تبریز به بی‌طمعی و بی‌نظری ستارخان ایمان داشتند. ستارخان به وعده‌های مقام و پول دولتیان لبخند مسخره می‌زد، ستارخان خیلی مذهبی بود و به حضرت ابوالفضل قسم یاد می‌کرد و حفظ نوامیس مردم را وجهه همت خود قرار داده بود» (۹۴)

مرحوم نصرت‌اله فتحی می‌نویسد: «رفتار صادقانه ستارخان و مجاهدین آذربایجان در حفظ اموال مردم خصوصاً اموال اروپائیان و بانک‌های خارجی در تمام مدت انقلاب اظهر من الشمس بوده و به ویژه هیچ جا نسبت غارت چپاول به شخص ستارخان داده نشده است.» (۹۵)

ادوارد براون و امثال مهدی بامدادها برای تحقیر و توهین به ستارخان تهمت بی‌شرمانه دزدی و تاراج اموال عمومی شهریان را به او نسبت می‌دهند از طرف دیگر همین نویسندگان دزدان بیت‌المال و سارقان قاچاق آثار باستانی و فراماسونری‌هایی امثال محمدعلی فروغی را با

ستایش تمام جزو رجال درجه اول و مورد احترام ایران معرفی می‌کنند. دکتر محمدعلی مجد در کتاب ارزشمند تاراج بزرگ می‌نویسد: «محمدعلی فروغی و پسرش محسن فروغی... به کار سرقت و قاچاق آثار باستانی اشتغال داشتند.» (۹۶) احمد کسروی می‌نویسد: «اگر ما بخواهیم اندازه نیک رفتاری آزادی‌خواهان را بدانیم باید به یادآوریم که در این هنگام چهل هزار تن کم و بیش به نام مجاهد در آذربایجان می‌بودند. در خود تبریز شماره‌شان از بیست هزار می‌گذشت. پیداست که در میان این همه مردان کسان بدکار و مردم آزار نیز می‌بودند و ناچار می‌بود که برخی کارهای زشت از ایشان سر زند. چیزی که هست ستارخان و باقرخان و دیگر سردستگان و پیشروان تا می‌توانستند جلو می‌گرفتند. داستان قلعه وان باشی و دستگیری او را که یک نمونه از رفتار ستارخان و دیگر سران با بدکردارانست خواهیم آورد. همان سالار بک تفنگچی که سی و چهار قران پول از کسی سته بود پس از کیفر دادن او را بیرون گردانیدند و پول را به خود آن کس پس فرستاد. مجاهدان قفقاز با آن جایگاهی که می‌داشتند یکی از ایشان دختری را فریفته و برده و نگه داشته بود چون دانسته شد مجاهدان به او برآشفتمند و با دستور ستارخان دستگیرش گردانیده به انجمن سپردند که پس از رسیدگی تیربارانش کردند. از این گونه داستان‌ها فراوان است. در سایه این نیک رفتاری‌ها بود که ستارخان اگر گاهی بیرون می‌آمد مردم با شادی بسیار به تماشایش می‌ایستادند و در چند جا گوسفند زیر پایش سر می‌بردند.» (۹۷) طبق نوشته کسروی: «ستارخان قدغن کرد که مجاهدان به کسی چیرگی نکنند و کسی را نیازارند و از هیچ جا چیزی نگیرند.» (۹۸) احمد کسروی مبارزه انقلابی و بدون اغماض سرداران آزادی را با مجاهدین تحت امر خودشان چنین نوشته است: «امروز ستارخان و باقرخان دستور دادند از این پس هر مجاهدی دست به تاراج گشاید همراهانش او را بزنند.» (۹۹) طاهرزاده بهزاد ستارخان را سرپرست مهربان و جنگجوی باعاطفه نامیده و می‌نویسد: «باید اذعان کرد در یک انقلابی که سی هزار نفر نیروی دولتی شهر تبریز را محاصره کرده و از پانزده تا بیست هزار نفر مجاهد هم از شهر مدافعه می‌کنند، و این بیست هزار نفر هم فرشته نبودند و اداره کردن آنان یکی از بزرگ‌ترین هنرهای ستارخان بود. فرضاً اگر درباره اشتباهات مجاهدین مسامحه می‌کرد تجار و مردم ناراضی شده و هزینه جنگ را نمی‌دادند و اگر خیلی سخت می‌گرفتند مجاهدین ناراضی شده سنگرها را ترک کرده و علم مخالفت و طغیان می‌افراشتند. راست است که در این باره رهبران آزادی و سردهسته‌ها و سیاسیون وقت راهنمایی می‌کردند ولی گوش دادن به نصایح آنان خودش محتاج استعداد فوق‌العاده بود و ستارخان دارای این شایستگی و لیاقت و صفات حسنه بود و با همان صفات و استعداد ذاتی ابتکار را از محله خیابان به محله امیرخیز کشانده بود. اگر صفات

پسندیده نداشت مجاهدین او را به نام سرپرست مهربان و جنگجوی باعاطفه نمی‌نامیدند و عکس او را به نام مدال جنگ به سینه نمی‌زدند.» (۱۰۰)

غارتگران و چپاولگران و تاراجگران اموال عمومی نیروهای تحت امر مقامات دولتی به فرماندهی عین‌الدوله بودند و جالب است که حتی پاخیتانوف کنسول وقت روس مقامات دولتی و سرداران دولتی را به عنوان مقامات قلابی مورد سرزنش قرار داده و نیروهای تحت امر ستارخان را مورد ستایش قرار داده است. از تلگراف ۳۰ ژوئیه ۱۹۰۸ پاخیتانوف: «در ناحیه استقرار مقامات قلابی، همه دکان‌ها غارت شده در حالی که در ناحیه تحت قدرت ستارخان دکانی دست نخورده است.» (۱۰۱)

از طرف دیگر در محکومیت غارتگران و تاراجگران اموال عمومی دیپلمات ارشد روسی سابلین به نقل از ستارخان چنین گزارش کرده است: «از طرف ستارخان تلگرافی به نمایندگان خارجی در تهران خبر داده شده که نظامیان دولت، بی‌شرمانه به غارت اهالی مسالمت جوی آذربایجان مشغولند، آنها از قانون اساسی منحرف شده‌اند و علیه قوای مسلح حافظ قانون اساسی و حقوق مردم عمل می‌کنند.» (۱۰۲)

در نهایت احمد کسروی در جواب کسانی امثال ادوارد براون و همفکران داخلی او که تهمت «تاراجگر»^۱ و غارتگر به ستارخان زده‌اند چنین می‌نویسد: «بارها گفته‌ام و یک بار دیگر می‌گویم: جنبش مشروطه در تاریخ ایران کمتر، مانند دارد. کسانی که در آن روز برخاستند و آن جانفشانی‌های گرانبها را کردند، چه در آذربایجان و چه در گیلان و دیگر جاها مردان ارجداری هستند و باید همیشه نام‌های ایشان را به نیکی و ارجمندی یاد کرد. این خود بسیار نادانی بود که کسانی از ارج آنان کاستند و نام تاراجگر به روی آنان گذاردند و در دیده‌ها خوارشان ساختند. بسیار نادانی بود که دغلکاری به میدان ریختند و با روباه بازی‌های خود آن مردان دلیر را به گوشه و کنار انداختند. از کشتگان یادی نکردند و بر زندگان‌شان زندگی را تنگ گرفتند. این کارها همه به خواست دشمنان ایران بود و این آوازاها در نهان از گلوهای ایشان بیرون می‌آمد. من به نوشتن این تاریخ به نام دادگری برخاستم و بیش از همه بر آن می‌کوشم که داوری میانه آن مردان جانفشان و ستمگران بدنهادشان کنم و خشنودی خدا را در این کار می‌دانم و مزد خود را از

۱ - بنا به نوشته نصرت‌الله فتحی: به طور کلی رویه دولتیان و سواران مهاجم در تبریز این بود، که به هر جا دست می‌یافتند غارت کرده ویران ساخته، آتش زده و کشتار می‌کرده‌اند، ولی رفتار مجاهدان عکس آن بوده است زیرا آنان طوری تربیت شده بودند که نه تنها اهل غارت و چپاول و ویرانی نبوده‌اند بلکه اموال تاراج رفته را هم که پس می‌گرفتند به صاحبانشان می‌دادند و این نبود مگر اثر حقانیت زعمای مجاهدان در زیر دستانشان. (دیار همزرم ستارخان - صفحه ۵۵) علی مسیو خطاب به بعضی از مجاهدین که اموال دشمنان را بعد از شکست دادن آنها غارت می‌کردند با عصبانیت گفت: «ما انقلاب کرده‌ایم که جلو غارت را بگیریم نه این که اجازه بدهیم اموال مردم را ولو آن که دشمن ما باشند به یغما ببرند!» (دیار همزرم ستارخان - نصرت‌الله فتحی - صفحه ۱۲۳) بلی یاران ستارخان افرادی همچون علی مسیو بودند که برخلاف سرداران دولتی با غارتگران به شدت برخورد می‌کردند، نه این که خودشان غارتگر باشند!

او چشم می‌دارم و هیچگاه به سخنان بیهوده این و آن گوش نخواهم داد و پرده از روی دغلکاری‌ها خواهم برداشت» (۱۰۳)

بعضی تاریخ‌نگاران بی‌انصاف و ناآگاه داخلی که به قول کسروی در جهت خواست دشمنان ایران قلم‌فرسایی می‌کنند و همگام با ادوارد براون انگلیسی ناجوانمردانه‌ترین تهمت‌ها را نظیر تاراجگر را به سردار ملی می‌زنند ای کاش عدل و انصاف را در مورد ستارخان مراعات می‌کردند و صفات برجسته و افتخارآفرین سردار آزادی را بازگو می‌کردند تا فرزندان این مرز و بوم راه و رسم زندگی و صفات برجسته سردار ملی را سرمشق خود قرار داده و در موقع اضطراری و خطر همچون سردار مظلوم خود از ناموس وطن دفاع نمایند. زیرا ستارخان و سایر هم‌زمان او بودند که با مجاهدت و جانبازی‌های خویش معاهده ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس را نقش بر آب کرده و بدین ترتیب تمامیت اراضی ایران را حفظ کرده‌اند.

ادوارد براون و به نقل از او مهدی بامداد می‌نویسد: «دفتر ستارخان را یازده پیانوی یغمائی آرایش می‌داد.» در اینجا تاریخ‌نگاران دروغین با دو دروغ عمده سردار آزادی را مورد اتهام قرار داده‌اند. اول این که خواننده بی‌اطلاع خیال می‌کند ستارخان کلکسیون پیانو و عیش و نوش داشت و اتهام دوم آن که آن یازده پیانو را هم از راه غارت و یغما و دزدی تصاحب کرده است و در دفتر کار و یا اتاق پذیرایی خود جای داده است. دفتر ستارخان انجمن حقیقت بود که جلسات اضطراری و مسایل روزمره جنگ در آنجا حل و فصل می‌شد و مجروحین جنگی گاهی در آنجا زخم‌بندی می‌شد. معروف است: «روزی در انجمن حقیقت می‌خواستند یکی از زخمی‌ها را زخم‌بندی بکنند، مجروح از روی ناچاری گفت: من مرد نیستم و دخترم و میل ندارم لباس از تن بکنم، ستارخان منقلب و چشمانش پر از اشک شده گفت دخترم من که هنوز زنده هستم تو چرا به جنگ رفتی» (۱۰۴)

از طرف دیگر اطاق پذیرایی ستارخان بنا به نوشته اردوبادی حتی میز و صندلی هم نداشت: «ستارخان برای خودش یک اتاق خواب خصوصی داشت. در اتاق‌ها از میز و صندلی خبری نبود... بیرون آمدم وقت رفتن بود، به همان اتاق کار و نشیمن ستارخان وارد شدیم، او باز هم مسلح نشسته بود، چشم‌های نافذ و گیرایش موقع حرف زدن برق می‌زد. پیشانی بلند و چهره پرعصبانیت داشت. هنگام حرف زدن حرکات و رفتارش شبیه یک مرد جنگی و خشن نبود گارد محافظ منزل او - سواره و پیاده تا دندان مسلح و آماده انجام وظیفه و اجرای دستور بودند. هرچند دقیقه اخبار و اطلاعات جبهه‌ها به او گزارش می‌شد. کاملاً معلوم بود که سردار تمام جبهه‌ها را شخصاً اداره می‌کند. با باقرخان به وسیله تلفن - زود زود تماس می‌گرفت. زیرا نبرد شدیدی در تمام جبهه‌ها

جریان داشت وقتی ما از قرارگاه ستارخان خارج می‌شدیم، او آماده شده بود تا برای سرکشی به جبهه‌های محله خیابان برود. خانه ستارخان را از بیرون نگاه کردم نمای محقر و عادی داشت.» (۱۰۵)

تقی‌زاده که خود از مخالفین خط فکری ستارخان بشمار می‌رفت با این همه در بعضی از موارد انصاف را رعایت کرده و در مورد یازده پیاپوی مورد ادعای ادوارد براون نوشته است: «در آن مکتوب گفته شده که در اطاق پذیرایی ستارخان یازده پیاپوی دزدیده وجود داشت. من خود در اطاق پذیرایی او بارها بوده‌ام و چنان چیزی ندیده‌ام و اصلاً شایسته نمی‌دانم شرافت شخصی که صفات و خصائل قهرمانانه او مایه افتخار ایران بود طعن بشود.» (۱۰۶)

از مطالب مذکور آشکار می‌شود که اتهام یازده پیاپوی یغمائی در دفتر و یا در اطاق پذیرایی ستارخان دروغی بیش نبود و بدخواهان وی جهت تخریب شخصیت او این شایعات بی‌اساس را پراکنده می‌کردند.

از دیگر مطالبی که بدخواهان ستارخان با بزرگ‌نمایی بیش از اندازه و با عمده کردن آن سعی در بدنام کردن او دارند، این که می‌گویند وی در نوشیدن مشروبات الکلی افراط می‌کرد. جالب است بدانیم که اکثریت آنهایی که اتهام افراط در شرب خمر به سردار می‌زدند، خودشان شراب خوار بودند و بدتر از آن یا مثل ادوارد براون انگلیسی دشمن ایران و ایرانی بودند و یا آلت دست بیگانه، با این همه یگانه قهرمان آزادی را مورد زشت‌ترین حملات دروغین خود قرار می‌دادند تا وی را تخریب شخصیت نمایند. چنان که می‌دانیم در قوانین اسلام دروغ جزو بدترین و قبیح‌ترین گناهان محسوب می‌شود. سیدرضا صدر می‌نویسد: «روزنامه خزانه خبر است. کتاب خزانه تحقیق است. پس دروغ در کتاب بیشتر گول می‌زند، پس ناپسندتر خواهد بود، به ویژه کتابی که برای شناساندن مردان تاریخ نوشته شده باشد.» (۱۰۷) بنابراین تاریخ‌نگاران دروغین با قلم‌های زهرآلود خود افکار عمومی جامعه را مسموم می‌کنند از طرف دیگر قلم به مزدهای بیگانه مبارزه حق طلبانه و آزادی‌خواهانه سردار را با دزد و غارتگر خواندن او مخدوش می‌کنند و طبق نوشته عالمان دین: «تکذیب راست و انکار حق از مصادیق دروغ است.» (۱۰۸)

صورت مسئله این است که بدخواهان ستارخان صفات برجسته و ممتاز وی را آشکارا کم‌رنگ و یا انکار می‌کنند و از طرف دیگر صفات زشت و ناپسند مخالفین سردار را به او نسبت می‌دهند. مثلاً به عنوان مثال تاراجگران شهر نیروهای دولتی و سرداران تحت امر عین‌الدوله بودند که ستارخان با آنها مبارزه می‌کرد و می‌جنگید، به عبارت دیگر ستارخان مخالف تاراجگری

بود و این دروغ و تهمت آشکاری است که مخالفین سردار ناجوانمردانه به او نسبت می‌دهند. همچنان که ادعای دروغین یازده پیانو در دفتر کار ستارخان را داشتند.

مخبرالسلطنه می‌نویسد: «ستارخان اگر سواد داشت و آن گرفتاری (شرب خمر) را نداشت مردی بود که به کار مملکت می‌خورد» یعنی به نظر او دیگر ستارخان به درد ایران نمی‌خورد!!

ادوارد براون و بعضی از فراماسون‌های قلم به دست همچون مخبرالسلطنه که همراز انگلیسی‌ها بودند، سردار را به افراط در شرب خمر متهم کرده‌اند. جالب این که ادوارد براون و بیشتر همدستان داخلی او شراب‌خوار بودند و اعتقادی به اسلام نداشتند^۱. به عبارت دیگر شراب‌خواری در بین آنها قباح نداشت، اما برای آن که سردار ملی را در بین انبوه توده‌های مردم بدنام نمایند افراط در شرب خمر را به وی نسبت می‌دادند. ناگفته نماند طبق رسم و رسوم لوتیان آن عصر شاید ستارخان هم در ایام جوانی و در دوران قبل از انقلاب مشروطه، به فرض لبی تر کرده باشد. در آن صورت هم در مقابل خدمت بی‌نظیر و صفات برجسته او دائم‌الخمر معرفی کردن وی دور از انسانیت و حتی شرم‌آور است. خواننده بی‌اطلاع از حقایق تاریخ اگر تصادفاً در مورد بیوگرافی ستارخان به کتاب ادوارد براون و یا «شرح حال رجال ایران» مراجعه کند چنین استنباط می‌کند که سردار کلکسیون پیانو داشت و دائم‌الخمر بود. پس در آن صورت جنگ‌های یازده ماهه را چه کسی رهبری می‌کرد. ادوارد براون، مخبرالسلطنه و یا سایر بدخواهان قلم به مزد و دروغگوی بیگانه‌پرست. در تقبیح و سرزنش دروغ‌گویی روایات زیادی نقل شده است. از امام‌باقر(ع) روایت است که: «دروغ از شراب خطرناک‌تر است» (۱۰۹) پس قلم به دست‌های

۱ - جالب است بدانید که ماسون‌ها با اساس اسلام مخالفند، نشر فساد در جوامع اسلامی از اهداف آنان است زیرا آنها ستون پنجم انگلیس و امپریالیسم به حساب می‌آیند اما کسانی را که منافع غیرمشروع آنان و اربابانشان را تهدید نمایند یعنی وابسته به اجانب نباشند و استقلال فکری داشته باشند و وطن‌پرست باشند همچون ستارخان با انواع تهمت‌های عوام‌پسندانه مورد هجوم قرار می‌دهند تا در جامعه بدنام شوند در صورتی که شراب‌خواری در نزد آنان مثل آب خوردن چیز بدیهی است جهت آشنایی با اصول عقاید فراماسون‌ها پنج مورد از دیدگاه‌های آنان را در مورد اخلاق، اسلام، حضرت محمد(ص) و سایر را از کتاب «مبانی فراماسون» تقدیم حضورتان می‌کنم:

۱ - هدف نشریه‌های ماسونی در متدین نشان دادن ماسون‌ها فریب دادن اذهان عمومی است. ماسون‌ها که با توجه به محتویات کتب و نشریاتشان و مدارک موجود، لامذهب شناخته می‌شوند دارای تشکیلات سازمان یافته‌ای هستند که اهداف و مقاصد آن، در نشر اخلاق پست و انتشار فساد در جامعه، علی‌الخصوص جوامع مسلمان خلاصه شده است (صفحه ۲۰۷)

۲ - از دیدگاه ماسون‌ها برای داشتن اخلاق نیک نیازی به دین نیست. دینی که منبع اخلاق است از نظر آنها سبب ایجاد بیم و امید در دل انسان‌ها می‌شود و در اخلاق یک فرد متدین، فضیلت به چشم نمی‌خورد. کسانی که عین این مسایل را مدعی گردند از طرف قشر ماسون به بی‌عقلی متهم می‌شوند. (صفحه ۲۰۵)

۳ - ماسون‌ها ستون پنجم امپریالیسم و صهیونیسم هستند (صفحه ۲۵۱)

۴ - بسیاری از ماسون‌ها دین اسلام را قبول ندارند (صفحه ۱۸۸)

۵ - ماسون‌ها مدعی هستند که حضرت محمد(ص) با الهام از انجیل، اساس و پایه دین خود را انتخاب و قرآن را تحریر نموده است (صفحه ۱۹۰) (مبانی فراماسونری - تألیف: تحقیقات علمی ترکیه - یحیی هارون - ترجمه جعفر سعیدی)

دروغ‌پردازی که علیه ستارخان تهمت‌های بی‌اساس زده‌اند عملی خطرناک‌تر و زشت‌تر از شراب‌خواری مرتکب شده‌اند. اما نکته جالب و باریکی که باید اشاره شود این که دشمنان ستارخان برای بدنام کردن وی یازده پیانو و افراط در شرب خمر و سایر دروغ‌ها را پشت سر هم ردیف می‌کنند اما به اعتقادات عمیق مذهبی و به نماز خواندن و روزه گرفتن ستارخان در جبهه‌های جنگ علیه نیروهای متجاوز بی‌تفاوت می‌مانند. ستارخان اگر دائم‌الخمر بود چنان که در صفحات قبلی اشاره کرده‌ام چگونه در مقابل چهل هزار نیروی متجاوز ایستادگی می‌کرد و از طرف دیگر حتی در وسط جبهه جنگ هم واجبات دینی را به جای می‌آورد طبق نوشته دکتر شفق در یکی از جنگ‌ها که آتش گلوله و توپ مثل رگبار می‌بارید می‌گویند ستارخان: «بعد از ساعتی جنگ شدید یک باره در نهایت خشم و آشفته‌گی و برافروختگی رو به یاران خود کرد و گفت: آفتاب نزدیک غروب است. این نقطه را چند دقیقه نگه دارید من نمازی بخوانم و بلافاصله در همان حوالی به خاک افتاد و نماز خواند و زود برگشت و دوباره به قتال پرداخت تا سرانجام میدان را برد و خصم را مجبور به عقب‌نشینی ساخت.» (۱۱۰)

بنا به نوشته ابرامی: «ستارخان روزه می‌گرفت و تشنه و گرسنه به میدان رزم می‌رفت ایمان او به حق چون ایمانش به آزادی استوار و سستی‌ناپذیر بود. بسیار رخ می‌داد که به خاطر شبیخون دشمن، سحری هم نمی‌خورد.» (۱۱۱)

به خاطر حریت‌طلبی و مجاهده در راه آزادی و ایمان و عقیده ستارخان بود که آخوند خراسانی مرجع تقلید بزرگ جهان شیعه در اعلامیه‌های خود ستارخان سردار ملی را «مجاهد فی سبیل‌الله» (۱۱۲) قلمداد می‌کرد. حال شرم‌آور است که بدخواهان ستارخان برای تخریب شخصیت قهرمان آزادی و مجاهد فی سبیل‌الله تهمت‌های اغراق‌آمیز و ناروا را به ایشان می‌زنند. ایراد دیگری که مخالفین ستارخان به وی می‌گیرند این که او چندین زن گرفت. با ردیف کردن اتهامات قبلی نظیر یازده پیانو و شراب و چندین زن، خواننده گمان می‌کند ستارخان مثل فتح‌علی‌شاه حرمسرا داشت و به عیش و نوش مشغول بود. بنا به نوشته محمد سعید اردوبادی ستارخان دو زن داشت که آن دو در خانه به خانم بزرگ (بویوک خانیم) و خانم کوچک (کیچیک خانیم) مشهور بودند: «خانم کوچک، خانم بزرگ را خواهر خطاب می‌کرد و او در جوابش می‌گفت جان!... در خانواده ستارخان مثل خانه‌های اعیان و بزرگان ایران، زن‌ها نقش دیوان‌سالاری و تشخیص نداشتند و تجملات و بیا و برویی در کار نبود. آنجا فقط یک زن خدمتکار ساده بود و بس. اتاق‌ها را به ما نشان دادند. برای هر کدام از زن‌ها یک اتاق خواب بود و ستارخان هم برای

خودش یک اتاق خواب خصوصی داشت در اتاق‌ها از میز و صندلی خبری نبود... خانه ستارخان را از بیرون نگاه کردم نمای محقر و عادی داشت.» (۱۱۳)

اولاً انتقاد و ایرادی هم که می‌گیریم باید حقیقت داشته باشد از نوشتن «چندین زن» چنین استنباط می‌شود شاید وی مثلاً هفت هشت زن داشت در صورتی که ستارخان در طول زندگیش سه زن گرفته بود و مثل بسیاری از منتقدان داخلی و خارجی خود از جمله براون چندین دوست دختر و زن غیررسمی نداشت از طرف دیگر با توجه به این که حدود یک قرن از زمان مشروطیت می‌گذرد همین حالا هم خیلی‌ها هستند که دو الی سه زن دارند و ایرادی محسوب نمی‌شود.

نصرت‌اله فتحی از دختر کوچک ستارخان روایت می‌کند که سردار ملی سه زن داشت یکی بر اثر توپ‌های مستبدین سقط بچه کرد و در واقع سر را رفت و دیگری در کنار حوض خانه‌مان تیر هوایی خورد یا با لطمه نظیر آن از بین رفت و سومی خانمی بود به نام نبات (صفحه ۳۱۳)

نصرت‌اله فتحی به نقل از اسمعیل خان یکانی که دبیر و رازدار ستارخان بوده است می‌نویسد: از خود گذشته‌گی زعما که همه علایق دنیوی خود را فدای آرمانشان می‌کردند، از قبیل قضیه‌ای که سردار ملی زنش را طلاق داد، و این از عجایب کارهای او بود که کمتر کسی از آن اطلاع دارد، مگر محارم و نزدیکانش، داستان از این قرار بوده که سردار بعد از اشتهار در جنگ‌های مشروطیت و احساس مسئولیت اجتماعی یک روز آخوندی به نام «ملاسهراب» را می‌خواهد و می‌گوید: من در کار مشروطه مرگم را به چشم گرفته وارد کارزار آن شده‌ام برای آن که هم علایق دنیوی‌ام کم شود و هم بعد از مرگ دشمنانم نگویند این زن ستار است که بی‌شوهرش گذاشتیم، طلاقش را می‌دهم و داد. (دیدار هم‌رزم ستارخان - صفحات ۱۹۶ - ۳۱۳)

معلوم شد که مخالفین سردار مثل سایر انتقادات بی‌مورد و بی‌اساس‌شان، در رابطه با زنان سردار هم مبالغه کرده و راه خطا پیموده‌اند و علت اشتباهشان هم این است که سردار را با خودشان قیاس به نفس نموده‌اند.

دروغ دیگری که بدخواهان ستارخان از جمله ادوارد براون به ستارخان نسبت می‌دهد این که «دیگر در خط آتش دیده نمی‌شود و در تشک پر و بالش پرنده غنوده بود». طبق نوشته مورخین بعد از بسته شدن مجلس شورای ملی از طرف محمدعلی‌شاه و پراکنده شدن آزادی‌خواهان تهران، ستارخان از اولین کسانی بود که برای آزادسازی مجلس شورای ملی و احیای دوباره مشروطیت اعلان آمادگی کرد. وی از آن روز تا آخرین ساعات جنگ‌های یازده ماهه یعنی جنگ شام‌غازان همیشه در خط آتش حضور داشت و میداندار معرکه بود و مجاهدین و رزمندگان جان

بر کف را رهبری می‌کرد در عین حال طبق نوشته مورخین در لحظات حساس و سرنوشت‌ساز تمامی جنگ‌های تبریز حضور ستارخان در خط مقدم جبهه و خط آتش نتیجه جنگ را به نفع مجاهدین مشروطه تغییر می‌داد. طبق نوشته مرحوم ویجویه: در بیست و سوم شهر جمادی‌الاول که مجلس را به توپ بستند و از وکلا آذربایجان حاجی میرزا ابراهیم آقا هم شربت شهادت نوشید. ستارخان داوطلبانه جهت کمک به مردم تهران در باسمنج نیروهای خود را آماده می‌نمود که بعد از اغتشاشات محله دوه‌چی و سرخاب وکلای انجمن به ستارخان پیام فرستادند فوری به تبریز برگردد: «کار شهر وارونه شده، باران بلا باریدن گرفت... خودتان را به زودی برسانید» (۱۱۴)

احمد کسروی وضعیت مجاهدین طرفدار آزادی و نیروهای طرفدار استبداد را قبل از رسیدن عین‌الدوله و سپهدار چنین نوشته است که در این یک ماه و نیم و بیشتر که رحیم‌خان و شجاع نظام و ضرغام و حاجی موسی‌خان که هر یک سرکرده بنام می‌بود، با تبریز جنگیده کاری از پیش نمی‌بردند از طرف دیگر این سرکردگان می‌ترسیدند اگر کار تبریز با دست عین‌الدوله یا سپهدار به پایان رسد آنان سرفرازی یافته و اینان همیشه بدنام خواهند شد. از این رو دست به هم داده و خواب و خور بر خود حرام ساخته می‌خواستند از هر راهی باشد پیش از رسیدن عین‌الدوله و سپهدار به شهر دست یابند و چون پیش از همه ستارخان را مایه شورش می‌شناختند بیش از همه به او می‌پرداختند چون همه ایران و همه محلات تبریز غیر از محله امیرخیز تبریز تسلیم شده و پرچم سفید زده بودند: «هرکس می‌پنداشت ستارخان یا دستگیر می‌گردد یا گریخته جان به در می‌برد. هیچ کس گمان نمی‌برد که او در برابر آن همه دشمنان خواهد ایستاد و فیروز هم خواهد گردید. راستی هم این ایستادگی گردانه ستارخان یک کار بزرگی می‌باشد. در تاریخ مشروطه ایران هیچ کاری به این بزرگی و ارج‌داری نیست» (۱۱۵)

احمد کسروی در مورد نقش ستارخان در پیروزی جنگ‌های ششم اسفند که مجاهدین مشروطه شکست خورده و خواه ناخواه سنگرها را رها کرده به سوی شهر فرار می‌کردند: «در چنین گیر و داری ناگهان سردار با یک تن نوکر اسب تازان خود را به آن جا رسانید و بی آن که به گریختگان پردازد و یا در جایی درنگ کند همچنان پیش رفت و با آن که گلوله پیاپی می‌ریخت درنگ ننموده اسب تاخت، و چون به جایی رسید که دولتیان پدیدار شدند از اسب پایین آمده خود را به باغی کشید، و دیواری را سنگر گرفته یک تنه به جنگ پرداخت. تو گویی سپاهی به جنگ درآمده در اندک زمانی جلو تاخت را بست... هنرنمایی سردار در این روز بار دیگر در مردم هنایید و بار دیگر زبان‌ها به آفرین و ستایش باز شد. شهدی محمدعلی‌خان می‌گوید: امروز

من در خطیب نمی‌بودم. ولی اگر بودمی من نیز گریختمی. این است با خود می‌اندیشم که ستارخان شدن کار آسانی نیست.» (۱۱۶)

اردوبادی در مورد حضور مستمر ستارخان در جبهه‌های جنگ می‌نویسد: «در ساعت یک بعد از نصف شب بالاخره ستارخان را در جبهه پیدا کردیم. این جنگ تا ساعت پنج و نیم ادامه داشت.» (۱۱۷)

امیرخیزی در مورد جنگ شام‌غازان یا آخرین جنگ تبریزیان با دولتیان می‌نویسد: «روز یک شنبه ۲۷ ربیع‌الاول ستارخان سردار ملی رؤسای مجاهدین را پس از استشاره با سالار به منزل خود دعوت کرد. پس از مذاکرات لازمه نتیجه این شد که به کلیه مجاهدین اطلاع داده شود که بامداد دوشنبه ۲۸ ماه در محله قره‌آغاج مسلحانه حاضر شدند که به شام‌غازان حمله کنند...

جنگ در نهایت شدت ادامه داشت و خود ستارخان هم در باغ سازنده در بالاخانه‌ای نشسته با دوربین میدان جنگ را نگاه می‌کرد و دستورهای لازم را می‌داد و دمی چشم از میدان جنگ بر نمی‌داشت.» (۱۱۸)

احمد کسروی در مورد جنگ شام‌غازان و موفقیت‌های چشمگیر مجاهدین به نقل از روزنامه انجمن می‌نویسد: «روزنامه انجمن از گفته یکی از بستگان صمدخان می‌آورد که هرگاه جنگ نیم ساعت دیگر پیش رفتی سوار و سرباز چون از همه سو زیر آتش می‌بود زینهار خواستندی. شاید هم این سخن راست باشد. در این هنگام که غروب فرار رسیدی ولی جنگ همچنان برپا می‌بود کنسول‌های روس و انگلیس به انجمن آمدند و نمایندگان را دیده تلگرافی از سفیران خود از تهران نشان دادند که میانه ایشان با محمدعلی میرزا گفتگو رخ داد... شرط این قرارداد آن است که آزادی خواهان از تاختن به دولتیان خودداری نمایند. انجمن پیشنهاد را پذیرفته برای سردار آگاهی فرستاد، و سردار چنان که شیوه‌اش می‌بود که همیشه در برابر پیشنهاد آرامش و آشتی خشنودی می‌نمود، بی‌درنگ دستور فرستاد مجاهدین از جنگ باز ایستادند و سنگرهایی که از دولتیان گرفته بودند رها نمودند و بازگشتند. (۱۱۹) احمد کسروی در ادامه می‌نویسد: «و این یک رازیست که دو همسایه (روس و انگلیس) به پایداری شورش خرسندی نمی‌دادند و فرو نشانندن آن را به سود خود می‌پنداشتند. (۱۲۰)

شجاعت و از جان گذشتگی ستارخان در جنگ‌ها به حدی بود که گاهی دشمنان وی نیز او را مورد تمجید قرار می‌دادند. مثلاً کنسول انگلیس راتیسلا در گزارش به سر جرج بارکلی در مورد یکی از جنگ‌های تبریز می‌نویسد: «در این جنگ چنانچه در سایر مواقع هم، ستارخان رشادت

شخصی قابل تحسینی بروز داد. ولی او خیلی بیش از اندازه‌ای که یک نفر سرداری که تمام حسیات ملی در تبریز بسته به حیات اوست خود را در معرض خطر می‌گذارد.» (۱۲۱)

ملاحظه فرمودید که برخلاف نوشته بدخواهان، ستارخان از شروع جنگ‌های یازده ماهه تا آخرین لحظات آن در جبهه‌های جنگ حضور فعال داشت و کلید فتح و پیروزی تمامی جنگ‌های تبریز با حضور مستقیم و رهبری مدبرانه ستارخان ارتباط مستقیم داشت.

ادوارد براون در اتهام و اظهارنظری کینه‌توزانه دیگر که نفرت و خشم درونی او را نسبت به سردار ملی می‌رساند، نوشته است که «اگر ستارخان در جنگ کشته می‌شد نام پرافتخاری به جای می‌گذاشت». علت این موضع‌گیری بدخواهانه براون که موضع رسمی دولت انگلیس هم بود، استقلال فکری ستارخان بود که با منافع دولت‌های استعمارگر و به خصوص انگلیس منافات داشت. به همین علت آنها مرگ سردار را آرزو می‌کردند و متأسفانه به این آرزوی پلیدشان توسط ایادی داخلی خود، در فاجعه شوم پارک اتابک جامه عمل پوشانیدند. برخلاف نوشته براون و مهدی بامداد مبارزات ستارخان در تمامی دوران پرافتخار حیاتش، چه در زمان جنگ‌های تبریز و چه بعد از آن مایه سربلندی، مباهات و افتخار تمامی ایرانیان وطن‌پرست و سایر ملل آزادیخواه جهان بوده و تا ابد نیز خواهد بود. اما دولت‌های روس و انگلیس و جیره‌خواران آنها در داخل ایران مرگ سردار را آرزو می‌کردند. کنسول روس در آن زمان راجع به قیام ستارخان گفته بود: «قیام ستارخان اخلاق و روحیات مردم تبریز را عوض کرده است، افکاری در آنها پیدا شده که نباید مردم مستعمرات داشته باشند. برای زدودن این گونه افکار از مغز آنان سرنیزه‌های فوج آبشرون باید به کار گرفته شوند.» (۱۲۲) ستارخان خطر تهدید دولت‌های استعمارگر و ایادی داخلی آنها را به باقرخان سالارملی چنین گوشزد می‌کند: «جناب سالار این آقایان می‌خواهند ما را به کشتن داده قبر ما را امام‌زاده کنند. تا کی باید صبر کرد و لب فرو بست؟» (۱۲۳) اما به رغم موضع‌گیری غیرانسانی بدخواهان ستارخان، اعمال و کردار وی تا ابد زینت‌بخش صفحات تاریخ پرافتخار ملت ما خواهد بود و به قول دکتر شریعتی: «بزرگ‌ترین انسان‌ها کسانی هستند که جان خود را در راه وطن و دین و شرف و ناموس خود فدا کرده‌اند و هر مملکتی به داشتن چنین فرزندانی افتخار می‌کند.» (۱۲۴)

از دیگر انتقادات و اتهاماتی که ادوارد براون و دست‌آموزان او به ستارخان وارد می‌کنند این که «بهترین مشروطه‌خواهان تبریز از ستارخان خشمناک و رقتن او را از تبریز خواستارند»!

البته منظور ادوارد براون از بهترین مشروطه‌خواهان تبریز همانا امثال «مخبرالسلطنه‌ها»^۱، تقی‌زاده‌ها و سایر دست‌پروردگان مکتب بیگانه بودند که از بدخواهان ستارخان محسوب می‌شدند. متأسفانه فشاری که در اثر دسایس دولت‌های استعمارگر روس و انگلیس و ایادی داخلی آنها و فاتحان تهران به فرزندان دلیر آذربایجان وارد شد غیرقابل‌انکار است به طوری که در شب عید (۲۹ اسفند ۱۲۸۸) مجبور به ترک موطن اصلی خود شدند. جهت روشن شدن بهتر موضوع تلگراف نمره ۴۳ سرچرخ بارکلی به سردار ادوارد گری را که در ۲۲ اسفند ۱۲۸۸ از تهران به لندن مخابره کرده است مرور می‌کنیم: «با کمال افتخار راپورت می‌دهم که یادداشتی به دولت ایران فرستاده‌ایم و تقاضای وزیر مختار روس را که راجع به اخراج ستارخان و باقرخان از تبریز و خلع سلاح پیروان آنها بوده تایید نمودم.» (۱۲۵)

بهترین مشروطه‌خواهان تبریز و مجاهدین آزادیخواه هم‌رمز ستارخان امثال علی مسیوها، امیر حشمت نیساری‌ها و سایرین بودند که ماندن سردار ملی را در تبریز خواستار بودند اما در اثر دسایس بدخواهان ستارخان و فشار خارجی به قول سهراب یزدانی هنوز خون جوانانی که به دست صمدخان شجاع‌الدوله ریخته شده بود خشک نشده بود که وی در شهر آزادانه رفت و آمد می‌کرد و عزت می‌دید اما «سردار نجات‌دهنده شهر و قهرمان ملی مشروطیت چاره‌ای جز ترک خانه و دیار و بستگانش نداشت. ستارخان دیگر نمی‌خواست از شهر بیرون برود. بنابراین در برابر دولت و والی و انجمن ایالتی ایستادگی نشان داد. بنابر گزارشی که درستی‌اش را نمی‌دانم دو فرمانده تبریزی خود را برای جنگ با روس‌ها آماده می‌ساختند، تا به حقارت تبعید تن ندهند. برای رام کردن آنها دسته‌ای از فدائیان یغرم با دو مسلسل که برای ایرانیان جنگ‌افزاری تازه بود، نزدیک خانه ستارخان مستقر شد. اندکی بعد مسلسل‌ها را برچیدند، ولی پیام تهدیدآمیز دولت به سردار ملی ابلاغ شده بود» (۱۲۶)

بهترین مشروطه‌خواهان تبریز چون مخبرالسلطنه، پیرم‌خان ارمنی و سردار بهادر را عامل تبعید ستارخان و باقرخان به تهران می‌دانستند حتی صبح روز حرکت ستارخان و باقرخان نیز مخالفت خود را با دشمنان ستارخان از طریق پخش اعلامیه و نامه اعتراض‌آمیز به تمام کنسولگری‌های موجود در تبریز اعلام کردند و در قسمتی از آن اعلامیه چنین آمده بود: «بگذار از امروز کسی مزاحم سردار ملی (ستار) و سالار ملی (باقر) محافظان اسلام و شرف مردم نشوند. بدانید که مردم اجازه راندن این دو تن را از تبریز به تهران نمی‌دهند. اگر سه تن اخلال‌گر نامبرده

۱ - بنا به نوشته نصرت‌الله فتاحی: حضرت والی (مخبرالسلطنه) نسبت به مجاهدان حسن ظنی ندارد و بلکه ناراحتی او از مردم تبریز زیادتر از محمدعلی‌شاه می‌باشد. (دیار هم‌رمز ستارخان - صفحه ۱۹۹)

در بالا («مخبر السلطنه»^۱، ییرم خان ارمنی، سردار بهادر) همین روزها تبریز را ترک نکنند مسبب خونریزی بزرگی خواهد شد. ما نمی‌خواهیم پادشاهمان ارمنی باشد وگرنه...» (۱۲۷)

پس بهترین مشروطه‌خواهان تبریز از ستارخان کاملاً خشنود بودند و ماندن او را در تبریز خواستار بودند اما اتهام دیگر و تهمتی که ادوارد براون و سایر همدستان او ناجوانمردانه به ستارخان نسبت می‌دهند این که، گویا: پیش گرفتن آدمکشی او در شهر خدماتی که در دوره نخستین محاصره تبریز نموده بود پایمال کرد».

ستارخان در مقابل آدمکش‌هایی که علیه مردم مظلوم تبریز می‌جنگیدند ایستاده بود. و جلو آدمکشی و قتل و غارت آنها را می‌گرفت. آدمکشان لشکر جرار محمدعلی شاه به فرماندهی عین‌الدوله و سرداران و افسران زیردست او نظیر صمدخان شجاع‌الدوله، سپهدار اعظم، رحیم‌خان چلبیانلو، سردار ارشد، امیرارشد، سردار عشایر، شجاع‌نظام، غیاث نظام، ناصرالدوله، ناصرالملک، سردار اکرم، منصورالدوله، انتخاب‌الدوله، رضاخان قزاق (رضاشاه بعدی)، قاسم‌آقا سرتیپ، امیر افخم، سردار جنگ و سایر زیردستان و تفنگ به دست‌های آنها بودند.

در گزارشی که مستشار ارشد سابلین در ۱۶ اسفند ۱۲۸۷ به مقامات مافوق خود داده با استناد به تلگراف ستارخان قتل و غارت بی‌شرمانه نظامیان دولت را چنین منعکس کرده است: «از طرف ستارخان تلگرافی به نمایندگان خارجی در تهران خبر داده شده که نظامیان دولت، بی‌شرمانه به غارت اهالی مسلمان جوی آذربایجان مشغولند، آنها از قانون اساسی منحرف شده‌اند و علیه قوای مسلح حافظ قانون اساسی و حقوق مردم عمل می‌کنند.» (۱۲۸)

انسانیت فوق‌العاده ستارخان در جنگ‌ها به حدی بود که حتی بعضی موقع دشمنان قسم خورده او هم به تحسین و تمجید وی می‌پرداختند کنسول وقت انگلیس راتیسلا در گزارشی می‌نویسد: «در پنجم شهر حال، معزی‌الیه انسانیت خود را مشهود داشت که به واسطه اقدام در نجات اسرا از دست یک جمع غضب‌آلوده‌ای تا حدی شخصی خود را با مخاطرات مصادف نمود» (۱۲۹)

ستارخان که خواب شیرین را برای آدمکشان و دشمنان مشروطه حرام کرده بود اما در مقابل همشهریان خود خاضع بود و نهایت مهربانی را با آنها می‌کرد مرحوم ویجویه که خود ناظر بر اوضاع آن زمان بود می‌نویسد: «خداوند مهربان در هر زمان که روزگار را انقلاب و زمانه را

۱ - به نوشته سهراب یزدانی: «مخبر السلطنه به تنهایی چنین قدرتی نداشت که سردار و سالار ملی را از گردونه سیاست شهر کنار بگذارد. اما در تبریز کسانی به ویژه از قشرهای توانگر، بودند که می‌خواستند قدرت ستارخان و باقرخان را خرد کنند. این اشخاص از والی پشتیبانی می‌کردند.» (مجاهدان مشروطه - صفحه ۲۰۷)

کج رفتاری به خاطر آید سعادت‌مندی را تأیید فرماید که بندگان خدا را از این گونه گرگان تیزدندان نگهبانی نماید و این دو وجود باغیرت (ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی) که نادر زمانند چقدر زحمت‌ها کشیده و چه قسم مهربانی‌ها به مردم نموده‌اند.» (۱۳۰)

ادوارد براون و مهدی بامداد و عباس اسکندری در دروغی آشکار در مورد خلع سلاح مجاهدین که مقدمه فاجعه شوم پارک اتابک بود می‌نویسند: ستارخان زیر بار خلع سلاح نرفت! احمد کسروی می‌نویسد: «روز دهم مرداد ستارخان و باقرخان را با دیگر سردستانان به مجلس خواندند و قانونی در مجلس تصویب شد که جز سپاهیان و پاسبانان شهربانی دیگری تفنگ و ابزار جنگ نتواند برداشت و از مجاهدین تا ۴۸ ساعت اینها گرفته شود. چون این قانون گذارده شد ستارخان گفت: نخست کسی که آن را به کار بندد من خواهم بود.» (۱۳۱)

اما طبق سناریو از پیش تعیین شده «هدف اساسی امپریالیست‌ها از کشاندن ستارخان و باقرخان به تهران، خلع سلاح افراد آنان بود و حاکمان نیز برای این کار منتظر فرصت بودند» (۱۳۲)

زیرا به قول مصطفی شجاعیان: «هیچ امری برای ضدانقلاب فوری‌تر از خلع سلاح انقلاب نبوده و با این که انقلاب خود را به درستی نمی‌شناخت، معه‌ذا از آن جا که مسلح بود خطری فوری داشت. این خطر با وجود قوای آن در مرکز تشدید هم می‌شد. بودن اسلحه در دست انقلاب، به معنی وجود دولتی در درون دولتی دیگر بود، ضد انقلاب به خوبی واقف بود که دفن مشروطیت و خیانت به انقلاب مادام که انقلاب مسلح است تکمیل نخواهد شد. و دولت که خود به ماهیت خویش وقوف داشت به دقت می‌دانست که وجودش در حالی که انقلاب اسلحه را از دست نداده است پیوسته در خطری جدی قرار دارد. (۱۳۳) به خاطر مسائل مذکور بود که: «بختیاری‌ها و بیرم‌خان کار خلع سلاح را آغاز کردند. اما ستارخان به پارک اتابک رفت و گروهی از مردم هم با او در آن پارک متحصن شدند. علی‌رغم این که ستارخان قول داده بود سلاح‌های مجاهدین را گرفته و تحویل نماید، سیاست دولت وقت چیز دیگری بود، عصر روز آخر شعبان ۱۳۲۸ قزاق‌ها، بختیاری‌ها و بیرم‌خان از طرف قوام مأمور محاصره پارک شدند. تعدادی از متحصنین کشته و مجروح شدند، زانوی ستارخان هم گلوله خورده بود.» (۱۳۴) طبق نوشته سهراب یزدانی: «قوام‌السلطنه وزیر جنگ در سراسر مدت زد و خورد نزدیک پارک (اتابک) در کالسکه‌اش نشسته بود و بر اوضاع نظارت می‌کرد. همین که کار به پایان رسید، او نزد عین‌الدوله و فرمانفرما شتافت و خبر شکست مجاهدان و زخمی شدن ستارخان را به آنها داد.» (۱۳۵) روی این اساس که طبق نوشته مجید یکتائی ستارخان: «در پارک اتابک وسیله قوای دولتی محصور

شد و به دستور قوام السلطنه او را با تیر زدند.» (۱۳۶) طبق نوشته اسماعیل رائین، به هر حال هرچه بود، ماجرای پارک اتابک اتفاق افتاد: «بدین معنی که با وجود تلاش‌های ستارخان و باقرخان، مجاهدین که در پارک اتابک گرد آمده بودند، حاضر به تسلیم سلاح‌های خود نشدند.» (۱۳۷)

و بنا به نوشته دکتر شفق: «سردار با این که ابداً عقیده به جنگ با نیروی دولتی مشروطه نداشت خواه ناخواه سوق به دفاع و تیراندازی شد و بعد از جنگی شجاعانه پایش تیر خورد.» (۱۳۸) محمدمامین رسول‌زاده می‌نویسد، ستارخان پس از زخمی شدن به کسانی که به دیدارش می‌آمدند بیان می‌کرد: «آخ که این ملعون‌ها چه‌ها به سرم آوردند» و نیرنگ‌بازان را به باد لعن و نفرین می‌گرفت. (۱۳۹)

طبق نوشته مولفین دو مبارز جنبش مشروطه: «صابر که درست یک سال بعد از واقعه پارک (اتابک) درگذشت، از آن واقعه ناگوار خیلی متأثر شده است. او تأثر خود را در لابلای ابیاتی که بدین منظور سروده و در شماره ۳۱ سال ۱۹۱۰ مجله ملانصرالدین چاپ شده است با تلخی هرچه تمام‌تر منعکس می‌نماید. شعر از رشادت و جانبازی سردار و سالار در راه مشروطه شروع می‌شود و با ذکر ماجرای غم‌انگیز پارک پایان می‌پذیرد. صابر در این شعر با لحنی غم‌انگیز سردار بهادر و کلیه مسببین واقعه پارک را سرزنش کرده می‌گوید: ... دولت چسان با آزادگان به جنگ برخاست؟» (۱۴۰)

احمد قاسمی در مورد فاجعه شوم پارک اتابک می‌نویسد: «این حادثه تاریخی درس بزرگی است برای خلق ما که تا وقتی که خود او حکومت را مستقیماً در دست نداشته باشد هرگونه امید به دموکراسی بیجا است.» (۱۴۱) حسین آبادیان در بحران مشروطیت می‌نویسد: «فاجعه پارک اتابک نقطه عطف بحرانی بود که مقرر شد آنقدر تعمیق پیدا کند تا سپاه روس را به کشور بکشاند و تیر خلاص را بر پیشانی مشروطه ایران شلیک نماید.» (۱۴۲) مصطفی شفاعیان در ارزیابی پیروزی ظاهری مهاجمین و اصالت و شرافت سردار ملی می‌نویسد: «پیروزی سهل و ساده تقی‌زاده، «حیدر عمواعلی»^۱ یفرم‌خان، سردار اسعد، ارتجاع، انگلیس، روس بر ستار - انقلاب در پارک اتابک چه چیز را ثابت کرد؟ حق و معنویت مهاجمین و توطئه‌گران را، یا اصالت و شرافت انقلاب و سردار را؟!... این پیروزی، یعنی پیروزی بر اصیل‌ترین نطفه انقلاب مشروطیت، بر تبریز

۱ - ضیاءالدین الموتی می‌نویسد: در جنگی که بین قوای تأمین دولت و مجاهدین مقیم پارک اتابک به سرکردگی ستارخان سردار ملی روی داد. حیدرخان چون از مؤسسين حزب دمکرات و حکومت هم منتخب حزب بود با آن همه عوالم دوستی و رفاقت با ستارخان، بر علیه او جنگید و در این جنگ به نفع دولت اقدام و دخالت کرده. (فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران - صفحه ۱۲۱)

قهرمان و بر ستار، گرد آزادی نیز در نهایت سهولت انجام گرفت. مردی که مشروطیت را نجات داده بود، در آستانه پیروزی فدای دسیسه‌ای شد که عناصر بومی آن نیز همچون کودتای رشت، جملگی نشان و مدال مبارزات انقلابی داشتند.» (۱۴۳)

احمد کسروی پشت پرده سناریوی فاجعه پارک اتابک را چنین مورد ارزیابی قرار داده است: «در کابینه نوین مستوفی الممالک «انقلابی و اعتدالی»^۱ به هم درآمیخت و افرادی همچون حکیم‌الملک و نواب و فرمانفرما بودند. اینان نیز همه آن اندیشه را داشتند. تو گفتی آن کشاکش و دسته‌بندی‌ها تنها از بهر این بود که یک مشت مردان غیرتمند و دلیر را که به چشم بیگانگان خار بودند آلوده گردانند و از دیده مردم بیاندازند و در میان ایشان تخم کینه و دشمنی بکارند و سپس انقلابی و اعتدالی دست به هم داده به کندن ریشه ایشان همدستان گردند.» (۱۴۴)

نهایت این که خلق سلاح مجاهدین و فاجعه پارک اتابک سناریوی از پیش تعیین شده‌ای بود برای خارج ساختن انقلابیون واقعی از صحنه سیاست و چه خوب گفته است آبادیان که: «هدف سرداراسعد، مستوفی رئیس الوزراء، فرمانفرما و پیرمخان همه یکی بود، خارج ساختن ستارخان و گروه او از میدان مبارزه سیاست این طرح که بی‌گمان همسایگان نیز آن را خواستار بودند به فاجعه پارک (اتابک) منتهی شد.» (۱۴۵)

مرحوم دکتر شریعتی می‌نویسد: «حسین بزرگ‌ترین شکست خورده پیروز تاریخ بشر است» (۱۴۶) مشابه این جمله در مورد سردارملی هم صدق می‌کند که «ستارخان بزرگ‌ترین شکست خورده پیروز تاریخ انقلاب مشروطیت ایران است».

ادوارد براون در اتهامی بی‌اساس می‌نویسد: «ستارخان سردارملی به واسطه فتوحات پی در پی و احترام فوق‌العاده مردم نسبت به وی غرور عجیبی در او پیدا شده بود و حاضر نبود به دستور کسی رفتار کند. جهت نادرستی این اتهام دروغین، یکی دو مورد از تواضع و فروتنی سردار را نقل می‌کنیم.

بنا به نوشته دکتر شفق ستارخان: «با وجود قدرت، غرور و تکبر نداشت و با همقطاران خود و سایر مردم با ملایمت رفتار می‌کرد. در اواسط جنگ‌های تبریز روزی که همه رؤسای مجاهدین با حضور سردار و سالار در عمارت انجمن ایالتی اجتماع کرده بودند تقی‌زاده خطابه سختی ایراد

۱ - حسین آبادیان در تحلیل گشایش «حزب اعتدالی و انقلابی» می‌نویسد: «چرا سرداراسعد با تقی‌زاده عملاً در رأس دو حزب متفاوت قرار گرفته بودند؟ در حالی که با یکدیگر اتحاد استراتژیک داشتند و بالاتر این که هر دو پیشاپیش نظرات دولت انگلیس را در مورد حوادث می‌دانستند و قبل از فتح تهران از دیدگاه‌های قانون‌های آن کشور آگاهی داشتند؟ (کشاکش اعتدال و دمکرات در آستانه ورود ستارخان و باقرخان به تهران از نقاط تاریک تاریخ مشروطه ایران است) (بحران مشروطیت در ایران - صفحه ۴۰۹)

کرد و بعضی مجاهدین را از تجاوز به حقوق مردم آشکارا نکوهش نمود، به حدی که بعضی حاضرین خشمگین گشتند. ولی سردار که بعد از پایان نطق تقی‌زاده چشم‌ها به سوی او بود تا ببیند با انتقاد سخت تقی‌زاده چگونه مقابله خواهد نمود. برخاست و با ملایمت از تجاوزاتی که به مجاهدین نسبت داده می‌شد قسمتی را دفاع و قسمتی را هم قبول کرد و وعده اصلاح و مراقبت داد و در خاتمه گفت: آنچه مربوط به من است من خودم را سگ ملت می‌دانم، نهایت این که شاید سگ اصیل بودم و جلوتر افتادم!» (۱۴۷)

در کجای دنیا دیده شده است که سرداری از شدت تواضع و فروتنی خودش را سگ ملت خطاب کند و یا به انتقادات غیراصولی با ملایمت جواب دهد. امیرخیزی تواضع و شکسته نفسی ستارخان را موقعی که عازم سفر اردبیل بوده‌اند و یکی از مجاهدین تحت امر سردار بر اثر حادثه‌ای بی‌حال و مریض شده بود، چنین نوشته است: «چون نمی‌توانست سوار اسب شود، سردار از درشکه پیاده شد و آقای یکانی را به مراقبت حال وی بگماشت و فرمود: هر وقت که حالش مساعد شد او را به درشکه گذاشته بیاورید، سپس سردار و بنده سوار اسب شده به سوی ارشنتاب رهسپار شدیم.» (۱۴۸)

از این گونه مثال‌ها در کتاب‌های تاریخ فراوان است. طاهرزاده بهزاد می‌نویسد: ستارخان در موقع خداحافظی با مجاهدین قفقازی گفت: «قهرمانان حقیقی انقلاب مرا ترک می‌کنند.» (۱۴۹) این جمله نهایت تواضع ستارخان را می‌رساند که مجاهدین تحت امر خود را قهرمانان حقیقی انقلاب خطاب می‌کند. سردار سازش‌ناپذیر و نمک‌شناس آذربایجان در جواب ابراز احساسات و قدرشناسی تهرانی‌ها نسبت به خودش چنین گفته بود: «آقایان بنده اگر خدمتی کردم به دستیاری ملت کردم والا از یک دست صدا بر نمی‌خیزد، قدرشناسی باید از مردم آذربایجان کرد نه از ستار، من اگر افتخاری دارم این است که خدمتگزار ملت بوده و هستم و همه این موفقیت‌ها در سایه جانبازی جوانان رشید آذربایجان به دست آمده است.» (۱۵۰)

احمد کسروی در تایید فروتنی ستارخان و برخلاف ادوارد براون که ستارخان را مغرور خطاب کرده می‌نویسد: «کسانی که آن روز در تبریز بودند نیک می‌دانند که ستارخان به اندازه دلیری خود فروتن و بی‌آزار بود و هرگز سربچی از قانون یا از فرمان والی نمی‌کرد.» (۱۵۱)

مهدی بامداد در جلد ۶ «شرح حال رجال ایران» در زیرنویس یکی از تصاویر آخر کتاب در اتهامی تحقیرآمیز مثل این که کشف بزرگی در تاریخ انجام داده باشد با آب و تاب زیاد نوشته است: ستارخان پیش از این که معروفیت پیدا کند مدتی نوکر سامخان امیرارشد حاجی علیلو قراجه‌داغی بود و در این عکس کاملاً پیداست و این عکس منحصر به فرد است.»

اولاً عکس مذکور منحصرأ اختصاص به کتاب مهدی بامداد ندارد و در کتاب‌های «سیمای تاریخی ورزقان، صفحه ۳۶» و در «تاریخ سرداران گمنام قراجه‌داغ، صفحه ۱۰۹» که هر دو تالیف آقای میخوش نوری است چاپ شده و در توضیح زیرنویس عکس «ایستاده ستارخان و نشسته امیرارشد» قید شده است در ضمن در صفحات آخر کتاب سیمای تاریخی ورزقان که تصاویر سرکردگان قراجه‌داغ قبل از انقلاب مشروطیت چاپ شده، عکس ۵ سردار چاپ شده که به ترتیب عبارتند از: رحیم‌خان، سردار عشایر، سردار ارشد، ستارخان، محمدقلی‌خان. از مطالب بالا آشکار می‌شود که قبل از انقلاب مشروطه برخلاف نوشته تحقیرآمیز مهدی بامداد، ستارخان جزو پنج سردار معروف قراجه‌داغ بود از طرف دیگر آقای نقی آذر مقدم که از طایفه حاج‌علیلو و از ایل سامخان می‌باشد برخلاف توضیح عکس مهدی بامداد که ستارخان را نوکر سامخان نامیده است در هفته‌نامه شمس تبریز - شماره ۱۲۹ - چهارشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۸۱ نفرات نشسته و ایستاده عکس را چنین معرفی کرده است:



نشسته: سام‌خان (امیرارشد حاج‌علیلو) ایستاده:
دست راست: امیر نصرت‌اله حاج‌علیلو پسر امیر،
دست چپ: دکتر بهمن حاج‌علیلو، برادرزاده
امیرارشد، فرزند محمدحسین‌خان سردار عشایر.
پشت سر: ستارخان، جیران (امیرزاده حاج‌علیلو -
بنی‌هاشم) و خدمتکار (نوکر آن که جیران را در
بغل گرفته است).

طبق توضیح زیرنویس عکس مذکور در پشت سر سامخان فردی که بچه را بغل گرفته است نوکر یا خدمتکار معرفی شده است در صورتی که مهدی بامداد که از تحسین گویان فراماسون‌ها و مشاور و همفکر ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک)^۱ استاد اعظم فراماسونری بود ستارخان را جهت تحقیر با پیش‌روی نوکر سامخان معرفی می‌کند. آذر مقدم برعکس مهدی بامداد در قبل از انقلاب مشروطیت به روابط دوستانه دو سردار قراجه‌داغی تاکید کرده و نوشته است: «دوستی امیرارشد با ستارخان به قبل از مشروطه و به ایام جوانی ستارخان برمی‌گردد. زمانی که میرصمدخان حسن‌بک‌لو مبارز معروف دوران قبل از مشروطه به خانه حاج‌حسن آمده بود فراش‌های ولیعهد باخبر گشته و برای دستگیری نامبرده به خانه حاج‌حسن هجوم می‌آوردند. ستار جوان نیز همدوش میهمان به مبارزه پرداخته و بعد از زد و خورد شدید و کشته شدن چند فراش دستگیر گردید و به زندان نارین قلعه اردبیل منتقل می‌شوند. که بعد از فرار از زندان توسط محمدخان آلازلو مدتی در ایل آلازلو مانده و بیش از یک سال نیز فرماندهی شاخه‌ای از نظامیان امیرارشد را عهده‌دار می‌شوند.» (۱۵۲)

مهدی بامداد در اتهامی تحقیرآمیز دیگر راجع به شهادت باقرخان سالارملی می‌نویسد: «با رفقای خود مشغول قماربازی بود و بدون احتیاط پول‌ها را در برد و باخت آشکارا رد و بدل می‌کردند. صاحب منزل محمدامین که یکی از رؤسای کردها بود متوجه پول‌دار بودن آنان شده و شبانه همه آنها را سر بریده است.»

مهدی بامداد و سایر همفکران او همچنان که به ستارخان سردارملی انواع اتهامات دروغین را نسبت داده‌اند به یار وفادار او اتهام دروغین و تحقیرآمیز قمارباز را با پیش‌روی نسبت می‌دهد و او را در غربت مهاجرت پول‌دار قلمداد می‌کند. جهت اثبات ادعای دروغین مهدی بامداد که باقرخان را «پول‌دار» قلمداد کرده، که در اثر پول زیاد اشرار کرد متوجه پول‌دار بودن آنها می‌شوند و آنها را می‌کشند. اسماعیل امیرخیزی برعکس نوشته مهدی بامداد وضعیت مادی باقرخان سالارملی را در کرکوک فلاکت‌بار و غم‌انگیز می‌نویسد: «روزی شنیدم مرحوم باقرخان به کرکوک آمده است. منزل او را سراغ گرفتیم که بروم ببینم چه کار می‌کند در بین راه مرحوم مساوات را دیدم گفت کجا می‌روی. گفتم شنیده‌ام باقرخان سالار به کرکوک آمده است بهتر است که شما هم بیایید به

۱ - در صفحه ۹ جلد ۱ شرح‌حال رجال ایران، عکس یادگاری مهدی بامداد و حکیم‌الملک در کابینه سوم دیده می‌شود. اگر داوری ما هم در توضیح عکس مهدی بامداد و ابراهیم حکیمی مثل او باشد باید نتیجه بگیریم که مهدی بامداد نوکر حکیم‌الملک بوده و یا حداقل فراماسون بوده است که در کنار استاد اعظم فراماسونری عکس یادگاری گرفته است و آن همه در شرح‌حال رجال ایران از ابراهیم حکیمی تعریف و توصیف کرده است: در صورتی که با استناد به یک عکس نمی‌توان در مورد روابط افراد با همدیگر قضاوت کرد.

دیدن وی برویم. چون وارد منزل ایشان شدیم بدون مبالغه دود از سرم برخاست. این مرد محترم در یک خانه محقری منزل کرده بود و در تمام اطاق یک گلیم کوچکی انداخته بودند. قطع نظر از این که به کلی مندرس بود و ربع اطاق را هم کفایت نمی کرد یک نفر آدمی داشت که آن هم در اسو حال بود. از تفضیل حالاتش پرسیدم گفت خلاصه اش این است که فعلاً سیصد تومان قرض دارم و به شام شب هم محتاجم... در استانبول نامه از سالار باقرخان رسید که من بی جهت به حرف شما گوش ندادم. اکنون در کمال عسرت هستم پولی برای من بفرستید تا به استانبول بیایم. بنده آقای نظام السلطنه را ملاقات کردم و قرار شد که پانصد تومان برای او بفرستند، فردای آن روز خبر رسید که سالار را در دهی کشته اند» (۱۵۳)

علاوه بر اتهام دروغین مذکور، مهدی بامداد ناجوانمردانه ترین داوری را در مورد خیابانی کرده و می نویسد: جمعی او را خوب و جمعی بد می دانند! مورخ باید نظر خود را هم باصراحت اعلام کند تا بدان به بدی و نیکی شناخته شوند چنان که مخبر السلطنه علاوه بر آن که قیام خیابانی را بی اساس می داند جالب است که کاسه داغ تر از آش شده و عالم دین را به عدم رعایت شعایر دین اسلام هم متهم می کند: «این قیامی بود بی اساس به خصوص که خیابانی رعایت شعایر اسلام نمی کرد. مردم شهر با اسلوب او موافقت نداشتند؟» اما برخلاف نوشته مخبر السلطنه فراماسون قیام خیابانی خیلی با اساس و با ریشه بود و پایگاه مردمی داشت ولی چون با «منافع شخصی» و نامشروع امثال مخبر السلطنه ها و مشیرالدوله ها و اربابان آنها منافات داشت جهت بدنام کردن او تهمت دروغین تجزیه طلبی و عدم رعایت شعایر اسلام را به عالم دین نسبت می دادند تا فتوای قتل او را صادر کنند. در صورتی که فراماسون ها اعتقادی به اسلام ندارند و ضمن «رد اسلام»^۱ مدعی هستند که قرآن کریم نوشته دست بشری است.

مخبر السلطنه و مشیرالدوله پیرنیا به صورت آشکارا و علنی اتهام دروغین تجزیه طلبی را به خیابانی نسبت داده و با همین مجوز، فرمان قتل وی را صادر کردند. باستانی پاریزی نیز به صورت غیرمستقیم عمل غیرانسانی و جنایتکارانه مشیرالدوله پیرنیا را در سرکوب نهضت خیابانی تأیید کرده و این جنایت آشکار را از اقدامات مهم مشیرالدوله قلمداد می کند. مرحوم

۱ - بنا بر تحقیقات علمی یحیی هارون: «ماسون ها ضمن رد اسلام مبتنی بر وحی الهی، عقیده دارند که اسلام قواعدی است که توسط یک فرد داهی و باهوش و با جمع آوری آداب منطقه به وجود آمده است (صفحه ۱۸۹) ماسون ها مدعی هستند که قرآن کریم نوشته دست بشری است و اسلام از آداب منطقه ای حاصل شده است (صفحه ۱۹۰) در جهت تحقق اهداف ماسونی، استادان درجه بالای آن که دارای اطلاعات دینی هم هستند با آگاهی و عمد علیه دین بر حق اسلام جبهه می گیرند (صفحه ۱۹۴) از طرف ماسون ها دین اسلام بدین علت که در موارد اخلاق و حرمت ناموس تأکید بسیاری نموده علناً مورد شماتت قرار می گیرد. (صفحه ۲۰۷) (مبانی فراماسونری - تألیف: یحیی هارون و تحقیقات علمی ترکیه ترجمه جعفر سعیدی - چاپ سوم)

زاوش می‌نویسد: «افرادی چون دکتر ابراهیم باستانی پاریزی استاد دانشگاه تهران حاشیه‌پرداز مشهور وقایع تاریخی به بهانه تاریخ‌نگاری به دفاع پنهانی از فراماسون‌ها برخاسته و در بازسازی شخصیت «ماسون‌ها»^۱ ارزش‌ها و معیارهای مورد پسند فراماسونری را ارائه نموده است.» (۱۵۴)

متأسفانه در یکصد سال اخیر و بعد از به انحراف کشاندن انقلاب مشروطیت از مسیر اصلی و مردمی خود مارک و تهمت تجزیه‌طلبی از طرف مستبدین و ایادی استعمار بهترین بهانه و مجوز برای سرکوب نهضت‌های آزادی‌بخش مردمی در ایران بوده است که نهضت خیابانی هم در صدر همه آنها قرار دارد. مرحوم علی آذری در مورد شیخ محمد خیابانی و نهضت آزادستان می‌نویسد: «او چکیده انقلاب مشروطیت بود... او برای اعتلا مشروطیت ایران و تأمین حق حاکمیت واقعی ایران، از بین توده‌های وسیع، توده زجر دیده، ستمکشیده و از همه چیز محروم مردم آذربایجان برخاست و به وظیفه عالی خود، یعنی تنویر افکار و بیداری توده‌های ناکام و پریشان پرداخت.» (۱۵۵) به نوشته دکتر شریعتی: «شرافت در آزادی است. ملتی که آزاد نباشد و بنده دیگران گردد شرافتمند نیست» (۱۵۶) علی آذری مولف «قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز» می‌نویسد: «مرحوم شیخ خیابانی مردی بود وطن‌پرست و آزادی‌خواه به معنی کامل کلمه» (صفحه ۴۹۷) و باز طبق نوشته او شیخ می‌گفت: «منافع شخصی قربانی منافع عمومی، این است شعار ما (صفحه ۴۸۷).

برخلاف ادعای دروغین قلم به مرزهای فرصت‌طلب مدعی تاریخ‌نگاری شیخ محمد خیابانی تجزیه‌طلب نبود و دموکراسی را برای همه ایرانیان می‌خواست: «ما حاکمیت دموکراتیک را در تبریز تأسیس نموده‌ایم... باید در سراسر ایران دموکراسی حاکم باشد.» (۱۵۷)

۱ - ماسون‌ها هم ریشه در تاریخ دارند و قطع آنها به این آسانی‌ها شاید در کشور ما امکان‌پذیر نباشد. و به همین دلیل است که در طول پنجاه سال اخیر ما شاهد تغییر جبهه ماسون‌ها بوده‌ایم، و اکنون شنیده‌ایم که سومین مرحله تلاش ماسون‌ها در تاریخ کشور ما آغاز شده است، بعد از مرحله اول که سیاسی بوده و حسین علا و فروغی سردمدار آن بودند، مرحله دوم اقتصادی از سال ۳۲ شروع شد و خوش کیش و لاجوردی و نیکپور سردمداران آن بودند و در مرحله سوم که خبرش تازه است ماسون‌ها اجتماع مذهبی تشکیل داده‌اند و در تلاشند که از مذهبیین استفاده کنند و در هر صورت عظمت مخفی و پنهانی خود را حفظ کنند. لازم به یادآوری است که ماسون‌ها در هر دوره‌ای اگرچه خط مشی مشخصی داشتند ولی در تمام زمینه‌ها اعضا خود را تقویت می‌کردند و در شرایط فعلی که اوضاع کشور بسیار حساس است و لزوم فعالیت در خط مذهبی وجود دارد برنامه بسیاری از لژهای ماسونی به طرف مسائل مذهبی گرایش پیدا کرده و به تقویت چهره‌های مذهبی خود پرداخته‌اند. (فراماسون - اسرار سازمان ماسون در ایران به مناسبت کشف مخفی‌گاه فراماسون‌ها - تالیف: محمدرضا لاریجانی - انتشارات بهروز - صفحه ۲۴)

مرحوم نصرت‌اله فتحی در مورد وطن‌دوستی و بیگانه‌ستیزی تبریزیان می‌نویسد: «این شهر (تبریز) ممکن است از دست خودی حنظل بخورد ولی از دست بیگانه عسل نمی‌پذیرد که مبادا لقمه چربی برای آن بیگانه شود.» (۱۵۸) روانشاد دکتر صمد سرداری‌نیا در مورد بیگانه‌ستیزی و ظلم‌ستیزی تبریزیان می‌نویسد: «دو ویژگی عمده تبریزی‌ها بیگانه‌ستیزی و ظلم‌ستیزی این مردم است. همین عثمانی‌ها و سربازان سلطان سلیم را نگاه کنید. آنها که خودشان هم ترک هستند به آذربایجان حمله می‌کنند و موفق نمی‌شوند. آذربایجان و تبریزی‌ها راهشان را سد می‌کنند. آنها تا قلب اروپا به راحتی رفته‌اند ولی در این جا با مانع برخورد می‌کنند چون تبریزی‌ها بیگانه‌ستیزند. ظلم‌ستیزی این مردم هم یک طرف قضیه است. این مردم با دیکتاتور سازش نمی‌کند. شما نگاه کنید که مشروطیت در تهران آغاز می‌شود اما با چه؟! با تظلم و تحصن و دادخواهی! همین هست که محمدعلی‌شاه یک روزه با توپخانه‌اش بساط مشروطه را در عرض چند ساعت جمع می‌کند ولی تبریز در مقابل همین محمدعلی‌شاه یازده ماه می‌ایستد و بینی‌اش را به خاک می‌مالد و او را از ایران اخراج می‌کند. و باز هم وقتی پای بیگانه به میان می‌آید به خاطر مملکتش سلاح را زمین می‌گذارد.» (۱۵۹)

شیخ محمد خیابانی علت نهضت آزادی‌خواهانه خود را قیام علیه قرارداد ۱۹۱۹ می‌داند «امروز من رسماً به همه جهانیان اعلام می‌کنم ما علیه این حکومت که قرارداد خانمان برانداز و وثوق‌الدوله و انگلیس را منعقد کرده قیام کرده‌ایم» (۱۶۰)

شیخ محمد خیابانی برخلاف نوشته بدخواهان و «فراماسون‌ها»^۱ که تهمت ناروای تجزیه‌طلبی به او زدند به قدری بیگانه‌ستیز بود که خطاب به میرزااکوچک‌خان جنگلی می‌نویسد: «چه فرقی بین شما و وثوق‌الدوله وجود دارد؟ وثوق‌الدوله می‌خواهد ایران را با مساعدت لشکریان انگلیس اداره کند. شما نیز می‌خواهید ایران را به یاری لشکریان روسی اشغال کرده و اداره کنید؟» (۱۶۱)

۱ - برخلاف شیخ محمد خیابانی که بیگانه‌ستیز بود و سربندی ایران و ایرانی را می‌خواست برخی (فراماسون‌ها) مفتخر بودند به این که جاسوس فرنگیانند. میرزاابوالحسن شیرازی که معاهده گلستان و معاهده سیاسی ایران و انگلیس در ۱۲۲۴ (قرارداد مجمل) به وسیله او بسته شد در نامه‌ای به اولیای حکومت انگلیس نوشته افتخار می‌کند که در بستن این قرارداد به نفع انگلستان و به زیان کشور خویش دست داشته است و انگلیسی‌ها از این بابت و از همان تاریخ مبلغی ماهانه در بانک بمبئی به حساب او می‌ریختند. (مصیبت ویا و بلای حکومت - هما ناطق - صفحه ۱۱۱)

متأسفانه بدخواهان شیخ که اکثراً ایادی انگلیس و از فراماسون‌ها بودند به چنین شخصیتی که برای میرزا کوچک خان درس وطن‌دوستی یاد می‌داد تهمت «تجزیه‌طلبی»^۱ زدند. متأسفانه تهمت دروغین و بی‌اساس مذکور از طرف بعضی از قلم به‌دستان هم‌اکنون هم به صورت آگاهانه و یا ناآگاهانه تکرار می‌شود. عزیزاله رشیدی بشاب که مدعی شناسایی واقعی تاریخ مشروطیت است شیخ محمد خیابانی را چنین معرفی می‌کند: «اعمالی که بیگانه مروج آن می‌شود و «بیگانه‌پرستان» یاریشان می‌دهند، در این کشور بسیار رخ داده این گونه پوشیده نیست. خیلی ابرهای تیره روی آسمان ایران را گرفته و در اغلب نقاط وطن بزرگ عزیزمان خیلی بلوا و آشوبگری با عناوین مختلفه به راه انداخته‌اند که تا تجزیه‌طلبی پیشرفت کرده‌اند ولی شکست سختی خورده‌اند. به خصوص در آذربایجان و بعد از جنگ‌های اول و دوم جهانی شروع شده یک روز شیخی به نام محمد خیابانی با تغییر خود خیالی نام آذربایجان به آزادستان لباس ملت‌خواهی و آزادطلبی! بر تن کرده و نداهای شومی با صدای ریشه‌گری سر داده «تجزیه‌طلبی» اما بار دیگر یک وطن‌دوست از نگهبانان استقلال ایران و حافظی راستین امنیت و رفاه ملت سزای شیخ بیگانه‌پرست را بر کف دست ناپاکش گذاشتند و این که نام او انقلابی در اذهان مانده از بی‌توجهی دستگاه و درهم بودن حاکمیت گذشته‌هاست و بدبختی ملتی است که نام او را به مدارس و تأسیسات هم گذاشته‌اند.» (۱۶۲)

۱ - جهت رد ادعای دروغین تجزیه‌طلبی که از طرف بدخواهان و قاتلان شهید شیخ محمد خیابانی که با هدف بدنام کردن و تبرئه خود به وی نسبت داده‌اند قسمتی از نطق‌های خیابانی را نقل می‌کنیم:

«یک فرد ممکن نیست بگوید من علاقه به جامعه ندارم. یک فرد بی‌علاقه از حیوان هم کمتر است باید اتحاد کنیم و همصدا باشیم هرگاه بر یک وجب خاک ایران تعرض و تجاوز شود همه متحداً به فریاد آییم. هرگاه یک نفر ایرانی در یک گوشه ایران دچار تعدی شود همه باید قیام کنیم و در مقام دفاع از حقوق او برآئیم. ما را آنقدر بی‌خس و بی‌غیرت تصور کرده‌اند که یک نفر وزیر بیگانه‌نواسته است بگوید (من استقلال ایران را با استخوان‌های یک سرباز خودمان عوض نمی‌کنم) ما هیچ عار نداریم. خودمان را ایرانی معرفی می‌کنیم ولی ابتدا حس ملیت و رگ غیرت در خود احساس نمی‌کنیم. انسان باید شرافت داشته باشد (صفحه ۱۱۲)

ما می‌خواهیم اسباب زندگانی آزاد و مستقل دموکراسی ایران را فراهم بیاوریم. (صفحه ۹۷)
آیا می‌دانید این بی‌شرف‌ها که خود را ایرانی معرفی می‌کنند چه کارهایی بر ضد ایرانی‌ت مرتکب شده‌اند. با بیگانگان ساخته آنها را وارد مملکت ایران کرده چه پست فطرتی به خرج داده‌اند. (صفحه ۱۱۲)

اولین لازمه شرافت یک ملت استقلال است. ملتی که استقلال ندارد عزت ندارد. استقلال هر ملت را فضایل اخلاقی می‌تواند محفوظ دارد. حافظ و نگهبان استقلال هر ملت شجاعت و قهرمانی آن ملت است. شجاعت در ایران مفقود و یا کمیاب نیست زیرا که ایران در مقابل قوای قاهره و تهدید و فشار دول معظم هرگز خود را نباخته و بیچاره و بینوا نمانده است. ایران بیشه خالی نیست از این مملکت فرزندان باغیرت و باشرافت بسیار برخاسته‌اند شما در هر موقع فضایل اخلاقی خود را بروز دادید بر مشکلات فائق آمدید. بیابید امروز هم نشان بدهید که ایرانی هنوز نمرده است و زنده می‌باشد و سجه اخلاقی خود را از دست نداده است (دست زدن‌های پر حرارت)» (صفحه ۱۱۵) (نطق‌های شیخ محمد خیابانی - تالیف: بهرام خیابانی)

مطالب بالا دلالت بر عدم آگاهی نویسنده مذکور از رهبران مردمی انقلاب مشروطیت را می‌رساند و از طرف دیگر در مغرضانه بودن و غیرواقعی بودن مطالب ایشان شکی نیست. طبق نوشته ایشان گویا مخبرالسلطنه فراماسون و آمر جنایت خیابانی، و مزدوران و اوباشان مجری امر او که همگی در قتل خیابانی شریکند از شهید شیخ محمد خیابانی «وطن‌دوست‌تر»^۱ بوده‌اند! در حالی که در اثر بی‌اعتنایی به تاریخ و فرهنگ آذربایجان به جای اسامی نامداران تاریخ بعضی کوچه‌ها، خیابان‌های فرعی، مدرسه‌ها با اسامی گل‌ها و گیاهان و یا با اسامی نامأنوس و بیگانه نامگذاری شده است قلم به دست مزبور نام خشک و خالی یک مدرسه را هم که به نام آن شهید بزرگوار زینت یافته است تحمل نکرده و آن را بدبختی ملت قلمداد می‌کند. «به نظر بنده آنچه از قتل مرحوم شیخ خیابانی مهم‌تر و قبیح‌تر بود تبلیغاتی بود که پس از قتل آن مرحوم به ضرر قیام و پیشوای آن راه افتاد. منظور از این تبلیغات تبرئه قاتلین مرحوم خیابانی و رفعت و تخطئه عمال قیام بود. کسانی که مرحوم خیابانی را کشتند و کشته او را به دست توده نادان سپرده بودند البته نمی‌توانستند بگویند که چون مرحوم خیابانی مردی ایران‌دوست و پاک نهاد بود و به قصد برکنار ساختن عوامل استبداد که هنوز هم در دستگاه مشروطه «میلولیدند» قیام کرده بود، موجبات قتل او را فراهم ساختیم، بلکه مجبور بودند از یک طرف بگویند که قیام تبریز به قصد جدایی از ایران بود و از طرف دیگر هاله‌ای از شک و ابهام در پیرامون نحوه مرگ آن مرحوم به وجود بیاورند تا در معرض ملامت نسل‌های بعد قرار نگیرند.» (۱۶۳)

بنا به نوشته سعید نفیسی: «مرحوم شیخ محمد خیابانی قطعاً یکی از پهلوانان جلیل‌القدر تاریخ معاصر ایران بوده است. این مرد در سراسر زندگی سیاسی خود به هیچ وجه آلوده نشده، نه تنها پیوستگی به سیاست بیگانه‌ای نداشته و جز عشق به دیار و سرزمین ایران چیزی محرک و پشتیبان او نبوده است، بلکه جاه‌طلبی‌ها و خودخواهی‌ها و ریاست‌جویی‌هایی که در دیگران آن همه آفت برانگیخته و آن همه ماجرا و رسوایی فراهم کرده است در وی نبوده و بالاتر از همه آن که هیچ توقع مادی از ایران نداشته و هرگز زندگی خود را به پستی‌ها و کوته‌نظری‌هایی که یگانه محرک دیگران بوده نیالوده است.» (۱۶۴)

شهید شیخ محمد خیابانی می‌گفت: «ملتی که از مرگ نترسد، هرگز نمی‌میرد، مردن در راه یک امل بزرگ عین موفقیت است» (۱۶۵)

۱ - شیخ محمد خیابانی در زمان اولتیماتوم روس و در نطق‌هایشان تاکید می‌کرد «ما تبریزیان بار دیگر جان می‌دهیم و از استقلال کشور نگهداری می‌کنیم» (کشته‌گان بر سر قدرت - مسعود بهنود - صفحه ۲۱۹)

جورج جرداق در مورد معیارهای انسانیت و تفاوت حق و باطل و خوب و بد می‌نویسد: «انسانیت خالص مقیاس‌هایی دارد که غیر آن را نمی‌پذیرد. و با همین مقیاس‌های انسانی به سود و زیان افراد قضاوت می‌شود و همین مقیاس‌ها است که در ارزش عمل و گفته و خواسته حکم صحیح می‌کند و بین آنها جدایی می‌افکند و باز همین مقیاس‌های انسانی است که برای همیشه میزان تشخیص زشتی‌ها و زیبایی‌هاست و اگر این مقیاس‌های انسانی وجود نداشت برای اراده کار خیر معنایی نبود و برای تربیت قلب روی اخلاق بزرگ ارزشی نبود و باز رسالت‌های بزرگ انسانیت تمام هدف‌های خود را که براساس انقلاب‌هایی استوار است که به آشوبگری متهم می‌گردد از دست می‌داد. و باز به اتکاء همین ارزیابی‌های انسانی است که ارکان و اساس‌هایی برای بناء خیر و حق به وجود می‌آید. اگر این مقیاس‌ها نبود بد و خوب زندگی مخلوط می‌گردید و حق در اثر وجود باطل از دست می‌رفت» (۱۶۶)

بنا به نوشته علی آذری شیخ محمد خیابانی: «از پرکارترین و شجاع‌ترین مردان سیاسی و شخصیت‌های قرن بیستم در خاورمیانه و بزرگ‌ترین فیلسوف و تنورسین عصر خود به شمار آمده است.» (۱۶۷) مرحوم آذری در مورد قهرمانان تاریخ و بغض و حسد بدخواهان مفاخر تاریخی ایران می‌نویسد: «قهرمانان تاریخ‌ساز نیستند، بلکه تاریخ است که قهرمان می‌سازد. قهرمانان ملت به وجود نمی‌آورند، ملت است که قهرمان به وجود می‌آورد و تاریخ را جلو می‌راند. در تاریخ «انقلاب مشروطیت»^۱ ایران نیز چنین شخصیت‌هایی به وجود آمده‌اند. ولی متأسفانه پیش از آن که جامعه از وجود آنان برخوردار شود، سپر بلای مهاجمان استعمارگر و دشمنان دژخیم راه آزادی ایران شده‌اند! بغض، حسد و کین‌توزی بی‌حد و حصر، لطمه بزرگی به مفاخر تاریخی ایران زده است که هر اندازه بخواهیم جانب متانت و نزاکت را نگه داریم باز این

۱ - احمد کسروی می‌نویسد: «خاندان‌هایی در ایران با دارایی بزرگی به مشروطه‌خواهی برخاستند و در نتیجه کوشش‌های چندین ساله دارایی خود را از دست، داده بینوا گردیدند. از این سوی کسانی نیز با دست تپه به کار برخاستند و در اندک زمانی دارایی بسیاری اندوختند، هر دوی اینها چشم دارند نامشان در تاریخ بماند. ولی پیداست که آن یکی چگونه خواهد ماند و این یکی چگونه خواهد ماند. دوباره می‌گوییم: ما به نوشتن این تاریخ برخاستیم که این نیکی‌ها و بدی‌ها را از هم جدا گردانیم و پیداست که این گله‌ها را پیش‌بینی کرده بودیم و زبان آن را نیز به خود هموار ساخته‌ایم. ... یک دسته هم برآند که ما از داوری‌هایی که می‌کنیم چشم پوشیم و داستان‌ها را بدان سان که رو داده و در بیرون فهمیده شده بنویسیم و در گذریم، لیکن این نیز درخواست بی‌جایی است. زیرا پیشامد مشروطه در زمان نزدیک رخ داده و هر مرد چهل ساله‌ای آن را با دیده دیده. اگر رویه‌ی بیرونی کارها برای فهمیدن راستی‌ها بس بودی دیگر چه نیازی به نوشتن تاریخ افتادی. شما می‌بینید که کسانی در باغشاه در پیرامون محمدعلی‌میرزا بوده‌اند و برخی از ایشان به کشتن آزادی‌خواهان رأی داده‌اند، با این همه سپس به میان مشروطه‌خواهان درآمده‌اند و مردم آنان را به بدی نشناخته و بلکه بالاترین جاها را برای ایشان در انجمن‌های مشروطه‌خواهی باز کرده‌اند و این بهترین نمونه‌ای است که تا پای داوری به میان نیاید مردم چیزی نفهمند. با این حال چگونه چشم می‌دارید که ما از آن در گذریم و تنها پیش‌آمدها را بنویسیم؟ (کاروند کسروی - صفحه ۱۸۹ - ۱۷۱)

اصل مسلم که سیاست‌های خارجی امپریالیستی، دشمن سیاستمداران دانشمند ایران بوده و هستند و طالب گور هم این نواغ بی‌نظیر و این وطن‌پرستان بی‌مانند را دنبال کرده‌اند، نمی‌گذارند چشم بپوشیم و سکوت اختیار کنیم. عمال سیاست‌های خارجی، بی‌پروا علیه مردان به نام و آزموده ایران دشمنی ورزیده تا آخرین مرحله نهایی، یعنی مرگ، آنها را دنبال کرده‌اند؟!» (۱۶۸)

به خاطر این دشمنی بود که «مخبرالسلطنه شترکین برای زنده خیابانی ۵ هزار تومان و برای کشته‌اش یک هزار تومان جایزه تعیین کرده است» (۱۶۹) همچنین بعد از به شهادت رسانیدن شیخ محمد خیابانی «مشیرالدوله به خاطر این خدمت بزرگ! از طرف پادشاه ایران مفتخر به دریافت نشان تاج کیان گردید.» (۱۷۰) اما به قول خود مرحوم شیخ محمد خیابانی «نه ممکن است تاریخ را فریب داد و نه ممکن است زمان را از سیر سریع خویش بازداشت» (۱۷۱) آخرین سخن خیابانی این بود: «مرگ شرافتمندانه بهتر از حیات بیشرافانه است» (۱۷۲)

بنا به نوشته دکتر شریعتی «شهادت به معنی اخص آن در اسلام یک حکم بعد از جهاد است و شهید هنگامی به میدان می‌آید که مجاهد شکست خورده است» (۱۷۳)

بعد از «کودتای مخبرالسلطنه»^۱ و شکست مجاهدین شیخ محمد خیابانی، چون شهادت خیابانی حتمی بود از طرف یکی از دلسوزان راه‌حل تسلیم و مدارا با مخبرالسلطنه به وی پیشنهاد می‌شود. خیابانی در جواب این پیشنهاد تسلین برافروخته شده و با صدای رسائی گفته بود: «من کشته شدن را به تسلیم ترجیح می‌دهم. من پیش دشمن زانو بر زمین نمی‌زنم، من فرزند انقلاب مشروطیت ایرانم، من از اعقاب بابک خرم‌دین هستم که در نزد خلیفه عرب آنچنان رشادت و عظمت از خود بروز داد.» (۱۷۴)

۱ - عبدالحسین ناهیدی آذر جزئیات کودتای مخبرالسلطنه را چنین نوشته است: «اکنون مخبرالسلطنه زمینه را از هر لحاظ برای کودتا آماده کرده است. تعداد زیادی از نیروی نظامی نهضت را به حيله، به سوی قره‌داغ فرستاده است. قوه‌ی ضد انقلابی و ضد مردمی قزاقان مستقر در تبریز را با نیروهای اعزامی از اردبیل و مراغه تقویت کرده و میرحسین مازور - فرمانده گارد ملی آزادستان را فریفته و با خود یار کرده است. وی برای بررسی مجدد اوضاع و پایان دادن به گارد نهضت آزادستان، آخرین جلسه‌ی محرمانه را شبانه در محلی موسوم به قوم باغی در بیرون شهر تشکیل می‌دهد. در این جلسه مشتتج روسی فرمانده قزاق‌ها، معاونان وی سرتیپ حسن‌خان و سرتیپ ظفرالدوله (برادرزاده دژخیم معروف حاجی‌صمدخان شجاع‌الدوله) و سرتیپ اسماعیل‌خان فتح‌ملی و فرمانده خیانتکار گارد ملی نهضت آزادستان، مازور سیدحسین‌خان (سرتیپ هاشمی‌بدی) و کنسول انگلستان و آمریکا و... حضور دارند... در ضمن قرار بر این می‌شود که قبل از شروع حمله‌ی قزاقان و شکست و کشتار آزادی‌خواهان، گارد ملی به بهانه‌ی مانور نظامی توسط میرحسین مازور، شبانه از شهر بیرون برده شود.» (جنبش آزادستان شیخ محمد خیابانی - عبدالحسین ناهیدی آذر - صفحه ۲۷۴)

مرحوم آذری می‌نویسد: «اگرچه خیابانی مظهر انقلاب مشروطیت ایران با گلوله ایادی مزدور و دون صفتانی که در پیشگاه تشکیلات فراماسون و «انتلیجنت سرویس»^۱ زانو زده‌اند ظاهراً به قتل رسید ولی در عالم آزادی ایران و آزادی‌خواهی ایرانیان او هرگز نمرده و نمی‌میرد. زیرا که او در عقیده، مسلک و تقوای سیاسی تا آخرین لحظه زندگی پرافتخار خود پا بر جا ماند.» (۱۷۵)

شیخ محمد خیابانی: «به فرض این که ما در این راه کشته شویم باز امید می‌بندیم که این قیام ولو سی سال دیگر ثمربخش خواهد شد.» (۱۷۶) بنا به نوشته آذری «خیابانی را کشتند و قاتلین را در همان روز دو درجه ترفیع رتبه دادند! ولی قاتل حقیقی هزار درجه از رتبه و مقام تنزل کرده و تا آخر عمر در حیات و زندگانی معذب و تاریخ هم اسم او را به لعنت ضبط خواهد کرد.» (۱۷۷)

آقای عزیززاده پروین می‌نویسد: «وقتی قزاق‌ها و مزدوران مخبرالسلطنه به منزل وی (شیخ محمد خیابانی) یورش می‌برند - کیسه‌هایی برای غارت در دست داشتند. ولی جز زندگی ساده، چند تومان پول نقره و گوشواره دختر و زنش و چند قطعه فرش ساده چیزی پیدا نمی‌کنند. متوجه می‌شوند که قیام خیابانی برای انباشتن کیسه خود نبوده بلکه برای رهایی مردم خویش بپا خاسته و جان پاک را تقدیم کرده است» (۱۷۸) دکتر شریعتی می‌نویسد: «شهادت در فرهنگ ما یک درجه است، وسیله نیست، خود هدف است، اصالت است یک مسئولیت بزرگ و یک فرهنگ است» (۱۷۹) شیخ محمد خیابانی با شهادت خویش درخت نوپای آزادی ایران را که بعد از انقلاب مشروطیت در حال خشکیدن بود یک بار دیگر با خون پاکش آبیاری کرد تا نسل‌های بعدی از ثمره آن بهره‌مند شوند. بحث خیابانی را با مطالبی از مسعود بهنود خاتمه می‌دهیم: «شیخ محمد خیابانی مظهر پاکی و درستی و درستکاری بود. در روزگار خود از جهت اندیشه و آشنایی با جهان تفکر هم سرآمد بود. آرمان‌های بزرگ داشت، فرصتی یافت تا آنچه را در سر داشت به بیان بکشد. بیش از این روزگار مجالی برای او نگذاشت، حتی نه مجال آن که ببیندیشد که جنبش‌ها همیشه به آن بهشتی راه نمی‌بردند که رهبرانشان در سر دارند. نام او به نیکی در تاریخ مبارزات آزادی‌خواهانه این سرزمین ثبت شد.» (۱۸۰)

۱ - در مورد انتلیجنت سرویس فرامرز می‌نویسد: «انگلیس‌ها از اوایل قرن هیجدهم میلادی برای تربیت کسانی که در شرق زمامدار خواهد شد، موسسه لوانت سرویس را دائر کرده‌اند. لوانت سرویس یکی از شعب فرعی سازمان جاسوسی معروف انگلستان (ام - ای - ه) است که عامه مردم این سازمان را به نام «انتلیجنت» سرویس می‌شناسند. لوانت سرویس نه تنها فرزندان زمامداران شرقی را تربیت و تعلیم می‌دهند تا آنها انگلیس مآب و به اصطلاح ایرانی‌ها «انگلو فیل» بشوند، بلکه در صورت لزوم خود زمامداران را حتی در سنین پیری و در دورانی که به وجودشان احتیاج است تحت تعلیمات مخصوص قرار داده و مغزشان را شستشو می‌دهند.» (سیاستمداران حیرم‌خوار - مولف: م. ت - فرامرز - صفحه ۶۰)

باستانی پاریزی در اتهامی زهرآگین و تحقیرآمیز نوشته است که: بر اثر سکونت قشون روس در تبریز سرداران ملی دلیر شده، ستارخان حکومت خود را اعلان کرده است. برخلاف نوشته باستان پاریزی اولاً سرداران ملی از اول دلیر و شجاع بودند، ثانیاً آنها با ورود سپاهیان روس به تبریز مخالف بودند، ثالثاً ستارخان هیچ وقت اعلان حکومت نکرده و خود شهید راه آزادی و استقلال ایران می‌باشد مطلب مذکور باستانی پاریزی هم از آن دروغ‌های شاخدار است که در دروغ بودن آن شکی نیست. «اما دولت روسیه برای جلوگیری از سرایت و نفوذ نهضت آزادی‌خواهان تبریز به داخل مرزهای خود، ضربه اصلی و کاری را به ریشه انقلاب ایران زد و با وارد کردن نیروهای نظامی خود اهداف متحد خود انگلیس و ایادی داخلی آن را از مرحله تئوریک به مرحله عمل درآورد و بدین ترتیب تیشه بر ریشه آزادی‌خواهان ایران زد. اگر دولت متجاوز روس نیروهای نظامی خود را وارد تبریز نکرده بود جریان اصیل انقلابی، خط شبه انقلابی را ناکام می‌گذاشت و حاکمیت را در دست می‌گرفت. چون دولت‌های امپریالیستی روس و انگلیس و ایادی داخلی و فراماسونر آنها سعادت و ترقی ملت ایران را نمی‌خواستند جلو خط اصیل مردمی نهضت مشروطیت را مهار کردند و با جایگزین کردن مهره‌های دست‌آموز و شبه انقلابی خود، به جای نیروهای مردمی، انقلاب مشروطیت ایران را در جهت خواسته‌های استعماری خود هدایت نمودند و بدین ترتیب آرزوهای آزادی‌خواهان و مجاهدین جان برکف را که خواهان پیشرفت و سعادت و خوشبختی و استقلال و سربلندی ایران و ایرانی بودند، نقش بر آب کردند، و تار و پود مملکت را سال‌ها به دست ایادی فراماسون خود سپرده و ثروت‌های بی‌کران ملت مظلوم ایران را به یغما بردند... نقش فراماسون‌ها و سایر عوامل مزدور و خائن داخلی، بدتر از عوامل خارجی بود زیرا آنها با تبلیغات زهرآگین خود نقش اساسی و زیربنائی را در انحراف انقلاب بازی کردند و بعد از به دست گرفتن حاکمیت و به کمک اربابان خارجی خود نقش خادمین ملت را کم‌رنگ نموده و خائنین اصلی را به عنوان خادمین ملت نشان دادند و چون از نظر ظواهر امر قشر به اصطلاح روشنفکر جامعه به حساب می‌آمدند به کمک حامیان خارجی خود به تبلیغ فرهنگ‌سازی کاذب و دروغین در جامعه پرداختند.» (۱۸۱)

باستانی پاریزی هم از تحسین‌گویان فراماسون‌ها است و در نوشته‌هایش به نحو احسن نقش بارز خادمین ملت نظیر ستارخان را کم‌رنگ نموده و با قلم سحرآمیز خود کارهای بدیهی امثال مشیرالدوله پیرنیا را که پدر و پسر هر دو فراماسون بودند، به عرش اعلا رسانده است. روی این اساس است که مصطفی شعثایان می‌نویسد: «مسئولیتی که دیگران در بدبختی و فلاکت ما داشته‌اند مسئولیت درجه دوم بوده است، و عامل درجه اول، ضعفی بود که ما خود بروز

داده‌ایم» (۱۸۲) طبق نوشته مورخین انقلاب مشروطیت بعد از ورود سپاهیان روس به تبریز «سران آزادی‌خواهان می‌دانستند که مخالفین آنان در پناه خارجی‌ان می‌باشند به این جهت ناچار سعی می‌کردند که بهانه‌ای به دست بیگانگان ندهند. در کلیه اقدامات خود حفظ و حمایت اتباع دولت روسیه و یا هر بیگانه دیگر را رعایت می‌کردند. خارجی‌ها و به خصوص اتباع دولت روس هم این موضوع را فهمیده بودند و برای این که آزادی‌خواهان را به خشم و طغیان برانگیزند شرارت‌ها می‌کردند. این اقدامات تنها برای به دست آوردن بهانه بود تا مقاصد شوم خویش را انجام دهند» (۱۸۳) ناظم‌الاسلام کرمانی می‌نویسد: بعد از ورود سپاهیان روس به تبریز: «ستارخان و ثقه‌الاسلام و حاج‌میرزاهمدی کوزه‌کنانی ابوالمله آمده‌اند پای تلگراف و حضور اعلیحضرت مخابره نمودند: که مقصود ما حفظ وطن و سلطنت بود، اینک با این که از طرف دولت روس به جانب ما آمده‌اند، ما این عار و ننگ را بر خود نمی‌توانیم هموار کنیم، و کشته شویم به دست اردوی شما برای ما بهتر است که به توسط دولت اجنبی بر شما فائق آییم. اینک تسلیم می‌شویم و در اطاعت اوامر دولت حاضریم. عاشقم بر قهر و بر لطف به وجد. اعلیحضرت هم تلگراف کرده‌اند: من نمی‌دانستم شما وطن‌دوست و شاه‌پرست، به این اندازه می‌باشید حالا که شما سر تسلیم پیش آوردید، من هم عفو عمومی داده و از خسارات می‌گذرم و جنگ هم موقوف باشد.» (۱۸۴)

برخلاف نوشته باستانی پاریزی بنا به نوشته تاریخ‌نگاران واقعی مشروطه: «ستارخان در نامه خود به شاه نوشت که: برای تامین استقلال ایران و برپایی مشروطه مبارزه می‌کند و هیچ ادعای حاکمیت شخصی ندارد» (۱۸۵) طبق نوشته دکتر شفق: «پس از استقرار نیروهای روس در آذربایجان سردار ملی و رؤسای دیگر به موجب دستور دولت و ملت از هر نو مقاومت خودداری کردند» (۱۸۶)

در صورتی که در اواخر بنا به گزارش ۲۴ اردیبهشت ۱۲۸۸ میلر، سرکنسول روسیه تزاری در تبریز: «فدائیان تبریز با رهبرانشان سلاح را نگه داشته و آماده هر نوع قیام بودند و به رهبری ستارخان، باقرخان و دیگر رهبران انقلابی سخنرانی علیه روس و انگلیس انجام می‌شد» (۱۸۷) یادداشت‌های میرزااسداله ضمیری ملازم خاص ثقه‌الاسلام شهید نیز مؤید مطالب مذکور است طبق نوشته وی: «حضرت آقا (ثقه‌الاسلام) از جنابان فوق (سردار و سالار) و قریب سی، چهل نفر از عقلا و معارف شهر دعوت کرده و حال آن که این دو نفر (ستارخان و باقرخان) در اواخر، خودشان را ناچار حاضر به مقابله با نظامیان روس کرده بودند. حضرت آقا با نصایح عقلانی، آنها را راضی به ترک وطن اصلی خود و مهاجرت به طهران نمود.» (۱۸۸)

امیرخیزی در بحث صفات پستندیده و خصال ستوده و حب وطن ستارخان می‌نویسد: «ایران را تا حد پرستش دوست داشت و به استقلال آن از دل و جان علاقه‌مند بود» (۱۸۹)

برخلاف نوشته بدخواهان، ستارخان معتقد بود که: «فکر جدایی آذربایجان از ایران را روس‌ها و روحانی نماهای اسلامی تبلیغ می‌کنند» (۱۹۰) احمد کسروی در مورد بدخواهان مشروطه و ستارخان می‌نویسد: «از یک سو رشک و خودخواهی که چشم دیدن و شنیدن نیکی‌های دیگران را نمی‌دارند، و از یک سو دشمنی که خودشان یا پدرانشان با جنبش آزادی نموده‌اند، و با آن که امروز از سود و نتیجه مشروطه بهره می‌برند هنوز کینه از دل نزدوده‌اند.» (۱۹۱)

عباس اسکندری در اتهامی دروغین می‌نویسد: تقاضای خلع سلاح دولت از طرف مجاهدین (ستارخان و باقرخان) پذیرفته نشد. در صورتی که طبق نوشته احمد کسروی بعد از تصویب خلع سلاح مجاهدین در مجلس ستارخان گفت: «نخست کسی که آن را به کار بندد من خواهم بود» (۱۹۲) وی از دو فراماسونر معروف یعنی سردار بهادر و مستوفی‌الممالک که از عاملین اصلی فاجعه شوم پارک اتابک به حساب می‌آیند به عنوان آزادی‌خواه و محبوب دل‌ها یاد کرده است ولی آزادیخواهان واقعی یعنی ستارخان و باقرخان را به انحراف از روش اصلی متهم کرده است در صورتی که سردارملی و سالارملی تا آخر عمر خط اصیل انقلابی را ادامه داده‌اند. منحرفین ایادی بیگانه بودند که نمی‌توانستند وجود آن دو نازنین را تحمل کنند.

همفکران امثال عباس اسکندری‌ها، ناصرالممالک‌ها، مستوفی‌الممالک‌ها، «مشیرالدوله‌ها» و فرمانفرمایان و سایر انقلابی‌نماها چون موقعیت خود را با وجود خط اصیل انقلابی به رهبری ستارخان و باقرخان در خطر می‌دیدند علیه آنان دسیسه‌چینی می‌کردند. بعد از فتح تهران که خود سناریو از پیش تعیین شده‌ای بود جهت دور نگهداشتن دست انقلابیون اصیل از محور قدرت و در حقیقت کودتای آشکار دولت‌های روس و انگلیس و هواداران داخلی یعنی فراماسون‌ها به همراه سایر کهنه درباریان و فئودال‌ها و خانزاده‌ها بود برای به دست گرفتن دوباره حاکمیت که متأسفانه در این راه موفق شدند. بدین ترتیب با پیروزی خط شبه انقلابی که وابسته به بیگانگان بود، خط اصیل مردمی و غیروابسته به بیگانگان را که رهبران اصیل انقلاب بودند به حاشیه رانده شدند. و «پس از فتح تهران زمام حکومت را به نام مشروطه به دست گرفته، و بار دیگر دولت فراماسونری را در شکل به ظاهر انقلابی تشکیل دادند.» (۱۹۳) بدین ترتیب وضع خانواده‌های شهدای راه آزادی و مجاهدین نیز روز به روز دلخراش‌تر می‌شد.

ستارخان در تلگرافی وضعیت آنها را به «زمامداران»^۱ دولت نوین چنین بازگو کرد: «باقی ماندگان شهدای راه حریت گرفتار انواع فلاکت و اقسام ذلت... این مخلص در تحت فشار ارامل و ایتام» دولت به او پاسخ مناسبی نداد... این دشواری‌ها بر ستارخان سنگینی می‌کرد و او را روز به روز گوشه‌گیرتر از پیش می‌ساخت. سایه نومیدی و افسردگی بر چهره‌اش می‌نشست.» (۱۹۴) بعد از فتح تهران «در واقع دگرگونی چشمگیری در ترکیب گروه‌های حکومت‌کننده رخ نداده بود. ستارخان می‌گفت: ما زحمت کشیدیم و خود را به کشتن دادیم، نتیجه را دیگران بردند» (۱۹۵)

به خاطر حوادث مزبور بود که احمد کسروی در جواب قلم به مزدهای فرصت‌طلب مدعی تاریخ‌نگاری نظیر عباس اسکندری، ابراهیم صفائی، مشیرالدوله و امثالهم که رهبران خط اصیل انقلاب مشروطیت را مورد هجوم ناجوانمردانه قرار داده‌اند می‌نویسد: «من در تاریخ مشروطه نشان داده‌ام که چند تنی در درباریان، از ناصرالملک و مستوفی و مشیرالدوله و موتمن‌الملک و فرمانفرما و دیگران در زمان خرده خودکامگی (استبداد صغیر) در باغشاه نزد محمدعلی میرزا می‌زیستند و در کابینه مشیرالدوله وزیر بودند که در کشتن مشروطه‌خواهان و فرستادن لشکر بر سر تبریز و در گفتگو با روسیان و بستن پیمان به زیان کشور همدستی داشتند. ولی همین که محمدعلی میرزا برافتاد، به میان مشروطه‌خواهان آمدند و از راهی که ما می‌دانیم چه بود، جا برای خود باز کردند و سالیان دراز رشته کارهای دولت مشروطه را به دست گرفتند. من می‌دیدم که به این کار آنان کسی ایراد نمی‌گرفت و بارها دیدم که چون گفتگو به میان آمد و من ایراد گرفتم، در زمان پاسخ داده گفتند: مگر آنان نمی‌خواستند نان بخورند؟! کسانی که در سستی خرد تا به اینجا رسیده‌اند که جدایی میان نان خوردن و به کار توده پرداختن نمی‌گذارند چه توانستندی که در تاریخ داوری کنند و نیکان را از بدان جدا گردانند؟! یک کلمه توان گفت: تاریخ نوشتن اینان نه تنها سودی ندادی، زیان‌های بسیار با خود داشتی و راستی‌ها را از میان بردی و این چنین بود که من خرسندی نتوانستم داد.» (۱۹۶)

۱ - احمد کسروی می‌نویسد: ستارخان و باقرخان از روزی که جنگ به پایان رسید خود را کنار کشیدند و بیش از این خواستار نبودند که به هر کدام کاری شایسته حال و جایگاه او داده شود. چیزی که هست کارکنان دولت نوین این اندازه را نیز از ایشان دریغ می‌گفتند. اینان که بیشترشان (نمی‌گویم همگی‌شان) بازماندگان دربار قاجاری و یا کسانی از پایه ایشان بودند از درون دل به مشروطه چندان ارج نمی‌نهادند و به آن جانفشانی‌های ستارخان و دیگران چندان بهایی نمی‌دادند. اگر هم گاهی ناگزیر می‌شدند به ارج مشروطه خستوان باشند پیش خود چنین می‌گفتند: مشروطه که گرفته شده اینان چرا پی کار خود نمی‌روند؟! مگر می‌خواهند خود ایشان وزیر یا رئیس اداره بشوند؟ تا دیری این گفته‌ها در نهان بر زبان‌ها می‌رفت. کم‌کم که جای خود را استوار ساختند آشکارا آنها را در روزنامه‌ها نوشتند. بلکه سخنان رنگین‌تر از آن به میان آوردند بدینسان: مشروطه چیز تازه‌ای نیست که شما آن را برپا کرده باشید. از روزی که آدمیان به حکمرانی برخاستند یکی از راه‌های آن مشروطه بوده. در اروپا همه دولت‌ها آن را پذیرفته بودند، در ایران نیز دیر یا زود بایستی بشود اگر شما هم نبودید در ایران مشروطه برپا می‌شد. آرایش آدمی راستی‌پرستی اوست. کسی که از آن آرایش تهی است او را بهانه کم نخواهد بود. با این پاسخ‌ها زبان جانبازان را بسته و آنان را از میدان بیرون کرده جا برای خود و بستگان خود باز می‌کردند و اگر کسانی در برابر این ناسپاسی و دغلکاری ایستادگی نشان داده و از در خشم و تندی درمی‌آمد در زمان نام آشوب‌طلبی و قانون‌شکنی به رویان گزارده از در ستمگری درمی‌آمدند. (تاریخ هیجده ساله آذربایجان - صفحه ۱۱۱ - ۱۱۰)

ابراهیم صفائی قلم به مزد فرصت‌طلب و تاریخ‌نگار دروغین که با وارونه نشان دادن فاجعه پارک اتابک و تحقیر و شماتت باقرخان سالارملی و با تحبیب انقلابی‌نمای قلابی و فرصت‌طلب یعنی سردار بهادر که پدر و پسر فراماسون و از ایادی انگلیس بودند خبثت را به حدی رسانده که جسارت سیلی زدن آن مزدور به صورت سالار آزادی را در فاجعه شوم پارک اتابک به صورت ضمنی تحسین و تأیید کرده و در مورد ستارخان سردارملی می‌نویسد: پارک غارت شد و اموال مجاهدین و ستارخان به تاراج رفت ولی از خود او خبری نبود. پس از تفحص زیاد و با رد قطره‌های خونی که ریخته شده بود ستارخان را در راه بخاری یک اطاق پیدا کردند در حالی که پایش تیر خورده بود.

ترسو قلمداد کردن سردارملی از طرف مدعیان «دروغین تاریخ‌نگاری»^۱ گناه نابخشودنی است و اگر تمامی اتهامات بی‌اساس آن‌ها قابل اغماض باشد این تحقیر دوستداران ایادی انگلیس و تحسین گویان فراماسون‌ها قابل گذشت نیست. به قول مرحوم زلوش «ابراهیم صفائی هدفی جز تطهیر فراماسون‌های حکومتگر و تحقیر رهبران برخاسته از لایه‌های پائین اجتماع نداشت» (۱۹۷) اگر ستارخان را ترسو قلمداد کنیم دیگر آدم با دل و جرأتی باقی نمی‌ماند به قول احمد کسروی: «مشروطه از همه شهرهای ایران برخاسته تنها در تبریز می‌ماند، از تبریز برخاسته تنها در کوی کوچک امیرخیز بازپسین ایستادگی را می‌نمود. در سایه دلیری و کاردانی ستارخان بار دیگر به همه کوچه‌های تبریز بازگشته سپس نیز به همه شهرهای ایران بازگردید. آن لکه سیاهی که در نتیجه زبونی و کاردانی نمایندگان پارلمان و شکست آزادی‌خواهان تهران به دامن تاریخ ایران نشسته بود این مرد با جانبازی‌های خود آن را پاک گردانید» (۱۹۸) کسروی یکی از جنگ‌های نیروهای دولتی با تبریزیان را چنین نوشته است: «آواز گلوله‌ها به هم درآمیخته تو گویی کوهی از جا کنده می‌شد. در همان زمان توپ‌ها نیز خاموش ننشسته یا غرش‌های پیاپی لرزه به دل‌ها می‌انداخت. گاهی نیز بمبی ترکیده با آوای خارا شکاف دیوارها و خانه‌ها را تکان می‌داد. هنگامه بزرگی که سرکردگان بی‌گمان بودند که کار را یکسره خواهند کرد و آخرین زور خود را می‌زدند. در چنین هنگامه ستارخان بیش از دوازده تن بر سر خود نداشتند با این حال خم به ابرو نیاورده مردانه می‌کوشیدند و پاسخ گلوله‌ها را داده فرصت پیش آمدن به دشمن نمی‌داد.» (۱۹۹) اردوبادی در مورد یکی از جنگ‌های خوفناک تبریز می‌نویسد: «همه ما می‌گفتیم کار تمام است، همه راه‌های نجات از این مهلکه به روی ستارخان بسته بود و تصور می‌کردیم او برای این که به دست دشمن نیفتد، حتماً خودکشی خواهد کرد. بعد از ساعت‌ها تیراندازی خونسرد و بی‌اعتنا

۱ - متأسفانه در اثر ناآگاهی اتهام دروغین مذکور را با استناد به ابراهیم صفائی، عبدالحسین سعیدیان نیز در «زندگی‌نامه ۹۱ تن از رهبران انقلاب ملت‌ها» صفحه ۱۲۸ تکرار کرده است.

آمد، تفنگش را به گوشه دیوار تکیه داد، به یکی از مجاهدین گفت: میرزا محمد قلیان بیاور! چند پک به قلیان زد و شروع به صحبت کرد: من ستارخان چنین روزهایی هستم، روزهای سخت و خطرناک، در روزهای عادی و بی خطر هزاران ستارخان می‌توان یافت» (۲۰۰)

امیر بهادر سپهسالار اعظم در نامه تحریک‌آمیز به ستارخان نوشته بود اگر خوف از آمدن به طهران دارید در محل خود به ضابطی املاک و ریاست سواران خاصه همایون مشغول شوید. و ستارخان در جواب اتهام خوف و ترس چنین نوشته بود: «حضر تعالی بهتر می‌داند که نسبت خوف دادن آن هم در طریق مجاهدت مذهبی و حقوقی ملی که به فتوای پیشوایان دین در شمار شهدا و مجاهدین فی سبیل الله محسوبند بالاترین تهمت است به چاکر چه ترک مال و ترک جان را در اول وهله گفته در این میدان امتحان دیانت شعاری قدم گذارده‌ام» (۲۰۱)

بنا به نوشته دکتر مهدی ملک‌زاده: «در آن محیط ترس و وحشت در آن سرزمین یأس و ناامیدی در آن روزی که روزنه امیدی برای احرار و آزادمردان دیده نمی‌شد و تاریکی استبداد و نفوذ اجناب همه جا را فرا گرفته بود در آن روزی که حتی مردانی که به شجاعت و تهور معروف بودند و دم از مشروطه‌خواهی می‌زدند از روی یأس و ناامیدی راه فرار پیش گرفته و یا در کنج خانه سر به زانوی غم نهاده و به حال زار مملکت و آزادی زاری می‌کردند، در آن روزی که دشمنان بدخواه آزادی کمترین تردیدی در موفقیت و کامیابی خود نداشتند و نقشه کشیدن انتقام از یک مشت مردم از جان گذشته و وطن‌دوست را می‌کشیدند... یک مرد باریک اندام بلندقد سیاه چهره از طبقه سوم و یا به قول معروف اوسط الناس که کمترین معرفیتی نداشت برپا خاست قد مردمی و مردانگی علم کرد و بیرق مشروطیت و آزادی را بر دست گرفت و یکّه سوار تاخت و تاز میدان نهضت مشروطیت گردید» (۲۰۲) برخلاف اتهام دروغین ابراهیم صفائی در مورد ترسو قلمداد کردن ستارخان، کسانی که در زمان جنگ‌های یازده ماهه تبریز اخبار جنگ را می‌شنیدند از جمله مخبرالسلطنه نیز انصاف را در این مورد رعایت کرده و می‌نویسد پسر رحیم‌خان و شجاع‌نظام که بر تبریز غالب شدند دست به چپاول و تعدی گذاردند «ستارخان پهلوان آن میدان بود و الحق که انصاف توان داد که داد مردانگی و تهور داد.» (۲۰۳) بعد از ارائه اسناد مذکور این اتهام ناجوانمردانه را با نوشته اسماعیل امیرخیزی که در جنگ‌های تبریز ناظر حوادث و در فاجعه پارک اتابک همراه سردار بود خاتمه می‌دهیم بنا به نوشته وی: «ستارخان به شهادت عموم آذربایجانیان اعم از آزادخواه و مستبد شخصی بود که خداوندگار جهان در دل وی ترس و واهمه نیافریده بود و عقیده کامل و ثابت به این امر داشت که تیر اجل تیر دیگری است، اگر شخص در خانه خود هم باشد تیر اجل به سراغ وی خواهد آمد. لذا به قدر پر پشه‌ای به روس‌ها اهمیت نمی‌داد و سپاهیان ایشان را به چیزی نمی‌شمرد.» (۲۰۴)

پی‌نوشت مخالفان و منتقدان ستارخان

- ۱ - گشته‌گان بر سر قدرت - مسعود بهنود - صفحه ۸
- ۲ - نخستین کارگزاران استعمار - ح. م. زاوش - صفحه ۲۰۱
- ۳ - عاملین فاجعه شوم پارک اتابک و تراژدی ستارخان - تالیف راقم این سطور - صفحه ۱۰۲
- ۴ - همان مأخذ - صفحه ۳۳۳
- ۵ - در پیرامون ادبیات - احمد کسروی - صفحه ۱۵۳
- ۶ - نخستین کارگزاران استعمار - ح. م. زاوش - صفحه ۱۹۶
- ۷ - همان مأخذ - صفحه ۴۰۵
- ۸ - رهبران مشروطه - دوره اول - ابراهیم صفائی - صفحه ۴۱۱
- ۹ - نخستین کارگزاران استعمار - ح. م. زاوش - صفحه ۲۳
- ۱۰ - تلاش آزادی - باستانی پاریزی - صفحه ۵۹۴
- ۱۱ - نخستین کارگزاران استعمار - ح. م. زاوش - صفحه ۲۳
- ۱۲ - شرح حال رجال ایران - جلد ۲ - مهدی بامداد - صفحه ۶۲
- ۱۳ - همان مأخذ - صفحه ۶۳
- ۱۴ - همان مأخذ - صفحه ۶۴
- ۱۵ - همان مأخذ - صفحه ۶۴
- ۱۶ - همان مأخذ - جلد ۶ - (زیرنویس یکی از تصاویر آخر کتاب)
- ۱۷ - همان مأخذ - جلد ۲ - صفحه ۶۵
- ۱۸ - همان مأخذ - جلد ۱ - صفحه ۱۸۰
- ۱۹ - همان مأخذ - صفحه ۱۸۰
- ۲۰ - همان مأخذ - جلد ۶ - صفحه ۱۹۷
- ۲۱ - خاطرات و خطرات - مخبرالسلطنه - صفحه ۳۲۰
- ۲۲ - تلاش آزادی - باستانی پاریزی - صفحه ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳
- ۲۳ - نخستین کارگزاران استعمار - ح. م. زاوش - صفحه ۱۵
- ۲۴ - تلاش آزادی - باستانی پاریزی - صفحه ۱۶۶
- ۲۵ - رهبران مشروطه - دوره اول - ابراهیم صفائی - صفحه ۴۰۹
- ۲۶ - همان مأخذ - صفحه ۴۱۰
- ۲۷ - خاطرات و خطرات - مخبرالسلطنه - صفحه ۱۹۷
- ۲۸ - طلوع مشروطیت - مخبرالسلطنه - صفحه ۲۱۹
- ۲۹ - کتاب آرزو یا تاریخ مفصل مشروطیت ایران - جلد اول - عباس اسکندری - صفحه ۶۷

- ۳۰ - دو قهرمان آزادی - دکتر سلام‌الله جاوید - صفحه ۲۰
- ۳۱ - مقالات میرزا فتحعلی آخوندزاده - گردآورنده باقر مومنی - صفحه ۱۱۶
- ۳۲ - پرسش‌های بی‌پاسخ در سال‌های استثنائی - احمد زیرک‌زاده - صفحه ۲۶۷
- ۳۳ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۸۰۹
- ۳۴ - تراژدی ستارخان - تالیف: راقم این سطور - صفحه ۳۰۱
- ۳۵ - بازگشت - مجموعه آثار ۴ - دکتر علی شریعتی - صفحه ۱۴۸
- ۳۶ - مردان خودساخته از مقاله سردار ملی به قلم دکتر شفق - صفحه ۹۰
- ۳۷ - آذربایجان طنز روزنامه‌ای - ناظم آخوندوف - صفحه ۱۹۶
- ۳۸ - کتاب آبی - جلد اول - از مکتوب سر آرتر نیکلسن به سر ادوارد گری - صفحه ۳۲۶
- ۳۹ - تراژدی ستارخان - صفحه ۹۴
- ۴۰ - تبریز مه‌آلود - جلد اول - محمدسعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری - صفحه ۹۶
- ۴۱ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - کریم طاهرزاده بهزاد - صفحه ۴۴۵
- ۴۲ - همان مأخذ - صفحه ۲۲۶
- ۴۳ - ستارخان و جنبش آذربایجان - نریمان حسن‌زاده - ترجمه: پرویز زارع شاهمرسی - صفحه ۱۲۵
- ۴۴ - برگ عیش - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۴۶
- ۴۵ - کاروند کسروی - احمد کسروی - صفحه ۱۹۳
- ۴۶ - همان مأخذ - صفحه ۱۹۶
- ۴۷ - همان مأخذ - صفحه ۱۹۵
- ۴۸ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۱۸
- ۴۹ - همان مأخذ - صفحه ۲۱
- ۵۰ - همان مأخذ - صفحه ۲۲
- ۵۱ - همان مأخذ - صفحه ۲۳
- ۵۲ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۴۹۱
- ۵۳ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۲۲
- ۵۴ - تاریخ هجده ساله آذربایجان - احمد کسروی - صفحه ۱۴۵
- ۵۵ - کاروند کسروی - احمد کسروی - صفحه ۱۸۸
- ۵۶ - حقوق بگیران انگلیس در ایران - اسماعیل راثین - صفحه ۱۱
- ۵۷ - گشته‌گان بر سر قدرت - مسعود بهنود - صفحه ۲۱
- ۵۸ - سیاستمداران جیره خوار - م. ت. فرامرز - به نقل از مقدمه
- ۵۹ - کاروند کسروی - احمد کسروی - صفحه ۱۸۸

- ۶۰ - دروغ - آیت‌اله سیدرضا صدر - صفحه ۱۲۹
- ۶۱ - تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز - حاج‌محمدباقر ویجویه - صفحه ۲۸
- ۶۲ - همان مأخذ - صفحه ۳۰
- ۶۳ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۶۹۴
- ۶۴ - گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران - محمدامین رسول‌زاده - ترجمه رحیم رئیس‌نیا - صفحه ۱۵۲
- ۶۵ - هفته‌نامه احرار - شماره ۴۱۵ - ۱۳ مرداد ۱۳۸۲ از مقاله عبدالحسین ناهیدی آذر.
- ۶۶ - همان مأخذ
- ۶۷ - طلوع مشروطیت - مخبرالسلطنه - صفحه ۸۶
- ۶۸ - پدرم ستارخان - بازگویی از خانم سلطان ستاری (دختر سردارملی) نوشته: ن. همدانی - صفحه ۹۱
- ۶۹ - کاروند کسروی - احمد کسروی - صفحه ۱۸۱
- ۷۰ - نگاهی به سیمای واقعی تاریخ مشروطه - عزیزاله رشیدی بشاب - صفحه ۷
- ۷۱ - همان مأخذ - صفحه ۹
- ۷۲ - همان مأخذ - صفحه ۳۷
- ۷۳ - کاروند کسروی - احمد کسروی - صفحه ۱۹۵
- ۷۴ - عارف و ایرج - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۱۴۶
- ۷۵ - تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز - حاجی‌محمدباقر ویجویه - صفحه ۱۹۰
- ۷۶ - تاریخ هجده ساله آذربایجان - احمد کسروی - صفحه ۸۴
- ۷۷ - حیات یحیی - جلد ۳ - یحیی دولت‌آبادی - صفحه ۱۲۵
- ۷۸ - تاریخ هجده ساله آذربایجان - احمد کسروی - صفحه ۸۸
- ۷۹ - همان مأخذ - صفحه ۸۹
- ۸۰ - همان مأخذ - صفحه ۹۱
- ۸۱ - همان مأخذ - صفحه ۹۱ - ۹۲
- ۸۲ - ستارخان و جنبش مشروطه - نریمان حسن‌زاده - صفحه ۱۷۳
- ۸۳ - تاریخ هجده ساله آذربایجان - احمد کسروی - صفحه ۹۴
- ۸۴ - زندگینامه شهید نیکنام ثقه‌الاسلام تبریزی - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۵۰۵
- ۸۵ - کاروند کسروی - احمد کسروی - صفحه ۱۹۳
- ۸۶ - هفته‌نامه احرار - شماره ۴۱۵ - سال ۱۳۸۲ - از مقاله عبدالحسین ناهیدی آذر
- ۸۷ - هفته‌نامه شمس تبریز - شماره ۱۲۸ - چهارشنبه ۲۱ فروردین ۱۳۸۱ از مقاله عبدالحسین ناهیدی آذر با عنوان «راز پناهنده شدن امیرارشاد به خانه ستارخان»

- ۸۸ - نهج الفصاحه - از کلمات قصار حضرت رسول اکرم (ص) - ترجمه ابوالقاسم پاینده - صفحه ۹۲
- ۸۹ - همان مأخذ - صفحه ۴۴۷
- ۹۰ - همان مأخذ - صفحه ۶۳۲
- ۹۱ - هفته نامه شمس تبریز - شماره ۱۲۹ - ۲۸ فروردین ۱۳۸۱ - از مقاله نقی آذر مقدم
- ۹۲ - کاروند کسروی - احمد کسروی - صفحه ۱۸۸
- ۹۳ - حقوق بگیران انگلیس در ایران - اسماعیل راثین - صفحه ۱۱
- ۹۴ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۳۲۷
- ۹۵ - شهید نیکنام ثقه الاسلام تبریزی - نصرت اله فتحی - صفحه ۷۳۴
- ۹۶ - تاراج بزرگ - دکتر محمدقلی مجد - صفحه ۱۱
- ۹۷ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۸۰۹
- ۹۸ - همان مأخذ - صفحه ۷۱۰
- ۹۹ - همان مأخذ - صفحه ۷۴۴
- ۱۰۰ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۳۲۶
- ۱۰۱ - کتاب نارنجی - جلد ۱ - به کوشش احمد بشیری - صفحه ۲۶۳
- ۱۰۲ - کتاب نارنجی - جلد ۲ - به کوشش احمد بشیری - صفحه ۱۲۰
- ۱۰۳ - کاروند کسروی - احمد کسروی - صفحه ۱۹۱
- ۱۰۴ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۳۲۷
- ۱۰۵ - تبریز مه آلود - قسمت اول - محمد سعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری - صفحه ۱۸۷ - ۱۸۸
- ۱۰۶ - خطابه سیدحسن تقی زاده مشتمل بر شمعهای از تاریخ اوائل انقلاب و مشروطیت ایران از انتشارات باشگاه مهرگان - صفحه ۱۲۱
- ۱۰۷ - دروغ - آیتاله سیدرضا صدر - صفحه ۱۳۰
- ۱۰۸ - همان مأخذ - صفحه ۱۳۶
- ۱۰۹ - همان مأخذ - صفحه ۸۲
- ۱۱۰ - مردان خود ساخته - از مقاله دکتر شفق - صفحه ۹۱
- ۱۱۱ - ستارخان سردار ملی - هوشنگ ابرامی - صفحه ۱۱۷
- ۱۱۲ - روزنامه ناله ملت - نمره ۲۴ - عبدالحسین ناهیدی آذر
- ۱۱۳ - تبریز مه آلود - قسمت اول - محمدسعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری - صفحه ۱۸۶
- ۱۱۴ - تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز - حاج محمدباقر ویجویه - صفحه ۲۲
- ۱۱۵ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۶۹۳
- ۱۱۶ - همان مأخذ - صفحه ۸۵۲

- ۱۱۷ - تبریز مه‌آلود - محمدسعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری - جلد ۱ - صفحه ۲۷۸
- ۱۱۸ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۳۰۱ - ۳۰۲
- ۱۱۹ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۸۹۹
- ۱۲۰ - همان مأخذ - صفحه ۹۰۱
- ۱۲۱ - کتاب آبی - جلد دوم - صفحه ۴۶۳
- ۱۲۲ - تبریز مه‌آلود - جلد ۲ - محمد سعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری - صفحه ۶۹۶
- ۱۲۳ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۴۱۳
- ۱۲۴ - آثار جوانی - مجموعه آثار ۳۶ - دکتر علی شریعتی - صفحه ۷۵
- ۱۲۵ - کتاب آبی - جلد ۴ - صفحه ۸۱۷
- ۱۲۶ - مجاهدان مشروطه - سهراب یزدانی - صفحه ۲۱۷
- ۱۲۷ - کتاب نارنجی - جلد چهارم - صفحه ۷۷
- ۱۲۸ - کتاب نارنجی - جلد ۲ - به کوشش احمد بشیری - صفحه ۱۲۰
- ۱۲۹ - کتاب آبی - جلد دوم - صفحه ۴۶۳
- ۱۳۰ - تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز - حاج محمدباقر ویجویه - صفحه ۱۱
- ۱۳۱ - تاریخ هجده ساله آذربایجان - احمد کسروی - صفحه ۱۳۴
- ۱۳۲ - ستارخان و جنبش آذربایجان - نریمان حسن‌زاده - صفحه ۱۹۰
- ۱۳۳ - نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگلی - مصطفی شاعیان - صفحه ۱۱۸
- ۱۳۴ - رسول‌زاده فرقه دمکرات و تحولات معاصر ایران - حسین آبادیان - صفحه ۹۳
- ۱۳۵ - مجاهدان مشروطه - سهراب یزدانی - صفحه ۲۵۲
- ۱۳۶ - پیدایش مشروطه ایران - مجید یکتائی - صفحه ۱۰۸
- ۱۳۷ - حیدرخان عموآوغلی - اسماعیل رائین - صفحه ۱۸۱
- ۱۳۸ - مردان خودساخته - دکتر شفق - صفحه ۹۶
- ۱۳۹ - گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران - محمدامین رسول‌زاده - ترجمه رحیم رئیس‌نیا - صفحه ۳۲۶
- ۱۴۰ - دو مبارز جنبش مشروطه - رحیم رئیس‌نیا - عبدالحسین ناهیدی آذر - صفحه ۲۰۵
- ۱۴۱ - ۶ سال انقلاب مشروطیت ایران - احمد قاسمی - صفحه ۵۳
- ۱۴۲ - بحران مشروطیت در ایران - حسین آبادیان - صفحه ۴۱۲
- ۱۴۳ - نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگلی - مصطفی شاعیان - صفحه ۳۲۴
- ۱۴۴ - تاریخ هجده ساله آذربایجان - احمد کسروی - صفحه ۱۳۳
- ۱۴۵ - بحران مشروطیت در ایران - حسین آبادیان - صفحه ۴۱۰
- ۱۴۶ - حسین وارث آدم - مجموعه آثار ۱۹ - دکتر علی شریعتی - صفحه ۲۴۹

- ۱۴۷ - مردان خودساخته - دکتر شفق - صفحه ۹۸
- ۱۴۸ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۳۷۷
- ۱۴۹ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۳۱۸
- ۱۵۰ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۴۲۹
- ۱۵۱ - تاریخ هجده ساله آذربایجان - احمد کسروی - صفحه ۱۱۰
- ۱۵۲ - هفته‌نامه شمس تبریز - شماره ۱۲۹ - ۲۸ فروردین ۱۳۸۱ از مقاله نقی آذر مقدم
- ۱۵۳ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۵۰۱
- ۱۵۴ - رابطه فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم - زاوش - صفحه ۱۶۹
- ۱۵۵ - قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز - علی آذری - صفحه ۱۲
- ۱۵۶ - آثار جوانی - مجموعه آثار ۳۶ - دکتر علی شریعتی - صفحه ۵۳
- ۱۵۷ - جنبش آزادستان شیخ محمد خیابانی - عبدالحسین ناهیدی آذر - صفحه ۲۱۳
- ۱۵۸ - دیدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۲۰۴
- ۱۵۹ - ماهنامه تدبیر فردا - شماره پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۷ - از مقاله مهدی نعلبندی
- ۱۶۰ - جنبش آزادستان شیخ محمد خیابانی - عبدالحسین ناهیدی آذر - صفحه ۱۹۳
- ۱۶۱ - ویژه‌نامه همایش شیخ محمد خیابانی - از مقاله عبدالحسین ناهیدی آذر - صفحه ۷
- ۱۶۲ - نگاهی به سیمای واقعی تاریخ مشروطه - عزیزاله رشیدی بشاب - صفحه ۱۵
- ۱۶۳ - قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز - تالیف علی آذری - از مقاله مهندس ناطق - صفحه ۴۹۹
- ۱۶۴ - همان مأخذ - صفحه ۵
- ۱۶۵ - جنبش آزادستان شیخ محمد خیابانی - عبدالحسین ناهیدی آذر - صفحه ۲۹۱
- ۱۶۶ - امام علی علیه‌السلام صدای عدالت انسانیت - جلد ۵ - جورج جرداق - صفحه ۲۶۱
- ۱۶۷ - قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز - علی آذری - صفحه ۵۰۳
- ۱۶۸ - همان مأخذ - از صفحات ۵۰۲ و ۵۰۴
- ۱۶۹ - جنبش آزادستان شیخ محمد خیابانی - عبدالحسین ناهیدی آذر - صفحه ۲۸۲
- ۱۷۰ - همان مأخذ - صفحه ۲۸۷
- ۱۷۱ - همان مأخذ - صفحه ۱۳۹
- ۱۷۲ - قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز - علی آذری - صفحه ۴۸۸
- ۱۷۳ - حسین وارث آدم - مجموعه آثار ۱۹ - دکتر شریعتی - صفحه ۱۸۹
- ۱۷۴ - قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز - علی آذری - صفحه ۴۹۱
- ۱۷۵ - همان مأخذ - صفحه ۵۰۲
- ۱۷۶ - همان مأخذ - صفحه ۵۰۰

- ۱۷۷ - همان مأخذ - صفحه ۴۹۴
- ۱۷۸ - فرهنگ و مدنیت در آذربایجان - حسن علیزاده پروین - صفحه ۱۸۶
- ۱۷۹ - حسین وارث آدم - مجموعه آثار ۱۹ - دکتر شریعتی - صفحه ۱۹۴
- ۱۸۰ - کشته‌گان بر سر قدرت - مسعود بهنود - صفحه ۲۴۲
- ۱۸۱ - تحقیقی پیرامون عاملین فاجعه شوم پارک اتابک و تراژدی ستارخان - تألیف راقم این سطور - از صفحه ۲۵۶ و ۲۵۷
- ۱۸۲ - نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگلی - مصطفی شاعیان - صفحه ۲۳
- ۱۸۳ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۳۴۹
- ۱۸۴ - تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم الاسلام کرمانی - صفحه ۳۸۶
- ۱۸۵ - ستارخان و جنبش آذربایجان - نریمان حسن‌زاده - ترجمه پرویز زارع شاهمرسی - صفحه ۱۲۷
- ۱۸۶ - مردان خودساخته - از مقاله دکتر شفق - صفحه ۹۵
- ۱۸۷ - ستارخان و جنبش آذربایجان - نریمان حسن‌زاده - صفحه ۱۸۲
- ۱۸۸ - یادداشت‌های میرزا اسداله ضمیری (ملازم خاص ثقه‌الاسلام شهید) - به کوشش برادران شکوهی - صفحه ۳۸
- ۱۸۹ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۲۴
- ۱۹۰ - تبریز مه‌آلود - جلد ۱ - محمدسعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری - صفحه ۴۹۴
- ۱۹۱ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۵
- ۱۹۲ - تاریخ هجده ساله آذربایجان - احمد کسروی - صفحه ۱۳۴
- ۱۹۳ - نخستین کارگزاران استعمار - ح. م. زاوش - صفحه ۲۱
- ۱۹۴ - مجاهدان مشروطه - سهراب یزدانی - صفحه ۲۱۴
- ۱۹۵ - همان مأخذ - صفحه ۲۱۲
- ۱۹۶ - کاروند کسروی - احمد کسروی - صفحه ۱۹۶
- ۱۹۷ - رابطه فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم - ح. م. زاوش - صفحه ۲۱۰
- ۱۹۸ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - صفحه ۶۹۵
- ۱۹۹ - همان مأخذ - صفحه ۷۱۳
- ۲۰۰ - تبریز مه‌آلود - جلد ۲ - محمد سعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری - صفحه ۸۰۰
- ۲۰۱ - همایش بزرگداشت ستارخان سردار ملی - از مقاله نامه‌های ستارخان - رضا همراز
- ۲۰۲ - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران - دکتر مهدی ملک‌زاده - جلد چهارم و پنجم - صفحه ۹۳۹
- ۲۰۳ - طلوع مشروطیت - مخبرالسلطنه - صفحه ۸۶
- ۲۰۴ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۳۳۵

فصل چهارم

- ایمان و عقیده ستارخان
- نقش آذربایجان و تبریز در انقلاب مشروطیت به روایت مورفین
- اسنادی راجع به فاجعه شوم پارک اتابک:
- روایت شریف کاشانی از فاجعه شوم پارک اتابک
- اعلامیه آزادی خواهان بعد از فاجعه شوم پارک اتابک
- دو نامه راجع به فاجعه شوم پارک اتابک:
- قسمتی از نامه علی امیرفیزی برادر اسماعیل امیرفیزی به دکتر رواشنی راجع به رابطه ستارخان و میدرخان عمو و غلی
- نامه اسمعیل قره‌مه‌داغی به ثقة الاسلام
- شعر صابر «امامت آ» در نکوهش و سرزنش عاملین فاجعه شوم پارک اتابک
- ستارخان - بالاش آذراوغلو
- جریان دیدار پافیتانوف و ستارخان - ارسال پوریا
- جریان دیدار باسکروین با ستارخان به نقل از فیلمنامه و به انتساب استاد ناهیدی آذر
- نمونه‌ای از اشعاری که مردم تبریز در جنگ‌های یازده ماهه در وصف ستارخان سروده بودند.
- قطعه شعری که در موقع ورود ستارخان و باقرخان به تهران در وصف سردار ملی سروده بودند.
- القاب و صفاتی که مردم و مورفین به ستارخان (ستار قره‌داغی) داده‌اند

ایمان و عقیده ستارخان

تاریخ‌نگاران مشروطه دینداری و ایمان و عقیده ستارخان را همچون آزادی‌خواهی و مشروطه‌خواهی‌اش محکم و استوار می‌دانند. امیرخیزی می‌نویسد: «ستارخان بر دین اسلام و مذهب تشیع و ائمه اطهار(ع) فوق‌العاده عقیده داشت و مخصوصاً حضرت‌امیر را با ایمان راسخ مقدر احوال جهانیان می‌دانست و اغلب به حضرت ابوالفضل(ع) سوگند یاد می‌کرد و در مجلس عزاداری حضرت سیدالشهدا حاضر می‌شد و خودش نیز مجلس عزاداری برپا می‌کرد.» (۱) به نوشته دکتر شفق: «بعضی جنگ‌های او که در طالع برد و باخت آن غائله عظیم بین ملت و دولت موثر بود هنوز هم ورد زبان آذربایجانیان است. یکی از آنها جنگ میدان کاه‌فروشان است که روزی مستبدین با قوای تازه نفس دولتی و عشایر پیشروی نموده و تا میدان کاه‌فروشان که در مرز محله امیرخیز است رسیده بودند. ستارخان مانند اغلب اوقات با یک پیراهن و شلوار و چند قطار فشنگ وارد مقوله شد و رزمی بسیار شجاعانه کرد و از سنگری به سنگری پیشروی نمود و چندین تیر از دور سرش پرید و با اعجاز از خطر جست. داد می‌زد و تیر می‌انداخت و پیش می‌رفت. می‌گویند بعد از ساعتی جنگ شدید یک باره در نهایت خشم و آشفته‌گی و برافروختگی رو به یاران خود کرد و گفت: آفتاب نزدیک غروب است. این نقطه را چند دقیقه نگه دارید من نمازی بخوانم و بلافاصله در همان حوالی به خاک افتاد و نماز خواند و زود برگشت و دوباره به قتال پرداخت تا سرانجام میدان را برد و خصم را مجبور به عقب‌نشینی ساخت.» (۲) هوشنگ ابرامی می‌نویسد: «ستارخان روزه می‌گرفت و تشنه و گرسنه به میدان رزم می‌رفت، ایمان او به حق چون ایمانش به آزادی استوار و سستی‌ناپذیر بود. بسیار رخ می‌داد که به خاطر شبیخون دشمن، سحری هم نمی‌خورد» (۳) مرحوم حاج‌محمدباقر ویجویه از تاریخ‌نگاران راستین انقلاب مشروطیت می‌نویسد: «امروز وقت صبح، جناب سردار از خوش اعتقادی که دارند بیرقی را که به اسم صاحب‌العصر، عجل‌الله‌فرجه، درست کرده بود، دادند ببرند در انجمن مقدس ایالتی نصب کنند.» (۴) امیرخیزی می‌نویسد ستارخان عقیده داشت: «هر گلوله‌ای سبب قتل آدم نمی‌شود، گلوله اجل غیر از این گلوله‌هاست، و اگر انسان در خانه هم باشد نمی‌تواند خود را از گلوله اجل محفوظ بدارد.» (۵) محمدامین رسول‌زاده می‌نویسد: «سردار آدمی به غایت خون‌گرم و بسیار چست و چالاک است و در سخن گفتن خیلی جدی می‌باشد. مشروطه‌پرستی‌اش به درجه دین‌داری شدید است و در مشروطه‌خواهی متعصب می‌نماید. وی که حرکت وجود و زور بازوی خود را وقف ملت کرده، بنا به اظهارات مکرر خودش، تابع احکام مقدس علمای نجف بوده، آماده است که هرچه ایشان بفرمایند بدون تأخیر و تأمل به جای آورد. می‌گفت: وقتی کنسول‌های

روس و انگلیس به نزد آمدند گفتند: که مشروطه در دست تو است. اما من جواب دادم که شما اشتباه می‌کنید. من سگ پاسبان مشروطه هستم. صاحبانش علمای اعلام نجف هستند. ایشان هر امری بفرمایند من در همان ساعت حاضر به اجرا هستم.» (۶) ستارخان اعتقادش به ائمه اطهار به حدی بود که در جواب پاختانوف کنسول روس که پیشنهاد برافراشتن پرچم روسیه را به سردار می‌نمود بنا به روایت امیرخیزی چنین جواب داد: «جناب کنسول، من می‌خواهم هفت دولت زیر سایه بیرق امیرالمومنین باشند، شما می‌خواهید من زیر بیرق روس بروم؟! هرگز چنین کاری نخواهد شد» (۷) جریان پیشنهاد برافراشتن پرچم روس را به ستارخان و جواب ستارخان را به کنسول روس مرحوم حاج‌محمدباقر ویجویه چنین روایت می‌کند: «من در زیر بیرق جناب ابوالفضل العباس(ع) و بیرق ایرانم؛ بیرق شما به من لازم نیست، و من ابداً تابع ظلم و استبداد نخواهم شد و امروز به فضل خداوند بیرق اسلام و ابوالفضل العباس(ع) در دست گرفته و همه بیرق‌هایی که مستبدین در شهر زده‌اند قلم خواهم کرد.» (۸)

امیرخیزی می‌نویسد ستارخان غالباً می‌گفت: «انصاف چیز خوبی است، هرکه انصاف ندارد ایمان ندارد و هرکه مروت ندارد انسان نیست.» (۹) قسمتی از نامه ستارخان به هیئت وزراء: «این بنده عاصی «ستار» برای احیای شریعت غرأ احمدی و حفظ بیضه اسلام مطابق احکام صادره علما و اعلام عظام مرجع تقلید شیعه از جان و مال و اموال و دارایی و هستی خود صرف‌نظر کرده فوق‌العاده کوشیده تا دولت جابره تبدیل به دولت عادلانه گردد.» (۱۰) کاپیتان آنزینیور، افسر فرانسوی، ویژگی‌های فرماندهی ستارخان را که تمام کیفیات یک رهبر را داشته تایید کرده و می‌نویسد: «ستارخان مجاهدین قشون خود را واداشته بود که به قرآن کریم سوگند یاد کنند که مرتکب دزدی نمی‌شوند، و به آنها زنه‌ار داد که اگر برای غارت و چپاول آمده‌اید، بروید. من فقط افرادی را می‌خواهم که در راه آزادی و عدالت می‌جنگند.» (۱۱)

مرجع تقلید بزرگ عصر مشروطیت حضرت آیت‌الله العظمی محمدکاظم خراسانی معروف به آخوند خراسانی در اعلامیه‌های خود ستارخان و مجاهدین تحت امر او را «مجاهدین فی سبیل‌الله» خطاب می‌کرد: «سواد دستخط حضرت آیت‌الله فی‌الاعام آقای آخوند خراسانی مدظله‌العالی ۱۶ شعبان المعظم سنه ۱۳۲۶ - بسم‌الله الرحمن الرحیم - خدمت حضرات مجاهدین و معاونین دین مبین ملت غیور و نجیب تبریز و امت تاییداتهم: عرض می‌شود مکتوب مورخه ۱۵ رجب که محتوی بر اخبار فتح و اضمحلال مخالفین بود رسید. از اقدامات مجدّانه مجاهدین فی سبیل‌الله خاصه جناب ستارخان سردار ملت و جناب باقرخان سپهدار ملت معظم‌الله که در اعلا کلمه حقّه مشروطیت که موجب حفظ حقوق مسلمین و تشیید مبانی دین مبین است کمال

خرسندی و مسرت حاصل گردید... ان تنصروالله ینصرکم و یتبیت اقدامکم - محمدکاظم الخراسانی» (۱۲) طبق نوشته طاهرزاده بهزاد: «ستارخان خیلی مذهبی بود و به حضرت ابوالفضل قسم یاد می کرد و حفظ نوامیس مردم را وجهه همت خود قرار داده بود» (۱۳) عبدالحسین سعیدیان می نویسد: «وقتی که عده ای از سربازان ضدمشروطه به دست ستارخان گرفتار شدند: آنان با زاری و لابه به ستارخان گفتند ترا به حضرت عباسستان ما را نکشید. ستارخان برآشفته و گفت: مگر دین و مذهب ما با شما فرق دارد. آنان گفتند به ما گفته اند که شما غیرمسلمان هستید، قرآن را آتش می زنید. ستارخان گفت: شما را می بخشم به شرط این که به محل خود بروید و بگوئید که ما هم مثل شما مسلمان هستیم» (۱۴) نصرت اله فتحی به نقل از میرزانوراله خان یکانی می نویسد: «بعد از آن که رحیم خان قرجه داغی معروف به چلبیانلو با اردوی خود به منظور جنگیدن با ستارخان وارد تبریز می شود نامه ای به سردار ملی (ستارخان) می نویسد و در آن متذکر می شود که تو هم اهل قرجه داغی من هم اهل قرجه داغم خوب نیست دو هم ولایتی با همدیگر جنگ و جدل کنیم، بیا تسلیم شو ترا به طهران می برم و از محمدعلی شاه فرمان ریاست قره سورانی آذربایجان را به نام تو اخذ می کنم. ستارخان جواب می دهد: تسلیم شدن در عقیده من برابر است با مرگ و در قبر خفتن. و بعد از فرستادن جواب نامه غلیان می خواهد ولی قبل از رسیدن غلیان بر اثر تفکر زیاد درباره آن که در دو راهی خطرناکی قرار گرفته بود خوابش می برد ولیکن با رسیدن غلیان چشم هایش را باز می کند و متعجبانه «لا حول» می گوید و حاضرین علت این آشفته حالی او را می پرسند و او اظهار می دارد: در این اندک خوابی که رفته بودم خودم را در آستانه امام علی علیه السلام دیدم و اجازه دخول و تشرف خواستم، فرمودند: برو این جنگ را خاتمه بده و مردم را از فشار و گزند آسوده کن و آنگاه بیا.» (۱۵) ستارخان عقیده داشت و می گفت: «اگر ما برای آزادی نجنگیم، مردمی که بعد از ما می آیند چه خواهند گفت؟ خواهند گفت که چه آدم های ترسوئی بودند، نام ایران را ننگ آلود کردند. زور شنیدند و دم نزدند. زیر بار ظلم رفتند و به بیچارگی تن دردادند. چقدر بدبخت بودند! روز تاسوعا و عاشورا برای شهادت امام حسین (ع) عزاداری می کردند. خاک و گل به سر می ریختند. با قمه فرق سرشان را می شکافتند. سینه و زنجیر می زدند. اشک و خون را با هم قاطی می کردند و خودشان را پیروان سیدالشهدا می دانستند اما وقتی پای عمل به میان می آمد زور و استبداد را قبول می کردند و آرام می نشستند.» (۱۶) نصرت اله فتحی به نقل از میرزانوراله خان یکانی می نویسد: «او اسب شناس مجربی بود، نمازش ترک نمی شد. پول هایش را در راه بخشش و ایثار و دست گیری از بینوایان و مستحقان مصرف می کرده و مردی بوده

گشاده دست، از امر حرام سخت بیزار بوده، مردان و زنان بدکاره را به محله خود راه نمی‌داده و ناموس مردم محله امیرخیز در قوروق غیرت او محفوظ بوده‌اند. در سر سفره که مشروب و نان را یک جا گذارده بودند نمی‌نشست. ... (بعدها) دیندار به تمام معنی گشت، در مسائل دینی به قدری معتقد و مؤمن شد که حتی وصیت کرد، بعد از مردنش فتوای مجتهدان نجف را که درباره مشروطیت داده بودند توی کفنش بگذارند، تا در آن دنیا مدرکی داشته باشد که به امر مجتهدین مذهب اطاعت کرده و به جهاد پرداخته است.» (۱۷)



خانه ستارخان در تبریز

نقش آذربایجان و تبریز در انقلاب مشروطیت به روایت مورخین

احمد کسروی می‌نویسد: «بزرگ‌ترین کانون شورش آزادی‌خواهی تبریز بود. و در آن روزها که جنگ و شورش در آن شهر برپا بود من جوان هفده هجده ساله بودم و آن پیشامدها را از نزدیک تماشا می‌کردم و با چشم خود می‌دیدم که مردان غیرتمند و گردنفرازی با چه شوری می‌کوشیدند و جوانان دلیر و جنگجو با چه خونگرمی جانفشانی می‌نمودند» (۱۸)

بنا به نوشته دولت‌آبادی: «آذربایجان که در حفظ اساس حکومت ملی ایستادگی کرده با دولت استبدادی طرف می‌شود و غالب می‌آید شرحش به طور اجمال این است که آذربایجانیان علاوه بر صلابت فکری که دارند و بیشتر شجاع و جنگجو هستند در این موقع زیر بار تعدیات درباریان طهران که همه آنها را دیده و شناخته و بزرگ کرده‌اند نمی‌روند و به هیچ یک از آنها از پادشاه گرفته تا کوچک‌ترین نوکرانش اهمیت نداده آنها را قابل اعتنا نمی‌دانند.» (۱۹)

روزنامه ناله ملت در شماره ۲۶ به نقل از دانشمندی از مسکو می‌نویسد: حمیت و غیرت آذربایجانی که در السنه و افواه شهرتی تامه داشتند در تواریخ و آثار با مکان و وقع تمام نامبردار شده و همواره کارهای بزرگ از آن سرزمین نشو و نما می‌نماید تا حال کسی پی به حقیقت آن نبرده و از کیفیت آن چنان که باید اطلاعی نداشته... معلوم گردید که حقیقت آذربایجانیست چه و معنی غیرت و حمیت چیست. آذربایجانی‌ها ای قربان وفایتان. ای فدای خاک پایتان افسوس که از دیدار لقائشان محروم و گرنه سر به قدومتان می‌سودم دریغا که از حضورتان برکنارم والا روزی صد بار صدقه‌تان می‌رفتم. بلی شما بودید که کمر استبداد را شکستید... آری شما هستید که ایران بی‌وجود شما هیچ است شمائید که با نبودن شما وطن مقدس ما کالبد بی‌رویی را ماند. (۲۰)

مولفین دو مبارز جنبش مشروطه می‌نویسند: «آذربایجان و مخصوصاً تبریز، به جهت موقعیت خاص خود، از آگاه‌ترین و بیدارترین و به عللی که اکنون فرصت بازگویی آنها را نداریم از ستم‌دیده‌ترین و در نتیجه از انقلابی‌ترین نقاط کشور به شمار می‌رفت. (۲۱)

محمدامین رسول‌زاده می‌نویسد: تبریز بیچاره این مجاهد بلادیده، چه سختی‌ها که نکشیده و معروض چه مهاجماتی که نشده است. تبریز که یک سال آزرگار زیر بمب‌هایی که بر سرش می‌بارید مقاومت کرده، چندان در راه فدا شدن برای آزادی و به روزی وطن آماده بوده است که پیش از آمدن قشون روس در چنان حالی بوده که هرگونه آذوقه‌ای در شهر تمام شده و مردم از گرسنگی در کوچه‌ها از پای درآمده و افتاده بوده‌اند و مجاهدان یونجه خورده و می‌رمزیده‌اند و از ورود دشمن به شهر جلوگیری می‌نموده‌اند. در این جا (تبریز) آدمی که در جنگ شرکت نداشته باشد کم پیدا می‌شود. از پیران گرفته تا کودکان تفنگ برداشته در مدافعه از شهر شرکت کرده‌اند.

در این جا کم تر کسی را می توان یافت که زخم گلوله ای بر تن نداشته باشد... در زمانی که کار چنین وضع اسفناگیزی داشته مقاوله انگلیس و روس وارد مرحله جدیدی می شود و آن دولت ها به اجرای سیاستی که در قالب «قرارداد ۱۹۰۷»^۱ اتخاذ کرده بودند، آغاز می کنند. روس ها وارد آذربایجان می شوند و در همان حال اعلام می کنند که آمدن آنها خالی از خیال استیلا و اشغال است. (۲۲) روانشاد دکتر صمد سرداری نیا در جواب سؤال آقای مهدی نعلبندی که چرا مشروطه در تهران آغاز شد ولی در تبریز تداوم یافت می گوید: «اول این که آگاهی سیاسی تبریزی ها در میان شهرهای ایران آن زمان بیش از بقیه بود. دومین علت هم به دو ویژگی عمده ی تبریزی ها برمی گردد که آن دو بیگانه ستیزی و ظلم ستیزی این مردم است. همین عثمانی ها و سربازان سلطان سلیم را نگاه کنید. آنها که خودشان هم ترک هستند به آذربایجان حمله می کنند و موفق نمی شوند. آذربایجان و تبریزی ها راهشان را سد می کنند. آنها تا قلب اروپا به راحتی رفته اند ولی در این جا با مانع برخورد می کنند چون تبریزی ها بیگانه ستیزند. ظلم ستیزی این مردم هم یک طرف قضیه است. این مردم با دیکتاتور سازش نمی کنند. شما نگاه کنید که مشروطه در تهران آغاز می شود اما با چه؟! با تظلم و تحصن و دادخواهی! همین هست که محمدعلی شاه یک روزه با توپخانه اش بساط مشروطه را در عرض چند ساعت جمع می کند ولی تبریز در مقابل همین محمدعلی شاه یازده ماه می ایستد و بینی اش را به خاک می مالد و او را از ایران اخراج می کند. و باز هم وقتی پای بیگانه به میان می آید به خاطر مملکتش سلاح را زمین می گذارد.» (۲۳)

طاهرزاده بهزاد می نویسد: ملت آذربایجان با شکم گرسنه و جیب خالی مقاومت کرده و با ابراز رشادت و دلیری پس از یازده ماه محاصره را شکافته و به فتح بزرگی نائل آمدند و امیدوار بودند که بعد از این در محیط ایران به عوض شخص قانون حکومت خواهد کرد. (۲۴) وی در جای دیگر می نویسد: «لباس مجاهدین عوض می شود ولی هدف آنان یکی است. آنان می خواهند به جای اشخاص قانون حکومت بکنند و بس. (سپس می نویسد: این آرزوی ملت هنوز هم عملی نشده است) (۲۵) نصرت اله کاسمی: تبریز در خفقان و غلیان انقلاب، چون شیری زخم خورده و خشمگین، به خود می پیچد و می غرید و خون می ریخت و تا دمی که حق را بر کرسی نشانید یک دم آرام و قرار نگرفت. (۲۶) مرحوم حمید ملازاده: «آذربایجان در

۱ - محمود محمود می نویسد: «پیداست طرفداری دولت انگلیس و مساعدت آن با رواج مشروطه در ایران فقط تا آنجا بود که قرارداد ۱۹۰۷ به امضا برسد و روس ها کاملاً در تحت نفوذ انگلیس قرار گیرند از این به بعد دولت انگلیس تغییر مشی داد. دیگر طرفداری از مشروطه ایران نمی کرد بلکه گاه گاهی هم مخالفت خود را نشان می داد. (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - محمود محمود - جلد ۸

تاریخ معاصر از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی در کلیه تحولات سیاسی و اجتماعی ایران حرف اول و آخر را زده است.» (۲۷) نصرت‌اله فتحی به نقل از میرزا نوراله‌خان یکانی می‌نویسد: آنچه کلاً دستگیرم شده این است که پیشانی آذربایجان، خاصه تبریز همواره از عزت و مردانگی می‌درخشد، روی مردم آن خطه در برابر مسئولیت‌های ملی و اجتماعی و تعهدات مملکتی و زاد و بوم نگهداری همواره سپید است. دائم در سرافرازی و پاکی وجدان می‌زید و همیشه بالنده و افتخار‌آور است. (۲۸)



ستارخان و فرزند خردسالش یدالله‌خان

روایت شریف کاشانی از فاجعه شوم پارک اتابک

«حکم به گرفتن اسلحه‌ها از وزارت جنگ صادر گردید. مجاهدین تهرانی رفتند سلاح خود را دادند، قیمت گرفتند. ولی قفقازی‌ها تمکین نکردند. معزی السلطان با اتباعش هم تمکین نکردند، گفتند: بختیاری‌ها را چرا خلع اسلحه نمی‌کنند؟ تماماً رفتند در پارک میرزا علی اصغر خان اتابک، به جهت احترام ستارخان سردار ملی متحصن شدند. از وزارت جنگ از ستارخان خواسته شد که: حضرات را از پارک خارج کنید در جواب گفته که: در خارج کردن، شایسته و معمول نیست که شخص متحصن را از منزل خود عتفاً خارج کنند. چند روز صبر کنید، من به نصیحت آنها را راضی به خلع اسلحه می‌کنم و اسلحه آنها را گرفته تحویل دولت می‌نمایم. محرکین فتنه و فساد اجازه به مهلت ندادند. لذا در عصر غره شهر شعبان ۱۳۲۸ جماعتی از سرباز و سوار و قزاق و بختیاری و توپ و مسلسل و یفرم‌خان، از جانب قوام السلطنه وزیر جنگ مأمور به محاصره پارک گردیده. مردم زیادی به جهت تماشا و گردش در باغ پارک و خیابان‌های اطراف پارک بود. که سوار و سرباز نزدیک می‌شوند. مردم بیچاره فراراً داخل پارک شده، در را می‌بندند. سرباز و سوار پارک را محاصره می‌کنند. بنای توپ و شلیک و تفنگ به پارک می‌شود. یفرم‌خان هم درب پارک را نفت زده، آتش می‌زنند. بعد از چند دقیقه در سوخته، سرباز و سوار و بختیاری وارد پارک شد. از قراری که گفته می‌شود، تلفات خیلی می‌شود. با این که از مجاهدین اصلاً اظهار حیاتی نمی‌کنند، ولی از طرف دولتی‌ها به هرکس و هر جا فروگذار نکرده‌اند. بعد از کشتن‌ها، اغلب را دستگیر و بعضی فرار کرده. آن وقت، بنای تاراج را می‌گذارند. تمام در و پنجره‌ها را می‌شکنند. و میل و فرش و چراغ و آئینه‌ها و میز و صندلی‌ها را تاراج می‌نمایند. این حرکات زیاده از حد مورد شماتت و ملامت و سرزنش خارجه و داخله می‌شود. ستارخان و باقرخان را هم می‌برند منزل صمصام السلطنه. بعضی هم که فرار کرده‌اند، بعضی از سفارت‌ها رفته‌اند. کلیه مردم از این قضیه اظهار نفرت می‌نمایند و بدگویی می‌کنند. روی کلام عموم به وکلای مجلس است که آنها چرا این حرکات را تصویب کردند. زانوی ستارخان هم گلوله خورده، در بستر خوابیده. در واقع قوام السلطنه حرکت و قهر کرده است. اگرچه وزراً و بعضی از وکلا اظهار سرور و افتخار می‌نمایند که هر که از اوامر دولتی سرپیچ باشد، نصیبت سزا و جزا خواهد بود. ولی از کلیه مردم، اعلی و ادنا، غیر از ملامت چیزی شنیده نمی‌شود... جنابان سرداران ملی، ستارخان و باقرخان که از جلادت و رشادت خود را ضرب‌المثل در تمام دنیا کردند، که در واقع پیشرفت مشروطیت از وجود این دو نفر مرد فرزانه شد، و در روز ورود آنها به تهران، چه استقبال، چه مهمان‌نوازی، چه دروازه‌ها زینت بسته، چه سراپرده‌ها برپا، چه احترام‌ها از آنها گرفته شد، چندی نگذشت به موجب اغراض چند نفر مفسد نادان هواپرست،

به مستمسک خلع سلاح از مجاهدین، آنها را در پارک محاصره کردند، توپ به منزل آنها بستند، تیرباران گلوله نمودند، پارک را آتش زدند، اسبابش را تاراج کردند، جماعتی از مردم بدبخت را کشتند، پای ستارخان را گلوله زدند، زمین گیرش کردند، اصلاً خجالت نمی کشند، اظهار افتخار هم می نمایند که: مائیم کسانی که منظم کردیم تهران را در وزارت خود. افسوس! افسوس که اگر دنیا به یک روز برسد، روزگار از آن وزیری که مصدر این کار شد، مکافات خواهد کشید، بلکه موجب عبرت شود.» (واقعات اتفاقیه در روزگار تاریخ مشروطه - جلد دوم - محمد مهدی شریف کاشانی - از صفحات ۷۱۵ - ۵۵۰ - ۵۴۹)



حمله به پارک اتابک

اعلامیه آزادی خواهان بعد از فاجعه شوم پارک اتابک

بنا به نوشته حاج محمد مهدی شریف کاشانی بعد از فاجعه شوم پارک اتابک اعلامیه زیر از طرف مشروطه خواهان و آزادی خواهان تهران جهت تنویر افکار عمومی و آگاه کردن آحاد ملت از خوب و بد جنگ پارک اتابک صادر شده بود:

صورت اعلان ژلاتینی نمره ۱۸

حوادث زمانگسلد زانکه هست

یکی را سر اندر دم دیگری

یک ساعت متجاوز است که جمعی از افراد ملت مبهوتاً نشسته به یکدیگر نگاه می کنند و متحیرند چه بگویند و یا به که بگویند. مگر آن که مجلس مقدس شورای ملی را مرکز عدلت و حق خواهی دانسته، آن مقام محترم را مخاطب ساخته بگوئیم: ای کعبه آمال ایرانیان! ای خونبهای یکصد هزار جوان و شیرخواران! ای عوض یکصد کرور مال های یغما و تاراج شده ایرانیان! ای به مقام پدر بزرگوار ما مظلومان! چه پیش آمده که چنین خاموش شده؟ این وکلا که هر یک به منزله عضوی از اعضای پدر مهربانند، چه می گویند؟ مگر تکالیف اینها، غیر از دستور در قانون اساسی است؟ این چه مفسده ای است که سردار اسعد (بختیاری)، بر حسب اغراض شخصی، به همدستی وکلای پارتی های تقی زاده و این کابینه وزرا که همگی هم مسلک می باشند، به مستمسک خلع اسلحه پیش آورده اند و ایران را بدنام کرده اند؟ در این مواقع باریک که اغلب ملت به واسطه واقعه موحشه آقا سید عبدالله شهید متحیر و متوحش و معزا، بلکه بر حسب مسلمانی، در مدرسه «مروی» به اسم فاتحه معتکف گردیده، مطالبه قاتل می نمایند، از یک طرف جماعتی به جهت کشتن میرزا عبدالرزاق خان در هیجان و از همه ولایات و اغلب و اطراف اخبارهای انقلاب و اغتشاش می رسد، این رأی سخیف دشمنی بوده که وکلا داده اند که با سوار و سرباز و توپ و مسلسل و شراپنل و بمب، به جهت دویست نفر مجاهد و دویست نفر کسبه تماشچی که در باغ محصور بوده اند یورش برده، قتل و غارت کنند. سبحان الله، با ایل شاهسون یا ترکمان یا کلهر یا سنجابی یا قشقایی یا عرب یا لرهای نظر یا دولت انگلیس طرف بودند؟ تماشچی و کسبه بازار، شراپنل نمی خواهد. دویست نفر مجاهد را توپ و مسلسل چه مقتضی است؟ ما نمی گوئیم که مجاهدین مردمان درستکاری بوده اند نباید خلع اسلحه کنند، بلکه همه مردمان شرور، الواط متعددی متهور که فی الواقع آسایش از عموم مردم برداشته، خلع اسلحه آنها از امور لازمه بود. ولی می گوئیم که بختیاری ها هم شرارت و هرزگی و دزدی را به مقامی رسانده که بالاتر از مجاهدین بود. آنها را چرا خلع اسلحه نکرده، بلکه مأمور محاصره و قتل و غارت مجاهدین کردند؟

ما نمی‌گوئیم که دولت باید اظهار عجز در امور نماید، ولی می‌گوئیم که چون عده مجاهدین قابل اعتنا و در منزل جناب سردار ملی پناهنده بودند، پسندیده بود که اسلحه آنها را از سردار بخواهند. یک روز مهلت نشد، دو روز باشد. دو روز نشد، پنج روز باشد. رعایتی از سردار شده بود. مگر نه گرفتن مشروطه از برکات وجود این سردار و سالار بود؟ مگر نه این مجلس از نتایج وجود این سردار و سالار بود؟ مگر نه این دو نفر، مهمان ملت و مجلس بودند؟ مگر نه عکس این دو نفر در تمام فرنگستان محترم است؟ مگر نه عکس و شمایل این دو سردار را تمام وزرا و وکلا محض افتخار به سینه خود می‌آویختند؟ اوف بر شما وکلا! تف بر شما وزرای بی‌حمیت! یا للعجب که وحیدالملک وکیل مجلس، با پسر دیوانه شیخ نوری، و شیخ به‌أملوط، در جزء سرباز و سوار آنها را ترغیب و تحریص و تشجیع می‌کرده تا وارد پارک شده‌اند. پناه می‌بریم به خدا. از قراری که شنیده شد، وقتی درب پارک را آتش زده داخل باغ می‌شوند، کسبه تماشاچی فرار در سرداب کرده، چراغ‌ها را خاموش کرده بودند. بختیاری‌های بی‌رحم سرهای تفنگ خود را از پنجره‌های سرداب داخل کرده، هر کدام به قدر شقاوت و خباثت خود شلیک کرده. دیگر به کی و کجا خورده، خدا می‌داند. خوب است وکلای مقدس، تصور حال آن بیچارگان را نمایند که در سرداب تاریک گلوله‌باران شده بودند. تف بر این کابینه وزرا و وکلای که به معرفی تقی‌زاده وکیل شده‌اند! هیچ ایراد و بحثی نیست، زیرا که دستور تقی‌زاده، همین نحوها بوده. ولی از سایر وکلا حیرت است که چه پیش آمده بود که به این اندازه فصاحت و وقاحت را به جهت خود خواستند، و در تمام دول خود را بی‌حقوق و بی‌شعور و وحشی معرفی کردند. ولو این که پول بدهند در روزنامه‌ها تعریف بنویسند، الحق می‌توان گفت که چشم ملت روشن و روی وکلا سفید که بعد از ده ماه افتتاح مجلس، عجب رأی صحیحی به جهت تنظیم و اصلاح مملکت و آسایش ملت دادند! اوف بر شما وکلا! تف بر شما وزرا! شرارت و رذالت این قضیه مفتضح، هزار درجه از واقعه آقاسیدعبدالله شهید بدتر و رسواتر بود. زیرا که شخص مغرض، محرمانه به چهار نفر جاهل شقی پول دادند، به طرز دزدی، شب رفتند نفس را کشتند. برحسب ظاهر، اظهار تألم، بلکه گریه، بلکه تقبل پیدا کردن قاتل، بلکه پول هم دادند. ولی در این قضیه، روز روشن با فوج و توپ و سرباز و سوار و قزاق و پلیس و بختیاری و بمب و حکم آتش زدن و تاراج کردن مبل پارک و اسباب‌های ارباب جمشید و شکستن آئینه‌ها و پاره کردن قالی‌ها و افتخار کردن علی‌قلی‌خان و سردار بهادر و وزیر جنگ، بلکه سایر وزرا که: هر که مخالفت اوامر دولت نماید، بعد از این اینش جزا خواهد بود. خاک بر سر همگی کند که حسن و قبح امور را نمی‌فهمند!

سبحان الله، مشروطه دل بخواه که نمی‌شود، مشروطه باید در تحت دستور قانون اساسی باشد، نه موافق میل و خیال اشخاص. تمام این انقلابات و اغتشاشات از سوء اختیارات و خیالات تقی‌زاده و پارتی‌های او و سردار اسعد بود. دیگر خداوند تا کی و تا کجا مجال دهد و میدان داشته باشد، خدا می‌داند. ولی چنان نمانده، چنین نیز هم نخواهد ماند. عن قریب، اعمال علی‌قلی‌خان پاسخ شخص معزی‌الیه می‌شود، که موجب عبرت همه خلق شود. جهان را صاحبی باشد، خدا نام. عجب خبطی کرد علی‌قلی‌خان که اسم خود را در دفتر روزگار به بدی ثبت کرد! فی پنجم شهر شعبان ۱۳۲۸، فریاد وطن.

(واقعات اتفاقیه در روزگار تاریخ مشروطه - جلد ۲ - محمدمهدی شریف کاشانی - صفحه ۵۵۲ - ۵۵۱ - ۵۵۰)



تصویر شماره ۱ و ۲ به ترتیب سردار اسعد بختیاری و مخبرالسلطنه را
به همراه دوستانشان در سیاحت فرنگستان نشان می‌دهد

دو نامه راجع به فاجعه شوم پارک اتابک:

نامه اول: قسمتی از نامه علی امیرخیزی برادر مرحوم اسماعیل امیرخیزی به دکتر رواسانی راجع به رابطه ستارخان و حیدرخان عمواغلی

در تمام مدتی که ستارخان سردار ملی در تبریز به سمت سرکردگی قوای ملی مجاهدین با نیروهای دولتی و ارتجاعی (ضدمشروطه) می‌جنگید نه تنها با حیدرخان عمواغلی دوست و غالباً هم‌رزم بود بلکه در هر مشکلی که گیر می‌کرد عمواغلی حلال مشکلاتش بود، چنان که مخالف نیرومندش شجاع نظام مرندی به وسیله بمبی کشته شد که حیدرخان در جعبه‌ای قرار داد و به توسط پست به مرند فرستاد. ستارخان حل مسائل مهم را برای حیدرخان موکول می‌کرد و می‌گفت: عمواغلی هرچه بگوید من هم همان را می‌گویم، «عمواغلی هر نه دئسه من ده اونی دئییرم» این دوستی و هم‌رزمی این دو مرد بزرگ انقلاب تا چندی بعد از ورود سردار ملی به تهران هم کماکان پابرجا بود ولی بعد از آن که در تهران عده‌ای از اعتدالیون اطراف ستارخان را گرفتند و موفق شدند بین ستارخان و دموکرات‌ها شکافی ایجاد کنند. دیگر حیدرخان عمواغلی با ستارخان آن روابط سابق تبریز را نداشت و از قضیه کشته شدن میرزا علی محمدخان تربیت (برادر میرزا محمدعلی خان تربیت) بسیار دلتنگ بود. این قتل به مجاهدین ستارخان نسبت داده شد و به عقیده دموکرات‌ها این حادثه بدون اطلاع سردار ملی وقوع نیافته است. در آن ایام حیدرخان عمواغلی از دموکرات‌ها علیه اعتدالیون پشتیبانی کرد و این عمل صحیحی بود که از جریان بالنسبت مترقی طرفداری می‌نمود. لذا همکاری حیدرخان عمواغلی با قوای دولتی و بختیاری در خلع سلاح کردن مجاهدین ستارخان برای خاتمه دادن به اعمال تروریستی اعتدالیون بوده ولو که این اعمال به دست بعضی از مجاهدین ستارخان روی داده باشد.

اقدام دولت برای «خلع سلاح مجاهدین»^۱ سردار ملی از نظر دولت یک مسئله حیاتی بود که نمی‌خواست دولتی در دولت تشکیل شده باشد. در واقع نفوذ و احترام سردار ملی در اوایل ورودش به تهران نفوذ دولت را تحت الشعاع گرفته بود. شک نیست که سیاست انگلیس و روسیه تزاری نه تنها موافق با اقدام دولت (خلع سلاح) بلکه موجب و الهام دهنده آن بود چنان که عزیمت ستارخان به تهران نیز در نتیجه فشار این سیاست به دولت ایران بود. وضع تهران بعد از ورود ستارخان درست مثل وضع تبریز قبل از عزیمت سردار ملی بود. منتها در مقیاس بزرگ‌تر:

۱ - چنان که در اعلامیه صفحه قبل هم اشاره شده بود نظر دولت فراماسونری مستوفی‌الممالک در خلع سلاح مجاهدین ستارخان به بهانه ایجاد آرامش درست نبود جهت اطلاع بیشتر به «تحقیقی پیرامون عاملین فاجعه شوم پارک اتابک و ترازوی ستارخان» مراجعه فرمائید.

قونسولگری روسیه تزاری به استاندار آذربایجان (مخبر السلطنه) فشار می‌آورد که سردار ملی را هرچه زودتر به تهران اعزام کند تا در مقابل اجرای نقشه‌های اشغالگرانه مانع قوی مانند ستارخان نداشته باشد. والی هم که با بودن سردار ملی در تبریز مبدل به آلت معطله شده بود و اغلب کارهای مهم در دستگاه ستارخان حل و فصل می‌شد می‌خواست ستارخان را اعزام کند تا رتق و فتق امور را به دست خود گیرد. شاید برای شما که در تحقیقات دقت کافی دارید چنین سنوالی پیش آید که چرا حیدرخان درباره خلع سلاح کردن مجاهدین ستارخان در موازات سیاست انگلیس و روسیه تزاری و در موازات سیاست دولت عمل کرد؟ عمل حیدرخان نه برای همکاری با این دو سیاست بلکه برای ضعیف کردن سیاستی بالنسبه ارتجاعی بود. حیدرخان با دموکرات‌ها و با سوسیال دموکرات‌های مخفی کار می‌کرد، اعتدالیون که مخالف دموکرات‌ها بودند در وجود بعضی از مجاهدین ستارخان تقویت می‌دیدند رو به دست آزادی‌خواهان علیه آزادی‌خواهان کارهای مهمی انجام می‌دادند لذا این خلع سلاح از نظر حیدرخان خنثی کردن، بی‌اثر کردن نقشه اعتدالیون بود و در واقع تقویت از نیروهای مخالف سیاست انگلیس و روس بود. من موضوع همکاری حیدرخان عمواغلی با قوای دولتی را از برادر اسماعیل امیرخیزی مرحوم شنیده بودم که خود در موقع محاصره پارک و هجوم دولتیان به پارک همراه ستارخان بود و ستارخان را قانع کرده بود که بدون جنگ اسلحه را تحویل دهد ولی چند تن از مجاهدانی که ماجراجو بودند حاضر نشدند. وقت مهلت یک ساعته نیز منقضی شد تا جنگ شروع شد. (۲۹)

نامه دوم: این نامه (در تاریخ ۱۲ شعبان ۱۳۲۸ هجری قمری از خراسان و از طرف اسمعیل قره‌جهداغی) بعد از واقعه پارک اتابک و زخمی شدن و مهر باطله خوردن سردار نامدار ملت (ستارخان) به (ثقه الاسلام) نوشته شده است:

«حجه الاسلام، قبله الاناما. از آنجایی که در این مدت از شنیدن احوال طهران و وقوع عداوت و بدبختی تازه و گلوله خوردن و حبس شدن سردار ملی ستارخان و مجهول‌القدری او، دیوانه بوده حواس هیچ گونه کتابت ندارم، بنابراین عذر می‌خواهم، اگرچه غلام جان نثار بندگی در حضور مبارک مقربان حضرت مستطابعالی ندارم ولی همین قدر برای خود امیدواری سوای از وجود مبارک ندارم. خواستم تلگرافاً عرض کنم، دور از احتیاط دانستم، نمی‌دانم در استرداد حقوق و شرف و خون این بدبخت ستارخان که به این صراحت و عداوت مظلوم شده چگونه اقدامات خواهید فرمود؟ و چه خیال دارید؟ بنده که یکی از افراد ملت آذربایجان هستم و بضاعتی هم ندارم در عودت شرف این بدبخت به جان خواهم کشید ولو آن که خون‌ها ریخته شود و اموال به

غارت برود. علی الحساب علت واقعه و تفصیل حادثه به دستم نیامده. دو روز پیش آدم به تهران روانه نمودم، دوست می‌دارم که به فرمان واجب الاذعان حضرت مستطاب عالی اطاعت کرده جان‌نثاری کنم، البته پدر روحانی ستارخان خود حضرت مستطاب عالی هستید. از فرایض آن بزرگوار است که مطالبه حقوق آن مظلوم را بفرمایید، و امیدواری هم به حضرتعالی داشت. استدعا دارم برای جواب مرقوم فرمایید تا اطلاعی حاصل به حسب اقتضای وقت اقدام لازمه را معمول دارد. خیلی متوقع است تکلیف را معین فرمایید. بنده از پا نخواهم نشست ولو آن که تنها هم بمانم. زیاده الامر مطاع است. اقل جان‌نثار اسمعیل قره‌جه‌داغی. (۳۰)



رحیم‌خان سردار نصرت و افسران روسی که وی را برادرانه حمایت نمودند

شعر صابر در تکوهش و سرزنش عاملین فاجعه شوم پارک اتابک

امامت‌أ

مولدایی، گوردون نه اقدام اتندی؟! اما، ملت‌أ!
 آز زآماندا نه سرانجام اتندی؟! اما، ملت‌أ!
 اؤز گوجون هر قومه افهام اتندی؟! اما، ملت‌أ!
 وارلیغین مردانه اعلام اتندی! اما، ملت‌أ!
 مولداین، گوردون نه اقدام اتندی؟! اما، ملت‌أ!

باسدی کئچدی اهل ایران، قاتلادی هر ملتیی،
 بیلدی قدرین آلدی حقیقین، قاوژادی میلیتیی
 آلدینی مشروطه‌نی پارلاتدی پارلاق غیرتیی،
 احسن‌الله، همت تام اتندی! اما، ملت‌أ!
 مولدایی گوردون نه اقدام اتندی؟! اما، ملت‌أ!

ایش باشیندا اگلشن کسلر خیانتدن سوا
 بای، یانیلدیم، قوی دیم، هه، لاپ صداقتدن سوا،
 اتتمز اولدی بیر نفر اولسون دا خدمتدن سوا،
 وار - یوخون هپ بذل اسلام اتندی؟! اما، ملت‌أ!
 مولدایی گوردون نه اقدام اتندی؟! اما، ملت‌أ!

عقل حیراندر که، سایسین بیر - بیر احرارین ایشین
 قانماق اولمور، آنلاماق اولمور سپهدارین ایشین
 یفرومون یا باقرین یا این که ستارین ایشین
 مرحبالر!... وه، نه انجام اتندی؟! اما، ملت‌أ!
 مولدایی گوردون نه اقدام اتندی؟! اما، ملت‌أ!

ایلسون ستار و باقر باشقا بیر ایما نچون؟
 یا حکومت ایلسون احرار ایله دعوا نچون؟
 قانمیرام، القصه سردار بهادر یا نچون
 باقری تسلیم صمصام اتندی، اما، ملت آ!
 مولدایی گوردون نه اقدام اتندی؟! اما، ملت آ!

گنت، داها اول آرخیین، یات، ایلمه سرسم، کیشی!
 پارلادی، میدانه چیخدی ملت، ائتمه غم، کیشی!
 قوی بیزی تقدیر ائدوبده سویله سین عالم، کیشی!
 اکتساب عزت نام اتندی، اما ملت آ!
 مولدایی گوردون نه اقدام اتندی؟! اما، ملت آ! (۳۱)

علمای سه گانه نجف



آخوند ملا محمد کاظم خراسانی

حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل

حاج ملا عبدالله مازندرانی

اما ملت آ...!

مُل دایی، دیدی چه کرد اقدام؟! اما ملت آ...!
 زود داد این امر را انجام! اما ملت آ...!
 زور خود بر جمله کرد افهام اما ملت آ...!
 هستیش مردانه کرد اعلام! اما ملت آ...!
 مُل دایی، دیدی چه کرد اقدام؟! اما ملت آ...!

اهل ایران جسته سبقت بر تمام قوم‌ها
 قدر خود دانست و حق خود گرفت و اعتلا
 داد او با غیرتش مشروطه را نور و جلا
 احسن الله، کرد همت تام! اما ملت آ...!
 مُل دایی، دیدی چه کرد اقدام؟! اما ملت آ...!

اولیای امر ما الحق خیانت کرده‌اند...
 سهو شد، وای! یادم آمد... ها - صداقت کرده‌اند
 جملگی، بعله همه، البته، خدمت کرده‌اند
 هستی خود داده بر اسلام! اما ملت آ...!
 مُل دایی، دیدی چه کرد اقدام؟! اما ملت آ...!

قاصر است عقل از شمارش خدمت احرار را
 کی تواند درک کرد اعمال اسپهدار را؟
 کار یفرم، کار باقر یا که از ستار را؟
 مرجبا، به‌به، چه داد انجام! اما ملت آ...!
 مُل دایی، دیدی چه کرد اقدام؟! اما ملت آ...!

می‌کند ستار و باقر دیگر این ایما، چرا؟
 بین احرار و حکومت باشد این دعوا، چرا؟
 یا که سردار بهادر داده باقر را، چرا.
 دست بسته در کف صمصام؟! اما ملت آ...!
 مُل دایی، دیدی چه کرد اقدام؟! اما ملت آ...!

رو بخواب و مطمئن شو، ختم کن ماتم، عمو!
 غم مخور، چون ملت شد داخل آدم، عمو!
 گو کند تقدیر ما را جمله‌ی عالم، عمو!
 کرد کسب احترام تام! اما ملت آ...!
 مُل دایی، دیدی چه کرد اقدام؟! اما ملت آ...! (۳۲)

ستارخان

يئنه دىندىر ديلر كوناول تارىمى
 بيلميرهم زىل ديه، يادا بم دئيه
 من ده بو ميدانا آتيلديم، اى دوست
 اليمده بير كاغيذ، بير قلم دئيه.
 پروانه هر زآمان چىر پار اوژونو
 چىراغا، مشعله، يانار شم دئيه
 چوخدا او يونمه سين دئير باهارا
 «بو يئيرين شاعرى تك منم» دئيه.
 اوژ شكر ديلينه آرخالاندى او.
 منه ديل بيلمه ين بير عجم دئيه.
 بيلمه دى ديلمده، وطنيمده وار
 دونيادا نه دئسن وطنيمده وار.

*

شاعير برک آياقدا سيناقدان چىخار
 اوزاق يول لار كئچن كهرلر كيمى
 يئنه ده الهاميم توتدو اليمدن
 كوميه يئتيشن سحرلر كيمى
 منده اوژ بورجومو وئرمك ايستهرم
 صنعت جيهه سينده سفر بر كيمى
 ستارخان بو خالقين آراسيندا دير
 ياشاير هر زآمان بير رهبر كيمى
 من اونون يولوندا امره حاضيرام
 وطنينه صادق بير عسگر كيمى
 توفنگيم قلم دير، گوجوم - صنعتيم
 خالقيم باللى دير صاف محبتيم

بیز هئج واخت سیناقدان نامرد چیخماریق
ایگیدلرین قانی قانیمیزدادیر
نه دوشمن، نه اولوم قورخوتماز بیزی
ستارخان هر زآمان یانیمیزدادیر.
او بییزیم تاریخه دوشندن بری
قودرت آدیمیزدا، سانیمیزدادیر
چوخلاری ایسته دی آیرسین اونی
گوردو قلیمیمیزده، جانیمیزدادیر
اذلن قایدادیر بییزده هر زآمان
اورکده یاشایر آدلی قهرمان

*

تبریزین قوینوندان چوخ ایگید چیخیب
فقط اوجالمامیش ستارخان کیمی
آغ ساچلی تاریخی وارقلایر - بیر
اوخو هر خطی نی بیرداستان کیمی
اوندا آیدا واردیر، اولدوزدا واردیر
سینه سی بئزه کلی آسمان کیمی
چوخ آز - آز قهرمان یئتیریر زآمان
بوائل بویو تدوین قهرمان کیمی
اونو یاشدا جاق خالقیمیز بییزیم
ان عزیز، ان بویوک بیر اینسان کیمی
نه قدر بییز واریق او آددا واردیر
ائلین آرزولاری او آددا واردیر

*

گزدیم بو اولکهنی من قاریش - قاریش
هر یئردن چوخ سئویر قارا داغ اونی
بویودوب حیاته هدیه وئرمیش
کیچیک پنجره لی بیر اوتاق اونی

باهار گونلرينده خاطيرلايردى
 اوشاق كن گزديى هر بوداق اونو
 گوردوم او داغلارى، قايليق لارى
 قوينوندا ساخلايميش چوخ قوناق اونو
 منه حزين - حزين بير داستان دئدى
 تعريفه باشلايب بير بولاق اونو
 بيلين، طبيعتده تانير، دوستلار
 كيمده ائل سئوگىسى، وطن عشقى وار

*

قوجالار دئيردى: «اونون گنجلىيى
 سيلديريم داغلاردا، قايدا كئچدى
 دوشمن اوردو سويلا دوردو اوز - اوزه
 اؤمرونون چوخ گونو قووقادا كئچدى
 هوجوما كئچنده تيرهدى داغلار
 داغ اوستن داغ چكىدى، او، يادا كئچدى
 تنز يانيب، تنز سؤندو ضولمت ايچينده
 ائله بيل شمع ايدى دونيادا، كئچدى
 اگر سوندويسهده اودو، شعلهسى
 آدى كونول لرین اولدو نغمهسى

*

بیزیم بو یئرلره گۆز دیکن یاغی
 آز اوردو چکمه میس عومرو بویونجا
 خالقیمیز هر زامان سیرداش کسيلمیش
 پهرلى بير آتا، مصرى قيلينجا
 دونيانی جبهه ده گورن جاوانلار
 عومرونو داغلاردا كئچیرن قوجا
 دئمیش کی: مومکون مومن یاشایارکن
 یوردومو دوشمن لر قویسون خراجا

قیزلار قیلینج چکیب میدانا چینمیش
یادلارین الینده اسیر قالینجا
دئمیش کی: یا اؤللوک وطنیمیزده
یادا آزاد اولسون وطنیمیزده

*

بو ائل هر چتینه، دارا دوشنده
هئچ دیل سیز کویلره ال آچمامیشدیر
هله یالوار مایب بیر قولا م کیمی
کیمسه نین اؤنونده دیل آچمامیشدیر
گولزارا بنزه یین بو ئئر، بو توپراق
یاغی لار الینده دیل آچمامیشدیر
سئومه میش ازلدن یادلاری یوردوم
اونلارا سیررینی ائل آچمامیشدیر
خالق اؤز دویونونو تک اؤزو آچمیش
نه تانری، نه پارا - پول آچمامیشدیر
وطن گیرداب لاردا بوغولان زامان
یا بابک قورتامیش، یادا ستارخان

*

سردارا دئدیلر «گل قوشول بیزه»
او دئدی: - گئچمه ریک توپراغیمیزدان
جانیمیز بیزلره عزیز دئلدیر
آنا یوردوموزدان، توپراغیمیزدان
بو شرق اولکهلری الهام آلا جاق
بیر گون قانا باتمیش بایراغیمیزدان
بیز سنگر باشیندا آند ایچمیشیک کی
اولک، آیریلما یاق یاراغیمیزدان
مندن رحیم خان خبر آپارین
قوشونو قاچماسین قاباغیمیزدان

اونون بو سؤزلری بیر شعار اولدو
نسیلدن - نسيله یادگار اولدو

*

دویوش گونلرینده بیر آد قازانندی
تانییر ان اوزاق شهیرلر اونو
بعضاً آل گونشله یاناشی توتدو
باهاردا آچیلان سحرلر اونو
ایندی نقش ائله ییر وارقا لاریندا
تاریخی یاشادان اثرلر اونو
بیزیم چون ان عزیز بیر یادگار دیر
دویوش جبهه سینده گوزلر اونو
اونون ایگیدلییی بوندان باللی دیر:
به نیمیش لنین تک بیر رهبر اونو
دئمیش کی، آدین لا فخر ائدیر وطن
بو شرق ائل لرینده هنرده تک سن

*

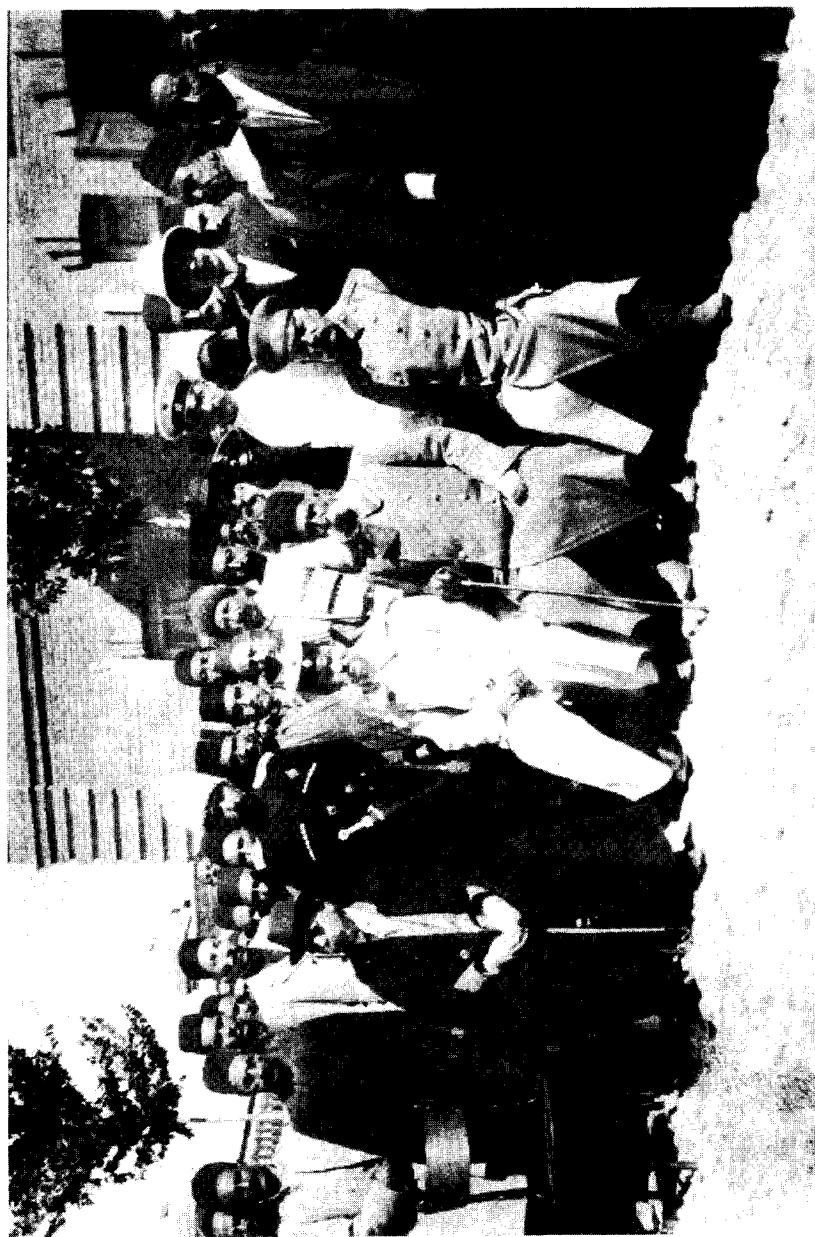
دئیین ستارخانا قالخسین مزاردان
ایندی یوردوموزدا گول لر آچیب دیر
عاشیق سینه سینه باسیب سازینی
شیدا بولبول کیمی دیل لر آچیب دیر
قورغوشون گنجه یین، سونگو آچمایان
قورخولو یول لاری سئل لر آچیب دیر
آرتیق بوران کنجیب، قارلی قیش کنجیب
بیزه قوجاغینی ایل لر آچیب دیر
اودلارا آتیلیمیش آذربایجان
صداقت قاپی سین ائل لر آچیب دیر
سندن قوت آلدیق دویوشلرده بیز
دییشدی تاریخی جاوان نسلیمیز

*

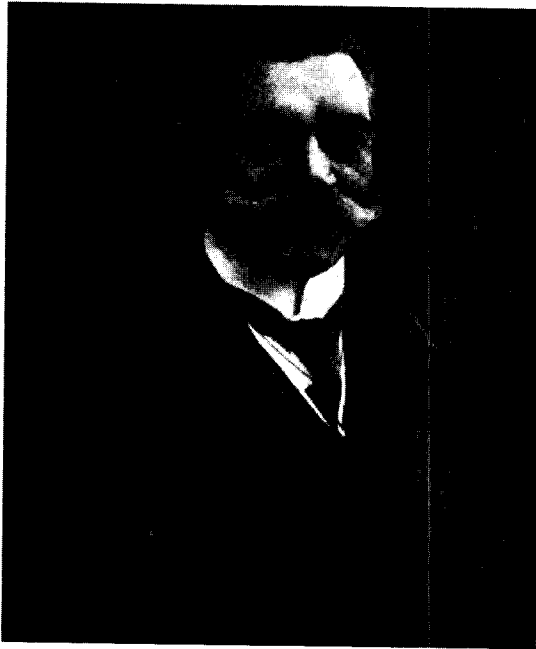
یوخ دوشمن دئمه سین اؤلوبدور سردار
اونون کوکسوندکی اؤره ک بیزده دیر
یاناشی دورموری بوگون بیزیم له
بیلین گوتوردویو توفنگ بیزده دیر
بیزیم آرزوموز بیر، آمالیمیز بیر
او ایستک، او حسرت، دلیک بیزده دیر.
من کیمه ال آچیب کومک ایسته دیم؟
دوینیا حسرت چکن کومک بیزده دیر.
ایرانین ائل لری بیزه گؤز تکیب
آزادلیق گونشی دئمک بیزده دیر
بونو شرقلی لرده بیلیمشدیر آرتیق
بیزدن کئجه جکدیر شرقه آزادلیق (۳۳)



باسکرویل امریکائی آموزگار شریف و آزادی طلب که در جنگ های تبریز به قتل رسید



صمدخان شجاع‌الدوله با اربابانش
نشسته از چپ: مبلر کنسول ددمش روس، ژنرال استارسکی فرمانده نظامیان روس در تبریز،
حاج صمدخان شجاع‌الدوله خون‌آشام معروف - از فرمانداران نظامی روس



جریان دیدار پاختانوف و ستارخان را
ارسالان پوریا به صورت نمایشنامه و به
طرز دلنشین به نظم کشیده است که
قسمتی از آن به صورت زیر است:

...

پاختانوف

تو بر جنگ جستن مشو پیش دست

ستار

روش تاکنون هم بدینسان بد است
نخستین از آن سو بیاریده، تیر

پاختانوف

بدینسان چه سر رشته کار هست
زبان ده تو هم نسپری پای پیش

ستار

من افزار و این تندر افکن تفنگ
به پیمان که از وی در این خاکدان
کنون نیز پیمان همانست و بند

پاختانوف

بر این نیز گشتیم همداستان
ز تبریز تا مرز جلفا به راه

ز ما پاسخ آن شده ناگزیر

گر آنها بشویند از جنگ دست
بیخشی به من جنگ افزار خویش

به فرمان مشروطه دارم به چنگ
به آزادی کس نیاید زیان
از او جز به بیداد ناید گزند

تو با هم نبردان بمان شادمان
تو باش نگهبان و سر بر سپاه

ستار

در این ارمغان آشتی را ببین
صف ما هواخواه مشروطه است
اگر گوهر خود به چنگ آوریم
پاخیانوف

ببین، من پی آشتی جستیم
درفشی ز درگاه روس آرمست
تو پیمان نگهدار و پیوند ما
نمانم که بادی وزد بر تو سرد
ستار

من از هفت کشور جز ایران درفش
درفش سه رنگ دل افزای ما
در این سایه ما زندگی کزده ایم
کنون نیز گر خواهد از ما روان
پاخیانوف

میفکن ز پندار بنیاد بد
چو کودک به میهن گریسته ای
پس خانه تو جهانست باز
ز راه خرد ژرف بنگر بر این
ستار

که داند به جز مغز خانه خدا
من از مادر آزاد اگر زاده ام
نه بر خانه کس کمند افکنم
چگونه پسندم که در خان خویش
دلی دیگر اندیشه راند مرا
سخن آنچه اینک در ایران ماست
بدین کار ما را خود آماجیست
که با نام دلسوزی و سود ما

...

نه من خویشتن برگزینم چنین
به امید آن در گم گشته است
وگر آنچه آید بر آن بگذریم

به خواهش گری هر دم افزون کنم
چو هم کشور خویش پندارمت
بمان با درفش برومند ما
بدین سربلندی هم آواز گرد

نخواهم که باشد مرا سایه بخش
نمودار فرهنگ والای ما
از این گل به تن خون برآورده ایم
دگر باره بر درگهش ارمغان

به سر سختی آتش مزین بر خرد
روان جهان را ندانسته ای
کز این تنگ زندان نبینیش راز
میفشان به گلزار جان تخم کین

که در خانه بر خود چه باشد روا
چو جان در تنم هست آزاده ام
نخواهم بود بند کس بر تنم
فرمانم از بهر درمان خویش
بدینسان کس آزاد خواند مرا؟
برافکندن زشتی از جان ماست
نیازی به اندرز همسایه نیست
برد بهره ز آب گل آلود ما (۳۴)

جریان دیدار باسکرویل با ستارخان

- دانش‌آموزان برای کسب اجازه شرکت در جنگ، از معلم خود - باسکرویل می‌خواهند به حضور سردار ملی برسند. وی به محله امیرخیز می‌رود. سردار به گرمی از او استقبال می‌کند. باسکرویل خطاب به سردار می‌گوید: برای من افتخار بزرگی است که سردار انقلاب ایران را از نزدیک ملاقات می‌کنم.

سردار: من باغبانی بیش نیستم. اگر تفنگ برداشته‌ایم. به اقتضای زمانه است. والا بیل باغبانی را ترجیح می‌دادیم.

باسکرویل: مسیح هم خود را چوپان می‌دانست.

سردار: نگویید این حرف‌ها را آقا! در مقایسه با ایشان ما خار بیابان هم نیستیم!

باسکرویل: سردار دانش‌آموزانم اجازه می‌خواهند، همراه شما در سنگرها بجنگند!

سردار: تمنا دارم این کارها را نکنند. دچار دردسر می‌شوید. صلاح نیست که شما تفنگ به دست گیرید. اگر اشتباه می‌کنم، سیدحسین خان عدالت مرا راهنمایی کند.

سیدحسین خان عدالت: حرف سردار، حرف ملت است.

ستارخان: سیدحسین خان تعارف می‌کنند. حرف قانون، حرف ملت است.

باسکرویل: سردار تقاضا می‌کنم، درخواست اینجانب و دانش‌آموزانم را رد نفرمایید. اجازه

بدهید در جنگ‌های آتی همراه مردم مهربان تبریز باشم.

ستارخان: این جنگی است که خدا برای امتحان ما تعیین کرده، آن را به ما بسپارید. به اندازه

کفایت مرد جنگی در تبریز هست. از شهامت‌تان قدردانی می‌کنم.

سیدحسین خان عدالت: وقتی سردار باشد، همه حاضر است سر بر دار بسپارند. خدا را شکر که

ستارخان بالای سر این ملت است.

ستارخان: ما خاک پای ملتیم حسین خان! شما باسوادها تعارف را هم از حد می‌گذرانید. اقلأ

رعایت مهمان را بکنید.

باسکرویل: من می‌توانم از شاگردان خود مردان جنگی بسازم.

ستارخان: آحاد شاگردان شما، اعیان‌زاده‌اند. آنها برای جنگ تربیت نشده‌اند. همان بهتر که به

درس و مشق‌شان بپردازند. (۳۵)

نمونه‌ای از اشعاری که مردم تبریز در جنگ‌های یازده ماهه در وصف ستارخان سروده بودند:

ستارخان وُروب عینگی قرآندان گئیوب کوینگی
نجف‌دن گلیر کومگی الله اونا کومک ایله

ستارخانین آتی کهر اونی مینر سحر - سحر
دوشمنینه دیسین زهر ماشاالله اوغلان دوغانا
آدین ستارخان قویانا
ستارخانین بیر حوسنی وار نه آلتی وار نه اوستی وار
باقرخان کیمی دوستی وار ماشاالله اوغلان دوغانا
آدین ستارخان قویانا (۳۶)

قطعه شعری که در موقع ورود ستارخان و باقرخان به تهران در وصف سردار ملی سروده بودند:

صورت اشعار

کس نمی‌داند که این ستار تبریزی بلاست
جمع ضدین است مجموع‌الخصایل حضرتش
گر قبای مهتری از اطلس چرخ برین
از توای ستار بر کس این صفت مستور نیست
ای جنابت چون کلیم و مستبد فرعون مصر
اژدها بیند تو را فرعون استبداد، لیک
قلعه‌ی اسلام و ایمان را جنودت پاسبان
موجی از دریای فوجت گر بجنبد یک نفس
خیل دشمن را به جنبت آرزوی نصرت است
نامی آرم کز بر مشروطه‌خواه و مستبد
یا برای درد بی‌درمان ایرانی دواست
مستبدین را بلا، مشروطه‌خواهان را شفاست
دوخت خیاط فلک بر قامت او نارساست
چون که ذات پاک تو آئینه‌ی غیرت‌نماست
قصر استبداد را شکل تفنگت اژدهاست
مادر پیر وطن را سرو قَدّت چون عصاست
کشتی پلتیک ایران را وجودت ناخداست
فلک استبدادیان مستغرق بحر فناست
ای عجب از مستبدین این مرض یا اشتهاست
از برای این و آن عمر ابد مرگ فجاست (۳۷)

القاب و صفاتی که مردم و مورّخین به ستارخان (ستار قره‌داغی) داده‌اند

- ۱ - آبروی آزادی‌خواهان
- ۲ - افتخار آذربایجان و ایران
- ۳ - افتخار مجاهدان
- ۴ - امیر ستارخان
- ۵ - اول شخص حافظ حقوق انسانیت
- ۶ - بابک ثانی
- ۷ - بزرگ‌ترین مجاهد راه آزادی
- ۸ - بطل البطال ایران
- ۹ - پدر حقیقی ملت
- ۱۰ - پدر ملت
- ۱۱ - پدر ملت ایران
- ۱۲ - پرچمدار بزرگ انقلاب مشروطه
- ۱۳ - پوکاچوف آذربایجان
- ۱۴ - پهلوان آزادی
- ۱۵ - پهلوان امیرخیز
- ۱۶ - جناب امیر ستارخان
- ۱۷ - جنگجوی باعاطفه
- ۱۸ - جنگجوی بی‌باک
- ۱۹ - جنگجوی دریادل
- ۲۰ - جواب‌دهنده اردوی چهل هزار نفری
- ۲۱ - جوانمرد مکرم
- ۲۲ - حارس بیرق اسلامیان
- ۲۳ - حافظ ناموس آذربایجان
- ۲۴ - حافظ ناموس ایرانیان
- ۲۵ - حافظ ناموس ملت
- ۲۶ - حضرت امیر ستارخان
- ۲۷ - رهبر آزادی

- ۲۸ - رهبر آزادی خواهان
- ۲۹ - رهبر انقلاب
- ۳۰ - رهبر دوراندیش آزادی
- ۳۱ - ستار بیگ
- ۳۲ - ستارخان سپهسالار
- ۳۳ - ستارخان سردار ملی
- ۳۴ - ستارخان گرد آزادی
- ۳۵ - ستارخان نادر ثانی
- ۳۶ - سر فرمانده نیروهای انقلابی
- ۳۷ - سرباز تاریخ ایران
- ۳۸ - سرپرست مهربان
- ۳۹ - سردار
- ۴۰ - سردار آزادی
- ۴۱ - سردار احرار
- ۴۲ - سردار اعظم
- ۴۳ - سردار اکرم
- ۴۴ - سردار بزرگ ملی
- ۴۵ - سردار تبریزی
- ۴۶ - سردار حق شناس و نمک شناس
- ۴۷ - سردار سرداران
- ۴۸ - سردار شیردل
- ۴۹ - سردار متواضع
- ۵۰ - سردار مظلوم
- ۵۱ - سردار ملی
- ۵۲ - سردار ملی ایران
- ۵۳ - سردار مهربان
- ۵۴ - سردسته آزادی خواهان آذربایجان
- ۵۵ - سردسته مجاهدین تبریز

- ۵۶ - سرنگون کننده پرچم‌های تسلیم
- ۵۷ - سمبل مشروطیت
- ۵۸ - شیر بیشه آزادی
- ۵۹ - فداکار راه حریت
- ۶۰ - فرزند خلف آذربایجان
- ۶۱ - قهرمان آزادی
- ۶۲ - قهرمان افسانه‌ها
- ۶۳ - قهرمان اول آزادی
- ۶۴ - قهرمان به حق مشروطیت ایران
- ۶۵ - قهرمان بی‌باک
- ۶۶ - قهرمان حریت
- ۶۷ - قهرمان شیردل
- ۶۸ - قهرمان مشروطیت
- ۶۹ - قهرمان نامی مشروطه
- ۷۰ - گاریبالدی ایران
- ۷۱ - مبارزترین نمونه شجاعت و دلاوری
- ۷۲ - مجاهد باغیرت
- ۷۳ - مجاهد حریت
- ۷۴ - مجاهد فی سبیل الله
- ۷۵ - مجاهد واقعی
- ۷۶ - مجسمه شجاعت و جوانمردی
- ۷۷ - مجسمه نزاکت
- ۷۸ - مظهر آزادی
- ۷۹ - منبع غیرت
- ۸۰ - نمونه بارز مردانگی و وطن پرستی
- ۸۱ - واژگون کننده پرچم‌های سفید
- ۸۲ - وطن پرست حقیقی

پی‌نوشت‌های فصل چهارم

- ۱ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۲۴
- ۲ - مردان خودساخته - از مقاله دکتر شفق - صفحه ۹۱
- ۳ - ستارخان سردار ملی - هوشنگ ابرامی - صفحه ۱۱۷
- ۴ - تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز - حاج‌محمدباقر ویجویه - صفحه ۳۴
- ۵ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۲۵
- ۶ - گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران - محمدمامین رسول‌زاده - ترجمه رحیم رئیس‌نیا - صفحه ۱۵۱
- ۷ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۱۱۲
- ۸ - تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز - حاج‌محمدباقر ویجویه - صفحه ۳۰
- ۹ - قیام آذربایجان و ستارخان - اسماعیل امیرخیزی - صفحه ۲۴
- ۱۰ - هفته‌نامه آذریام - شماره ۱۲۹ - چهارشنبه ششم مرداد ۱۳۸۴
- ۱۱ - انقلاب مشروطه ایران - ژانت آفاری - ترجمه رضا رضائی - صفحه ۲۸۵
- ۱۲ - روزنامه ناله ملت - نمره ۲۴ - عبدالحسین ناهیدی آذر
- ۱۳ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۳۲۷
- ۱۴ - زندگینامه ۹۱ تن از رهبران انقلاب ملت‌ها - عبدالحسین سعیدیان - صفحه ۱۲۵
- ۱۵ - دیدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۴۶
- ۱۶ - ستارخان سردار ملی - صفحه ۱۰۳
- ۱۷ - دیدار هم‌رزم ستارخان - از صفحات ۲۲۶ - ۲۲۷
- ۱۸ - کاروند کسروی - احمد کسروی - صفحه ۱۹۶
- ۱۹ - حیات یحیی - یحیی دولت‌آبادی - جلد دوم - صفحه ۳۵۰
- ۲۰ - روزنامه ناله ملت - عبدالحسین ناهیدی آذر - شماره ۲۶ - شنبه ۱۲ شهر شوال ۱۳۲۶
- ۲۱ - دو مبارز جنبش مشروطه - رحیم رئیس‌نیا - عبدالحسین ناهیدی آذر - صفحه ۳۱
- ۲۲ - گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران - محمدمامین رسول‌زاده - ترجمه رئیس‌نیا - صفحه ۱۴۴
- ۲۳ - ماهنامه فرهنگی تدبیر فردا - شماره پنجم - اردیبهشت ۸۷ - از مقاله خداحافظ مشروطه.
- ۲۴ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت - طاهرزاده بهزاد - صفحه ۳۵۰
- ۲۵ - همان مأخذ - صفحه ۳۰۱
- ۲۶ - زندگینامه شهید نیک‌نام ثقه‌الاسلام تبریزی - نصرت‌اله فتحی - صفحه د.
- ۲۷ - اطلاعات طبقه‌بندی شده حوادث آذربایجان - حمید ملازاده - صفحه ۲۵
- ۲۸ - دیدار هم‌رزم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - صفحه ۱۴۳

- ۲۹ - نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورائی در ایران - دکتر شاپور رواسانی - صفحات ۳۴۱ - ۳۴۲
- ۳۰ - زندگی نامه شهید نیکنام ثقه الاسلام تبریزی - نصرت اله فتاحی - صفحه ۵۳۵
- ۳۱ - کلیات هوپ هوپ نامه - میرزا علی اکبر صابر - انتشارات فرزانه - صفحه ۲۶۴
- ۳۲ - هوپ هوپ نامه - میرزا علی اکبر صابر - ترجمه احمد شفائی - صفحه ۲۹۵
- ۳۳ - بالاش آذراو غلونون سچیلیمیش اثر لرلی - صفحه ۳۰
- ۳۴ - رستاخیز تبریز - ارسلان پوریا - صفحه ۳۱ - ۳۲
- ۳۵ - نقش کودکان و نوجوانان در انقلاب مشروطه - عبدالحسین ناهیدی آذر - صفحه ۶۵
- ۳۶ - دو قهرمان آزادی - دکتر سی جاوید - صفحه ۲۲
- ۳۷ - واقعات اتفاقیه در روزگار تاریخ مشروطه - جلد دوم - حاج محمد مهدی شریف کاشانی - صفحه ۵۰۹

فهرست منابع

۱. آثار جوانی - مجموعه آثار ۳۶ - دکتر علی شریعتی - چاپ اول ۱۳۸۵ - نشر چاپخش
۲. آذربایجان طنز روزنامه‌لری - ناظم آخوندف - انتشارات فرزانه - کوچورن: سپهری - چاپ اول ۱۳۵۸
۳. ارسباران در گذر حماسه و تاریخ - جلد ۲ - محمد حافظزاده «ناشر مهدی آزادی» - چاپ اول ۱۳۷۶
۴. از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا (انقلاب مشروطیت) - زیر نظر احسان یارشاطر - ترجمه پیمان متین - از مقاله عباس امانت
۵. از صبا تا نیما - جلد دوم - یحیی آربین‌پور - چاپ چهارم ۲۵۳۵ - شرکت سهامی کتاب‌های جیبی
۶. اسلام‌شناسی (۱) - مجموعه آثار ۱۶ - دکتر علی شریعتی - انتشارات قلم - ۱۳۶۱
۷. اطلاعات طبقه‌بندی شده حوادث آذربایجان - حمید ملازاده - مهدآزادی - ۱۳۲۸
۸. امام‌علی علیه‌السلام صدای عدالت انسانیت - جلد ۵ - جورج جرداق - انتشارات فراهانی - ۱۳۴۸
۹. انقلاب مشروطه ایران - ژانت آفاری - ترجمه رضا رضائی - ۱۳۷۹ - نشر بیستون
۱۰. انقلاب مشروطیت ایران - دکتر محمد اسماعیل رضوانی - چاپ سوم - ۲۵۳۶ - شرکت سهامی کتاب‌های جیبی
۱۱. انقلاب مشروطیت ایران - م. س. ایوانف - ترجمه کاظم انصاری - چاپ سوم ۲۵۲۷ - شرکت سهامی کتاب‌های جیبی
۱۲. بازگشت - مجموعه آثار ۴ - معلم شهید دکتر علی شریعتی - چاپ اول ۱۳۶۱
۱۳. بالاش آذراوغلونون سنجیلمیش اثرلری
۱۴. بحران مشروطیت در ایران - حسین آبادیان - موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی - چاپ اول ۱۳۸۳
۱۵. برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت - رحیم نامور - چاپ اول ۱۳۵۷ - انتشارات چاپار
۱۶. برگ عیش - نصرت‌اله فتحی - چاپ سوم - ۱۳۴۷
۱۷. بمباران مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۶ هجری - خاطرات مامونتف - به اهتمام همایون شهیدی
۱۸. پدرم ستارخان (بازگویی از خانم سلطان ستاری ^{دکتر} سردارملی) نوشته: ن. همدانی
۱۹. پرسش‌های بی‌پاسخ در سال‌های استثنایی - مهندس احمد زیرک‌زاده - به کوشش دکتر ضیاءظریفی ۱۳۷۶
۲۰. پیدایش مشروطه ایران - مجید یکتائی - نشر اقبال - ۲۵۳۶
۲۱. تاراج بزرگ - دکتر محمدقلی مجد - موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی - ۱۳۸۸
۲۲. تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز - حاجی‌محمدباقر ویجویه - به کوشش علی کاتبی - چاپ سوم - ۲۵۳۵ - کتاب‌های سیم‌رغ وابسته به انتشارات امیرکبیر
۲۳. تاریخ بیداری ایرانیان - مجموعه دو جلدی - ناظم‌الاسلام کرمانی - به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - ۱۳۵۷
۲۴. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی - جلد ۸ - تالیف: محمود محمود - چاپ چهارم - ۱۳۵۳ - انتشارات اقبال
۲۵. تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - ۱۳۴۰ - انتشارات امیرکبیر - چاپ پنجم

۲۶. تاریخ و شناخت ادیان (۱) - مجموعه آثار ۱۴ - دکتر علی شریعتی
۲۷. تاریخ هجده ساله آذربایجان - احمد کسروی - ۱۳۴۰ - انتشارات امیرکبیر - چاپ سوم
۲۸. تاریخ‌نگاری در ایران - ترجمه یعقوب آژند
۲۹. تبریز مه‌آلود - جلد اول - محمد سعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری - چاپ دوم ۱۳۷۹ - انتشارات علمی
۳۰. تبریز مه‌آلود - جلد دوم - محمد سعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری - چاپ دوم - ۱۳۷۹ - انتشارات علمی
۳۱. تبریز مه‌آلود - جلد سوم - محمد سعید اردوبادی - ترجمه سعید منیری
۳۲. تحقیقی پیرامون عاملین فاجعه شوم پارک اتابک و تراژدی ستارخان - تألیف: دکتر محمدحسن پدرام - چاپ اول ۱۳۸۷ - انتشارات اختر
۳۳. تلاش آزادی - باستانی پاریزی - چاپ چهارم ۲۵۳۶ - انتشارات نوین
۳۴. جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی - سیمین فصیحی - چاپ اول ۱۳۷۲ - نشر نوید
۳۵. جنبش آزادستان شیخ محمد خیابانی - عبدالحسین ناهیدی آذر
۳۶. چه باید کرد؟ مجموعه آثار ۲۰ - دکتر علی شریعتی - چاپ اول - ۱۳۶۰
۳۷. حسین وارث آدم - مجموعه آثار ۱۹ - دکتر علی شریعتی - انتشارات قلم - چاپ دوم ۱۳۶۱
۳۸. حقوق‌یگیران انگلیس در ایران - اسماعیل رائین - چاپ نهم ۱۳۷۳ - انتشارات جاویدان
۳۹. حیات یحیی - جلد ۲ - یحیی دولت‌آبادی - چاپ سوم ۱۳۶۱ - انتشارات عطار چاپخانه رودکی
۴۰. حیات یحیی - جلد ۳ - یحیی دولت‌آبادی - چاپ سوم ۱۳۶۱
۴۱. حیدرخان عمواغلی - جلد اول - اسماعیل رائین - چاپ سوم ۲۵۳۵ - انتشارات جاویدان
۴۲. خاطرات و خطرات حاج مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه هدایت) - چاپ پنجم ۱۳۵۷ - انتشارات زوار
۴۳. خطابه آقای سیدحسن تقی‌زاده مشتمل بر تاریخ اوائل انقلاب مشروطیت ایران - چاپ اول ۱۳۸۸ - انتشارات باشگاه مهرگان
۴۴. در پیرامون ادبیات - احمد کسروی - چاپ دوم ۱۳۷۸ - به کوشش عزیزالله علیزاده - انتشارات فردوس
۴۵. در خلوت شهریار - جلد اول - بیوک نیک‌اندیش نوبر - چاپ اول ۱۳۷۷ - انتشارات نشر آذران
۴۶. دروغ - آیت‌الله سیدرضا صدر - انتشارات کتاب چاپ پنجم ۱۳۸۷
۴۷. دو قهرمان آزادی - دکتر س. جاوید - تهران ۱۳۴۲
۴۸. دو مبارز جنبش مشروطه - رحیم رئیس‌نیا - عبدالحسین ناهیدی آذر - انتشارات ابن‌سینا - چاپ اول ۱۳۴۸
۴۹. دیدار هم‌زم ستارخان - نصرت‌اله فتحی - (آتش‌بک) - چاپ دوم ۱۳۵۱ - انتشارات گوتنبرگ
۵۰. رابطه فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم - ح. م. زاوش - بخش نخست - چاپ اول ۱۳۶۱ - نشر آینده
۵۱. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت - مهدی مجتهدی - چاپ اول - به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد - انتشارات زرین
۵۲. رستاخیز تبریز - ارسلان پوریا - چاپ مسعود سعد - ۱۳۵۰
۵۳. رسول‌زاده، فرقه دموکرات و تحولات معاصر ایران - حسین آبادیان - چاپ اول ۱۳۷۶ - نشر تاریخ معاصر ایران
۵۴. روزگاران، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی - دکتر عبدالحسین زرین‌کوب - انتشارات سخن - چاپ اول ۱۳۷۸

۵۵. روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران - سیداحمد تفرشی حسینی - چاپ اول ۱۳۵۱ - به کوشش ایرج افشار - انتشارات امیرکبیر
۵۶. رهبران مشروطه - دوره اول - ابراهیم صفائی - انتشارات جاویدان - چاپ سوم ۱۳۶۳
۵۷. زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران - جلد ۲ - عبدالله شهبازی
۵۸. زندگینامه ۹۱ تن از رهبران انقلاب ملت‌ها - عبدالحسین سعیدیان - انتشارات نوین ۱۳۵۸
۵۹. زندگینامه شهید نیکنام ثقه‌الاسلام تبریزی - نصرت‌الله فتحی - چاپ اول ۱۳۵۲ - انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی
۶۰. ستارخان سردارملی - دکتر هوشنگ ابرامی - انتشارات توس - ۱۳۵۲ - چاپ اول
۶۱. ستارخان سردارملی و نهضت مشروطه - پناهی سمنانی - چاپ اول ۱۳۷۶ - ناشر کتاب نمونه
۶۲. ستارخان و جنبش آذربایجان - نریمان حسن‌زاده - ترجمه پرویز زارع شاهمرسی - چاپ اول ۱۳۸۶ - نشر شیرازه
۶۳. سخنگویان سه گانه آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - نصرت‌الله فتحی - چاپخانه خرمی ۲۵۳۶
۶۴. سه مبارز جنبش مشروطه - عبدالحسین ناهیدی‌آذر - چاپ اول ۱۳۸۴
۶۵. سیاستمداران چیره‌خوار - مولف: م. ت. فرامرز
۶۶. سیری در تاریخ انقلاب مشروطیت - به کوشش رضا همراز - ۱۳۵۷ - چاپ اول - انتشارات یاران
۶۷. شرح حال رجال ایران - جلد ۲ - مهدی بامداد
۶۸. شرح حال رجال ایران - جلد ۱ - مهدی بامداد
۶۹. شرح حال رجال ایران - جلد ۳ - مهدی بامداد
۷۰. شش سال انقلاب مشروطیت ایران - احمد قاسمی - ۱۳۵۳
۷۱. طلوع مشروطیت - مخبرالسلطنه - انتشارات جام - چاپ اول ۱۳۶۳
۷۲. عارف و ایراج - نصرت‌الله فتحی - انتشارات چاپخش - چاپ سوم - ۱۳۵۳
۷۳. فداکاران فراموش‌شده آزادی - دکتر سلام‌اله جاوید - تهران اسفندماه ۱۳۵۸
۷۴. فراماسون - اسرار سازمان ماسونی در ایران به مناسبت کشف مخفی‌گاه فراماسون‌ها - تالیف: محمدرضا لاریجانی - انتشارات بهروز - چاپ اول - ۱۳۵۸
۷۵. فرهنگ و مدنیت در آذربایجان - حسن علیزاده پروین
۷۶. فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران - ضیال‌الدین الموتی
۷۷. قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - مهندس کریم طاهرزاده بهزاد - چاپ دوم ۱۳۶۳ - انتشارات اقبال
۷۸. قیام حسین علیه‌السلام - دکتر سیدجعفر شهیدی
۷۹. قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز - علی آذری - چاپ سوم - انتشارات صفی‌علیشاه - ۱۳۶۲
۸۰. کاروند کسروی - به کوشش یحیی ذکاء - چاپ دوم - ۲۵۳۶ - شرکت سهامی کتاب‌های جیبی
۸۱. کتاب آبی - جلد ۱ - به کوشش احمد بشیری - نشر نو - چاپ اول - ۱۳۶۲ (گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران)
۸۲. کتاب آبی - جلد ۲ - به کوشش احمد بشیری
۸۳. کتاب آبی - جلد ۳ - به کوشش احمد بشیری

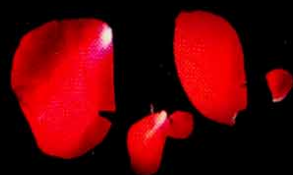
۸۴. کتاب آرزو یا تاریخ مفصل مشروطیت ایران - جلد ۱ - عباس اسکندری
۸۵. کتاب نارنجی (جلد اول - به کوشش احمد بشیری - نشر نور - چاپ دوم - ۱۳۶۷) (گزارش‌های سیاسی وزارت خارجی روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران)
۸۶. کتاب نارنجی (جلد دوم - به کوشش احمد بشیری - نشر نور - چاپ اول - ۱۳۶۶) (گزارش‌های سیاسی وزارت خارجی روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران)
۸۷. کشته‌گان بر سر قدرت (از قائم مقام تا هویدا) - مسعود بهنود - نشر علمی - چاپ ششم ۱۳۸۸
۸۸. گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران - محمدمامین رسول‌زاده - ترجمه رحیم رئیس‌نیا - چاپ اول ۱۳۷۷ - نشر شیرازه
۸۹. مبارزه با محمدعلی شاه - اسنادی از فعالیت‌های آزادی‌خواهان ایران در اروپا و استانبول در سال‌های ۱۳۲۶ - ۱۳۲۸ قمری - به کوشش ایرج افشار - انتشارات توس - ۱۳۵۹
۹۰. مبانی فراماسونری - تالیف: تحقیقات علمی ترکیه - یحیی هارون - ترجمه جعفر سعیدی
۹۱. مجاهدان مشروطه - دکتر سهراب یزدانی - نشر نی - ۱۳۸۸
۹۲. مجموعه مقاله‌ها - صمد بهرنگی - چاپ اول ۱۳۴۸ - انتشارات شمس
۹۳. مردان خودساخته (رضاشاه کبیر) به قلم محمدرضاشاه پهلوی بخش ستارخان از مقاله دکتر رضازاده شفق - انتشارات امیرکبیر و اقبال - فروردین ۱۳۳۵
۹۴. مشاهیر آذربایجان - جلد دوم - صمد سرداری‌نیا - انتشارات شایسته - چاپ اول ۱۳۷۳
۹۵. مصیبت وبا و بلای حکومت - هما ناطق - نشر گستره - چاپ اول ۱۳۵۸
۹۶. مقالات میرزافتحعلی آخوندزاده - باقر مومن
۹۷. ناسیونالیسم و جنبش مشروطیت ایران - ابراهیم میرائی
۹۸. نامه‌های مشروطیت و مهاجرت - ایرج افشار
۹۹. نخستین کارگزاران استعمار - ج. م. زاوش - چاپ اول ۱۳۶۶ - نشر بهاره
۱۰۰. نطق‌های شیخ محمد خیابانی - تالیف: بهرام خیابانی
۱۰۱. نقش کودکان و نوجوانان در انقلاب مشروطه - عبدالحسین ناهیدی آذر
۱۰۲. نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل - مصطفی شجاعیان - چاپ اول ۱۳۴۹ - چاپخانه ارزنگ
۱۰۳. نهج‌الفصاحه - مجموعه کلمات قصار حضرت رسول اکرم (ص) - ترجمه ابوالقاسم پاینده - چاپ بیست و یکم ۱۳۶۷ - انتشارات جاویدان
۱۰۴. نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی و اولین جمهوری شورائی در ایران - دکتر شاپور رواسانی
۱۰۵. واقعات اتفاقیه در روزگار تاریخ مشروطه - (دو جلد) محمد مهدی شریف کاشانی - به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان - نشر تاریخ ایران - چاپ اول ۱۳۶۲
۱۰۶. هوپ‌هوپ‌نامه - میرزا علی‌اکبر صابر - انتشارات فرزانه - چاپ اول
۱۰۷. هوپ‌هوپ‌نامه - میرزا علی‌اکبر صابر - ترجمه احمد شفائی زیر نظر حمید محمدزاده - نشریات دولتی آذربایجان - باکو ۱۹۷۷
۱۰۸. یادداشت‌های میرزا سیدالدله ضمیری، ملازم خاص ثقة‌الاسلام شهید - برادران شکوهی - چاپ اول - نشر ابن‌سینا

نشریات:

- ۱ - اطلاعات سیاسی - اقتصادی - شماره سوم و چهارم - آذر و دی ۱۳۸۱ - از مقاله دکتر علی اکبر امینی
- ۲ - روزنامه ناله ملت - نمره ۲۴ - به کوشش عبدالحسین ناهیدی آذر
- ۳ - ماهنامه تدبیر فردا - شماره پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۷ - از مقاله مهدی نعلبندی
- ۴ - نشریه احرار - شماره ۱۰۴ (از مقاله عبدالحسین ناهیدی آذر)
- ۵ - ویژه‌نامه همایش بزرگداشت ستارخان سردار ملی در دانشگاه آزاد اسلامی تبریز (از مقاله رضا همراز - وحید شیخ‌بگلو)
- ۶ - هفته‌نامه آذرپیام - شماره ۱۲۹ - چهارشنبه ششم مرداد ۱۳۸۴
- ۸ - هفته‌نامه شمس تبریز - شماره ۱۲۸ - از مقاله ناهیدی آذر



- محال است که حق مغلوب ناحق شود.
- تک الدن سس چیخماز (یعنی از یک دست صدا بر نمی آید).
- قدرت مجاهد در تفنگ او نیست ، در پشتیبانی مردم از اوست.
- آزدان آز اولر ، چو خدان چوخ. (یعنی از کم ، کم کشته می شود و از بسیار ، بسیار).
- من از دولت سر و پابرهنگان به سرداری رسیده ام.
- من سگ این ملت هستم و آماده پاسبانی.
- به کوچکان رحمت آرید تا از شر قویدستان مصون باشید.
- در جنگ بخاطر یک مرده نباید یک زنده را از دست داد.
- گلوله اجل یکی بیش نیست ، هر گلوله ای آدم را نمی کشد.
- ما هواخواه حقیم و حق با ماست.



تبریز - اول خیابان طالقانی ، نشر اختر
تلفن : ۵۵۵۵۳۹۳ - (۰۴۱۱) و ۰۹۱۴۱۱۶۶۸۹۷



از این مؤلف منتشر شده:

تحقیقی پیرامون:

عاملین فاجعه شوم پارک اتابک

و

تراژدی ستارخان

تألیف: دکتر محمدحسن پدram

